

باقیات الصالحات

ترجمه:

(آیات البینات)

تألیف:

نواب ممسن الملک

سید محمد مهدی علی خان

ترجمه و تعلیقات:

محمد عبد الشکور

(این کتاب به زبان فارسی قدیم دری می باشد) ناشر
خدا جزای خیر دهد به کسی که آن را به فارسی امروزی
برگرداند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد حمد و صلاة باید دانست که خداوند عزوجل برای هدایت ما پیغمبری فرستاد که محبوب او تعالی است (و اسم مبارکش محمدست صلی الله علیه وسلم) و کلام (باغت نظام) خود بروی نازل فرمود (که نام پاکش قرآن مجیدست) و بکمال مهربانی خود ما را از تاریکی کفر و شرک برآورده دلهای ما را بنور ایمان درخشان نمود و بر ما هویدا ساخت که ایمان و اسلام چنین نعمت خداوندی است که ما از عهده شکر آن بر نمی توانیم آمد (لهذا بایستی که جمیع کلمه گویان اسلام قدر این نعمت شناخته چنین دولت بزرگ را با غوای دشمنی از شیاطین جن و انس از دست نمی دادند) و لیکن (چنین نشد بلکه) شیطان جمعی را از کلمه گویان اسلام درغلایند و دلهای ایشان را باز به عقیده های باطل تاریک ساخت و فیما بین کلمه گویان اسلام چنان تفرقه انداخت که هفتاد و دو فرقه گمراه شدند چنانچه رسول^۱ مقبول ما صلی الله علیه وسلم قبل از وقوع آن خبر داده بود. اکنون ما را محض به حصول نام اسلام شادمانی نباید کرد و به مجرد اقرار توحید و نبوت خود را ناجی نباید شمرد بلکه تحقیق هر عقیده باید کرد و هر مساله اعتقادی را بر کتاب و سنت عرض باید نمود (و آنچه موافق کتاب و سنت نباشد از آن احتراز باید کرد. و درین سعی از اندیشه ناکامی مضطرب نباشد و یقین باید نمود که) ممکن^۲ نیست که کسی به قلب صادق و ضمیر صافی محض بطلب نجات آخرت مطالعه کتاب الله کند و لداد و عناد را در قلب خود راه ندهد این چنین کس توفیق تمیز میان حق و باطل نیابد و این چنین طالب حق را خداوند کریم در گمراهی وا گذارد. آری کسیکه از ابتدای امر طالب صداقت نباشد و به تعصب مذهبی گرفتار شده مقصدی و رای جنگ و جدل نداشته باشد و آیه کریمه:

۱- اشارت است، که مروی است در ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و دارمی و مسند احمد که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که در یهود هفتاد و یک فرقه شده بودند و در نصاری هفتاد و دو و در امت من یعنی کلمه گویان اسلام هفتاد و سه فرقه بظهور خواهند آمد، یکی از آنها جنتی است و آن اهل جماعت اند و باقی همه دوزخی. در این حدیث مراد عدد خاص نیست بلکه مراد کثرت فرق باطله است. این حدیث در کتب معتبره شیعه هم منقول است چنانچه در کتاب خصال ابن بابویه مطبوعه ایران جلد دوم ص ۱۶۱ مروی است که «إن أمتی ستفترق علی اثنتین وسبعین فرقة یهلك إحدی وسبعون ویتخلص منها فرقة قالوا: یا رسول الله من تلک الفرقة؟ قال: الجماعة الجماعة الجماعة». از این حدیث واضح است که فرقه ناجیه آنست که باسم جماعت شهرت یافته باشد و آن بجز اهل سنت و جماعت دیگری نیست. شیعه گاهی خود را اهل جماعت نگفته اند و نه این اسم کسی بر ایشان اطلاق کرده. مزید توضیح در حاشیه صفحه آینده بر لفظ اهل سنت و جماعت خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

۲- چه در قرآن مجید آیات متعدده باین وعده موجودست که کسیکه باخلاص و تقوی طلب حق نماید سعی اش باطل نخواهد شد.

﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾ (الزخرف: ۲۳) حسب حال او بود لاریب در

گمراهی خود خواهد ماند و دل خود را از عقیده های باطل پاک نتوانست کرد.

بعد این کلمات چند، بنده گنهگار مهدی علی بن سید رضابن علی غفرالله ذنوبه بخدمت برادران خود التماس می نماید که منجمله مذاهب مختلفه مذهبی که در کلمه گویان اسلام بیشتر رواج یافته یکی اهل سنت^۱ و جماعت (که از اول روز تا این زمان سواد^۲ اعظم اسلام اند) و

۱- این لقب اختراعی و محدث نیست کما زعم الشيعة بلکه در قرن صحابه این لقب برای گروه ناجی رایج بود خود حضرت علی مرتضی نفس اقدس خود را باین لقب ستوده و شیعه هم آن را روایت کرده اند. چنانچه در احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص ۸۳ منقول است که فرمود علی مرتضی: «أما أهل الجماعة فأنا ومن اتبعني وإن قلوا وأما أهل السنة فالتمسكون بما شرعه الله ورسوله». در نهج البلاغه مطبوعه مصر جلد دوم ص ۹۷ منقول است که حضرت علی مرتضی بسلسله تفسیر آیه کریمه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾، فرموده: «فَالرُّدُّ إِلَى اللَّهِ: الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ، وَالرُّدُّ إِلَى الرَّسُولِ: الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمَفْرَقَةِ». ازین ارشاد واجب الاختیار وجه تسمیه اهل سنت و جماعت هم ظاهر شد که اطلاق سنت بسبب عمل کردن است بر سنت جامعه که تفرقه در اهل اسلام نیندازد مخفی نیست که این صفت مخصوص باهل سنت است، شیعه قطعاً از این صفت محروم اند زیرا که بنیاد مذهب ایشان بر تفرقه است اگر شیعه در اولین جماعت مسلمین یعنی صحابه کرام تفرقه نیندازد بعض را نیک و بعض را بد نگویند وبعداوت باسمى ایشان تأمل نشوند مذهب ایشان فنا گردد.

۲- اینجا دو نکته نفیه زیب رقم می شود، نکته اول: اینکه بودن اهل سنت سواد اعظم اسلام از بدیهیات تاریخ است کسی انکار آن نتوانست نمود حتی که شیعه هم اعتراف آن نموده اند. در احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص ۴۸ در بیان صدیقی مذکورست که «ما من الامة أحد بايع مكرها غير علي وأربعتنا» یعنی در امت کسی نبود که بدست حضرت ابوبکر بغیر طیب خاطر بیعت کرده باشد بجز علی وچهار کسان ما، معلوم شد که بعد وفات نبوی در جماعت صحابه کرام که عدد ایشان حسب تصریح امام ابوزرعه یک لک و بیست و چهار هزار بود بجز پنج اشخاص کسی بر مذهب شیعه نبود ورنه بر دست حضرت صدیق بلا اکراه یعنی بطیب خاطر بیعت کردن چه معنی دارد و قاضی نورالله شوستری که نزد شیعه به شهید ثالث ملقب است در کتاب خود احقاق الحق مطبوع ایران ص ۲۲۳ می نویسد که سبب اعلان حضرت علی به حلت منعه در ایام خلافت خود این بود که در آن زمان جمهور مسلمین بحسن سیرت شیخین معتقد بودند و ایشان را بر حق می دانستند حتی که کسانی که بر دست آنجناب بیعت کرده بودند همه از گروه دشمنان او بودند به همین سبب حضرت امیر در ایام خلافت خود بر اظهار مذهب خود قدرت نداشت هذا نمه کل من العباد وجمهورهم من شیعة أعدائه ومن یربى أنهم مضوا علی ضال الأمور وأصلها إلى آخر ما قاله. واین معنی در کتاب شیعه روایات صحیحه از حضرت عل و دیگر ائمه منقول است که حضرت علی در زمانه ی خود بسبب کثرت اهل سنت و قلت بلکه ندرت شیعه قدرت بر اظهار مذهب خود نداشت معلوم شد که در زمانه خلافت حضرت علی هم عدد شیعه بسیار قلیل بل اقل قلیل بود حتی که کسانی که بر دست او بیعت کرده بودند و بحکم او با محاربان او جهاد می کردند و او جان نثاری می دادند همه بر مذهب اهل سنت بودند.

دیگری امامیه^۱ و هر یکی ازین هر دو فریق مذهب خود را حق و مذهب دیگری را باطل می گوید، و خود را ناجی و دیگری را ناری می شمارد. هزارها کتاب از هر دو جانب تالیف یافت و صدها صحائف بمعرض نگارش رسید لیکن این نزاع ختم در شد و هر یک بر عقیده ی خود چنانکه بود قائم ماند. و چنین کسان اقل قلیل اند که طلب نموده و حق را دریافته دین آبائی خود را ترک نموده باشند و مذهب دیگری را برای نجات آخرت اختیار کنند و لکن الشکر لله ألف ألف شکر که این حقیر فردی را افراد آن اقل قلیل ست که محض برای نجات آخرت اصول هر دو مذهب را بنظر انصاف مطالعه کرده و مذهب اهل سنت را مطابق کلام الهی یافته و مذهب امامیه را مخالف کتاب خداوندی مشاهده نموده دین آبائی خود را (که مذهب امامیه بود) ترک

نکته دوم: اینکه نزد فرا یقین ثابت و مسلم است که در قرن اول بوقت ظهور تفرق و اختلاف هر جماعتی که سواد اعظم اسلام باشد حق بجانب اوست و همه اهل اسلام باتباع آن جماعت ماموراند. در نهج البلاغه مطبوعه مصر جلد اول ص ۲۷۱ می آورد که حضرت علی مرتضی فرمود: «وَسَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانِ: مُحِبُّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِنَّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِنَّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَخَيْرُ النَّاسِ فِي حَالِ الْأَنْمَطِ الْأَوْسَطِ فَأَلْزَمُوهُ، وَالزَّمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفِرْقَةَ! فَإِنَّ الشَّادَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّادَّةَ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ. أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشَّعَارِ فَاقْتُلُوهُ، وَلَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ». در این کلام بلاغت نظام تدبیر باید نمود که حضرت علی مرتضی چنان بتصریح تمام فرقه شیعه را در هالکین داخل فرمود و سد باب تاویل و تسویل کرده ارشاد فرمود که آنچه اعتقاد سواد اعظم درباره ی من است همون اعتقاد را لازم باید شمرد. بالأخره تاکید را بغایت قصوی رسانیده امر فرمود که هر کسی که شما را خلاف سواد اعظم تعلیم دهد آنکس را قتل بکنید اگرچه زیر این عمامه من باشد. یعنی اگر چه آنکس من باشم مرا هم قتل باید کرد. جزاه الله فی الاسلام خیراً.

۱- این لقب البته محدث و مخترع است. در قرون اولی هرگز فرقه ی از فرق اسلامیه باین لقب معروف و موسوم نبوده، شیعه این لقب را برای آن اختراع کرده اند که اصل اختلاف که میان اهل اسلام و میان ایشان است در پرده ی این لقب مستور گردد و مردمان بدانند که اصل اختلاف این است که این فرقه اتباع ائمه می کند و دیگران ازین اتباع محروم اند چنانچه مصنف هم بلحاظ همین معنی بعد چند سطور اطلاق لفظ امامیه را برایشان مصداق مثل مشهور برعکس مهند نام زنگی کافور قرار داده. لیکن مبحث امامت در کتب معتبره شیعه مطالعه کرد و اوصاف امام در کتب ایشان مشاهده کرد خوب می داند که این لقب مراد کفر و مساوی انکار ختم نبوت است زیرا که در مذهب شیعه، امام از هر صفت و هر فضیلت مساوی سیدالانبیاء می باشد ومانند وی صلی الله علیه وسلم معصوم و مفترض الطاعة می بود و منجانب الله بروی کتاب هم نازل می شود در تمام عمر یک کتاب بلکه در هر سال یک کتاب و منجانب الله امام را اختیار تحلیل و تحریم هم عطا می شود. ائمه هر چیز را که خواهند حلال کنند و هر چیز را که خواهند حرام قرار دهند. این همه مطالب در کتاب اصول کافی که اقدم و اوثق کتب شیعه است مذکور است. مزید تفصیل هر که خواهد در خامس من الماتین این حقیرست مطالعه کند بالجمله بعد ملاحظه این اوصاف واضح می شود در این صورت اقرار ختم نبوت لفظی است بی معنی. حق تعالی اهل اسلام را از چنین لقب سراپا کفر محفوظ دارد.

کرد و در قطع تعلق از خاندان و قبیله ی خود مبالاتی نداشت و مذهب امامیه را که مخالف عقائد ائمه کرام علیهم السلام است وداع نموده و مذهب حق اهل سنت و جماعت را پذیرفت و از آنجا که عزیزان و اقارب و برادران و برادرزادگان این حقیر بر مذهب قدیم خود اند و این حقیر را گمراه می پندارند لهذا برایشان آن دلائل عقلیه را ظاهر می کنم که دل این حقیر را از مذهب ایشان متنفر ساخته و نیز آن شواهد نقلیه را هم واضح می نمایم که باعث بر قبولی مذهب اهل سنت و جماعت شده. برای همین مقصد این کتاب را که (موسوم است به آیات بینات) و مشتمل است بر خوبیهای مذهب اهل سنت و جماعت حواله ی قلم می نمایم. خداوند کریم چنان کند که برادران من این کتاب را بنظر انصاف مطالعه نموده عقیده های باطله خود را ترک کنند. اللهم آمین.

تهیه

بر همه کس ظاهرست که مابین اهل سنت و شیعه اختلافاتی که هست اصل آن همه اختلافات مساله^۱ صحابه کرام است - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - اهل سنت صحابه کرام را نیکوکار میدانند و شیعه برعکس آن بلکه اهل سنت را درین امت (که خیرالامم است) از همه اعلی و افضل اعتقاد می کنند و شیعه از همه بدتر حتی که کافر و مرتد می پندارند لهذا در حقیقت همین یک مساله است که مدار حقیقت و بطلان هر دو مذهب بر آن است. اگرچه موافق اصول مذهب اهل سنت کامل بودن صحابه کرام در ایمان و اسلام و تا وقت موت دائم و قائم بودن ایشان بر آن ثابت شود لامحاله ریبی و شکی در حقیقت مذهب اهل سنت و بطلان مذهب شیعه باقی نخواهد ماند. و اگر بر خلاف آن کافر و مرتد بودن اهل سنت ظاهر خواهد گردید فلذا این حقیر اولاً فضائل صحابه بیان میکند باز اثبات خلافت راشده خواهد نمود بعد از آن جواب مطاعن که امامیه نسبت به صحابه کرام می کنند مذکور خواهد شد.

۱ - مصنف رحمه الله آنچه گفته بنابر مشهور دنیا بر اظهار شیعه است ورنه فی الحقیقه اصل همه اختلافات مسئله ایمان بالقرآن است که تفصیل آن در صفحات آینده خواهد آمد - انشاء الله تعالی - از آن واضح خواهد شد که بنیاد مذهب شیعه بر عداوت قرآن مجیدست. واصل دیگر برای همه اختلافات مساله ختم نبوت است که بنیاد مذهب شیعه بر انکار ختم نبوت است و از اینجاست که در کتب شیعه احادیث نبویه نادر یافته می شود تمامی آنچه نقل می کنند از ائمه می کنند و آن هم از مفتریات ایشان است. در جواب مطاعن صرف یک جلد طبع شده که در آن جواب طعن فدک بأبلغ وجوه مذکور است - فجزاه الله خیرا - و این حقیر رساله در جواب طعن قرطاس تالیف نموده و مره بعد اخری اشاعت یافته و امیدست که این تالیف در جواب طعن قرطاس غیر مسبوق المثال باشد فالحمد لله علی ذلک. و نیز این حقیر در جواب مطاعن کلیه رساله تالیف کرده و ثابت نموده که شیعه در مطاعن صحابه کرام هر چه می گویند اگر به همین نظر تجسس حالات انبیاء - علیهم السلام - کرده شود از آیات قرآنیه لعن بر انبیاء علیهم السلام فرو آورده. از مطالعه این رساله ی همچو روز روشن آشکارا می گردد که مقصود شیعه از طعن کردن بر صحابه کرام بجز تخریب دین و بجز توهین انبیاء - علیهم السلام - چیزی دیگر نیست!؟

دلیل اول (از دلائل عقلیه)

همه کس حتی که اهل خبرت از غیر مسلمین هم می دانند که چون حق تعالی پیغمبر خود (محمد مصطفی) صلی الله علیه وآله وسلم را در ملک عرب مبعوث فرمود در شهر مکه معظمه

۱- مصنف رحمه الله درین جا بر ذکر آل اکتفا کرده اصحاب را ذکر ننموده ممکن است عادت سابقه چنین شده باشد، اما این حقیر را در اینجا تحقیقی است بس این تحقیق را تالیفی که موسوم است به (احیاء المیت فی تحقیق الآل واهل البیت) به بسط و تفصیل بیان کرده، خلاصه اش اینکه لفظ آل در لغت عرب هرگز به معنی اولاد نیست، علمای لغت می نویسند که آل الرجل من یؤل أمرهم إلیه، یعنی آل هر شخص آن کسانی که معاملات شان با آن شخص را می شوند. مقصود آنکه لفظ آل بمعنی اتباع کننده است و در قرآن مجید لفظ آل به همین معنی در آیه های بسیار ورود یافته، قوله تعالی: ﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُوفُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبُّونَ أَبْنَاءَكُمْ﴾ (البقرة: ۴۹). ظاهرست که درین آیت اتباع فرعون، آل فرعون فرموده شده، و قوله تعالی: ﴿وَأَعْرِفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ﴾ (البقرة: ۵۰). و در آیت دیگر فرموده: ﴿فَأَخَذْنَا مِنْهُ الْجُذُودَ فَبِئْسَ مَا فِي السَّمِ﴾ (القصص: ۴۰). معلوم شد که جنود فرعون آل فرعون فرموده شد. و هم در قرآن مجید اولادی که تابع پدر نباشند از آل خارج کرده شد در قصه حضرت نوح علیه السلام است که ﴿فَقَالَ رَبِّ إِنِّي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ﴾ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ ﴿هود: ۴۵-۴۶﴾. حق تعالی به حضرت نوح وعده فرمود بود که ای نوح تو و آل تو را از غرق محفوظ خواهم داشت چون پسر نوح علیه السلام که تبع پدر خود علیه السلام نبود یعنی کافر بود غرق شد، نوح علیه السلام فریاد کرد که خداوندا پسر من از آل من است و وعده ی تو راست است حق تعالی فرمود که ای نوح! پسر تو سبب اعمال غیر صالحه از آل تو نیست معلوم شد که با حضرت انبیا علیهم السلام تعلقاتی که قائل می شود بنای آن ایمان و عمل صالح است رشته های آب و گل در آنجا ساقط از اعتبارست و لنعم ما قال العارف الجامی:

بنده ی عشق شدی ترک نسب کن جامی که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست

و نیز در قرآن مجید آمده: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ (آل عمران: ۶۸). قریب ترین مردمان به ابراهیم آن کسانی که پیروی ابراهیم کردند و در این نبی و کسانی که بر این نبی ایمان آوردند. معلوم شد که ابوجهل با وصف آنکه از اولاد حضرت ابراهیم بود از قرابت داران حضرت ابراهیم خارج است و سیدنا بلال حبشی رضی الله عنه با آنکه، هیچ نسبتی به حضرت ابراهیم ندارند قریب ترین مردمانند به حضرت ابراهیم.

المختصر شواهد این معنی در کتاب الله بیش از بیش است که هر کس که اتباع شخصی کند آن کس آل آن شخص است و کسیکه از اتباع بهره ندارد اگرچه پسر صلبی باشد خارج از آل است.

در کتب شیعه هم شواهد آن معنی موجود است، در نهج البلاغه مطبوع مصر جلد دوم ص ۱۶۳ از حضرت علی مرتضی می باشد که «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ، ثُمَّ تَلَا (علیه السلام): ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَبِهِ تَلَوْنَهُ﴾ ثُمَّ قَالَ (علیه السلام): إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لِحْمَتُهُ، وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرَّبَتْ قَرَابَتَهُ». ازین تحقیق انیق واضح شد که آل بمعنی اولاد نیست بلکه بمعنی پیروی کنندگان است لذا صحابه کرام بطریق اولی مصداق آل رسول اند. ازین جاست که

ابتدا امر با اعلان نبوت کرد آن گاه همه ساکنان مکه کافر و مشرک بودند و همه اعزه و اقارب و ذوی الارحام آنحضرت صلی الله علیه وسلم به مجرد استماع این اعلان دشمن آنجناب علیه الصلوة والسلام گشتند و تکذیب کردند، کسی آنجناب را مجنون می گفت، و کسی شاعر کسی مسحور می گفت، و کسی ساحر. و نعوذ بالله منها.

در مدت شش سال با وجود سعی بلیغ در دعوت دین و با وصف اظهار معجزات چند نفر اسلام آوردند که عدد ایشان تا چهل هم نمی رسد و لیکن بعد شش سال جماعت مسلمین قدری زیاده شد و دعوت دین برملا صورت پذیرفت و آن حضرت صلی الله علیه وسلم علی رؤس الاشهاد ارکان دین را ظاهر کردن گرفت چون نوبت به اینجا رسید، کافران بر ایضای آنجناب صلی الله علیه وسلم و اصحاب او کمر چست بستند تا آنکه ولی صلی الله علیه وسلم مامور شد که سکونت مکه ترک کرده بسوی مدینه هجرت فرماید. بعد هجرت، به تدریج دین اسلام رو به ترقی آورد و بعد چند روز باین سرعت اشاعت اسلام به ظهور آمد که در مدت قلیله نوبت از مات بالوف و از ألوف بر مات الأوف رسید.

پس نیک باید اندیشید که کسانی که در ابتدای دعوت باسلام گرویدند و از همه پیشتر گفتار آنحضرت صلی الله علیه وسلم را حق دانسته تصدیق نبوت آنجناب نمودند و بی تردد و تذبذب کلمه شهادت بر زبان آوردند و بغیر استصواب و مشاورت اعزه و اقارب خود دین قدیم خود را گذاشته از خویشاوندان خویش انقطاع ورزیدند و سبقت نموده دامن شفقت آن رحمت عالم را بدست خود گرفتند و از دوستان و آشنایان خود بریده غایه اطاعت نبوی بر دوش خود نهادند. اسلام چنین کسان در چنین زمان پُر طغیان هرگز بی سببی قوی نبوده باشد. زیرا که دین قدیم خود را گذاشتن و دین جدید را اختیار کردن کاری است بس دشوار. و نیز آسایش و راحت را گذاشته خود را آماجگاه مصائب و آلام ساختن امریست بس مشکل و خلاف مقتضای طبیعت و جبلت است و ظاهرست که این چنین کار دشوار و امر مشکل بغیر سببی قوی تر (که بر مقتضای

درد نماز اکتفا بر لفظ (آل) نموده شد و ذکر اصحاب نکرده شد و جائیکه بعد از ذکر (آل)، اصحاب نیز نموده شده آنجا طریق تخصیص بعدالتعمیم را کار فرموده اند قاعده ی عرب است که بعد اطلاق لفظ عام بعض افراد آن عام را محض برای اظهار مرتبه ی آن افراد با تخصیص ذکر می کنند چنانچه در آیه کریمه: ﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ﴾ (البقرة: ۹۸). همین قاعده مرعی است زیرا که لفظ ملائکه جبریل و میکائیل را هم شامل است.

شیعه برای تبلیغ مذهب خود لفظ آل و لفظ اهل بیت را طلسم سحرآگین ساخته اند و ساده لوحان بی خبر را از همین طلسم صید خود می سازند. الحمدلله که ازین تحقیق معنی اهل بیت هم ان شاءالله تعالی در صفحات آینده خواهد آمد. «والله ولی التوفیق».

طبیعت غالب آید) هرگز صورت نمی بندد و پس چون درین امر فکر و تامل نمائیم که آن سبب قوی چه بود که سابقین اولین را (بر خلاف مقتضای جبلت برانگیخت و) باعث بر قبول ایمان گردید. بجز دو سبب امری دیگر در فهم ما نمی آید، یا خواهش دین و امید نجات یا طمع دنیا و مال دنیا. اگر سبب اول را باور کنیم یعنی تسلیم کنیم که صحابه کرام محض بامید نجات آخرت ایمان آورده بودند و محض برای تحصیل رضای خداوندی ترک وطن مالوف و قطع علائق نموده بودند پس این امر در وهم ما نمی آید که صحابه کرام گاهی از دین اسلام برگشته باشند و محبت ایمان و اسلام (که در دل‌های ایشان رسوخ یافته حتی که بر مقتضای طبیعت و جبلت غالب آمده) از دل‌های ایشان بدر رفته باشد بلکه یقین می نمائیم که کسانی که در آن هنگام دین اسلام را قبول کردند و بسبب قبول اسلام مصائب و آلام بی اندازه کشیدند و سالها سال درین حال بسر بردند از دین اسلام هرگز منحرف نشده باشند تا وقت مرگ بر دین حق ثابت قدم بوده باشند. و اگر بر سبب دوم نظر اندازیم و گوئیم که طمع دنیا و مال دنیا باعث اسلام ایشان بود ضمیر ما بر ما ملامت می کند چه این امری است که تصور آن هم بعید از عقل است. کسیکه ذره ی از ایمان و عقل و حیا داشته باشد خیال این امر هم نتوانست نمود. زیرا که در ابتدای اسلام حصول مال و دولت دنیا امر مهمی است بدیعی البطلان. مال و دولت دنیا در آن وقت نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم کجا^۱ بود که کسی بطمع آن قبول اسلام کرده باشند. بلکه به مقتضای اسباب ظاهری آن زمان هر صاحب عقل (به لحاظ حالات آن زمانه) جزم می کند که قبول کنندگان اسلام به زودی زود از صفحه ی هستی محو خواهند شد و وجود چند ضعفا و مساکین در هجوم اعدای چنین با کثرت و قوت چند ساعت بیش نخواهد بود.

۱ - صاحب حمله حیدری که مصنف هم اشعار او را در این کتاب نقل فرموده جواب این عقده ی لاینحل

خوب داده در بیان ایمان آوردن سابقین اولین می گوید، اشعار حمله حیدری:

ولیکن نه جمله ز راه یقین یکی بهر دنیا یکی بهر دین

به نادان رسد گر بگیرد خطا که دنیا کجا بود با مصطفی

چنین است دنیا آزمان ولی بود آینده منظورشان

از این جواب معلوم شد که صحابه کرام عالم الغیب بودند که آنچه آینده شدنی بود می دانستند اگرچه اسباب ظاهر خلاف آن بود و در وهم هم نمی آمد که این چند ضعفا و مساکین از دست دشمنان با کثرت و قوت محفوظ مانده بچنین عروج خواهند رسید عجب کرشمه قدرت است که هر چه فرض تنقیص صحابه کرام از نفس خود می تراشند از آن بجای تنقیص رفعت شان ایشان در بالا می گردد و خواسته بودند که طالب دنیا بودن ایشان ثابت کنند بجائی طالب دنیا بودن الغیب بودن ایشان ثابت شد.

دلیل دوم (از دلائل عقلیه)

چون در احوال خلفای راشدین و دیگر مهاجرین و انصار نظر کنیم و روش ایشان را (در عبادات و معاملات) مطالعه نمائیم ما را یقین کامل حاصل می شود که ایشان قدم بقدم پیغمبر خود بودند صلی الله علیه وسلم و حرص و هوا را در هیچ کار دخل نمی دادند و شبانه روز در طلب رضای خدا و رسول وی صلی الله علیه وسلم بسر می بردند. دشمنان ایشان هم ازین امر انکار نتوانند کرد که ایشان حق رفاقت پیغمبر خود باحسن وجوه ادا نمودند و جان و مال خود را به غایت طیب خاطر فدای وی صلی الله علیه وسلم ساختند. کدام آزار بود که کفار بایشان نه رسانیدند و کدام اذیت بود که مشرکان بایشان ندادند. چون کفار مکه در آزاریدن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آغاز نمودند در آن وقت صحابه کرام چگونه حمایت و رفاقت وی صلی الله علیه وسلم کردند و در دعوت اسلام شریک کار پیغمبر خود شده چنان سعی بلیغ بکار بردند (همه بر صفحات تاریخ ثبت است. من شاء فلینظر)!

در آن وقت یاران وی خود را سپر وی ساخته از مشرب عشق چه بادها که نخوردند و چه مستیها که نکردند و هر گاه که آنجناب صلی الله علیه وسلم به هجرت و جهاد مامور شد اصحاب وی در مقابله با کفار چه رنجها که نه کشیدند و چه غمها که نچشیدند. پس می گویم که اگر محبت خدا و رسول در دلهای صحابه کرام نبود چرا ایشان جان و مال خود را تلف می کردند و چرا این همه آلام و مصائب را بر خود تحمل می نمودند؟ نیک تامل باید کرد که عشق کدام کس مهاجران را از وطن های خود برآورده بود و انصار را محبت کدام کس دیوانه ساخته بود؟^۲ شعر

رنگین که کرد پنجه مژگانم این چنین لعل و گهر که ریخت بدامانم این چنین
بنده از حضرات شیعه می پرسم که آیا صحابه کرام بالخصوص مهاجرین و انصار در مصائب و آلام شریک آن حضرت صلی الله علیه وسلم بودند یا نه؟ آیا اموال و انفس و آبروهای خود را

۱- این عبارت فارسی خط کشیده از إزالة الخفاء مصنفه ی حضرت شیخ شاه ولی الله محدث دهلوی است که مصنف بعینها در کتاب خود درج نموده.

۲- مستیها که در چنین هنگام از صحابه کرام سر زد غیر مسلمین هم آن را محسوس می کنند و آن را از کمالات آن سر در می شمردند صلی الله علیه وسلم چنانچه مشهور مورخ اهل یورپ «گبن» در تاریخ خود که بزبان انگلیزی نوشته می طرانه و ترجمه اش اینکه «عیسائیان اگر این سخن را یاد دارند بسیار خوب باشد که تعلیم محمد (صلی الله علیه وسلم) در پیروان او آن قدر مستیها پیدا کرده بود که آن را در نخستین پیروان عیسی جستن فعل عبث ست». بعد از آن مورخ مذکور آن مصائب آلام را که صحابه کرام برداشت می کردند و آن تلخیها را که بذوق تام می چشیدند ذکر کرده.

بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم نثار کردند یا نه؟ آیا از پی وی صلی الله علیه وسلم از اعزه و اقارب خود بریدند یا نه؟ آیا برای اشاعت اسلام رنجها بردند یا نه؟ حضرات شیعه در جواب این سوال یا انکار چنین بدیهیات خواهند کرد یا اعتراف این همه امور خواهند نمود و چون انکار چنین بدیهیات ممکن نیست لهذا بجز اعتراف چاره نخواهند یافت. و بعد اعتراف خواهم گفت که خدا را انصاف بکنند و راست بگویند که برای کسیکه این همه مصائب و شدائد برداشت کرده شود حتی که وطن عزیز را گذاشته شود آیا در دل آن کس محبت این مظلومان نخواهد بود؟ بنده حضرات شیعه را سوگند میدهم و می پرسم که اگر کسی در وقت مصیبت شریک نما شود و در حالت غم و الم رفاقت شما نماید و از خویشاوندان خویش بریده بیعت شما اختیار کند و جان و مال خود را در پی شما دریغ ندارد آیا در نظر شما هیچ عزت آن کس و در دل شما هیچ محبت وی نخواهد بود؟ اگر خواهد بود و ضرر خواهد بود پس ازینجا قیاس کنید که چه قدر عزت و منزلت مهاجرین و انصار را در پیش گاه رسالت بوده باشد. یاد آورید وقتی را که مردمان از چهار سو سید انبیاء صلی الله علیه وسلم را به لفظ یا ساحر و یا مجنون ندا می کردند و دل پاک را می خراشیدند در آن وقت کسانی که به کلمات طبیات یا حیب الله و یا رسول الله آنجناب را مخاطب می نمودند و وقتیکه خویشاوندان آنجناب بر آنجناب ستم ها می کردند و اذیتها میدادند در آن وقت کسانی که سینه های خود را برای وی صلی الله علیه وسلم سپر می ساختند و حفاظت وی می کردند چه قدر و منزلت خدمت و اعانت ایشان نزد آنجناب صلی الله علیه وسلم بوده باشد.

ای یاران! اگر چشم انصاف کور نشده عیاناً خواهید دید که مراتب صحابه کرام را نهایتی نیست و بیرون از امکان است که کسی درین عالم بر مراتب ایشان فائز شود و مدارج ایشان را دریابد (اگرچه عمر نوح یابد و همه عمر خود را به صد گونه عبادات و ریاضات معمور دارد) اکنون کجاست رسول خدا صلی الله علیه وسلم که دعوت دین فرماید و خویشانش وی را دروغگو گویند و سعادت مندی از ما رو بردی آن دشمنان کلمه ی صداقت یا رسول الله بر زبان آرد کجاست آن وقت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از مکه هجرت کند و در غار ثور مخفی شود و اقبال مندی از ما درین سفر پر خطر و دران غار منطقه کژدم و مار دار رفاقت و معیت دهد و به لقب یار غار (که زبانزد خلائق است و تذکارش در قرآن مجید ثبت^۱ یافته)

۱- حق تعالی در سوره ی توبه می فرماید: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ (التوبة: ۴۰). درین آیات مناقب حضرت صدیق بابلغ وجوه ثبت یافته، تفسیر این آیت علی وجه الکمال در رسائل تفسیر به این حقیر موجود است. فله الحمد.

ملقب گردد؟ کجاست آن وقت که فقرای مهاجرین به امر مطاع آن سرور در شهر مدینه طیبه رسند و اهل مدینه تنگیها^۱ بر خود گوارا نموده ایشان را مهمان خود سازند (در کتاب الله) لقب دلتواز انصار یابند؟ آیا آن روزهای سعید اکنون میسر شدنی ست که آن سرور دین و دنیا صلی الله علیه وسلم نهضت بسوی غزوه بدر فرماید و ما سعادت هم‌کایی او بدست آریم و برای نصرت ما حق تعالی فرشتگان خود را نازل فرماید و به آیه کریمه ی: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ (التوبة: ۱۰۰). رضامندی خود از ما ظاهر فرماید؟ ای برادران شیعه! آن اوقات شریفه درگذشت و دور رفت کسانی که در علم الهی اهل این نعمت بودند باین نعمت اختصاص یافتند، کسانی که اهلیت دخول در زمره ی مهاجرین داشتند ایشان دران مقدمه داخل شدند و کسانی که اهلیت شمول در جماعت انصار داشتند دران جماعت با برکت شامل شدند. امروز هر چند کسی جان و مال خود را در راه خدا نثار کند فضیلت ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ﴾ را نخواهد یافت اگر تمام روی زمین از دولت پر گردد و کسی این همه دولت را در راه خدا به یغما دهد هرگز به اصحاب بدر یا اصحاب بیعةالرضوان نرسد، سعادت‌مندان و اقبال‌مندان این همه دولتها را بر بودند و این همه نعمتها را همچو مال غنیمت ببرند.

حریفان بادها خوردند و رفتند تهی خمخانها کردند و رفتند

ای یاران! شما را چه شده که جماعتی که بلا وساطت غیر از رسول رب العالمین صلی الله علیه وسلم علم دین حاصل نمودند و خود از صاحب شریعت هدایت گرفتند در دل شما محبت ایشان و در نظر شما قدر و منزلت ایشان نیست. ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ﴾ (هود: ۷۲).

ای یاران! آیا عقل شما این امر را باور می دارد که ازان هزارها بلکه صد هزاران مردم که تا سالهای دراز در صحبت و رفاقت پیغمبر بودند در دل کسی اثر ایمان چنانکه باید بحصول نه پیوست و ازان مردمان بی شمار که در نمازها و جهادها شریک پیغمبری بودند کسی بر اسلام ثابت قدم نماند و با وجودی که در سفر و حضر همراه آنجناب صلی الله علیه وسلم می ماندند و شب و روز بگوشهای خود مواعظ و نصائح (از زبان وحی ترجمان او) می شنیدند و به چشمهای خود آثار نزول جبریل و تنزیل وحی میدیدند از کفر و نفاق (والعیاذ بالله منه) بازنیامدند هر چند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم گوناگون معجزات بایشان می نمود و انواع دعایای نیک در

۲- حق تعالی در سوره ی حشر بعد بیان فضائل مهاجرین می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِثُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ (الحشر: ۹). تفسیر این آیت هم در رسائل تفسیریه موجودست.

حق ایشان می فرمود بر ایشان نه اثر معجزه ی ظاهر شد نه دعائی در حق ایشان پذیرا گردید؟ انصاف کنید که آیا ممکن است که مسلمانی این چنین خرافات را گرویده تحقیر شان پیغمبر خود بکند و جمیع شاگردان و مریدان پیغمبر خود را کافر و مرتد گوید؟ اندکی تامل کنید که اگر جمیع شاگردان عالمی جاهل باشند یا جمیع مریدان درویشی فُساق و فجار باشند آیا ازین امر مردمان را سوءظنی بآن عالم و بدان درویش پیدا شود یا نه؟ یقیناً پیدا خواهد شد پس جمیع صحابه را کافر و مرتد اعتقاد کردن قدح کردن است در نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و (برای غیر مسلمین) سامان سوءظن به آنجناب صلی الله علیه وسلم فراهم کردن است و بس.

دلیل سوم (از دلائل عقلیه)

ازین امر کسی انکار نمی تواند کرد که در زمانی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مبعوث شد همه مردمان منکر توحید بودند و در عبادت و استعانت مرتکب شرک می شدند و طرق عبادات الهی را فراموش کرده بودند و در ملت ابراهیمی تحریفها بکار می بردند و همچو بهائم با هم می آویختند و همچو وحوش با هم می جنگیدند و از علم و حکمت بی بهره گشته و اخلاق حسنه را فرو گذاشته پابند مراسم جاهلانه شده بودند. برای ازاله ی این همه امراض حق جل شانہ آن سرور انبیا صلی الله علیه وسلم را برسالت مشرف کرد تا بندگان او را سبق توحید بیاموزد و از نجاست شرک پاک ساخته طرق عبادت الهی را بدیشان یاد دهاند و اصل ملت ابراهیمی را راسخ کند و به مکارم اخلاق تعلیم فرماید. وحق تعالی هدایت جمیع بنی آدم از فرائض وی صلی الله علیه وسلم فرمود و سکه ختم نبوت بنام مبارکش زده و چون مقرر بود که بعد وی صلی الله علیه وسلم پیغمبری مبعوث نه گردد، لهذا تمام آن فضائل و کمالات و معجزات و بینات که انبیای سابقین را علیهم السلام فرداً فرداً عطا شده بود مجموعاً (مع شی زائد) آنجناب علیه الصلوة والسلام فرموده شد و طرق هدایت و تعلیم که بر پیغمبران پیشین نازل شده بود مجموعاً بران سرور نزول یافت و ازینجا گفته اند که (آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری) برای آن که هیچ ملکی و هیچ قومی بلکه قرنی از فیوض آنجناب صلی الله علیه وسلم محروم نماند و هدایت آنجناب مثل پیغمبران پیشین بعد چند روز مضمحل و بی اثر نشود و حجت بر جمیع ساکنان زمین قائم گردد و کسی را گنجایش انکار نبوت آن سرور باقی نماند. به همین سبب هدایت آنجناب در سرعت تاثیر و کمال تاثیر و قوت تاثیر (در جماعت انبیاء علیهم السلام بی نظیر و بی مثال) بوقوع آمد. و نیز حق تعالی برای قبول ایمان ذرائع متعدده در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیدا فرمود، مثلاً کسانی که ذوق فصاحت و بلاغت داشتند ایشان را فصاحت و بلاغت قرآن که به حد اعجاز میرسد باعث بر قبول ایمان شد و کسانی که طالب علم و حکمت

بودند ایشان را تعلیم آنجناب صلی الله علیه وسلم که رویاهای علم و حکمت ازان جوش می زد باعث بر قبول ایمان گردید و کسانی که طالب خوارق عادات بودند ایشان را معجزات آنجناب صلی الله علیه وسلم که بیرون از حد شمارش راغب به ایمان کرد. و کسانی که شیفته شجاعت بودند در معرکه های جنگ دیدند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شجاعتی که باصحاب خود آموزیده شجاعت های شجاعان و هر چه ماضی و چه حال پیش آن بیش از بازیچه ی اطفال نیست بالاخره مغلوب شده مطیع گشتند و ایمان آوردند. المختصر مقصود خداوندی که از بعثت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم بود، یعنی شیوع اسلام و غلبه ی آن بر کفر که از ذات با برکات آن سرور کائنات صلی الله علیه وسلم بر وجه اتم حاصل شد.

لیکن این همه که گفته شد صرف بر اصول مذهب اهل سنت راست می آید نه بر اصول مذهب شیعه، زیرا که کسانی که روبروی آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایمان قبول کردند هرگاه در باب ایشان اعتقاد کرده شود که ایشان در ایمان و اسلام کامل بودند و ضمیر ایشان مطابق زبان ایشان بود و تا وقت موت برین حال استقامت داشتند درین صورت بلا شبهه این سخن راست می شود که مقصود خداوندی از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم با حسن وجه و حصول انجامید (و آن سرور صلی الله علیه وسلم در ادای فرائض خود از همه پیغمبران کامیاب تر و فائق تر از دنیا رفت و ظاهرست که این اعتقاد در باب اصحاب کرام از خصائص اهل سنت است). و اگر در باب اصحاب کرام اعتقاد کرده شود که عیاداً بالله ایشان بظاهر تکلم بکلمه اسلام کرده بودند و در باطن همه کافر بودند و بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه مرتد گشتند (چنانکه مذهب شیعه است) درین صورت بکدام زبان می تواند گفت که مقصد خداوندی از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل شد و از هدایت آنجناب فائده بخلق رسید. حقیقت حال این است که اعتقادی که شیعه در باب صحابه کرام میدارند ازان قدح عظیم بر نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وارد می شود و کسیکه این اعتقاد شیعه را بشنود او را شبهه در اصل دین اسلام در بر میگیرد زیرا که هر گاه این امر باور داشته شود که کسانی که در زمان آن سرور ایمان آورده بودند در دل ایشان اثری از ایمان و اسلام نبود بلکه بظاهر مسلمان شده بودند و در باطن همچنان کافر بودند یا بعد وفات آن سرور از اسلام ظاهری هم برگشتند درین صورت کسی تصدیق نبوت آنحضرت نمی تواند کرد و بلکه می تواند گفت که اگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبی صادق می بود هر آئینه در هدایت وی تاثیری می بود و کسی از دل بوی میگوید و ازان هزاران هزار مردم که اظهار ایمان می کردند، صد کس یا دو صد کس بر ایمان ثابت قدم می مانند.

ای برادران شیعه! اگر صحابه کرام موافق عقائد باطله ی شما در ایمان و اسلام کامل نبودند

پس خود شما بگوئید که آن کسان کدام اند که در ایشان هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اثر کرد و آن کسان چند نفر بوده اند که ایشان را از نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فائده حاصل شد؟ اگر صحابه کرام بقول شما کلهم اجمعون عیاداً بالله منافق^۱ و مرتد بودند پس آن کیست^۲ که قبول اسلام کرد و از تعلیم و تلقین پیغمبر منتفع گشت؟ آن کیست که با شاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم شرک را ترک کرده معتقد توحید شد و طرق عبادت از وی آموخت؟ و آن کیست که دین محمدی را جاری نمود و ایمان را در اطراف عالم اشاعت داد؟ ای یاران! شما را نمی زبید که نام اسلام بر زبان آرید و اقرار ظاهری به نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمائید؟

دلیل چهارم (از دلائل عقلیه)

ما همه مسلمانان چه شیعه و چه سنیان زیارت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از افضل ترین سعادات و بهترین قربات میدانیم و چونکه الان زمانه ی حیات آن سرور نیست لذا مسجد مبارک و روضه انور او را زیارت کردن غنیمت کبری و سعادت عظمی می پنداریم و اگر کسی در خواب بزیارت آن سرور مشرف شود آن کس از اکابر بزرگان دین محسوب شود و حق این است که تا وقتیکه کسی در نیکی و اخلاص و پرهیزگاری بغایت قصوی نرسیده باشد این دولت نصیب او نمی شود. پس بعد ملاحظه این عقیده اسلامیة مقام افسوس است که ما به فضیلت آن برگزیدگان هیچ اعتقاد نداریم که سالهای دراز زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم می نمودند

۱- شیعه می گویند که اکثری از صحابه کرام منافقانه اظهار اسلام نموده بودند و بعد وفات نبوی همه ایشان مرتد شدند بجز سه کس یا چهارکس در روضه کافی مطبوعه ص ۱۱۵ منقول است عن ابی جعفر علیه السلام قال: کان الناس أهل ردة بعد النبی صلی الله علیه وسلم إلا ثلاثة، فقلت: ومن الثلاثة؟ فقال: المقداد بن الأسود وأبوذر الغفاری وسلمان فارسی رحمة الله علیهم و برکاته. ترجمه: از ابو جعفر یعنی امام باقر علیه السلام مروی است که فرمود: تمام مردمان بعد نبی صلی الله علیه وسلم مرتد شدند بجز سه کس. راوی گفت: پرسیدم که آن سه کس کدام اند؟ امام فرمود که مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی رحمة الله علیهم و برکاته. درین روایت نام عمار بن یاسر نیست. باین سبب که او در امتثال امر جناب امیر درنگ کرده بود. و این هم در روایت شیعه مذکورست که درین چهار کس هم کامل الایمان صرف یکی بود و بس.

۲- بعد تصنیف عقیده ی ارتداد صحابه و تصنیف روایات آن علمای شیعه هم خرابی این عقیده محسوس کردند و فهمیدند که برین عقیده اعتراضهای لاینحل وارد خواهند شد به مجرد این احساس چیزی دیگر تصنیف کردند چنانچه مصنف کتاب الخصال می نویسد که دوازده هزار صحابی کامل الایمان بودند همه شیعیان علی بودند علمای شیعه می گویند که اهل سنت کتب های ما را تلف کردند ازین جهت نامهای آن دوازده هزار نفر صحابی نزد ما محفوظ نیست. فرض که حضرات شیعه در دروغ باقی نظیر خود نمی دارند. ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (الصف: ۸).

و شب و روز در صحبت مبارک حاضر مانده هر لحظه و هر ساعت بشرف دیدار وی صلی الله علیه وسلم مشرف می شدند و همواره دولت مخاطب نصیب ایشان می شد نه صرف همین قدر بلکه در هر شادی و غم شریک او بوده و او را نصرت و یاری در اعلائی کلمه الله می دادند.

از وطنها مهاجرت کردند	بر المهامصا برت کردند
در سفر همکاب او بودند	در حضر هم خطاب او بودند
همه آثار وحی دیده ازو	همه اسرار دین شنیده ازو
با نبی در شدائد احوال	بذل ارواح کرده ی و اموال
پایه ی دین بلند ازیشان شد	کار شرع ارجمند ازیشان شد
رضی الله عنهم از سو حق	پی ایشان بشارت مطلق ^۱

المختصر مجرد صحبت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم فضیلتی است که هیچ کدام فضیلت بآن نرسد چه جائیکه فضائل دیگر هم در صحابه کرام با این فضیلت منضم شده بود لهذا مدارج و مراتب ایشان را نهایی نیست.

دلیل پنجم (از دلایل عقلیه)

همه مسلمانان برین متفق اند که شهر مکه و شهر مدینه مقام آغاز اسلام و ترقی آن بوده اند و به همین سبب این هر دو شهر مبارک را بر سائر روی زمین شرف و عزت است که در یکی از آن خانه خدا و مولد رسول اوست و دیگری بلد رسول و مدفن او. در مکه معظمه بنیاد اسلام قائم شد و در مدینه منوره ترقی اسلام بجا رسید بزرگی این هر دو شهر باین درجه رسیده که هیچ مذهبی باطل درین هر دو شهر رواج^۲ نخواهد یافت و رجال ملعون را هم درین دو شهر مبارک گذر نخواهد افتاد. لهذا تحقیق باید نمود که باشندگان این هر دو شهر از اول روز تا این زمان با صحابه کرام چه اعتقاد دارند. آنچه اعتقاد ایشان درین باب باشد (منظور سواد اعظم امت است خاه آنکه در مکه و مدینه باشند یا در هر جای دیگر) آن را اصل ایمان باید دانست. پس بفضل تعالی باشندگان این هر دو شهر بلکه باشندگان تمام ملک عرب اعتقادی که به صحابه کرام دارند همچو روز روشن ظاهر است. اگر بقول شیعه ما این همه را گمراه دانیم و گوئیم که ایشان بر اعتقاد باطل خود چنانکه بودند قائم اند قدح عظیم بر اسلام وارد می شود که خداوند عالم در مقامیکه نبی خود را پیدا کرد و در مقامیکه مدفن نبی خود قرار داد و رتبه این مقامات

۱- بین اشعار آبدار از مولانا جامی قدس سره است که در کتاب سلسله الذهب زیب رقم فرمود.

۲- بعض شیعه در اطراف مدینه طیبه سکونت میدارند لیکن آن را رواج مذهب شیعه نتوان گفت زیرا که شیعیان آنجا بر اظهار رسمی از مراسم مذهب خود قدرت ندارند نه اذان حسب مذهب خود خوانند نه نماز نه چیزی دیگر؛ مصنف هم در ماه بعد تصریح نموده که بغیر تقیه شیعه در آنجا نتوانند رفت.

را بسیار بالا برد و از همین مقامات اسلام را جاری فرمود باشندگان این مقامات را تا این زمان بر اعتقاد باطل قائم گذاشت و آن نفوس را که درین مدت دوازده صد سال در آنجا پیدا شدند و سکونت نمودند در گمراهی داشت و خاتمه ایشان قرین گمراهی نمود و درین مقامات مقدمه هیچ مومنی را گذر نداد و تا این زمان خدای عزوجل را همان اصرار باقی است که از همان بد اعتقادان مکه و مدینه پر است و همان ضلالت و غوایت در تمام عرب جاری و ساری است و بعد انقضای ازمنه طویله هیچ مومنی پاک عقیده بغیر تقیه در آن مقامات مقدمه نمی تواند رفت و ایمان و اعتقاد خود را بخوف و آبرو و جان خود در آنجا برملا نمی تواند گفت. قیامت قریب رسید و وقت فنای دنیا نزدیک شد لیکن تا هنوز خدای تعالی ازان ظالمان و بد اعتقادان نه خانه ی خود را پاک می کند نه خانه ی رسول خود را، نه از مومنان آن مقامات مقدمه را آباد می سازد نه گمراهان را از آن جاهای پاک بدر می نماید عجب تر اینکه از مشاهدات است که چندانکه از عهد نبوت بُعد می افزاید و در اسلام ضعف نمایان میگردد همان قدر مذهب شیعه ترقی میگیرد و عقائد باطله ایشان رواج می یابد حتی که در بعض بلاد و ممالک حکومت ایشان نیز قائم گشته و عنان بادشاهت و سلطنت بدست ایشان افتاده این همه در مکه و مدینه و سائر بلاد عرب همان دین که در عهد نبوی بود هنوز قائم است و همان مذهب هنوز جاری است.

هست محفل بران قرینه هنوز هست مطرب بران ترانه هنوز

حیرتم می رباید که چون در مکه معظمه و مدینه منوره درین مدت سیزده صد سال یک مسلمان پاک اعتقاد بوجود نیامد و در آن مقامات مقدسه گذر مومنی پاک اعتقاد واقع نشد. بار الها! آن مقام کدام خواهند بود که باشندگان آن مومنین و مسلمین باشند خانه ی خدا و خانه رسول او را گذاشته در خانه که اهل ایمان سکونت گیرند. ای برادران شیعه بجز اینکه این امر را قبول نمائید که اصل دین و مذهب همان است که باشندگان مکه و مدینه دارند علاجی^۱ دیگر نیست.

شواهد نقلیه در فضیلت صحابه کرام

درینجا در میان فضائل صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین سه قسم دلائل بیان می کنیم: اول آن شهادتها که در تورات و انجیل مذکور است. دوم آن شهادتها که در قرآن مجید وارد است. سوم آن شهادتها که از ائمه کرام در کتب امامیه منقول است.

۱- مصنف رحمه الله روئاً للاختصار بر پنج دلائل عقلیه اکتفا نموده حال آنکه دلائل عقلیه بسیار است هر که خواهد مباحثه مکریان را که رو داد مناظره این حقیرست با یکی از افاضل شیعه مطالعه نماید که دران ده دلائل عقلیه مذکور است.

شهادتهای تورات و انجیل

این قدر امامیه هم میدانند که حق جل شانہ چنانکہ در کتب سماویہ ذکر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق پیشینگوئی فرمودہ همچنان تذکرہ ی یاران وی صلی اللہ علیہ وسلم و صفات و حالات ایشان بضمن امثلہ بیان فرمودہ. امامیہ ازین معنی باین وجہ انکار نتوانند نمود کہ در قرآن مجید وارد شدہ: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سَوْقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ (الفتح: ۲۹). ترجمہ: محمد رسول خداست و کسانیکہ با او هستند سخت اند بر کافران و مهربان اند با ہمدیگر، می بینی تو ایشان را (گاهی) رکوع کننده و (گاهی) سجده کننده، میجویند بخشش و رضامندی خدا، علامت (مقبولیت) ایشان در چہرہ ہای ایشان نمایان است بہ سبب اثر سجده، اینست صفت ایشان در تورات و صفت ایشان در انجیل مانند کشت زاری است کہ بر آورد گیاه سبز خود را باز قوی کرد آن را باز فربہ شد باز بایستاد بر پای خود خوش می سازد کاشتکار را (این مثل برای آن بیان فرمودہ شد) کہ (خدا می خواہد) بہ غیظ آرد بذکر ایشان کافران را. ترجمہ تمام شد. اکنون ما آن مثالها را کہ در تورات و انجیل مذکور است و خبر آن خدای تعالی درین آیت دادہ بیان می کنیم.

شہادت اول از تورات

در تورات کتاب استثناء باب سیزدہم درس ششم مرقوم است کہ «اگر برادر تو با پسر تو یا زوجہ ی تو یا دوست تو ترا درغلاند و گوید کہ عبادت غیراللہ کن ہرگز بہ گفتہ ی او موافقت او مکن، و سخن او را مشنو و نظر رحم بر وی مکن و رعایت وی منما، و این امر را مخفی مساز بلکہ او را قتل کن و باید کہ بر قتل وی از ہمہ پیشتر دست تو دراز شود». نیک تامل باید کرد کہ آنچه حضرت موسی بقوم خود فرمودہ بود صحابہ کرام بر آن چگونہ عمل کردند و آنچه شدت و سختی بر کافران از تورات ثابت است از دست یاران آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چنان بظہور آمد. بہ ہمین سبب خداوند تعالی در شان ایشان ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ فرمود. اگرچہ شدت و صلابت فی الدین آنچه صحابہ کرام داشتند امامیہ انکار آن نتوانند نمود لیکن برای

۱- تفسیر این آیت کما ینبغی در کتاب إزالة الخفاء کہ تصنیف بی نظیر حضرت شیخ ولی اللہ محدث دہلوی است باید دید، و این حقیر رسالہ مستقل در تفسیر این آیت بزبان اردو نوشتہ کہ نامش تفسیر آیت معیت است، این رسالہ را ملخص تفسیر از إزالة الخفاء باید دانست.

اطمینان ایشان حالات شیخین را که شیعه اشد عداوت بایشان دارند حتی که ایشان را صنمی قریش^۱ می گویند بیان می کنیم، و عرض می کنیم که شیعه روایات کتب خود را بخوانند و آنرا به مضمون تورات و قرآن مجید مطابقت دهند باز خودشان انصاف کنند و اگر حیا و شرم مانع نشود تعصب و عناد را گذاشته به فضیلت شیخین اقرار کنند و عقیده های باطله خود را ترک کرده در جماعت اسلام داخل شوند.

روایت اول که حضرت صدیق اراده قتل پدر خود کرده بود

امام اعظم شیعه یعنی حضرت شیخ حلی در فصل ششم از کتاب تذکرة الفقهاء می نویسد که «ولأن أبابکر أراد قتل أبيه يوم أحد فنهاه النبي صلى الله عليه وآله عن ذلك وقال: دعه ليقتله غيرك». ترجمه: حضرت ابوبکر صدیق روز احد اراده ی قتل پدر خود کرده بود مگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را منع کرد و فرمود که تو او را بگذار تا کسی دیگر قتل او را سرانجام دهد.

ای برادران شیعه! برای خدا به بینید که امام اعظم شما چگونه تصدیق صدیقیت حضرت صدیق اکبر می کند و آنچه در تورات در باب شدت علی الکفار آمده بود آن را در شان حضرت صدیق تسلیم می نماید. ای یاران! مصداق ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ بهتر از آنکس که اراده قتل پدر خود کند دیگر چه خواهد بود و مضمون تورات که بر عبادت غیرالله ترغیب کننده اگرچه برادر یا پسر یا زوجه تو و دوست تو باشد او را قتل بکن و باید که دست تو بر قتل او از همه بیشتر دراز شود بهتر از آنکس که اراده ی قتل پدر خود کند بر کسی دیگر چگونه منطبق خواهد شد. بر شیعیان و امام اعظم ایشان بسیار تعجب باید کرد که تصدیق این روایت می کنند و اراده حضرت صدیق به قتل پدر خود تسلیم می نمایند و باز از صدیقیت او انکار می ورزند.

روایت دوم که حضرت عمر فاروق مشوره قتل قرابت مندان خویش داد

در تفسیر مجمع البیان در منهاج الصادقین و خلاصه ی تفسیر جرجانی مفسران مذهب امامیه می نویسند که چون غزوه ی بدر فتح شد و مردمان بسیار از اهل مکه اسیر شدند بیشتر از ایشان قرابت مندان مهاجرین بودند آنحضرت در معامله ی ایشان با اصحاب خود مشورت نمود، حضرت عمر عرض کرد که هر کافر که قرابت مند مهاجری باشد آن کافر بهمان مهاجر داده شود تا بدست خود قتل کند و در مقابل محبت خدا خیال رشته و قرابت خود ننماید لهذا عقیل

۱- معنی این لفظ «دو بتان قریش» اشارت است بر روایتی که شیعه آن روایت را تراشیده اند و در آن روایت این لفظ برای حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق رضی الله عنهما اطلاق کرده اند.

را بغرض قتل بدست علی داده شود و نوفل^۱ را بدست من و فلان را بدست فلان. ای شیعیان پاک این روایت را در تفسیرهای خود به ببینید و انصاف کنید که مضمون ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ چگونه بر حضرت عمر صادق آمد و آنچه در تورات در باب شدت علی الکفار فرموده اند چنان مطابق حال او گشته و اگر برین هم نفهمید خدا از شما فهمد.

شهادت دوم از انجیل

در انجیل متی باب سیزدهم درس سی و یکم و سی و دوم نوشته که «بادشاهت آسمان مانند دانه ی اسپندست که کسی آن را در زمین خود می کارد آن از تخمها خردتر می باشد ولیکن چون می روید درخت آن از همه بُقُول کلان تر می شود و چنان میشود که پرندگان هوا بر شاخهای او نشمین گیرند». این پیشگوئی را بآن آیت که مذکور شد منطبق کنید یعنی ﴿وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَرَزَعٍ أُخْرِجَ شَطَّاهُ فَأَزْرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوْفِهِ يُعْجَبُ الزُّرَّاعُ﴾ خداوند تعالی فرمود که مثال یاران پیغمبر در انجیل چنین است که مانند دانه خرد می باشد که اول ازان برگها می روید و باز بالید، درخت کلان میگردد که بیننده را بران تعجب می آید تصدیق مضمون این آیت از عبارت انجیل چه قدر واضح شود و همچنان فضیلت صحابه بشهادت قرآن و به شهادت انجیل ثابت می شود.

در حقیقت این مثال بر صحابه کرام بخوبی منطبق است زیرا که ایشان اولاً بسیار قلیل بودند باز بتدریج ترقی نموده تا لشکری ازیشان بهم رسید و کفار این جماعت را و کثرت آن را دیده تعجب میکردند و قوت ایشان را مشاهده کرده می سوختند. پس هر کس که به فضیلت و بزرگی این جماعت قائل نیست آن کس منکر قرآن و منکر انجیل و منکر جمیع کتب سماویه باشد. ای صاحبان شیعه! اگر شما با ایمان و اسلام اصحاب رسول قائل نباشید پس فرمائید که از ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ مراد الهی چیست؟ یعنی آن کسان کیستند که الله جل شانہ درین آیت مدح ایشان می فرماید؟ و مصداق ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ را هم بیان فرمائید که آن کدام اشخاص بودند که بر کفار

۱- ازین هم روشن تر واقعه اینست که هم درین غزوه ی بدر از دست مبارک فاروق اعظم به ظهور رسیده حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی در کتاب إزالة الخفاء مقصد دوم بذیل مآثر حضرت فاروق می فرماید که و از آنجمله آن است که در غزوه ی بدر مآثر جمیله نصیب فاروق گشت بوجوه بسیار، یکی آنکه خال خود را لله فی الله کشت محبت قرابت مانع مباشرت قتل او نه شد. فی الاستیعاب: قتل العاص بن هشام بن مغیره کافرا یوم بدر، قتله عمر بن الخطاب وکان خالاً له. ترجمه: کشته شد عاص بن هشام بن مغیره در حالت کفر بروز بدر، کشت او را عمر بن خطاب، و او خال -یعنی برادر مادر- حضرت عمر بود.

سختیها می نمودند؟ اگر بقول شما بجز چهار یا شش کس همه صحابه کرام کافر و منافق بودند (ونعوذ بالله من ذلک) پس خود بگوئید که آن اشخاص کدام اند که بسبب ایشان دین اسلام از دانه خُردی درخت کلان گردید؟ و نیز بگوئید که آن جماعت به چه تعداد بود که کفار بدیدن آنها در غیظ می آمدند زیرا که این امر در فهم کسی نمی آید که چهار یا شش کس را دیده کفار به غیظ آیند و برایمان معدودی چند تعجب کنند، اگر هزارها مردم مسلمان نشده بودندی و همه در ایمان کامل نبودندی حق تعالی چه طور فرمودی که ﴿فَاسْتَعْلَظَ فَاَسْتَوَىٰ عَلٰی سُوْرَةٍ﴾؟ و اگر هزارها اشخاص مشرف به اسلام نشده بودند پس کدام کسان را دیده کفار در غیظ می آمدند؟ حق این ست که تا وقتیکه کسی به فضیلت صحابه کرام و کثرت عدد ایشان یقین نکند تصدیق این چنین آیات نمی تواند کرد.

ای یاران شیعه! سوگند بخدا راست دانید و یقین کنید که ما را تعجب بسیار می آید بر کسانی که تصدیق این آیات کنند و مثالیکه در انجیل مذکور است از آن مثال استدلال بر پیشینگوئی نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمایند از فضیلت صحابه کرام و کثرت ایشان انکار کنند و این آیات را صرف بر چهار یا شش نفر محمول کنند و با صحابه کرام عداوت داشته از وعید ﴿لَيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ نه ترسند.

شهادتهای قرآن مجید بر فضیلت صحابه

آیت اول

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (آل عمران: ۱۱۰).

ترجمه: شما بهترین امت هستید که گزین کرده شده اید برای آدمیان حکم می کنید به کارهای نیک و باز می دارید از کارهای بد و ایمان می دارید بر خدا، و اگر ایمان آورندی اهل کتاب بهتر بودی در حق ایشان، بعضی از ایشان مومن اند و بیشتر از ایشان نافرمان.

درین آیت، الله جل شانہ فضائل صحابه و خوبی هائی ایشان به خود ایشان بیان می فرماید و ایشان را خطاب کرده ارشاد می کند که شما بهترین امت هستید و شما را من از مخلوقات خود منتخب کرده ام تا مردمان را هدایت کنید چنانچه شما کاری را که برای آن منتخب شده بودید انجام می دهید و خدمتی که به شما سپرد کرده شده است ادا می کنید ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ یعنی مردمان را کار نیک تعلیم می کنید و از کارهای بد ایشان را دور می دارید. کسی که بچشم تامل و انصاف بیند او را همین یک آیت برای معلوم کردن بطلان عقائد شیعیان

عبدالله بن سبا کافی است. چون خداوند کریم نسبت باصحاب رسول فرماید که بهترین امت اند و برای هدایت بنی آدم مخلوق شده اند و تصدیق اعمال حسنه ی ایشان کند و فرماید که ایشان امر معروف و نهی منکر می کنند با وجود این همه ارشادات خداوندی حضرات شیعه ایشان را بدترین امت میدانند و منکر فضائل ایشان می شوند. یا للعجب که با وجود این چنین آیات صریحه و دلائل واضحه چرا پی به فساد عقیده ی خود نمی برند و بسوی کلمات قرآن مجید التفات نمی کنند. اگر صحابه کرام بهترین امت نبودند باد خطاب خیر امت از کیست؟ واگر ایشان صاحب اعمال حسنه نبودند مخاطب ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ کیست؟ اگر ایشان بصدق دل ایمان نیاورده بودند پس تصدیق خداوندی که ﴿وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ چه معنی دارد؟ این آیت چنان است که هیچ تاویل و تسویل را در آن راه نیست. حیرت بر حیرت می افزاید و هیچ بفهم نمی آید که آیا نزد شیعیان پاک الفاظ این آیت مهمل است که هیچ معنی ندارد و یا این آیت چیستان و معماست که فهم بمعنی آن نمی رسد یا این الفاظ کلام الهی نیست بلکه جامع قرآن برای اظهار فضیلت خود و فضیلت برادران خود از طرف خویش داخل قرآن نموده؟! اگر این همه نیست پس چه سبب است که با وجودیکه این الفاظ را کلام الهی دانند و این هم اقرار کنند که این آیات در شان صحابه کرام نازل شده باز نه از فضیلت صحابه کرام منکر باشند و بس بلکه ایمان و اسلام ایشان را هم انکار می کنند و کسانی را که خداوند کریم ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ فرماید، شرأمة داند و کسانی را که خداوند کریم ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ فرماید، در حق ایشان یأمرون بالمنکر وینهون عن المعروف اعتقاد دارند؟! اگرچه برای این چنین آیات واضحه حاجت مطالعه تفاسیر نیست لیکن برای اطمینان خواطر حضرات شیعه از تفاسیر معتبره ی ایشان سند می آریم:

ای برادران در تفسیر مجمع البیان که از بهترین تفاسیر شماسست و در سنه ۱۲۷۵ هـ بمقام طهران که دارالسلطنت ایران است مطبوع گردیده در صفحه ۲۰۰ می نویسد که «لما تقدم ذكر الأمر والنهي عقبه تعالى بذكر من تصدى للقيام بذلك ومدحهم ترغيباً في الإقتداء بهم، فقال: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ قيل فيه أقوال: أحدها: أن معناها أنتم خير أمة». ترجمه: اولاً خداوند تعالی ذکر امر و نهی فرمود پس از آن ذکر کسانی که امر معروف و نهی می کردند آورد و مدح ایشان فرمود تا مردمان پیروی ایشان کنند و به همین مقصد به ایشان خطاب کرده فرمود که شما بهترین امت هستید. نیز در تفسیر مذکور برای ازای این شبهه که مخاطب ﴿كُنْتُمْ﴾ کدام کسانیست، این هم نوشته: «واختلف في المعنى بالخطاب فقول: هم المهاجرون خاصة وقيل: هو خطاب للصحابة ولكنه يعم سائر الأمة». یعنی اختلاف است درینکه مراد به خطاب کیست، بعض مفسرین گفته اند که خاص مهاجرین مراد اند و بعض گفته اند که خطاب به صحابه است، اما تمام امت درین خطاب شامل

امت. ای یاران! این تفسیر را به بینید و تصدیق مفسر خود را ملاحظه کنید که او اقرار می کند که درین آیت ذکر صحابه برای این است که مردمان پیروی ایشان کنند. آیا پیروی همین است که شما می کنید اگر در اصطلاح شما بیزاری را پیروی می گوید پس یقیناً شما تصدیق کلام خداوندی می کنید در نه صراحةً تکذیب می نمائید؟!

باید دانست که درینجا برای اغوای جاهلان گفته می شود که در آیت لفظ کنتم بصیغه ماضی واردست لهذا معنی اینست که شما در زمانه ماضی بهترین امت بودید پس ازین لفظ ثابت نمی شود که صحابه کرام تا وقت اخیر بهترین امت باشند بلکه ممکن است که بعد نزول آیه بدترین امت گشته باشند. فالحمد لله که علامه طبرسی در همین تفسیر خود جواب این هم بنوشته چنانچه می گوید: و رابعها: إن كان مزیدة دخولها كخروجها إلا أنها تأكيد لوقوع الأمر لا محالة لأنه بمنزلة ما قد كان في الحقيقة، فهي بمنزلة قوله تعالى: ﴿وَأذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ﴾ وفي موضع آخر: ﴿وَأذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكُتِرْكُمْ﴾ ونظيره قوله تعالى: ﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ لأن مغفرة المستأنفة كالماضية في تحقيق الوقوع». یعنی حق تعالی لفظ ﴿كُنْتُمْ﴾ برای تاکید ارشاد فرموده که یقیناً هم چنین است و در وقوع آن شکی نیست و صحابه کرام چنانکه بهتر هستند هم چنان بهتر خواهند ماند، و مثالش در قرآن مجید بسیار است، از آنجمله آن که حق تعالی به نسبت خویش می فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ هرگز این معنی نیست که خدا بخشنده و مهربان بود و اکنون نیست یا آینده نخواهد بود. بعد از این همه خستگی و حیرت شیعیان دیدند که از آیات قرآنی و تفسیرهای خودشان فضیلت صحابه کرام چنان ثابت شده که هیچ گنجایش انکار باقی نمانده راه دیگر^۱ اختیار کردند

۱- حقیقتاً این راه دیگر نیست بلکه راه اصلی مذهب شیعه همین است، کسیکه مذهب شیعه را به غور و انصاف مطالعه کند بر وی این امر همچو روز روشن آشکارا می شود که بنیاد مذهب شیعه بر دو چیز: یکی عداوت قرآن، دوم انکار ختم نبوت. چنانچه در حاشیه صفحه ۵ اشارت باین امر کرده ایم. اینجا بابت عداوت قرآن می نویسیم که اگر کسی کتاب فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب، مصنفه علامه نوری طبرسی که در سنه ۱۲۹۸ هـ در ملک ایران طبع شده مطالعه کند، از مطالعه همین یک کتاب واضح خواهد شد که علمای شیعه چه سلف ایشان چه خلف چه سعی ها و چه جان فشانیها در عداوت قرآن کرده اند که عشر عشر آن مساعی نصیب کسی از یهود و نصاری و مشرکین نه شده. لاریب اگر مساعی شیعه درین باب کامیاب گشتی همه عالم از نور پاک قرآن عظیم محروم گشتی و بر زبان مردمان جز بنام چیزی دیگر نیامدی که قرآن نام کتابی بود که محمد عربی (صلی الله علیه وسلم) دعوی نزول آن را منجانب الله می فرمود. ولیکن حق تعالی چونکه حفاظت قرآن بذهمی پاک خود گرفته بود لهذا آن مساعی باطل شد ﴿وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ﴾ (ابراهیم: ۴۶). کسی که شوق اطلاع بر تفصیل این بحث داشته باشد او را لازم است که کتاب (الأول من المأتین علی المنحرف عن الثقلین) مطالعه کند که دران امور ذیل بکمال تحقیق که لا مزید علیه نوشته شده:

- ۱) در کتب معتبره ی مذهب شیعه که بران مدار مذهب ایشان است زائد از دو هزار روایات از ائمه معصومین مروی و منقول است که در قرآن مجید صحابه کرام تحریف کردند.
- ۲) این زائد از دو هزار روایات مقرون بسته اقرار علمای شیعه است. اقرار اول اینکه این روایات کثیر و مستفیض و متواترست. اقرار دوم اینکه این روایات بر تحریف قرآن صریح الدلالة است. اقرار سوم اینکه اعتقاد شیعه متعلق قرآن هم برین روایات است.
- ۳) مضمون این روایات این است که صحابه کرام پنج قسم تحریف در قرآن کرده اند: اول اینکه از جاهای بسیار آیات و سور قرآن برآورده معدوم کردند حتی که در سوره نساء از یک مقام عالمانه ثلث قرآن خارج کرده غائب کردند و در آن حصه ی غائب بسیاری از احکام بود. دوم اینکه در بسیاری از مقامات کلام انسانی داخل قرآن کردند. سوم اینکه کلمات قرآنی را تبدیل کردند. چهارم اینکه حروف کلمات قرآنی را تبدیل کردند. پنجم اینکه ترتیب قرآن را خراب کردند. ترتیب قرآن چهار نوع است: نوع اول ترتیب سور، نوع دوم ترتیب آیات که در سورت، نوع سوم ترتیب کلمات که در آیات است. نوع چهارم ترتیب حروف که در کلمات است، درین روایات تصریح است باین که این همه انواع خرابی ترتیب در قرآن مجید راه یافته.
- ۴) درین زائد از دو هزار روایت تصریح است باین که از قرآن موجود خلق خدا گمراه می شود و ستونهای کفر قائم می گردد و عبارت آن خبط و بی ربط و خلاف فصاحت و بلاغت است. و درین قرآن توهین انبیا است عموماً و توهین سیدالانبیاء خصوصاً.
- ۵) ارشاد ائمه معصومین است که از تعیین مقامات تحریف تقیه مانع است.
- ۶) با وجودیکه از خصوصیات نفیسه ی مذهب شیعه است که از عقائد تا اعمال، و در اعمال از کتاب الطهارة تا کتاب الموارث هیچ یک از روایات و مسائل ایشان از اختلاف روایات و اختلاف اقوال مجتهدین و اصحاب ائمه معصومین محفوظ نیست لیکن همین یک مساله تحریف قرآن است که روایات آن از هر گونه اختلاف محفوظ است.
- بجز چهار اشخاص در مذهب شیعه هیچ کس منکر جمعی اقسام تحریف قرآن نیست: ۱- شریف مرتضی ۲- ابن بابویه قمی ۳- شیخ صدوق ۴- ابوعلی طبرسی مصنف تفسیر مجمع البیان. لیکن علمای شیعه اقوال این چهار بزرگوار را کما ینبغی رد کرده اند. زیرا که از تسلیم اقوال ایشان مذهب شیعه نیست و نابود می شود. علاوه برین این چهار بزرگوار زائد از دو هزار روایات تحریف قرآن را که در کتب ایشان مروی است هیچ جواب نمی دهند بجز اینکه این روایات ضعیف اند، وجه ضعف بیان نمی کنند و این چنین جرح مبهم بالاتفاق مقبول نیست نیز در تائید خود یک روایت اگرچه ضعیف باشد از ائمه معصومین نقل می کنند و برای تائید مسلک خود دلایل از کتب و روایات اهل سنت می آرند. لهذا اقوال این چهار اشخاص هرگز در مذهب شیعه محسوب نمی تواند شد. بلکه چون بامعان نظر دیده شد، حقیقت حال برین منوال ظاهر شد که این چهار اشخاص انکار تحریف قرآن محض براه تقیه کرده اند.
- ۷) در فرقه شیعه کسانی که خود را منکر تحریف قرآن گفته اند معتقد تحریف قرآن را خارج از اسلام نمی گویند بلکه معتقدین تحریف قرآن را مانند محمد بن یعقوب کلینی و غیره از اساطین مذهب خود میدانند.

وگفتند که این قرآن مجید (معاذالله) محرف است و درین آیه ی بجای ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾، (خیر ائمة) بوده، یعنی خداوند کریم به امامان فرموده بود که شما بهترین امامان هستید لیکن جامعین قرآن بجای (ائمة) لفظ (أمة) نوشتند، اگر چه بعضی علمای شیعه را حیا دامنگیر شد و ایشان این جواب را پسند نه نمودند، اما اهل علم می دانند که اثر این جواب هنوز در آن جماعت باقی است چنانچه میرن صاحب قبیله شیعه در کتاب حدیقه سلطانیه در باب سوم ذکر این جواب نموده بحواله ی کتاب صورام که تصنیف پدر بزرگوارشان است می فرمایند که «تغییر و نقصان در قرآن منحصر در چهار چیز است: یکی تبدیل لفظی بلفظ آخر، مثلاً اینکه گفته شود: بجای ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ (خیر ائمة) بود، لیکن بعضی از اعدای اهل بیت آنرا تبدیل نموده اند». باز خود ارشاد فرمودند که وجه اول بعید است نزد این حقیر. در حق شیعیان پاک بجای اینکه تصدیق آیت نموده از خیر امت بودن صحابه کرام انکار نمایند بهتر همین است که بجای ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ (خیر ائمة) گویند و قرآن مجید را محرف قرار داده خود را منکر آیات بینات نه سازند. افسوس که جناب میرن صاحب و پدر بزرگوارشان (مولوی دلدار علی) ازین جهان فانی درگذشتند، ورنه این حقیر همین کتاب حدیقه ی سلطانیه و صورام را پیش این حضرات برده می پرسیدم که نزد شما ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ صحیح است یا (کنتم خیر ائمة)؟ اگر می فرمودند که (خیر ائمة) صحیح است. بنده می پرسیدم که دران وقت سوای علی مرتضی کدام امام موجود بود و امر معروف و نهی منکر می کرد که خطاب خداوندی درین آیت باو راست آید و فضیلتها که در آیت مذکورست برو منطبق شود؟ (ظاهرتست که بجز علی مرتضی دیگر کسی از امامان دران وقت نبود ودر آیت صیغه ای جمع وارد شده بر ذات واحد اطلاق صیغه ی جمع خلاف لغت عرب است). و اگر می گفتند که ﴿خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ صحیح است کمترین التماس می نمودم که کسانی را که خداوند که ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ فرماید و این چنین فضائل ایشان بیان کند و شما هم تصدیق آیت می کنید از چنین کسان اظهار بیزاری کردن کفرست یا نه؟ باز صفحه ۱۸۶ ازین کتاب پیش ایشان می نهادم که دران صفحه مرقوم است که از آنجمله است آنچه از حضرت صادق علیه السلام ماثورست که

-
- ۸) علمای شیعه این تصریح هم کرده اند که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بعض آیات قرآنی را بخوف صحابه تبلیغ نه کرده بود وبال این تحریف بر صحابه است زیرا که باعث این تحریف ایشانند.
- ۹) علمای شیعه این تصریح هم کرده اند که هر آیت قرآنی که خلاف اجماع فرقه شیعه باشد بدان آیه عمل کردن جائز نیست.
- ۱۰) بعد انحراف از قرآن مجید حضرات شیعه برای استنباط مسائل خود عجیب عجیب اشیاء را ماخذ مذهب خود قرار داده اند. این امور عشره به تفضیل و تحقیق بحواله کتب شیعه و نقل عبارات آنها در اول مائتین مذکورست من شاء فلیطالعہ.

فرمود: «إن هذا القرآن فيه مناد الهدى ومصابيح الدجى»^۱. یعنی: درین قرآن انوار هدایت و چراغهای دور کننده تاریکی ضلالت و غوایت روشن است. و بنده ایشان را قسم داده می پرسیدم که شما را سوگند باجتهاد راست بگوئید که قرآنی را که امام فرمود که دران انوار هدایت و چراغها روشن است دران قرآن درباره ی صحابه کرام چه نوشته است اگر ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ دران قرآن موجود است پس شما چرا ازین افکار می کنید و چرا روشنی را گذاشته خود را در تاریکی می اندازید. باز از همان کتاب حدیقه سلطانیه این عبارت پیش می کردم که «از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که در هنگامیکه متها بر شما ملتبس شود مانند پارهای شب تار، پس رجوع آرید به قرآن که شفاعت کننده و مقبول الشفاعة است هر کسیکه آنرا پیش نهد الله او را براه جنت می برد»، و می گفتم که ای قبله و کعبه شیعه امروز، ازین بیش هیچ فتنه نیست که ما صحابه کرام را بهترین امت میدانیم و شما بدترین امت و نه شما سخن ما را تسلیم می کنید نه ما سخن شما را پس بیائید تا بر قول امام باقر علیه السلام عمل کنیم و به قرآن رجوع آریم اگر در قرآن ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ در باب صحابه کرام نوشته باشد پس راه جنت اختیار کنید و مذهب خود را ترک نمائید و اگر در قرآن (شرأمة) نوشته باشد ما را در مذهب خود داخل سازید و از تاریکی برارید معلوم نیست که اگر حضرت موصوفین زنده می بودند چه جواب می دادند و خبر نیست که اکنون جانشینان ایشان چه جواب خواهند گفت؟!

آیت دوم

﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ نَوَافًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾. (آل عمران: ۱۹۵). درین آیت، الله جل شانہ ملح مهاجرین می فرماید و از اهل جنت بودن ایشان بشارت می دهد می فرماید که کسانی که برای من وطن و خانه خویش را و عشائر و قبائل خود را گذاشتند و محض بسبب ایمان آوردن بمن آزارها بایشان رسید و در راه من اذیت بایشان داده شد من نیز با چنین صادقین و مخلصین غایت کرم خواهم نمود و بر مصائب که برداشتند و جان فشانیها که کردند ایشان را

۱- این روایت قابل احتجاج نیست و ازین روایت استدلال کردن برینکه نزد شیعه قرآن مجید منحرف نیست هرگز جائز نیست، چه احتمال است که این ارشاد امام از راه تقیه باشد و این احتمال موید است باین که از همین امام و دیگر ائمه روایات تحریف در کتب شیعه موجودست و احتمال دوم که اقوی از احتمال اول است که اشاره هذا القرآن بسوی قرآنی است که نزد ائمه موجود بود و اکنون درسرداب سامرا نزد امام غائب موجود است، نه بسوی قرآنی که نزد مسلمین معروف ومشهور است. در مباحثه امر چون این هر دو احتمال پیش مجتهد بیان نموده شد جوابی نداد و مبهوت گردید. ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

ما جزای نیک خواهیم داد یعنی از گناهان ایشان درگذر خواهیم کرد و خطاها و لغزشهای ایشان را نخواهم دید بلکه گناهان ایشان را به نیکی تبدیل خواهیم کرد و بغیر حساب و سوال و جواب ایشان را در جتتها داخل خواهیم نمود که زیر آنها نهرها جاری است، در آنجا ایشان را نه غمی خواهد رسید نه رنجی نه فکری نه خونی، و این ثواب از طرف خود و از فضل و کرم خود خواهیم داد.

مقصد اینکه به نسبت اعمال ایشان مراتب و مدارج ایشان زائد خواهد بود این آیتها را پیش نظر داشته بر فضیلت و منقبت مهاجرین خیال باید کرد که خداوند عزوجل به چه شفقت و محبت ذکر ایشان می کند و مراتب و مدارج ایشان به چه حسن و خوبی اظهار می نماید و به جنتی بودن ایشان قطعاً شهادت می دهد و برای عفو گناهان ایشان بلکه تبدیل کردن آنها به حسنات وعده می کند و به جزای اعمال ایشان آنچه خواهد داد مزد بران از فضل خود بیان ثواب دادن به چه مهربانی می کند. بخدمت قارئین این آیات عرض می کنم که خدا را بگویند که هجرت کنندگانی که خداوند کریم برای ایشان این وعده ها فرموده و ذکر بهشتی بودن ایشان نموده کیستند؟ آیا بزرگانی که اسمائی مبارکه ایشان ابوبکر و عمر و عثمان است از مهاجرین نبودند؟ و آیا کسانی که شیعه ایشان را بد می دانند از ان جماعت نبودند که اوطان و اقارب خود را گذاشتند؟ آیا ایشان ازین آیت مستثنی شده بودند؟ آیا ایشان از وعده ی ﴿لَا كُفْرَانَ﴾ خارج نموده شدند؟

ای برادران شیعه! بعد مطالعه این آیات، اوقات خود را در تجسس عیوب مهاجرین ضایع کرده و عمرهای خود را در تلاش بدیهای ایشان تلف منمائید، بالفرض اگر اندک عیوبی را از ایشان بدست آوردید نتیجه حاصل نمیشود زیرا که تا وقتیکه از مهاجرین بودن ایشان انکار نکنید در جنتی بودن ایشان بالقطع والیقین خللی راه نمی یابد چه او جل شانہ خود فرموده: ﴿لَا كُفْرَانَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾ یعنی من از گناهان ایشان درگذر خواهم کرد و ضرور بالضرر ایشان را در جنت داخل خواهم نمود زیرا که ایشان برای من از خانه های خویش برآورده شدند و در مصائب گرفتار گشتند و از دوستان و محبوبان خود بریده، معیت و رفاقت دوست و محبوب من اختیار کردند. پس فی الحقیقت مجرد هجرت کردن ایشان عملی است که از صدها اعمال و هزارها عبادات و هزاران هزار حسنات بهتر است.

آیت سوم

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾. (التوبة: ۱۰۰). درین آیت، الله جل شانہ در حق

مهاجرین و انصار رضامندی خود ظاهر می فرماید و ایشان را و متبعین ایشان را بشارت جنت می دهد.

نزد این حقیر اگر کسی درین آیت اندک فکر و تامل کند هرگز در شان صحابه ی کرام خصوصاً مهاجرین و انصار سوای فضیلت و عظمت اعتقادی دیگر نخواهد داشت زیرا که هر گاه خداوند جل شانہ در حق ایشان فرماید که ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ یعنی من از ایشان راضی و ایشان از من راضی. و نیز در حق ایشان فرماید که ﴿وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ﴾ یعنی مهیا کرده است خدا برای ایشان جنتها و آراسته کرده شده آن جنتها برای ایشان. بعد این چنین ارشادهای خداوندی کیست که به فضیلت ایشان قائل نه شود پس شیعیان پاک را باید که بر همین امر غور کنند که آن صحابه کرام که شیعه با ایشان دشمنی دارند در مهاجرین و انصار داخل هستند یا نه؟ اگر داخل اند، پس در بودن ایشان چه شک؟ و اگر داخل نیستند پس این بشارتها در حق کیست؟ ای برادران شیعه! اندکی تدبر کنید که آیا ایمان بالقرآن همین است که از کسانی که خدا در حق ایشان رضامندی خود ظاهر فرماید شما ناراضی باشید؟ و کسانی که خدا ایشان را جنتی فرماید شما آنان را مومن هم ندانید؟! اگر کسی برین آیت هم ایمان نیارد و گوید که در این آیت نام خلفای ثلاثه مذکور نیست لهذا انکار فضیلت شان مستلزم انکار آیت نیست. در جواب این کس شهادت امام باقر علیه السلام را و اینکه آنجناب خلفای ثلاثه را در حکم این آیت داخل نموده پیش می کنیم، بگوش دل بشنوید و از کتاب خود سند آن بگیرید. در کتاب فصول که از کتب معتبره ی شماسست از امام باقر علیه السلام مردی است که «إنه قال لجماعة خاضوا في أبي بكر وعمر وعثمان ألا تخبروني؟ أنتم من ﴿الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾؟ قالوا: لا. قال: فأنتم من ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾؟ قالوا: لا. قال: أما أنتم فقد تكونوا أحد هذين الفريقين: وأنا أشهد أنكم لستم من الذين قال الله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾. - ترجمه: روزی حضرت امام باقر علیه السلام بر جماعتی گذر کرد که بدگویی خلفای ثلاثه می کردند حضرت امام از ایشان پرسید که آیا شما از مهاجرین هستید که از خانه های خود برای خدا برآورده شدند و اموال شان تاراج کرده شد و آنان خدا و رسول او را یاری کردند؟ آن جماعت گفت که ما از ایشان نیستیم. باز امام پرسید که آیا شما از ان کسان هستید که در دار هجرت و ایمان یعنی در مدینه توطن گردیده بودند و کسی که هجرت کرده بسوی آنان می آمد با آن کس محبت می نمودند؟ آن جماعت گفت که ما از ایشان هم نیستیم. امام فرمود که شما خود اقرار می کنید که ازین دو جماعت نیستید و من گواهی می دهم که شما از جماعت سوم نیز نیستید که در حق ایشان خدا فرمود که کسانی که بعد

از مهاجرین و انصار بیایند دعاکنندگان که خداوندا ما را و برادران ما را که از ما در ایمان سبقت بردند بیامرزد و در دل‌های ما از طرف اهل ایمان بغض و کینه را راه مده، خداوندا، بلاشک تو صاحب رافت و رحمت هستی^۱.

ای برادران شیعه! خود را امامیه می گوئید و اقوال ائمه کرام را کم از آیات قرآنیه نمی دانید لیکن معلوم نیست که آیا چه سبب است که اقوال ائمه را در باب فضائل صحابه تسلیم نمی کنید و اتباع ائمه را ترک کرده ائمه را در بیان فضائل صحابه دروغگو می دانید؟ المختصر از حدیث امام باقر علیه السلام ثابت شد که جناب او خلفای ثلاثه را در حکم آیت داخل می ساخت و در وعده های جنت که خدا به مهاجرین و انصار فرموده ایشان را شریک می دانست. و این ظاهر شد که امام موصوف از کسانی که بدگویی خلفای ثلاثه می کردند بیزار بود و بدگویان را از ایمان و اسلام خارج می دانست، اکنون سوای تقیه جوابی دیگر ممکن نیست، لیکن معلوم نیست که تا کجا عذر تقیه خواهند کرد؟ و تا کی تقیه را سپر خود خواهند ساخت؟ مقام افسوس است که خداوند کریم بوضاحت تمام مدح مهاجرین و انصار بیان فرمود و ائمه علیهم السلام هم فضائل خلفای ثلاثه بیان کردند لیکن حضرات شیعه قائل نشدند. معلوم نیست که برای فضیلت مهاجرین و انصار چه قسم از دلایل حضرات شیعه می خواهند؟

اینجا سخنی ظریف تر بیاد آمد و آن اینکه بعض شیعه می گویند که الله جل شانہ مدح آن مهاجرین و انصار فرموده که خالصاً لوجه الله هجرت و نصرت نموده بودند نه کسانی که بطمع دنیا هجرت کرده و نصرت نموده بودند.

بجواب این سه وجه عرض می کنم: اول- اینکه آن هنگام که مهاجرین هجرت کرده بودند و انصار نصرت نموده بودند دنیا و دولت کجا بود که طمع آن لاحق شده باشد؟ آیا مهاجرین را کسی این خبر رسانیده بود که در مدینه خزانه ی از زیر زمین برآمده تا برای حاصل نمودن آن خزانه هجرت بسوی مدینه کردند یا مهاجرین با خود مال و متاع برده بودند که بطمع آن انصار در خانهای خود ایشان را فرود آورده بودند؟! و خود شیعه بگویند که اگر هجرت مهاجرین و نصرت انصار از برای خدا نبود پس به چه سبب بود؟ و چه دوم: اینکه از دو حال خالی نیست یا اینکه هجرت و نصرت تمام مهاجرین و انصار از برای طمع دنیا بود یا اینکه هجرت و نصرت بعض برای دنیا بود و بعض برای خدا، در صورت اول خداوند کریم آنچه در مدح مهاجرین و

۱- این روایت در کتب فریقین بمطالعه این حقیر رسیده اما از کتب شیعه پس در کتاب کشف النعمة مطبوعه ایران ص ۱۹۹ این روایت بعینها از امام زین العابدین منقول است، و از کتب اهل سنت پس در ازالة الخفا از حضرت عبدالله بن عمر مروی است، این حقیر این روایت را بحواله کتب فریقین بطرق متعدده و رساله خود که موسوم است به تفسیر آیت تقسیم نقل نموده.

انصار فرموده همه معاذالله لغو و مهمل می شود. اگر یک نفر هم برای خدا هجرت و نصرت نه کرده بود پس خدا در حق که فرمود: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾؟ و در صورت دوم باید که شیعه تعیین مخلصین کنند تا بدانیم که تعداد ایشان تا چند میرسد، لیکن یاد دارند که بجز سه چهار کس نام مخلصی نتوانند برد و ظاهرست که هجرت و نصرت سه چهار کس چیزی نیست که از بیان آن قانده ی مترتب گردد. وجه سوم حق جل شانہ خود از طرف مهاجرین و انصار در کتاب پاک خود ازاله ی این شبهه فرموده، چنانچه در دو آیات تصدیق این امر نموده که مهاجرین و انصار هر چه کردند از برای من کردند، آیت اول در حق مهاجرین فرموده: ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ﴾ (الحج: ۴۰). یعنی کسانی که از خانه های خود بدر کرده شدند بغیر قصوریکه از ایشان شده باشد بجز اینکه می گفتند الله پروردگار ماست. یعنی کفر را ترک کرده مسلمان گشته بودند. ازین آیت ظاهرست که هجرت مهاجرین را سببی بجز این نبود که کفار را از اسلام آوردن شان ناخوش و از گفتن شان که الله پروردگار ماست ناراض شده بودند و به همین تصور ایذاها با ایشان رسانیدن گرفتند تا آنکه مهاجرین به ترک وطن و خانه ی خود مضطر گشتند باشد که باستماع این آیت هم شیعه گویند که مهاجرین بطمع دنیا هجرت کرده بودند. شیعه آنچه گویند برای شان زیباست لیکن ما باین لفظ تفوه هم نتوانیم کرد آیت دوم در حق انصار فرموده:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (الحشر: ۹).

یعنی کسانی که پیش از مهاجرین در مدینه سکونت داشتند محبت می کنند به کسانی که هجرت کرده بسوی شان آینده و آنچه از مال غنیمت و غیره به مهاجرین داده می شود هیچ خیال آن نمی کنند و مهاجرین را بر جانهای خود ترجیح می دهند اگر چه خود ایشان را حاجت باشد و هر که (مانند انصار) از حرص نفس خود محفوظ کرده شود پس ایشانند فلاح یابندگان.

اکنون باید دید که خداوند کریم نصرت انصار را چگونه ستایش می کند و چنان تصدیق این امر می کند که نصرت ایشان محض لوجه الله بود. حیرانم که بعد این همه تصریحات شیعیان را چرا جرأت این امر می شود که باین بی باکی می گویند که هجرت و نصرت مهاجرین و انصار برای دنیا بود. ای یاران! اندکی تدبر را کار فرمائید که شما تصدیق کلام الهی می کنید یا تکذیب می نمائید؟! خدا فرماید که مهاجرین و انصار نیکوکار بودند و شما گویند که بدکار بودند، خدا فرماید که من از مهاجرین و انصار راضی هستم و ایشان از من راضی، و شما گویند که لا والله نه

خدا از ایشان راضی است و نه ایشان از خدا. خدا فرماید که ایشان برای من هجرت و نصرت کردند و شما گوئید که حاشا و کلا ایشان به طمع دنیا و حرص دولت و مال این کارها کردند. ای برادران! قدری بیندیشید که شما چه می کنید؟ اگر یک آیت یا دو آیت می بود تاویل آن امکانی می داشت لیکن هرگاه که جمیع قرآن از ذکر مهاجرین و انصار پر است پس کجا کجا تاویل خواهید کرد و در کدام کدام آیت تحریف معنوی خواهید نمود؟!

تن همه داغ شد پنبه کجا کجا نهی

حقیقت این است که از انجام کار بی خبر شده مذهب عبدالله بن سبا اختیار کرده اید اکنون هیچ پیش نمی رود از قرآن مجید انکار آسان است نه تصدیق آن سهل. عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود هجر چه دشوار بود یار چه آسان گرفت

آیت چهارم

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا * وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا * وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا * وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾. (الفتح: ١٨-٢١).

سبب نزول این آیات آن است که (در سنه ٦ هـ) آنحضرت صلی الله علیه وسلم با اراده ی عمره نهضت بسوی مکه نمود و اعراب و بادیه نشینان را بهمراهی خویش دعوت این سفر داد، زیرا که مکه هنوز در قبضه کفار بود و از ایشان اندیشه بود که مزاحمت کنند و از دخول مکه مانع شوند (لهذا تقاضای عقل این بود که جماعتی عظیم درین سفر همراکاب باشد) ولیکن اکثری از اعراب برین دعوت گوش نه نهادند و درین سفر سعادت معیت حاصل نه کردند بجز آن خالصان و مخلصان که سراپای ایشان نور ایمان می درخشید دیگر کسی درین سفر همراکاب مقدس حضرت نه شد چون این جماعت قدسیان قریب مکه (بمقامیکه حُدیبیه نام داشت) رسید قریش مانع آنها شدند، آنحضرت صلی الله علیه وسلم اولاً خراش بن أمیة الخزاعی را بسوی اهل مکه فرستاد لیکن کفار قریش در پی قتل وی شدند، وی این حال را دیده مراجعت کرد لهذا ثانیاً حضرت عثمان را به سوی مکه فرستاد، کفار مکه حضرت عثمان را مقید نمودند و مشهور شد که حضرت عثمان را شهید کردند باستماع این خبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم یاران خود را که همراه وی بودند جمع کرد که عددشان باختلاف روایات هزار و چهار صد بود و خود سرور

انبیا صلی الله علیه وسلم زیر درختی نشسته از ایشان باین عهد بیعت کرد که با قریش قتال کنند و هرگز از ایشان روی نه گردانند چنانچه همه کس به غایت رضامندی بیعت کردند و سوای جد بن قیس منافق کسی ازین بیعت تخلف نه کرد. چون درین سفر نفاق منافقان و اخلاص مخلصان به نهایت کمال ظاهر شد و خداوند کریم در قرآن مجید از همه بیعت کنندگان رضای خود ظاهر فرمود، ازین سبب این بیعت بنام بیعة الرضوان موسوم گردید، قوله تعالی: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾. یعنی: خدا راضی شد از مومنان هر گاه که بیعت کردند به تو زیر درخت ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ یعنی: خدا دانست آن اخلاص را که در دلهای ایشان بود اگر ایشان منافق بودندی هرگز درین سفر همراه نیامدندی و هرگز در چنین وقت بیعت نه کردندی. ﴿فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾ پس نازل فرمود سکینه برایشان یعنی دلهای ایشان را اطمینان و سکون بخشید تا آنکه بی خوف و خطر بر قتال کفار مستعد شدند و برای قتل شدن و قتل کردن بر دست تو بیعت کردند. ﴿وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ و برای دور کردن شکستگی ایشان بزودی تمام تر ایشان را غنیمت های بسیار داد و برای آینده وعده ای غنائم کثیره و فتوحات عظیمه مثل روم و فارس ایشان را داد. پس ازین آیات فضیلت آن صحابه ی کرام که زیر آن درخت بدست آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیعت کرده بودند ثابت شد و کامل بودن ایشان در اخلاص و ایمان هویدا گردید. خداوند کریم درین آیات هیچ سخنی چنین ارشاد نه فرمود که گنجایش انکار فضیلت صحابه ی کرام باقی ماند. بلکه اظهار رضامندی خود از ایشان به چنین طور فرمود که دوام رضامندی ازان واضح میگردد و وعده ی فتوحات که ایشان را داد در مستقبل قریب ظهور آن بر دست ایشان شد.

اکنون از شیعیان علی می پرسم که:

اولاً- ارشاد فرمایند که آیات مذکوره در قرآن مجید هست یا نه؟ اگر هست پس بیان فرمایند که این آیات در حق کسانی که زیر درخت بدست پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیعت کرده بودند وارد شده یا نه؟ اگر در حق ایشان وارد شده باز بیان فرمایند که حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق و دیگر صحابه ی کرام از بیعت کنندگان بودند یا نه؟ اگر بودند باز بیان فرمایند که آنچه خدا در حق بیعت کنندگان فرمود، مثلاً: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ﴾ درین رضامندی خداوندی این حضرات هم داخل اند یا نه؟ اگر داخل نیستند پس بر استثنای ایشان چه دلیل است؟ و اگر داخل اند باز فرمایند که خداوند کریم از کسانی که رضامندی خویش بیان فرماید از ایشان راضی نبودن بلکه بدگویی ایشان کردن انکار آیات قرآنیه هست یا نه؟ اگر شیعه گویند که ایشان منافق بودند جواب آن خود خداوند کریم ارشاد فرموده: ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾. یعنی من امتحان دلهای ایشان کردم و ایشان را راسخ الاعتقاد مومن و مخلص یافتم لهذا

برایشان سکینه نازل کردم و ایشان را فتح دادم. این یاران گرامی شان منافق بودندی خدا چرا بر ایمان شان شهادت دادی؟ و چرا ایشان را فتح و غلبه (که موعود مخلصین بود) عطا کردی؟ اگر در دل کسی از شیعیان این وسوسه خطور کند که با وصف بودن این چنین آیات صریحه در کتاب خدا به چه سبب علمای مذهب ما از فضیلت صحابه انکار می کنند؟ لامحاله آن را سببی قوی تر خواهد بود ورنه همه علما و فضلا و مجتهدین چنین نادان نبودند که بر خلاف چنین آیات صریحه صحابه را بد می دانستند. لهذا برای رفع این وسوسه از تفاسیر معتبره شیعه بیان خود را ثابت می کنم و فیصله ی این امر که علمای ایشان دانا بودند یا نادان، ایمان دار بودند یا بی ایمان، صاحب انصاف بودند یا صاحب اعتساف، به عقول و افهام شیعه می گزارم تفسیرهای خود را دیده هر چه خواهند فیصله کنند.

ای برادران! بشنوید که مفسرین شما در تفسیر این آیات چه نگاشته اند، علامه (فتح الله) کاشانی در تفسیر خود می نویسد: «آنحضرت فرمودند که به دوزخ نرود یک کس از آن مومنان که در زیر شجره بیعت کردند. و این را بیعة الرضوان نام نهاده اند، بجهت آنکه حق تعالی در حق ایشان فرمود: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾».

اگر برین روایت مطمئن نشوند و شوق استماع جوابات متکلمین متعصبین خود دارند آن را هم بشنوند.

بدانکه علمای شیعه بدو وجه جواب این آیات داده اند. برخی از ایشان گفته که ازین آیت ثابت می شود که خدا ازین یک فعل خاص شان یعنی بیعت راضی شد، ازین لازم نمی آید که از جمیع اعمال شان راضی باشد و این هم لازم نیست که رضای که به وقت بیعت بود آینده هم قائم ماند و بعضی از ایشان گفته که بعد ازین بیعت از صحابه کرام اعمالی که خلاف بیعت بود صادر شد یعنی از غزوات فرار کردند و خلاف خلیفه ی بر حق را غصب کردند، لهذا از وعده ی آیت خارج شدند و رضای خداوندی که ایشان را حاصل شده بود زائل گشت.

جواب وجه اول این است که این گمان فاسد در شان حق تعالی که او از جمیع اعمال صحابه راضی نبود و صرف ازین یک فعل بیعت راضی شده، آیت ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ﴾ نازل کرد تهمت است شیعی که هیچ مسلمان تصور آن هم نمی تواند کرد. آیا ممکن است که اگر خدای عزوجل از آن بیعت کنندگان کلیتاً راضی نبودی آیه کریمه: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ﴾ محض برای تطیب خاطرشان از راه تقیه نازل کردی و از دیگر اعمال ایشان که راضی نبودی از راه تقیه خاموشی ورزیدی؟! و این هم امری است عجیب که از حال ناراضماندی خدا شیعیان را چگونه خیر شد؟! مقام حیرت است که خداوند کریم از آن عمل صحابه که راضی بود اظهار رضایت خود در قرآن فرمود و از آن اعمال که ناراض بود بجز شیعیان عبدالله بن سبا کسی را آگاه ننمود، شاید شیعه

گویند که در قرآنیکه نزد امام مهدی (در غار) موجودست نارضامندی خداوند کریم از اعمال صحابه مذکورست لیکن تا وقتیکه ما آن قرآن را بچشم خود نه بینیم و از امام تصدیق آن حاصل نه کنیم هرگز این خرافات را تسلیم نمی توانیم کرد. افسوس بالای افسوس این که نه نشانی از امام پیدااست و نه اثری از قرآن، هزار سال گذشت و هنوز این هم معلوم نشد که اکنون چه قدر مدت در ظهور امام باقی است.

صد شب هجر گذشت و مه من پیدا نیست طرفه عمری که بصد سال ندیدم یک ماه
و جواب وجه دوم این که ازین قول علمای شیعه که صحابه کرام نکث بیعت کردند ازین سبب از رضوان الهی خارج شدند این امر بخوبی ثابت شد که تا وقت بیعت رضوان صحابه کرام بالخصوص مهاجرین و انصار صادق الاسلام و کامل الایمان بودند نه منافق یا کافر، و اینکه بیعت ایشان از راه صدق بود نه از روی نفاق، چنانچه این جمله ی مولف تقلیب المکائد که «این کلام معجز نظام دلالت می کند برینکه بعضی از اهل بیعت رضوان نکث بیعت خواهند کرد» دلیلی است بر اینکه تا وقت بیعت نه منافق بودند نه کافر، بلکه در آیه کریمه ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ داخل بودند، و نیز این کلمه ی شهید ثالث یعنی قاضی نورالله شوستری که «مدلول آیت عند التحقيق رضای حق تعالی است از ان فعل خاص که بیعت است و کسی منکر این نیست که بعضی از افعال حسنه مرضیه ازیشان واقع است». شاهدهی است برینکه بیعت صحابه کرام فعل نیک بود لهذا این عقیده ی شیعه که صحابه کبار از اول روز منافق بودند باطل گشت و تا وقت نزول آیت رضوان مسلمان و با ایمان بودن ایشان ثابت شد. باقی ماند آنچه گویند که صحابه کرام نکث بیعت کردند جوابش اینکه بعد بیعت بر حال ایشان نظر باید کرد که چه کار ازیشان به ظهور آمد که آن را نکث بیعت توان گفت، و آن کار در کدام وقت ازیشان صادر شد، آیا در حیات پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا بعد وفات وی، مصنف تقلیب المکائد آنچه نوشته از ان ظاهر می شود که بعد بیعت در حیات آن سرور نکث بیعت واقع شد و آن اینکه در غزوه ی خیبر ثابت قدم نماندند بلکه گریختند و ما می گوئیم که چراغ دروغ بی فروغ است، فتح قلعه ی خیبر اگر چه بر دست حضرت صدیق اکبر یا حضرت عمر واقع نشد لیکن عدم فتح را فرار گفتن موافق کدام لغت است، و اگر بالغرض ایشان از خیبر فرار کردند پس چنانچه بیعت ایشان از کلام خدا ثابت است و آیه کریمه ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ﴾ در ثبوت آن کافی است، همچنان بدمه شیعه لازم است که فرارشان از خیبر و نکث بیعت کردن و ناراض شدن خداوند کریم ازیشان نیز از قرآن مجید ثابت کنند و از لیس فلیس. و ما به یقین کامل می دانیم که اگر بعد این بیعت از صحابه کرام علی موجب نارضامندی خدا بوقوع آمدی لامحاله حق تعالی از ان هم خبر دادی و چنان که از بیعت شان راضی گشته ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ﴾ فرموده، همچنان از فرار و نکث بیعت شان ناراض شده

(لقد غضب الله عليهم) ارشاد می نمود، زیرا که این فعل در حیات پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوقوع آمد و سلسله ی نزول وحی قائم بود و آمد و رفت جبریل منقطع نگشته بود. پس سبب چیست که خدا اعمال حسنه ایشان را ذکر فرمود و از افعال قبیحه ایشان خبر هم نداد و اعمال حسنه ایشان را شهرت داد و افعال قبیحه را پرده پوشی نمود؟! پس از دو حال خالی نیست، اینکه خدا از ایشان می ترسید و بوجه خوف مذمت ایشان نتوانست کرد، یا اینکه در حقیقت از ایشان فعلی قبیح صادر نمی شد و اگر لغزشی سر میزد آن را عفو می نمود و نظر به کارهای نیک شان آن لغزش را ستاری می فرمود. اگر کسی گوید که بعد وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم صحابه کرام کارهای کردند که خدا از ایشان ناراض شد مانند غضب خلافت و غیره جواب گوئیم که اگر بعد وفات پیغمبر هم از ایشان کاری چنین واقع شدنی بودی خداوند کریم از آن خبر دادی و هرگز در حق شان ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ﴾ نه فرمودی، و هرگاه که هم درین آیت فرمود که ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ یعنی پس دانست آنچه در دلهای ایشان بود، ﴿فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾ لهذا بریشان سکینه فرو فرستاد. بعد این چنین ارشادات به قیاس نمی آید که چنین کسان گاهی از جاده ی حق منحرف شده باشند. بعد این همه بخدمت حضرات شیعه عرض می کنم که چرا اوقات خود را درین سوالات و جوابات ضایع می کنند و چرا در تفسیر علامه کاشانی این الفاظ را نمی بینند که «آنحضرت فرمود به دوزخ نرود یک کس از آن مومنان که در زیر شجره بیعت کردند». به ببینید که این مفسر هیچ بحث و نزاع باقی نگذاشت و تصدیق کرد که این بشارت جنت شامل است جمیع آنان را که بدست پیغمبر بیعت کردند. و اگر برین یک روایت اطمینان حاصل نشود به تائید آن روایتی دیگر بشنوند. در ترجمه کشف الغمته می نویسد که «از جابرین عبدالله انصاری روایت است که ما در آن روز هزار و چهارصد کس بودیم، در آن روز من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که آنحضرت خطاب به حاضران نموده فرمود که شما بهترین اهل روی زمین اید، و ما همه در آن روز بیعت کردیم و کسی از اهل بیعت نکث ننمود مگر جد بن قیس که آن منافق بیعت خود را شکست». ازین روایت فوائد چند حاصل شد: فائده اول: اینکه ثابت شد که در بیعت رضوان یک هزار و چهار صد صحابی بودند که خداوند کریم بر ایمان و اخلاص شان مهر تصدیق ثبت کرده فرمود که ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ در حق شان فرمود که ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ﴾. فائده دوم: اینکه آن سرور صلی الله علیه وسلم در حق شان فرمود که شما بهترین اهل زمین اید. فائده سوم: اینکه بجز یک منافق کسی ازین بیعت کنندگان نکث بیعت نکرد. پس ای شیعیان پاک! بچشم انصاف این روایات خود را ببینید و معائنه کنید که شهید ثالث شما و مصنف تقلیب المکائد چنان ایمان و انصاف را بالای طاق نهاده در پرده ی محبت اهل بیت تکذیب آیات الهی می کنند و از چنین نصوص صریحه انکار می نمایند. و اگر

بفرض محال مطاعن صحابه را تسليم كنيم سخن سازي شهيد ثالث حاصلی ندارد چه علامه كاشانی آنچه در تفسير خود نوشته كه «آنحضرت فرمود: بدوزخ نرود يك كس از آن مومنان كه در زير شجره بيعت كردند». اين را جوابی نيست بجز اينكه گفته شود كه آنحضرت صلی الله عليه وسلم اين سخن از راه تقيه فرموده، فی الواقع چنین نيست ايشان بدوزخ خواهند رفت (معاذالله منه).

درين مقام يك سخن آخرين باقی است مناسب است كه آن هم زيب رقم شود شيعه وسوسه می اندازند كه حضرت عثمان در بيعة الرضوان شريك نبود لهذا از فضائل اين بيعت محروم است. جواب اين وسوسه آنكه پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم را با حضرت عثمان چنان محبت بود كه با وجود آنكه حاضر نبود در بيعت شريكش كرد و باين طور شريك فرمود كه دست خود را دست عثمان قرار داد، - درينجا آنچه مولانا و بالفضل مولانا مولوی علی بخش خان صاحب در يك رساله خود نوشته بلفظه نقل می كنيم - «و برای حصول شرف بيعة الرضوان رسول خدا صلی الله عليه وسلم از طرف عثمان غنی بدو دست خود چنان كرد كه دست حق پرست خود را دست عثمان قرار داد. در روضه كلینی كه اقدام واثق كتب شيعه است اين حديث موجودست كه بيعت گرفت پيغمبر خدا از مسلمانان و يك دست خود را بر دست ديگر نهاد برای عثمان زيرا كه وی در لشكر كفار محبوس بود. ازین حديث علاوه ازینكه مغفرت و رضوان برای عثمان به تعيين ثابت گرديد يك لطيفه نفیسه اين هم بدست آمد كه دست نبی دست عثمان است و دست نبی دست خداست و لو مجازاً، قوله تعالى: ﴿يَذُ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ اکنون دیدنی است كه شيعه حضرت عثمان را غنی را خطاب یدالله یا ید النبی می دهند یا با اين تصريحات اين لقب را مخصوص برای علی مرتضی میدارند». انتهى بلفظه. والله دره وعليه أجره، ازین حديث روضه كافی اين هم بوضوح پیوست كه پيغمبر خدا را صلی الله عليه وسلم بر اخلاص ياران خود بغايت اعتماد بود و بر استقلال شان يقين كامل می داشت زيرا كه چون مردمان گفتند كه خوشا حال عثمان كه او را طواف كعبه حاصل شد آنحضرت صلی الله عليه وسلم فرمود كه ممكن نيست كه عثمان بی ما طواف كند و بالفعل همچنان بوقوع آمد كه حضرت عثمان بغير آنحضرت طواف نه كرد مضمون همین حديث را مولف حمله حيدری نظم کرده می گوید:

طلب كرد پس اشرف انبیا	ز اصحاب عثمان صاحب حیا
باد هم همان گفت خیر البشر	كه زان پیشتر گفته بد با عمر
ببوسید عثمان زمين در زمان	بمقصد روان شد چو تیر از كمان
چو او رفت اصحاب روز دگر	بگفتند چندی به خیر البشر

خوشا حال عثمان با احترام که شد قسمتش حج بیت الحرام
رسول خدا چون شنید این سخن پاسخ چنین گفت با انجمن
به عثمان نداریم ما این گمان که تنها کند طوف آن آستان

بعد ازین مولف مذکور می نویسد که چون حضرت عثمان به مکه رسید، و ابوسفیان گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم می خواهند که برای طواف کعبه بیایند. ابوسفیان گفت: این ممکن نیست لیکن اگر دل تو خواهد طواف بکن. حضرت عثمان ازین اباورزید و ابوسفیان وی را حبس کرد. مولف حمله حیدری میگوید:

بجوشید انگه بدل مهر خون به عثمان چنین گفت آن سرنگون
که گر میل داری تو طوف حرم بکن مانعت نیست کس زین حشم
ولیکن محال ست این بی گزاف که آید محمد برای طواف
چو بشنید عثمان ازو این سخن چنین داد پاسخ بآن اهرمن
که طوف حرم بی رسول خدا نباشد بر پیروانش روا
ازین گفته سفیان بر اشفت بیش بگرداند از سوی او روی خویش
به فرمود پس بادگر مشرکان که عثمان و این ده کس از پیروان
نیابند رفتن به نزد رسول اگر شاد باشند زین گر ملول
چو عثمان ازو این حکایت شنید علاجی بجز صبر کردن ندید
مقید نمودندش اعدای دین بیان نجاشش کنم بعد ازین

اکنون بخدمت حضرات شیعه التماس می کنم که اندکی انصاف کنند که مفسرین و محدثین و مورخین ایشان در حق صحابه چه می نویسند و استقلال و صبر و ایمان و اسلام ایشان را چگونه تسلیم می کنند و با این همه با ایشان دشمنی میدارند و کسانی که بر ایمان و اسلام شان پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اطمینان بوده و گاهی خدشه لغزش شان بر قلب مبارک خطور نکرده و کسانی که با وجود مصائب و لحن یک سر مو از اطاعت نبوی قدم بیرون نه نهاده و خداوند کریم صبر و استقلال ایشان ستوده این چنین کسان را منافق و مرتد می گویند. نعوذ بالله من ذلک. - به فهم ما نمی آید که چرا حضرات شیعه این چنین مسلمانان صادق و مومنان مخلص را منافق می گویند و چرا انکار این چنین آیات صریحه و روایات صحیحه می کنند؟! هر کسی که این آیات و احادیث و روایات را مطالعه کند ناممکن است که در فضائل صحابه کرام شکی آرد، نه یا وسوسه نفاق و ارتدادشان پیرامون خاطر او گردد. به بینید که خداوند کریم در بیان حالات صحابه کرام بر کنایات و اشارات اکتفا ننموده بلکه تصریحات صریحه را بکار آورده و

تعیین علامات و نشانات ایشان کرده و به تنزیل آیات ماهره شبهات منکرین را دور ساخته. اگر خداوند کریم بالاجمال مدح آنان که بر پیغمبر ایمان آوردند فرمودی گنجایش تاویل داشتی لیکن اکنون که بتصریح فرمود که کسانی که بر دست پیغمبر من بیعت کردند من ازیشان راضی هستم و مقام بیعت را هم معین کرد که در زیر درخت و این هم فرمود که آنها بر دست پیغمبر نکرده اند بلکه بر دست من بیعت نموده اند درین صورت کیست که در ایمان و اخلاص بیعت کنندگان شبه آرد. آری این شبهه را گنجایش بود که شاید بیعت کنندگان همه معدودی چند نفر باشند که شیعه آنان را مرتد نمی گویند لیکن علمای شیعه گنجایش این شبهه هم نگذاشتند و تسلیم نمودند که تعداد بیعت کنندگان یک هزار و چهار صد بود. و این هم تسلیم کردند که این آیات در حق همان بیعت کنندگان نزول یافته و این هم اقرار کردند که بجز یک منافق کسی بیعت خود را نه شکسته، مقام تعجب است که بعد این همه در حق با آن بیعت کنندگان چنین اعتقاد فاسد چگونه صورت می بندد؟! و لیکن هیچ تعجب نباید کرد زیرا که شیعیان را نه بر کلام خدا یقین است نه بر حدیث رسول نه بر قول ائمه، اگر بر چیزی ازینها یقین بودی هرگز چنین عقیده نداشتندی.

ای برادران شیعه! من در حق شما دعا می کنم که خداوند کریم شما را یک ذره ایمان عطا فرماید تا شما بفساد عقیده های خود اقرار کرده آنچه به شما می فهمانم شما خود آنرا بفهمید. ای یاران! بر عقیده های خود نظر کنید و تدبر نمائید که دران عقیده ها هیچ اثری از ایمان و اسلام هست؟ اگر هست آن را پیش کنید. ناله ی حزینت کو آه آتشینت کو لاف عشقبازی چند عشق را نشانیهاست

آیت پنجم

﴿لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾. (الأنفال: ۶۸).

شان نزول این آیت این است که چون غزوه ی بدر فتح شد و مشرکان اسیر گشتند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم با اصحاب خود مشوره نمود که در باب این اسیران چه باید کرد، حضرت ابوبکر گفت که فدیة گرفته ایشان را رها باید کرد و حضرت عمر گفت که قتل باید کرد، بلکه هر کافری که قرابت دار کسی از مسلمانان باشد همان مسلمان آن کافر را بدست خود قتل کند و بمقابله محبت خدا محبت دیگری را بخیال نیارد، لیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مشوره ی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه و دیگر صحابه کرام عمل کرد، یعنی فدیة گرفته ایشان را رها نمود. بر همین واقعه آیت نازل شد علما و مفسرین امامیه هم همین سبب نزول آیت گفته اند: چنانچه علامه کاشانی در تفسیر خلاصة المنهج نوشته که «روز بدر هفتاد

تن اسیر شدند و از جمله ایشان عباس و عقیل بودند حضرت در باب ایشان با اصحاب مشاوره کرد، ابوبکر که از مهاجرین بود گفت: یا رسول الله! اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشائر تو اند اگر هر یک بقدر طاقت واستطاعت فدای بدهد باشد که روزی بدولت اسلام برسد». و در مجمع البیان طبرسی نوشته که پیغمبر خدا روز بدر در باب اسیران به یاران خود فرمود که اگر خواهید اینها را بکشید و اگر خواهید رها سازید، حضرت عمر گفت که یا رسول الله ایشان تکذیب تو کردند و ترا از مکه بیرون کردند لهذا گردنهای ایشان را باید زد. باید عقیل را به علی سپرد کن که بکشد و فلان را بمن بسپار که من او را بکشم، ایشان سرداران کافران اند. و حضرت ابوبکر گفت: یا رسول الله! ایشان از قوم تو و قرابت مندان تو اند، لهذا ایشان را فدیة گرفته رها باید کرد. آنحضرت بر همین رای عمل کرد، آن هنگام آیت نازل شد و پیغمبر خدا فرمود که اگر از آسمان عذاب نازل شدی بجز عمر و سعد بن معاذ کسی نجات نیافتی. ازین روایات باقرار علمای امامیه فوائد چند حاصل شد: فائده اول: اینکه حضرت ابوبکر و حضرت عمر از مهاجرین و اهل بدر بودند. فائده دوم: اینکه پیغمبر خدا از ایشان مشاورت می نمود. فائده سوم: اینکه حضرت عمر بر کافران سخت گیر بود و در راه خدا هیچ خیال قرابت و برادری خود نمی کرد و آنچه نتایج ازین فوائد حاصل می شود آن را بیان می کنیم که هر گاه ثابت شد که حضرت ابوبکر و حضرت عمر از مهاجرین بودند همه آن فضائل برای ایشان به ثبوت پیوست که حق تعالی در حق مهاجرین بیان فرموده و آن را سابقاً نقل کردیم، نتیجه دوم آنکه آنچه بعضی علمای امامیه گفته اند که اصحاب ثلاثه رضی الله عنهم از مهاجرین نبودند باطل گشت. چنانکه مؤلف تقلیب المکائد بجواب باب مکائد از تحفه اثنا عشریه که تصنیف حضرت مولانا شاه عبدالعزیز قدس سره است، در جواب کید نود و یکم می نویسد که «اصحاب ثلاثه از مهاجرین اولین نبودند». نتیجه سوم: اینکه این گمان فاسد که معاذالله حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر از اول روز منافق بودند و گاهی بصدق دل ایمان نیاورده بودند و نیت شان هم بخیر نبود همه باطل گشت، چنانکه میرن صاحب قبله ی شیعیه در باب سوم از حدیقه سلطانیه می نویسد که «سیرت شیخین دلالت بر خبث نیت آنها دارد که در وقت کتمان از حضرت نبوی درخواست اظهار دعوت نموده و در فکر اضرار آنحضرت بر می آمدند و در وقت اعلان از نصرت دست می کشیدند. فاعتبروا یا اولی الأبصار» انتهى بلفظه. اگر میرن صاحب زنده می بودند از ایشان می پرسیدم که اگر نیت شیخین نیک نبود و در وقت اعلان دست از نصرت می کشیدند پس چرا در غزوه ی بدر شرکت کردند؟ و چرا حق تعالی بدست ایشان فتح داد؟ و چرا جد امجد شما کاشانی و طبرسی بودن شان از مهاجرین و اهل شوری قبول کردند؟

ای برادران اهل اسلام! بر ایمان و عقل و حیای شیعیان نظر کنید که در حق حضرات شیخین

که از دل و جان عاشق پیغمبر بودند و تمام مال خود فدای آنجناب نمود، شب و روز برای اظهار دعوت اصرار می کردند چه گمان می کنند که معاذالله اصرارشان برای آن بود که حضرت اظهار دعوت کند و کافران او را آزار دهند و هلاکش کنند. -تف برین عقیده- بهر کیف میرن صاحب آنچه خواهند فرمایند و پدر بزرگوارشان آنچه در دل آید گویند لیکن این امر را که شیخین از مهاجرین و اصحاب بدر بودند تکذیب نمی توانند کرد و مقصود ما از همین قدر ثابت می شود که هرگاه ایشان از مهاجرین بودند تمام آن فضائل برای ایشان ثابت شد که خداوند کریم جابجا در قرآن مجید در حق هجرت کنندگان بیان فرموده، و هرگاه که ایشان از اهل بدر بودند وعده ی مغفرت که حق جل شانہ در حق اهل بدر فرموده برای ایشان ثابت گردید. و علمای امامیه هم این وعده ی خداوندی را قبول می کنند. علامه کاشانی در تفسیر خلاصه المنهج زیر آیه کریمه ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى﴾ (الأنفال: ۶۷). می گوید: «اگر نه حکمی و فرمانی می بود از خدای تعالی که پیشی گرفته است اثبات آن در لوح محفوظ که بی نهی صریح عقوبت نه فرماید یا اصحاب بدر را عذاب نه کند». و هم چنین در تفسیر مجمع البیان طبرسی نوشته که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «لعل الله اطلع على أهل بدر فغفر لهم فقال: اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم». یعنی خدا در شان اهل بدر فرمود که شما هر چه خواهید کنید من شما را بیامرزید». در تفسیر خلاصه المنهج نوشته که «خدای تعالی بدریان را وعده مغفرت داده و ایشان را بخطاب مستطاب «اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم» نوازش فرموده». پس چون از زبان مبارک پیغمبر خدا قطعی جنتی بودن اهل بدر و وعده ی خداوندی برای مغفرت شان ثابت گردید بعد ازین در جنتی بودن صحابه کبار بالخصوص حضرات خلفای ثلاثه کدام شبهه باقی ماند. ای یاران شیعه! ما نمی فهمیم که مدار مذهب شما بر چیست؟! اگر بر کلام خداوندی دارند مذهب شما بودی پس آن از فضائل صحابه کرام پر است، و اگر بر احادیث پیغمبر خدا بودی پس در احادیث هم ذکر صفات ایشان موجود است، و اگر بر اقوال ائمه مدار مذهب بودی پس دران هم ستایش ایشان مذکور است، و اگر بر تفاسیر و کتب خود مدار مذهب بودی پس ازان هم فضائل صحابه کرام بخوبی ثابت است. اکنون شما خود بیان کنید که چه قسم سند برای فضائل صحابه می خواهید و چه قسم دلیل برای مناقب ایشان می طلبد؟ اصل این است که اگر ایمان و انصاف نزد ایشان بودی کلام خدا و احادیث رسول و اقوال ائمه را قبول نمودندی لیکن چونکه ایمان و انصاف ازیشان رخصت شده و پیروی عبدالله بن سبا نصب العین ایشان گشته پس چگونه ممکن است که عقائد تعلیم کرده ی پیر مرشد خود را ترک کنند. افسوس هزار افسوس، یکهزار و دو صد سال منتقضی شده و استخوانهای آن یهودی ملعون خاک شده لیکن آنچه وی شیعیان خود را آموخته بود، شیعیان وی آنرا فراموش نمی کنند و بر رأی که یاران خود را گامزن کرده بود ازان

راه باز نمی گردند هر چند کسی ایشان را فهمایش کند دفتری از آیات و احادیث پیش ایشان نهند لیکن بمقابله قول مرشد خود به هیچ چیز التفات نمی کنند. آیات را تاویل کنند احادیث را موضوع قرار دهند اقوال ائمه را رد کنند لیکن تعلیمات جد امجد خود (یعنی ابن سبا) را از دست نمی دهند. و از عقائد شیعه بر هر عقیده که نظر کنی اثر تعلیم آن ملعون بران هویدا است و از مسائل شان بر هر مساله که تدبر کنی نشان آن بدبخت پیدا است ولنعم ما قیل:

به لب ز دردِ دل آهی که داشتم دارم

نشستنی سر راهی که داشتم دارم

آیت ششم

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾. (الأنفال: ۷۴). معنی این آیت این است که کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند و کسانی که (مهاجرین را) جای دادند و مدد کردند ایشانند مومنان، حقاً برای ایشان است مغفرت و روزی با عزت.

کسانی که برین آیت قرآنی ایمان دارند هرگز در ایمان و اسلام مهاجرین و انصار شبیه نتوانند نمود و در مغفور لهم و جتنی بودن شان شکی در دل ایشان خطور نتواند کرد زیرا که حق جل شانہ خود تصدیق می فرماید که کسانی که هجرت کردند و وطنهای خود را گذاشتند کسانی که پیغمبر را و هجرت کنندگان را در خانهای خویش جای دادند ایشان صادق الاسلام و راسخ الایمان اند و مغفرت و رزق کریم موعود ایشان است. پس بعد چنین شهادت خداوندی، کیست که در ایمان مهاجرین و انصار شک کند و در مغفرت شان حرفی بزبان آرد. شیعیان عبدالله بن سبا را باید که اندکی عقل را کار فرمایند و بیندیشند که هر گاه حق جل شانہ اعلان ایمان مهاجرین و انصار کند و در حق شان فرماید: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ و در شان ایشان ارشاد کند: ﴿لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ باز چگونه در دل شان در باب این چنین پاکان خطرات بد می آید و چنان از زبانهای ایشان در حق این ممدوحان قرآن تهمت کفر و نفاق سر می زند ﴿كِبْرَتُ كَلِمَةٍ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾. اگر کسی شک کند که شاید این آیت در حق آن مهاجران و انصار نباشد که شیعه بایشان اعتقاد نیک ندارند لهذا از تفسیر مجمع البیان که از تفاسیر معتبره ی امامیه است تفسیر این آیت نقل می کنم در تفسیر مذکور، ص ۳۲۵ مطبوعه طهران سنه ۱۲۷۵هـ می نویسد: «ثم عاد سبحانه إلى ذكر المهاجرين والأنصار ومدحهم والثناء عليهم فقال: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ أي: صدقوا الله ورسوله وهاجروا من ديارهم

وأوطانهم یعنی من مکه إلى المدينة وجاهدوا مع ذلك في إعلاء دين الله. ﴿وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا﴾ الذين هاجروا إليهم ونصروا النبي، ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾، أي أولئك الذين حققوا إيمانهم بالهجرة والنصرة». ترجمه: باز رجوع کرد حق سبحانه بسوی ذکر مهاجرین و انصار و مدح و ثنای ایشان پس فرمود: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ یعنی تصدیق کردند خدا و رسول او را در هجرت کردند از خانه ها و وطنهای خود یعنی از مکه بسوی مدینه و باین صفت عظیمه جهاد کردند برای بلندی دین الهی ﴿وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا﴾ یعنی با خود شریک ساختند هجرت کنندگان را و مدد کردند نبی را. ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ یعنی ایشانند که محقق و متقین ساختند ایمان خود را بسبب هجرت و نصرت. بعد مطالعه این تفسیر هم اگر شیعه اقرار فضیلت مهاجرین و انصار نکنند سبب آن بجز تعصب و ضلالت چیزی دیگر نمی تواند بود. کاش اگر یک یا دو آیات از قرآن مجید چنین برآوردی که چنانکه ما چندین آیات صریحه و اشارات واضحه در بیان فضائل مهاجرین و انصار نقل کردیم، آن یک دو آیات بر ذم ایشان دلالت کردی ما ایشان را معذور میدانستیم ولیکن افسوس این است که ما آیات قرآنی و احادیث نبویه و اقوال ائمه از کتب ایشان پیش می کنیم و ایشان این همه را گذاشته مخترعات چند از مفتریان کذاب پیش می کنند و بران عمل می نمایند. ان شاء الله تعالی در صفحات آینده ثابت خواهیم کرد که آن مفتریان کذاب که شیعه مجهولات ایشان را بسیار با ارزش می انکارند ائمه ایشان را از نزدیکی خود رانده و از زبان خود بر آنان لعنت فرموده، و آنان را کاذب و خادع خطاب داده بودند.

اکنون انصاف باید کرد که بر قرآن مجید ایمان ماست یا ایمان شیعه؟ آیات قرآنی را ما تصدیق می کنیم یا شیعیان عبدالله بن سبا؟ ای یاران! اگر فرض کرده شود که فرض الممتنعات که اعتقاد ما در حق صحابه کرام باطل بود آنچه شیعه اعتقاد می کنند حق قرار یابد و حق تعالی روز قیامت بر کرسی عدالت جلوه فرموده از ما بازپرس عقائد باطله ما کند ما قرآن مجید را پیش او تعالی خواهیم نهاد که خداوندا تو عادل هستی بلکه موافق مذهب شیعه عدل بر تو واجب است و عقیده ی عدل از اصول ایمان ایشان است. خداوندا، انصاف کن این کتاب تست که برای هدایت ما بواسطه ی پیغمبر خود نازل کردی و کتاب مبین نامش کردی و از اغلاق و کجیها آنرا پاک کردی و هر امر را به نهایت صراحت و وضاحت بیان فرمودی و حفاظت آن از هر گونه تحریف و تبدیل بدمه خود گرفتی، ما همین کتاب ترا نصب العین خود ساختیم و هر چه درین کتاب فرموده ی بران یقین کردیم. خداوندا، درین کتاب فضائل مهاجرین و انصار بیان فرموده ی، لهذا چار و ناچار ما معتقد مهاجرین و انصار گشتیم. خداوندا، تو فرموده ی: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ (التوبة: ۲۰). خداوندا، تو ارشاد کرده ی: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ

هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾. (الأنفال: ۷۴). خداوندا، تو خود فرموده ی: ﴿لِيرِزُقَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا﴾ (الحج: ۵۸). خداوندا، چون این کتاب پاک ترا گشادیم یک مقام هم ازان از ذکر مهاجرین و انصار خالی نیافتیم و در هیچ آیتی مذمت ایشان بلکه چیزی که در فضیلت ایشان شکی پیدا کند نیافتیم. خداوندا، چون از کتاب تو در حق مهاجرین و انصار شهادت طلب کردیم ندای ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ بگوش ما رسید و چون برای ایشان فال قرآن مجید گشودیم ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ برآمد. پس هرگاه که تو با این همه بی نیازی از اوصاف و فضائل ایشان کتاب خود پر کردی و در حق شان بار بار فرمودی: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ و ما را باقتدای ایشان تاکید کردی، بر محبت ایشان تحریض نمودی و از عدالت ایشان تهدید فرمودی، ما اگر بایشان محبت نمی کردیم چه می کردیم؟ و اگر ایشان را ابرار نیکوکار دانسته اقتدای ایشان نمی کردیم چه می کردیم؟ خداوندا، تو ما را در آن جماعت نیافریدی که در حق شان فرموده ی: ﴿الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ (الحشر: ۸)، و نه در آن جماعت آفریدی که در حق شان فرموده ی: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ (الحشر: ۹). خداوندا، تو ما را بعد ازین هر دو گروه آفریدی و در حق ما قبل از آفرینش ما امر کردی که: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ (الحشر: ۱۰). لهذا چگونه ما با این سابقین محبت نمی داشتیم و چگونه با ایشان عداوت می ورزیدیم؟ خداوندا، این کتاب تو موجود است که آنرا فرموده ی: ﴿إِنَّا نَحْنُ الذَّكْرُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (الحجر: ۹). بسبب همین وعده ی تو این کتاب ترا غیر محرف یقین کردیم و بران ایمان آوردیم. خداوندا، اگر این آیات که ما تلاوت کردیم در کتاب تو موجود است پس خود فرما که ما چه گناه کردیم؟ کسانی را که نیک گفتمی نیک دانستیم، کسانی را که مدح شان فرمودی دوست داشتیم؟ آری، اگر این الفاظ قرآنی را معنی دیگر و این عبارات را مقصد آخر باشد که در فهم ما بلکه در فهم کسی نمی تواند آمد، خداوندا، درین صورت هم گناه ما نیست زیرا که ما کتاب ترا کتابی واضح و روشن می دانستیم و آنرا مجموعه ی لغز و معمی نمی فهمیدیم. به بعد این جواب هرگز کسی باور نه کند که خداوند تعالی که عادل است ما را عقوبت کند و از ایمان آورندگان کتاب خود ما را نشمرد. یقیناً خداوند کریم ما را نجات خواهد داد و از مغفرت و رزق کریم ما را بهره ور خواهد کرد.

ای یاران! جواب ما شنیدید اکنون فکر جواب دهی خود کنید که اگر عقیده ی شما در باب صحابه کرام باطل قرار یابد در روز قیامت خدا از شما مواخذه کند چه جواب خواهید داد؟ بجز این جوابی دیگر نزد شما نیست که گوئید خداوندا، ما کتاب ترا باین سبب پس پشت انداخته بودیم که در آن اصحاب رسول تحریف کرده بودند و بسیاری از آن کم و بیش کرده بودند،

چنانکه این کتاب را نازل کرده بودی هم چنان باقی نمانده بود و قرآن اصلی نزد امام غائب بود که رسائی ما در آنجا ممکن نبود و نشانی از امام هم در ادراک ما نمی آمد. پس خداوندا، برین قرآن که مصحف عثمانی بود چگونه عمل می کردیم؟ تصدیق قرآن چه معنی؟ گاهی دیدن آن را هم گوارا نمی کردیم. و حفظ آن چه معنی؟ ما تلاوت هم نمی نمودیم. و همیشه دعا می کردیم که امام غائب از غار بیرون آیند و عبارت قرآن اصلی که نزدشان است نصیب ما شود. خداوندا، قصور ما چیست؟ تو امام آخر الزمان را آنچنان پوشیده کردی که سایه ی او بچشم کسی نیامد. هزارها عرائض فرستادیم لیکن امام جواب یکی هم ننوشت، صدها گزارش بذریه خضر و الیاس براه دریا روانه کردیم، لیکن امام به یکی هم التفات نه فرمود. از مجتهدین عظام بابت امام پرسیدیم فرمود که انتظار باید کرد و دعای ظهور امام باید نمود، هنوز وقت ظهور نه رسیده. خداوندا، ما بسیار انتظار کردیم لیکن در حیات ما ظهور امام نه شد بلکه خبری ازان عالی مقام به ما نه رسید.

شام تک تو آمد جانان کا کمینجا انتظار

وه نه آیا وعده اپنایان برابر موگیا؟

از هند تا غیبت سرای امام عالی مقام که خیلی مسافت بعیده است، هجرت نمودیم لیکن زیارت روی منور هم میسر نشد، خداوندا، بغیر امام ما چه می کردیم و چگونه بر راه حق می رفتیم؟ آری، کسانی که امام را دیده بودند آنچه بما گفتند بران ایمان آوردیم و آنرا حق دانستیم و از آن گاهی رو نگردانیدیم. پس اگر خداوند ذوالجلال بعد استماع این جواب فرماید که ای بدبختان! من وعده حفاظت کلام خود کرده بودم و فرموده بودم که ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ پس کدام کس مجال این داشت که تحریف کند و تغییر و تبدیل کلام من نماید؟ از شما کی گفته بود که در قرآن تحریف راه یافت؟ غالباً شما بجواب این بگوئید که ژراره و شیطان الطاق (و ابوبصیر و ابن ابی یعفور و غیر هم که اصحاب ائمه بودند) عقیده ی تحریف قرآن ما را آموخته بودند. آن وقت خداوند واحد قهار فرماید که ای بدبختان، من راستگو بودم یا ژراره؟ رسول من راست گفتار بود یا شیطان الطاق؟ ندانم که شما چه جواب خواهید داد؟ غالباً اعتراف جرم خواهید کرد و در حق شما حکم خواهد شد که ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُخِّفُوا لَأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾

آیت هفتم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ * إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣٩﴾. (التوبة: ٣٨ - ٤٠).

آیاتی که پیش ازین نوشته شده ازان فضائل مهاجرین و انصار عامه ثابت میشود. اکنون این آیت که نوشته ایم خاصه در مدح حضرت صدیق اکبرست پس فضائل وی رضی الله عنه ازین آیت بیان می کنیم باید دانست که چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم از غزوه ی طائف و حنین مراجعت فرمود، و روزی چند در مدینه قیام کرده اراده ی جهاد روم ظاهر نمود این امر به بعضی مردمان خیلی گران آمد زیرا که موسم گرما بود و سفری دور و دراز و ایام پختن خرما هم همین بود، و مزید بر آن، خوف رومیان هم بر بعض طبائع استیلا یافته بود، لهذا حق جل شانیه برای ترغیب جهاد این آیات فرفرستاد و بانواع عدیده فهمایش شان نمود، چنانچه در آغاز آیات فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ ائْتِرُوا...﴾ یعنی: ای مومنان شما را چه شده که چون شما را برای جهاد گفته می شود شما از خانه های خود بیرون آمدن نمی خواهید آیا شما پسند کردید زندگی دنیا را بمقابله ی آخرت حالانکه قائده ی دنیا بمقابله آخرت بسیار قلیل است. درین آیت حقارت دنیا بیان کرده ترغیب جهاد داد. بعد ازان فرمود: ﴿إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا...﴾ یعنی اگر شما بیرون نیائید و برای جهاد آماده نشوید خدا بجای شما قومی دیگر خواهد آورد، و از مدد نه کردن شما خدا یا رسول او را هیچ ضرر نرسد، و خدا را هیچ پروای مدد شما نیست زیرا که او حفاظت کننده است، چنانچه بی نیازی خود و بی پروائی رسول خود را باین کلمات اظهار فرموده که ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ﴾ یعنی اگر شما پیغمبر را مدد نه کنید پس او را به مدد شما حاجتی نیست چه خدا مددگار اوست و خدا نصرت خود را باین صورت ظاهر فرمود که ﴿إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾ یعنی چون کفار پیغمبر را از مکه بیرون کردند آن هنگام کیست که مدد او کرد کدامین فوج یا جماعت بود که مددگار او شد بجز یک یار پیغمبر دیگری که بود که در غار همراه او رفت. چو کفار بر دهان غار رسیدند و میان ایشان و میان پیغمبر فاصله ی باقی نه ماند آن وقت یار غار او در تشویش افتاد و باین خیال که مبادا کفار از پوشیده بودن رسول درین غار آگاه شوند و پیغمبر را آزاری رسانند غمگین گشت لیکن دران حالت اضطراب و اضطرار که شجاعان دهرهم پراگنده دل شوند پیغمبر ما را تشویشی نبود و یار خود را ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ گفته تسلی می نمود، و من موافق گفته ی پیغمبر خود بر یار او سکینه نازل کردم تا آنکه خوفی و هراسی که او را برای پیغمبر لاحق شده بود زائل گردید، ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ و بعد از گذشتن آن وقت پر خطر در غزوه بدر چنان لشکرها فرستادم که

شما آنرا ندیدید، و ﴿وَأَيُّدُهُ بِيَجُونِدٍ لَمْ تَرَوْهَا﴾ بالاخر سخن کافران پست کرده کلمه ی خود را بلند کردم ﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾.

تمام مفسرین چه شیعه و چه سنیان اتفاق دارند برینکه در آیه کریمه ﴿إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ ذکر زمانی که هست مراد ازان زمانه ی هجرت است و اتفاق دارند برین که در آیه کریمه ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ﴾ مراد از صاحب ابوبکر صدیق است و نیز همه اتفاق دارند برین که زمانه هجرت وقتی بوده نهایت پر خطر، در غایت محنت و مصیبت، در رنج تنهائی مزید بران و ظاهرست که هر کسی که در چنین وقت و در چنین مصائب با پیغمبر شرکت کند رتبه او از همه فائق تر خواهد بود. و هم درین مجال انکار نیست که حضرت صدیق از وقتیکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای هجرت از خانه خود بیرون آمد تا آنکه بمدینه رسید همه وقت همراه او بود و در غار هم همراه او ماند. لیکن اختلاف در میان ما و در میان شیعه صرف درین است که ما رفاقت حضرت صدیق را بر اخلاص و نیت نیک او حمل می کنیم و او را افضل المهاجرین می دانیم و شیعه این همه جان نثارهای او را بر نفاق او محمول می کنند و معاذالله آن سر تاج اهل ایمان را منافق می گویند. لهذا از همین آیت فضائل حضرت صدیق به معرض بیان می آریم و بعد از آن شبهات شیعه را ذکر کرده رد آن خواهیم نمود.

بیان فضائل حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه که ازین ثابت می شود:

از این آیت فضیلتهای بسیار برای حضرت ابوبکر صدیق ثابت میشود (چندی از آن اینست):
اول: اینکه چون کفار مکه بر قتل پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم متفق شدند و حق جل شانیه از اراده ی آنها حبیب خود را آگاهی بخشید و اجازت هجرت مرحمت نمود آن سرور بحکم الهی حضرت صدیق را (به وقت سفر) همراه خود گرفت (و مقتضای عقل است که در چنین سفر رفیق سفر کسی را باید ساخت که بر پختگی ایمان و محبت و اخلاص وی و بر شجاعت و تدبر وی اعتماد کامل و یقین راسخ باشد) پس ثابت شد که حضرت ابوبکر صدیق نزد خدا و رسول او باین همه اوصاف بدرجه ی کمال متصف بود، ورنه خدا و رسول او هرگز او را رفیق این سفر نساختی.

دوم: آنکه اگر حضرت صدیق برای نثار کردن جان و مال خود بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم برضا و رغبت دل آماده نبودی هرگز درین وقت سراپا مصیبت شریک پیغمبر شده خود را در معرض هلاکت نینداختی و هزارها حيله و بهانه ممکن بود که بآن آویخته خود را ازین شرکت پر هلاکت بازداشتی.

سوم: اینکه از وقت بیرون آمدن از خانه تا وقت رسیدن به مدینه منوره کارهای که حضرت صدیق کرد و در حفاظت پیغمبر حق رفاقت بوصفی که بجا آورد ازان ظاهرست که حضرت

صدیق را با پیغمبر مرتبه عشق حاصل بود و برای صیانت پیغمبر خیال جان و آبروی خود هرگز در دل او خطور نه کرد.

چهارم: اینکه در اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن اوصاف که رفیق سفر هجرت را می بایست کسی با حضرت صدیق سهیم نبود و نه آنجناب صلی الله علیه وسلم صرف بر یک شخص واحد یعنی حضرت صدیق اکتفا نه کردی، بلکه او را هم رفیق این سفر ساختی و به لقب یار غار بناوختی. ازینجا ثابت می شود که حضرت صدیق در اوصاف کمالیه از همه اصحاب افضل بود.

پنجم: اینکه الله جل شانہ این خدمت حضرت صدیق یعنی رفاقت سفر هجرت را چنان پسند کرد که درین آیت برای ترغیب دیگران بیان فرمود تا باستماع آن آماده ی چنین جان نثاریها گردند. اگر خدمت و رفاقت حضرت صدیق در مرتبه اعلی نبودی چرا ذکر آن بطور مثال در قرآن مجید وارد شدی.

ششم: اینکه الله جل شانہ بکلمه تامه: ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ﴾ ظاهر و باهر ساخت که بعد پیغمبر در مناصب دینیه حضرت صدیق را درجه دوم حاصل است.

هفتم: اینکه الله جل شانہ کلمه ﴿لصَاحِبِهِ﴾ را برای حضرت صدیق آورده، صحابیت او را چنان محقق گردانید که این رتبه دیگری را حاصل نشد. و به همین سبب انکار صحابیت او انکار نص قرآنی قرار یافت. (و علمای امت آن را کفر فرموده اند).

هشتم: اینکه از کلمه ﴿لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ ظاهر می شود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق را (چنان دوست می داشت که تاب حزن او نیاورده او را) تسلی نمود و در معیت الهی و حفاظت و نصرت خداوندی او را نیز شریک خود ساخت. ازینجا ثابت شد که الله تعالی چنانکه حافظ و ناصر پیغمبر خود بود (و در وجه معیت که پیغمبر خود را داده بود) هم چنان حامی و مددگار یار غار پیغمبر خود نیز بود (رتبه معیت او را نیز داده بود)، و درجه معیت الهی متقیان و نیکوکاران را حاصل می شود نه غیر ایشان را، چنانچه در آیت دیگر فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ (النحل: ۱۲۸). پس ثابت شد که ابوبکر متقی و محسن بود.

نهم: اینکه الله تعالی سکینه خود بر ابوبکر صدیق نازل کرد، و خدا سکینه خود نازل نمی کند مگر بر آنان که در ایمان پخته و در اسلام راسخ باشند و نزول سکینه بر حضرت صدیق از کلمه ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ ظاهرست.

دهم: اینکه اگر درین آیات تفکر و تدبر بکار برده شود فضیلت عظیمه برای حضرت صدیق هویدا می گردد ببینید که درین آیات که برای ترغیب و تهدید کسانی که در جهاد (بمقتضای بشریت) سستی می کردند نازل شده، اولاً تحقیر حیات دنیا و متاع آن فرموده، بعد ازان وعید

نزول عذاب فرموده، و اینکه اگر شما سستی خواهید کرد شما را فنا کرده بجای شما قومی دیگر آفریده خواهد شد، بعد ازان بی نیازی خود و بی پروائی رسول خود بیان فرموده، و در اثنای اظهار بی نیازی و بی پروائی مثال حضرت صدیق اکبر پیش نموده، و اظهار محبت و رفاقت او نموده که اگر برین سلسله ی بیان نظر کنید صدیقیت حضرت ابوبکر و صحبت عالی درجه متجلی شود که از قیاس و خیال ما بس بلند است. الحق نزد خدا، نصرت و یاری حضرت صدیق قدری و منزلتی دارد که برای ترغیب و تهدید دیگران ذکر آن در وحی سماوی نازل می شود. بیان فضائل ازین آیات بالاجمال باختتام رسید.

اکنون وقت آن آمد که شبهات شیعه را ذکر کرده رو در ابطال آن کنیم. اگرچه شبهات ایشان چنان رکیک و ظاهر البطلان است که بر آن پرداختن مانند آن است که کسی در روز روشن انکار طلوع آفتاب کند و دیگری بر آن منکر دلائل و براهین پیش کند، لیکن چه کنم که بقول خاتم المحدثین (یعنی مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی رحمة الله علیه در کتاب خود تحفه اثنا عشریه فرموده): «چون بنای کلام بر اصول گروهی نهاده است ناچار زمام اختیار بدست آنها داده هر جا که کشیده برند میرود و بهر رنگ که رنگین کنند می شود». امید از منصف مزاجان آنست که شبهات شیعه را بنظر انصاف بینند و تعصب و عناد علما و مجتهدین ایشان را تماشا کنند که دشمنی مقبولان بارگاه خداوندی بر دلهای ایشان چنان پرده آویخته و بر عقلهای ایشان چنان حجاب انداخته که انکار چنین نصوص صریحه می کنند و برای انکار فضیلت افضل الصحابه چه تاویل‌های رکیکه بر روی کار می آوردند وها أنا أشرع فی بیان هفرا تهم.

بیان شبهات شیعیان عبدالله بن سبا برین آیت

شبهات شیعه به همان ترتیب بیان می کنیم که در بیان فضائل اختیار کرده بودیم تا در موازنه ی هر فضیلت و شبهه ایشان سهولت دست دهد.

شبهه اول بر فضیلت اول:

در فضیلت اول بیان کرده بودیم که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بحکم الهی حضرت صدیق اکبر را در سفر هجرت همراه خود گرفته بود. شیعه می گویند که هرگز حکم الهی نبود و نه پیغمبر بطیب خاطر ابوبکر را همراه گرفته بود بلکه بغیر حکم الهی و بغیر مرضی پیغمبر ابوبکر از خود همراه گشته بود. قبله ی شیعه و مجتهد اعظم ایشان (مولوی دلدار علی) در کتاب ذوالفقار می نویسند که «احتجاج باین آیت موقوف است که به ثبوت رسد که هجرت ابوبکر باجازت حضرت نبوی واقع شده، و شیعه این را قبول نه دارند». و قاضی نورالله شوستری در مجالس المومنین و دیگر رسائل خود نوشته: کما نقله فی منتهی الکلام که «ابوبکر از منافقین بود و بر خلاف امر اقدس نبوی در اثنای راه ایستاد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد زجر

شدید او را همراه گرفت تا کفار را دلالت نه کند». و در رساله ی که منسوب به حسنیه است میر صاحب اعظم می نویسند که «چون پاره ی از راه برفت دید که شخصی در برابر آنحضرت می آید حضرت توقف نمود چون نزدیک رسید بشناخت که ابوبکر است فرمود که ای ابوبکر، نه من امر خدا بشما رساندم و گفتم که از خانه خود بیرون میائید، تو چرا مخالفت امر الهی کردی؟ گفت: یا رسول الله دلم از بهر تو خائف بود و هراسان بود نخواستم که در خانه قرار گیرم پیغمبر صلی الله علیه وسلم متحیر ماند بواسطه آنکه حکم الهی نبود که کسی را در همراهی خود برد، در ساعت حضرت جبریل باز رسید و گفت: یا رسول الله، بخدا سوگند که اگر این را می گزاری و همراه نگیری کفار را گرفته از عقب تو بیاید و ترا به قتل رساند. پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن وقت بالضرورة ابابکر را خود برد و در غار داخل شد».

حاصل این اقوال علمای شیعه آن است که ابوبکر صدیق به قصد گرفتار می کنانید آن سرور از خانه ی خود برآمده بر سر راه ایستاده بود و با وجود نهی کردن آن سرور از امتثال امر شریف عدول نموده برای ایذا رسانی سد راه شده بود آخر با دل ناخواسته بمشوره ی جبریل آن سرور او را همراه گرفت ورنه کفار را خبر کرده می آورد و پیغمبر را بدست ایشان اسیر می کنانید. اگر چه نزد اهل انصاف این همه خرافات بمنزله انکار بدیهیات است، و رکاکتش از الفاظ و معانیش ظاهر است که حاجت ابطال این چنین باطل هرگز نیست، تا هم سخن چند گزارش می کنم و سفاهت دعوای این مدعی که حضرت صدیق به گرفتار کنانیدن و ایذا رسانیدن پیغمبر از خانه خود برآمده بود ظاهر می نمایم.

اولاً: می پرسم که ابوبکر صدیق در آن وقت دوست پیغمبر بود یا دشمن وی؟ اگر گوئید دوست بود پس قصد گرفتار کنانید و ایذا رسانیدن چه معنی دارد؟ و اگر گوئید که دشمن بود پس چنانکه ابوجهل و غیره دشمنان آنجناب بر خانه ی آنجناب رفته بودند ابوبکر چرا بر خانه ی مبارک نه رفت و چرا از آن دشمنان جدا شد؟

ثانیاً: می پرسم که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق را ازین راز که من اراده هجرت کرده ام و فلان وقت از خانه بیرون آمده بسوی غار خواهم رفت آگاه ساخته بود یا نه؟ اگر گوئید که آگاه نساخته بود پس چگونه ابوبکر در عین وقت بر همان راه که پیغمبر آن را برای خود تجویز کرده بود بایستاد و سد راه شد؟ و اگر که آگاه ساخته بود پس خواهم پرسید که پیغمبر او را بهمراهی خود میخواست یا نه؟ اگر گوئید نمی خواست پس بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم وارد می شود که چرا راز خداوندی را فاش کرد؟ و اگر گوئید که می خواست پس این همه انسانهای باطل چرا تراشیده اید؟

ثالثاً: اگر فرض کرده شود که ابوبکر صدیق به نیت قتل پیغمبر سدّ راه شده ایستاده بود و

درین نیت زشت خود چنان راسخ بود که حضرت جبریل از نیت وی هراس خورده از سدره المنتهی فرود آمد و به پیغمبر گفت که اگر این را می گذاری و همراه نگیری کفار را از عقب تو گرفت بیاید و ترابه قتل رساند. پس می پرسم که آیا آن هنگام ابوبکر تنها بود یا کافری دیگر هم همراه او بود و سلاح پوشیده بود یا بی سلاح بود؟ اگر گوئید که کافری دیگر هم با او بود پس کسی از شیعه قائل این نیست. و اگر گوئید که کافری دیگر با او نبود پس خلاف عقل است که ابوبکر با وجود علم به شجاعت و قوت پیغمبر تنها بغیر سلاح آمده باشد و از رفقای خود کسی را همراه خود نگرفته باشد و اگر گوئید که ابوبکر محض برای استخبار آمده بود چنانکه از قول جبریل که کفار را از عقب تو گرفته بیاید ظاهر است پس خواهم پرسید که ازان مقام که ابوبکر با پیغمبر ملاقی شد کفار نزدیک بودند که آواز بایشان برسد یا دور بودند که برای مخبری حاجت فرستادن کسی بود؟ اگر گوئید که نزدیک بودند پس چرا ابوبکر آواز کرده کفار را نخواند و ساکت و صامت ایستاده ماند؟ و اگر گوئید که دور بودند پس چرا بفور دیدن پیغمبر بسوی کفار نشتافت و ایشان را خبر نه کرد و این هم عجیب است که جبریل پیغمبر را این مشوره داد که چنین دشمنی سخت را همراه خود گیرد، چرا این مشوره نداد که اندکی آنجا توقف نماید چون این دشمن برای مخبری بسوی کفار روانه گردد از آنجا بزودی شتافته منزل مقصود که غار بود خود را برساند؟ خدا داند که جبریل را دران وقت اضطراب چه اختلال رو داده بود که چنین بلای جان را بهمراهی خود بردن عرض کرد و رای صائب برای محفوظ ماندن ازان دشمن بر زبان نیورد؟!

رابعاً: مقام تعجب است که اگر ابوبکر را (بقول شیعه) گرفتار کنانیدن پیغمبر صلی الله علیه وسلم مقصود بود پس او چرا همراه آنجناب صلی الله علیه وسلم روانه گردید و چرا در غار بمعیت آنجناب خاموش به نشست و چرا تدبیری نکرد که مقصود او حاصل شود؟! خیال باید کرد که اگر بجای حضرت صدیق ابوجهل یا کافری دیگر در شب هجرت در راه ملاقی آنحضرت صلی الله علیه وسلم شدی و او را تنها در چنین حال یافتی او چه کردی آیا مانند ابوبکر خاموش مانده هیچ تدبیری برای حصول مقصد خود نه کردی؟! اگر در ذهن کسی این امر از کافری دیگر ممکن الوقوع باشد پس یقیناً ما شیعیان ابن سبا را در اوهامی که به نسبت حضرت صدیق بر بسته اند حق بجانب خواهیم گفت. عجب بالای عجب است که بر عقل شیعیان ابن سبا چه پرده کثیف افتاده که این قدر نمی فهمند که وقت آغاز سفر هجرت آن بود که جمیع کافران مکه برای قتل آن سرور دین و دنیا صلی الله علیه وسلم متفق گشته بر کاشانه نبوت گرد آمده بودند و برای تحصیل مقصد خود کمر همت بسته و کسی را از ایشان خبر نبود که آن سرور را از خانه بیرون رفته بلکه همه می دانستند که خواب گاه آن سیدالبشر از وجود

اقدس و اطهر مشورست در چنین وقت کسی که در این سفر سرا پا خطر رفیقش گردید او را دشمن گمان می کنند اگر آن رفیق برضای دل خود و به رضای آن سرور بر رفاقت این سفر آماده نبودی یقیناً شامل آن گروه گشتی که برای قتل بر کاشانه نبوت مجتمع بود نه اینکه بغیر اطلاع و بغیر خبر بر سر راه ایستادی. این همه که نوشتیم دلائل عقلیه بود که بر تقدیر تسلیم روایات شیعه حواله ی قلم کرده شد اکنون از دلائل نقلیه که از کتب معتبره امامیه منقول خواهد بود هذیانات ایشان را رو می کنیم و ثابت می کنیم که معیت حضرت صدیق در سفر هجرت بحکم الهی و خواهش حضرت رسالت پناهی بود. بگوش هوش باید شنید. علامه فتح الله کاشانی که از علمای اعلام شیعه است در تفسیر خلاصة المنهج می نویسد که «امیر المومنین را بر جای خود خوابانید و خود از خانه ابوبکر برفاقت او در همان شب بیرون آمده باین غار متوجه شد». حضرات امامیه را باید که این عبارت مفسر خود را در برابر قول قاضی شوستری که «ابوبکر از منافقین بود و بر خلاف امر مقدس نبوی در اثنای راه ایستاد و حضرت صلی الله علیه وسلم بعد زجر شدید او را همراه گرفت» نهاده خود فیصله کنند که کدام ازین هر دو راست گفتارست؟ اگر ازین یک روایت حضرات شیعه را خاطر جمع نشود و از قبول آن سرتابی کنند روایتی دیگر بشنوند، و آن روایت قول عالمی یا مجتهدی نیست بلکه ارشاد امام یازدهم است، او در تفسیر امام حسن عسکری متعلق سوره ی بقره نوشته که جبریل به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت که الله تعالی برای تو سلام فرستاده و فرموده که ابوجهل و دیگر سرداران قریش تدبیر قتل تو کرده اند لهذا علی را بر جای خویش بگذار که او مثل اسماعیل جان نثاری کند و ابوبکر را رفیق سفر خود کن. هر آئینه اگر او با تو موافقت کند و بر عهد خود قائم ماند در جنت از رفقای تو باشد و در بالا خانهای جنت از مخصوصان تو. آنگاه پیغمبر به علی این حال بیان کرد او برای جان نثاری آماده گردید بعد از آن به ابوبکر فرمود که ای ابوبکر، تو باین امر راضی هستی که درین سفر همراه من باشی و کفار قریش چنانکه برای کشتن جستجوی من خواهند کرد جستجوی تو هم بکنند و شهرت یابد که توئی که مرا برین کار آماده کردی و بسبب رفاقت من هرگونه آزارها بتو رسد ابوبکر عرض کرد که یا رسول الله، اگر در محنت تو گرفتار بلاها گردم و تا قیامت در آن مبتلا باشم نزد من محبوب تر است از آنکه از تو قطع تعلق کرده بادشاهت روی زمین بمن حاصل شود جان و مال من و اهل و عیال من فدای تو باد.

کف پا بهر زمینی که رسد تو نازنین را به لب خیال بوسم همه عمر آن زمین را
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجواب این سخنهای مخلصانه فرمود که اگر زبان تو موافق دل تست پس یقیناً خدای تعالی ترا بمنزله سمع و بصر من خواهد کرد و ترا آن نسبت بمن خواهد داد که سر را با جسم و روح را با بدن است». نمی دانم که بعد این روایت چگونه بر زبان شیعه

این بهتان بدتر از هذیان رفت که ابوبکر صدیق بلا اجازت سدّ راه شده بر راه ایستاده بود زیرا که خود امام حسن عسکری که (نزد شیعه امام یازدهم و مثل رسول معصوم و مفترض الطاعة است) تصدیق این واقعه می کند که پیغمبر خدا بحکم الهی و وحی سماوی ابوبکر را همراه خود گرفته بود. درین روایت آنچه مکالمه رسول با صدیق منقول است (اگر چه قلم در کف دشمن است) درین مکالمه سخن جانبین را اگر به نظر تدبیر آورده شود ظاهر می شود که چگونه حضرت صدیق^۱ را با حضرت رسول عشق و محبت بود و رسول هم با او چه قدر محبت می داشت که او را با سمع و بصر و دل و جان خود تشبیه داد، باید دانست که هر گاه این روایت را از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام برآورده مولانا حیدرعلی رحمه الله تعالی نزد سبحان علی خان فرستاد، سبحان علی خان بدیدن این روایت حواس باخته شد و چگونه چنین نه شود که از قول امام، بودن معیت حضرت صدیق در سفر هجرت بوحی الهی و تشبیه دادن پیغمبر او را به سمع و بصر ثابت گردید و بعد ثبوت این امر، در بطلان مذهب امامیه رهی نماند. سبحان علی بعد دیدن این روایت، نامه به بردار دینی خود مولوی نورالدین که قرّة العین شهید ثالث ایشان (یعنی قاضی نورالله شوستری) بود نوشته و آن نامه بلفظ در کتاب رساله المکاتیب فی رویه الثعالب والغرابیب، مطبوعه سنه ۱۲۶۸ هـ صفحه ۱۸۹ منقول است، این نامه قابل دید و لائق شنید است اقتباس آن بلفظه درینجا می آریم: «لیکن اشکال همین است که ناصبی (یعنی مولانا حیدر علی) احادیث طریقه امامیه را التقاط کرده بالفعل پنج جزو از کتاب ابرام بصارة العین یا چه نام دارد فرستاد در آن حدیث مربوط از تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام قصه ی هجرت در مدح ابوبکر نقل کرده پس اگر تالیفش و تالیف بنده بدست کسی از متمذهبین بمذهب غیر اسلام افتد واحسرتاه ووااسفاه یعنی معاذ الله حکم به تعارضا وتساقطا کند. مدبر عالم جلت قدرته زمان ظهور صاحب الامر و الزمان زود برساند تا این اختلاف از میان برخیزد».

الغرض، سبحان علی خان هزار واویلاه و حسرتاه کند و چندان که خواهد دعای ظهور صاحب الامر نماید مگر تکذیب امام حسن عسکری نتواند نمود. ای برادران، اندکی تامل کنید که امام فرمود که ابوبکر بالا اجازت سدّ راه شده ایستاد درین صورت ما چه کنیم تصدیق قول امام کنیم یا سخن شوستری را بپذیریم که حقیقت حال این است که قاضی شوستری بظاهر ادعای محبت ائمه می کند لیکن بیاطن تکذیب ائمه می نماید و در پرده ی تشیع قذح اسلام می کند.

۱- چرا چنین نباشد که حق تعالی در قرآن مجید حضرت صدیق را بلکه خدام او را محبوب و محب خود فرموده، به ببینید تفسیر آیه قتال مرتدین که در پاره ششم سوره ی مائده واقع است که کسی دیگر بجز حضرت صدیق مصداق آیت نتواند بود و هر که انکار محبوبیت و محبت حضرت صدیق کند او را بجز تکذیب آیت چاره دیگر نیست.

دامن فشان گذشت و دادار بهانه ساخت خاکم بیاد داد و صبا را بهانه ساخت
 از روایت این تفسیر هم اگر شیعه سیر نشود و فارسی یا اُردو دانان را بدست آوردن این
 کتاب دشوار باشد، من برای ایشان کتابی دیگر پیش می‌کنم (یعنی حمله حیدری) که مؤلفش
 شیعه خالی است (و این کتاب بزبان فارسی است) و کثیرالوجود است. این کتاب را دیده عبرت
 کنند و قدرت خداوندی را تماشا کنند که با وجود این همه دشمنی و عناد چگونه بر زبان و قلم
 مجتهدین و علمای ایشان مدح یار غار پیغمبر صلی الله علیه وسلم جاری فرموده، کرم خداوندی
 است که دوی مرض کینه و بغض ایشان هم از کتب ایشان حاصل می‌شود برین هم اگر علاج
 خود نه کنند و هلاکت خود خواهند، اختیار بدست ایشان است. المختصر مصنف حمله حیدری
 علامه باذل بسلسله بیان واقعه هجرت می‌فرماید:

چنین گفت راوی که سالار دین	چو سالم بحفظ جهان آفرین
ز نزدیک آن قوم پر مکر رفت	به سوی سرای ابوبکر رفت
پی هجرت او نیز آماده بود	که سابق رسولش خبر داده بود
نبی بر در خانه اش چون رسید	بگوشش ندای سفر در کشید
چو بوبکر ازان حال آگاه شد	زخانه برون رفت و همراه شد
گرفتند پس راه یثرب به پیش	نبی کند نعلین از پای خویش
به سر پنجه آن راه رفتن گرفت	پی خود ز دشمن نهفتن گرفت
چو رفتند چندی بدامان دشت	قدوم فلک سای مجروح گشت
ابوبکر انگه بدوشش گرفت	ولی زین حدیث ست جای شگفت
که در کس چنان قوت آمد پدید	که بار نبوت تواند کشید
برفتند القصه چندی دگر	چو گردید پیدا نشان سحر
دیدند غاری دران تیره شب	که خواندی عرب غار ثورش لقب
گرفتند در جوف آن غار جایی	ولی پیش بنهاد بوبکر پای
بهر جا که سوراخ یا رخنه دید	قبا را بدرید و آن رخنه چید
بدین گونه تا شد تمام آن قبا	یکی رخنه نه گرفته ماند از قضا
بران رخنه مانده آن یار غار	کف پای خود را نمود استوار
نیامد جز او این شگرف از کسی	که دور از خرد می نماید بسی
نیامد چنین کاری از غیر او	بدینسان چو پرداخت از رفت و رو

درآمد رسول خدا هم بغار نشستند یکجا بهم هر دو یار

ازین روایت ثابت شد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خود بخانه ی حضرت صدیق شریف ارزانی داشته او را همراه خود گرفت و او خود آماده سفر نشسته بود زیرا که او را آنجناب صلی الله علیه وسلم ازین پیشتر آگاه ساخته بود که وقت هجرت قریب است، نیز درین روایت خدمت های که از حضرت صدیق درین سفر بظهور آمده بودند مذکورست مثلاً بر دوش خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نشانیدن و در غار اولاً خود داخل شدن و آن را صاف کردن و قبای خود را دریده سوراخ هایش بند نمودن و در یک سوراخ کف پای خود را نهادن. این همه خدمت ها دفتری است از عشق و محبت (که مثالش در تاریخ عالم کمتر خواهد بود) اگر این همه علامت نفاق و شقاق است پس معلوم نیست که علامت صدق و وفاق نزد شیعه چیست؟ باقی ماند آنچه علمای شیعه گفته اند و سابقاً از رساله ی حسنیة منقول شد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم جمیع اصحاب خود را نهی کرده بود که در شب هجرت از خانهای خود بیرون نیایند و ابوبکر خلاف حکم پیغمبر کرد این هم بی اصل و غلط محض است. خود مورخین شیعه اقرار می کنند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از هجرت جمیع اصحاب خود را بسوی مدینه روانه کرده بود صرف دو کس را باقی مانده بود یکی حضرت علی که او را بر جای خود خوابانید و دیگری حضرت صدیق که او را همراه خود برد. از اصحاب کرام بجز این دو کس کدام متنفس در مکه بود که او را نهی بیرون آمدن از خانه کرده شود و بقول مصنف رساله حسنیة آنحضرت صلی الله علیه وسلم به ابوبکر صدیق فرماید که «نه من امر خدا به شما رساندم که از خانه خود بیرون میاید تو چرا مخالفت امر الهی کردی». علامه باذل در حمله حیدری می نویسد:

چنین داد فرمان ز لطف و کرم	حبیب خدا چون بدید آن ستم
نهان یک یک از چشم اعدا روند	که اصحاب هجرت به یثرب کنند
برفتند پنهان به دنبال هم	نهادند یاران بفرمان قدم
علی ماند و ابوبکر و خیرالانام	دین گونه رفتند یاران تمام

المختصر باقرار علمای شیعه ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحکم الهی و برضای ولی ابوبکر صدیق را در سفر هجرت رفیق خود ساخته و حضرت صدیق حق رفاقت با حسن و جوه ادا نمود که بهتر ازان صورت نه بندد.

شبهه دوم بر فضیلت دوم

بیان کرده بودیم اگر ابوبکر صدیق را با پیغمبر صلی الله علیه وسلم عشق و محبت نبودی هر

آئینه درین سفر پر مصیبت هرگز شریک نه شدی علمای شیعه می گویند که نیت ابوبکر در سفر هجرت نیک نبود چنانچه مجتهد اعظم ایشان مولوی دلداری علی در ذوالفقار می نویسند که «هم چنین باتفاق فریقین شرط ترتب ثواب همه هجرت صحت نیت است، ای قوله پس مادامیکه ما را علم به صحت نیت ابی بکر به ثبوت نه رسد دخول او در مدلول این آیه متیقن نمی شود و تا متیقن نه شود احتجاج باین آیت بر علو مرتبت او نمی تواند شد». و قاضی شوستری در احقاق الحق می نویسد که «وقد ظهر من جزعه وبكائه ما يكون من مثله فساد الحال في الاختفاء (إلى قوله): فأفضليته في الغار يفتخر بها لأبي بكر لو لا المكابرة واللداد». یعنی از بیقراری و گریه و زاری حضرت ابوبکر ظاهر شد که حال او خوب و نیت او نیک نه بود.

جواب این شبهه از عبارت تفسیر امام حسن عسکری که سابقاً منقول شد پر ظاهر است زیرا که هرگاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم حسب روایت تفسیر مذکور از صدیق پرسید: «أرضيت أن تكون معي يا بکر تطلب كما أطلب؟» یعنی ای ابوبکر آیا تو پسند می کنی این امر را که همراه من باشی و در تکالیف و مصائب شریک من شوی؟ و صدیق جواب داد: «قال أبوبکر: يا رسول الله، أما أنا لو عشت عمر الدنيا أعذب جميعاً أشد عذاب» یعنی یا رسول الله، اگر در رفاقت تو مرا تا قیامت عذاب کرده شود قبول است ولیکن دامن مبارک تو از دست رها کردن هرگز گوارا نیست. ازین جواب نیک بودن نیت حضرت صدیق، أظهر من الشمس است، چون حسن و قبح نیت کسی بجز از افعال و اقوال و احوال آن کس نتوان ادراک نمود. حال دل از حرکات جوارح معلوم می شود و بس. علاوه ازین جواب حضرت صدیق کارهای که از وی در سفر هجرت بظهور آمد شاهد عدل بر صدق نیت اوست. (آری اگر نزد شیعه وحی الهی موجود باشد که بفساد نیت حضرت صدیق حکم نماید آنگاه از ظاهر حال یعنی شهادت اقوال و اعمال حضرت صدیق عدول توان نمود، این چنین وحی اگر نزد شیعه موجود باشد پیش کنند، وانی لهم ذلک. والحمد لله که وحی الهی به صحت نیست، جمیع مهاجرین عامه و سید المهاجرین و افضل الصديقین خاصة نزد اهل سنت موجود است و در قرآن مجید تلاوت کرده می شود).

شبهه ی سوم بر فضیلت سوم

بیان کرده بودیم که در سفر هجرت از وقت برآمدن از خانه تا رسیدن به مدینه طیبه کارهای که حضرت صدیق بجا آورد دلالت ظاهره دارد بر عشق و محبت که او را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود، شیعه ازین انکار می کنند و می گویند که حرکات حضرت صدیق دلالت بر نفاق و عداوت او می کند. فلهمذا ما آن خدمات جلیله را که حضرت صدیق در شب هجرت بجا آورده بیان می کنیم تا واضح گردد که آن کارها بجز عاشق صادق از کسی دیگر هرگز بظهور

نتواند آمد.

اول: چون حضرت صدیق به معیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از مکه روانه شد تمام راه حالش این بود که گاهی پیش می نگرست و گاهی پس، و گاهی بجانب راست نظر را میدوانید و گاهی بجانب چپ، آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید که ای ابوبکر، این چه حال است؟ صدیق عرض کرد: یا رسول الله، مقصود من حفاظت شماست. چنانچه مصنف منتهی الکلام أحله الله دارالسلام از ریاض النضره تلخیص نموده می طرازد: «چون صدیق همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بارشاد شریف متوجه غار شد گاهی پیش می رفت و گاهی در عقب و زمانی بجانب راست توجه میکرد و ساعتی بطرف چپ قطع راه می نمود حضرت پرسید که ای ابوبکر، گاهی ترا چنین ندیده بودم چه اتفاق افتاده که در رفتن راه اختلاف می کنی؟ عرض کرد که مقصود من نگهبانی حضرت از شر دشمنان است مبادا که ازین جهات در رسند و حضرت را از راه تا غار بر دوش برد.

دوم: چون حضرت صدیق بر خستگی پای انور آن سرور آگاهی یافت بغیر اینکه از زبان وحی ترجمان اظهار آن شود صدیق آن سرور را بر دوش خود نشانید و تا غار برفت و این نصیب عظیم و این خوش اقبالی نصیب او شد. که بر دوش او شاه نبوت قدم نهاد. برای ثبوت این امر سابقاً اشعار حمله ی حیدری منقول شده.

سوم: چون بر لب غار رسیدند اولاً حضرت صدیق اندرون غار داخل شد و آن را صاف نمود و سوراخهایش را بند کرد و بعد ازان رسول خدا صلی الله علیه وسلم را اندرون غار طلب کرد و حضرت را اندرون غار خوابانید و سر مبارکش را بر زانوی خود نهاد، قاضی نورالله شوستری هم در احقاق الحق تصدیق نموده که ابتدای دخول در غار حضرت صدیق نموده.

چهارم: در پای مبارک حضرت صدیق که در سوراخ برای بند کردنش نهاده بود ماری بگزید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را تسلی کرد.

پنجم: تا زمانی که آن سرور در غار قیام داشت روزانه فرزند حضرت صدیق طعام و آب در آن غار میرسانید و همان طعام دران ایام غذای آن سرور بود.

ششم: رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو ناقه از فرزند حضرت صدیق طلب داشت و او حاضر آورد (و افشای راز بر اغیار نشد) بر یکی خود سوار شد و حضرت صدیق را ردیف خود ساخت و بر دیگری عامر را که شبان بیت الحرام بود و راه را خوب می شناخت سوار کرد و شتربان را ردیف وی ساخت حواله کتب برای امر اول و دوم برنگاشتیم، اکنون ثبوت امر چهارم و پنجم و ششم از حمله حیدری پیش می کنیم.

ثبوت امر چهارم

چو شد کار پرداخته آنچنان
دران دم بکف پای آن یار غار
رسیدش زو ندان ماری گزند
پیمبر باو گفت آهسته باش
مخور غم مگردان صدا را بلند
بغار اندرون تا سه روز و سه شب
شدی پور بوبکر هنگام شام
نمودی هم از حال اصحاب شر

ثبوت امر ششم

رسیدند کفار پای بران
که بر روی سوراخ بود استوار
وزان درد افغان او شد بلند
رسیدند اعدا مکن راز فاش
که از زخم افعی نیابی گزند
بسر برد آن شه بفرمان رب
بیردی دران غار آب و طعام
حییب خدای جهان را خبر

نبی گفت پس پور بوبکر را
دو جمازه باید کنون راهوار
برفت از برش پور بوبکر زود
هم از اهل دین بد یکی جمله دار
ازین جمله دار این سخن چون شنود
تهی شد ازان قوم چون کوه ودشت
بصیح چهارم برآمد غار
نشست از بر یک شتر شاه دین
برآمد بران دیگری جمله دار

که ای چون پدر اهل صدق و صفا
که ما را رساند به یثرب دیار
بدنبال کاری که فرموده بود
برد کرد راز نبی آشکار
دو جمازه دردم مهیا نمود
رسول خدا عازم راه گشت
دو جمازه آورده بد جمله دار
ابوبکر را کرد با خود قرین
به همراه او گشت عامر سوار

شبهه هفتم بر فضیلت هفتم!

سابقاً بیان کرده بودیم که از کلمه ی ﴿لصاحبه﴾ (که در آیت غار واقع است) صحابی بودن حضرت صدیق ثابت می شود و این رتبه علیا کسی دیگر را از صحابه کرام میسر نیست که صحابی بودن او در قرآن مجید منصوص باشد و خداوند کریم او را بخصوصه صحابی فرموده باشد.

۱- جواب شبهات بر فضیلت چهارم و پنجم و ششم را در ضمن شبهات بر فضائل دیگر خواهیم نوشت. من المصنف.

علمای شیعه برین فضیلت بچند وجوه گفتگو می کنند. اول: این که لفظ صاحب در لغت عرب کسی را گویند که در صحبت کسی باشد، ازین لفظ زیاده برین هیچ فضیلتی ثابت نمی شود که ابوبکر اندرون غار در صحبت رسول بود و درین معنی شائبه از فضیلت نیست بلکه ازین لفظ اسلام ابوبکر هم ثابت نمی شود، الله جل شانہ در قرآن مجید کافر را صاحب مومن فرموده، چنانچه می فرماید: ﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ﴾ (الکہف: ۳۷). و در آیتی دیگر وارد شده که حضرت یوسف علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام دو قیدیان را که بمعیت او در قید خانه بودند و کافر بودند صاحب خود فرمود: ﴿يَا صَاحِبِ السِّجْنِ﴾ (یوسف: ۳۹) پس معلوم شد که لفظ صاحب بر فضیلت چه معنی، بر اسلام هم دلالت نمی کند. آری معنی مصطلح صحابی دلالت بر فضیلت می کند مگر در آیت غار معنی مصطلح مراد نیست چه دران ایمان شرط است و (معاذالله) حضرت ابوبکر از ایمان بی بهره بود.

جواب این شبهه آنکه در آیت اولی که کافر را صاحب مومن فرموده بر لفظ صاحب اکتفا نه فرموده بلکه تصریح کفر بآن منضم کرده و فرموده: ﴿أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ﴾ و در آیت غار حضرت صدیق را صاحب فرموده و بآن هیچ کلمه مذمت و منقصت منضم نساخته بلکه کلمات محبت و الفت ارشاد کرده مثلاً این که پیغمبر باو گفت: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾. لهذا آیت غار را برین آیت قیاس کردن قیاس مع الفارق است. و در آیت ثانیه قطع نظر ازین جواب لفظ صاحب مضاف بسوی حضرت یوسف نیست یعنی حضرت یوسف آن دو قیدیان را صاحب خود نه فرموده بلکه صاحب سجن فرموده. باقی ماند آنچه گفته اند که (معاذالله) حضرت صدیق از ایمان بهره نداشت از هدیانی بیش نیست، ایمان آوردن حضرت صدیق خود از کتب ایشان ثابت است، قاضی نورالله شوستری در مجالس المومنین می نویسد که «خالد بن سعید از سابقین اولین بوده اسلام او مقدم بر اسلام ابوبکر بوده، بلکه ابوبکر به برکت خوابی که او دیده بود مسلمان شده بود، بالجمله سبب اسلام خالد آن بود که در خواب دیده بود که بر کنار آتشی افروخته ایستاده است و پدر او می خواهد که او را در آتش اندازد که ناگاه رسالت پناه گریبان او گرفته بجانب خود کشید و با او گفت که بجانب من بیا تا به آتش نیفتی. خالد ازین خواب هولناک بیدار شد و قسم یاد کرد که این خواب من صحیح است، و انگاه متوجه خدمت حضرت رسالت گردید در راه ابوبکر با او ملاقات نمود و از حال او پرسید، خالد صورت واقعه را باو بیان نمود، ابوبکر نیز با او موافقت کرد و بخدمت آن حضرت صلی الله علیہ وسلم آمده بشرف اسلام فائز گردیدند». بینندگان این روایت بانصاف بگویند که آیا کسیکه بالهام غیبی بر صداقت اسلام گرویده باشد و رویای صادقه او را راغب بایمان نموده باشد در باب وی این سخن که او از ایمان بی بهره بود بر زبان انسانی تواند رفت. برای خدا عبارت مذکوره ی قاضی خصوصاً این جمله را که «ابوبکر

به برکت خوابی که او دیده بود مسلمان شده بود». با عبارت مجتهد صاحب که «خلیفه اول از هر امر، از ایمان بهره نداشت باتفاق من علماء الامامیه». تطابق باید داد و از انصاف نباید گذشت که علمای ایشان را عداوت صحابه کرام چنان از بصارت و بصیرت بی بهره کرده است که از ایمان صدیقی انکار می کنند که او را خداوند کریم بذریعه رویای صادقه بر حقیقت اسلام آگاهی بخشید. اگر کسی گوید که قاضی شوستری اقرار اسلام حضرت صدیق نموده و مجتهد انکار ایمان او کرده، لهذا میان کلام هر دو تناقض نیست. جوابش بچند وجه است. وجه اول: این که بدمه ما اثبات این امر بود که ابوبکر صدیق نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدل تصدیق کرد و دعوت آن سرور را بدل قبول نمود مجتهد آن را اسلام نامد یا ایمان بفضلہ تعالی باقرار قاضی شوستری ثابت گردید و اگر مراد مجتهد این است که در میان اسلام و ایمان فرق است ایمان تصدیق قلبی را می گویند و اسلام صرف اقرار زبانی را می گویند و ابوبکر صدیق را (معاذالله) تصدیق قلبی حاصل نبود. پس برای ردّ این هذیان هم شهادت شهید ثالث یعنی قاضی شوستری کافی است او بصراحت تمام گفته که «ابوبکر بیرکت خوابی که او دیده بود مسلمان شده بود». وجه دوم: اینکه اگر تسلیم کنیم که میان ایمان و اسلام فرق است و بالفرض این هم تسلیم کنیم که از عبارت قاضی، اسلام حضرت صدیق ثابت می شود نه ایمان، پس در ردّ آن قول حضرت علی مرتضی پیش کرده تار و پود قول مجتهد را درهم و برهم می سازم مومنین را باید که بدل بشنوند و بر بیخبری یا ابله فریبی علمای خویش افسوس کنند. علامه حلی ایشان (که ملقب به امام اعظم است) در شرح تجرید می نویسد که قال علیه السلام يوماً علی المنبر: «أنا الصديق الأكبر أنا الفاروق الأعظم، أسلمت قبل أن أسلم أبو بكر وأمنت قبل أن آمن». یعنی حضرت علی علیه السلام بالای منبر فرمود که منم صدیق اکبر و منم فاروق اعظم، اسلام آوردم قبل اسلام آوردن ابوبکر، و ایمان آوردم قبل ایمان آوردن ابوبکر. ازین روایت علامه حلی از زبان مبارک حضرت علی اسلام و ایمان هر دو ثابت گردید. اگر از قول قاضی شوستری قول مجتهد باطل نه شده بود اکنون به ارشاد حضرت علی مرتضی باطل گردید. فالحمد لله علی ذلک. بلکه ازین روایت این هم بظهور پیوست که (اولیت) ایمان و اسلام حضرت ابوبکر صدیق (فیمابین مسلمین قرن اول) چنان رقعت و عزت و شهرت داشت که حضرت علی بطور فخر بیان فرمود که من پیشتر از ابوبکر ایمان و اسلام آورده ام. اگر بقول شیعه حضرت ابوبکر صدیق در ایمان و اسلام کامل نبودی یا معاذالله منافق بودی یا بطمع دنیا اظهار اسلام کرده بودی حضرت علی بر سبقت خود در ایمان از وی چرا فخر کردی؟ وجه سوم: این که ازین روایت این هم ثابت می شود که آنچه علمای امامیه در باب اسلام حضرت صدیق گفته اند که اسلام او محض ظاهری بود و آن هم بقول کاهنان و بطمع خلافت، بی اصل محض است و به شهادت قاضی شوستری که او

حضرت صدیق را از سابقین اولین شمرده متقدمین و متاخرین ایشان همه دروغگو ثابت گشتند و خیال مکن که قاضی فقط تکذیب علما و مجتهدین خود کرده بلکه کذب صاحب الامر یعنی امام غائب خود هم واضح ساخته. امام غائب یعنی امام مهدی شیعه فرموده است که ابوبکر صدیق به طمع دنیا ایمان آورده بود چه او از یهود می شنید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را سلطنت و بادشاهت و غلبه بر مخالفان خود حاصل خواهد شد، لهذا بگفته ایشان یقین کرده تکلم به کلمه اسلام کرده بود. ملا باقر مجلسی در رساله رجعت از بحارالانوار بروایت شیخ صدوق یعنی ابن بابویه قمی می نویسد که «اسلام ابوبکر طوعاً بود اما برای طمع دنیا، زیرا که ایشان با کفره ی یهود مخلوط بودند (الی قوله) چون حضرت دعوی رسالت فرمود ایشان را روی گفته ی یهود به ظاهر کلمتین گفتند و در باطن کافر بودند». المختصر ازین روایات اسلام و ایمان ابوبکر صدیق بخوبی ثابت شد و چون ایمان و اسلام او ثابت گردید پس بنص قرآنی یعنی کلمه ﴿لصاحبه﴾ این هم ثابت شد که او صحابی پیغمبر بود و مصداق آن همه فضائل بود که برای اصحاب پیغمبر ثابت اند و شیعه هم بآن اقرار دارند (ولو کرها)، پس بعد ثبوت این همه امور هر که انکار صحابی شدن او کند و از فضائل و انکار کند او یقیناً منکر نص قرآنی است.

شبهه هشتم بر فضیلت هشتم

سابقاً بیان کرده ایم که در آیت غار از کلمه ﴿لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ ثابت است که ابوبکر صدیق چون دید که کفار بر لب غار در رسیدند آنگاه بخیال اینکه مبدا آنحضرت صلی الله علیه وسلم را صدمه ی برسانند اندوهگین شد، برای تسلی او پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که حزن مکن و غمگین مشو الله تعالی همراه ماست. و معیت خداوندی را (بضمیر واحد متکلم یعنی معی نه فرمود بلکه) بضمیر متکلم مع الغیر بیان کرد یعنی ﴿مَعَنَا﴾ فرمود. تا معلوم شود که ابوبکر صدیق هم درین معیت خداوندی شریک (آقای خود) است.

امامیه برین فضیلت غراً بچند طریق اعتراض می کنند. اول: اینکه می پرسند که حزن ابوبکر طاعت بود یا معصیت؟ اگر طاعت بود پس منع کردن پیغمبر از طاعت ثابت می شود (و آن قطعاً ممکن نیست) و اگر معصیت بود عاصی بودن ابوبکر ثابت شد (و هو المراد). دوم اینکه ابوبکر را بر قول خدا و رسول یقین نبود و باوجودیکه همدرین غار معجزات بسیار بچشم خود دیده بود مانند آشیانه بستن کبوتران و تنیدن عنکبوت و دیگر معجزات که دلالت می کرد برآنکه حفاظت خداوندی همراکب جناب رسالت مآب است لیکن با این همه او را یقین بحفاظت نبود و بسبب غلبه خوف با او از بلند گریستن گرفت. سوم: اینکه مقصود ابوبکر از گریستن و آواز بلند کردن این بود که کفار (که بر لب غار ایستاده بودند) بشنوند و پیغمبر را گرفتار کنند و به همین

سبب آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را فهمایش می کرد و می خواست که او را از گریستن باز دارد لیکن او باز نمی آمد و بد نیتی و فساد باطن او بشکل گریستن ظاهر می شد. و بعضی دانشمندان شیعه درین مقام چیزی دیگر افزوده اند و می گویند که چون مقصد ابوبکر از گریستن حاصل نه شد یعنی کافران آواز او نه شنیدند آنگاه پای خود را از غار بیرون کرد که کفار به بینند و اندرون غار در آیند (به سزای این حرکت) بحکم خداوندی مار پای او را گزید پس مجبور شده پای خود را در غار کشید. چهارم: اینکه چون مقصود ابوبکر ازین حرکت که پای بیرون غار کرد حاصل نشد و کافران اندرون غار آمده حضرت پیغمبر را گرفتار نه کردند آنگاه بطریق دیگر در ایذای وی صلی الله علیه وسلم کوشید که ذکر حضرت علی آغاز کرد و بر تنهائی وی علیه السلام رنج و غم خود ظاهر کردن گرفت در آن وقت پیغمبر او را فرمود که ﴿لَا تَحْزَنْ﴾ ای ابوبکر حزن مکن بر تنهائی علی ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ هر آئینه خداوند تعالی با من است و با علی. پنجم اینکه ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ دو معنی دارد. یکی آنکه خدا با من است و با علی، دیگری آنکه خدا با من است و با تو ای ابوبکر یعنی نیکی مرا ببیند و بدی ترا، و هر یکی را از ما و تو جزای عمل او خواهد داد. این شبهات و تقاریر شیعه را شنیده هر کس و ناکس محو حیرت خواهد شد که بارالها این همه اعتراضات است بر حضرت صدیق یا هدیانات مجنونان و زق زق و بق بق دیوانگان بلکه شاید بعضی اهل عقل در باور کردن این که علما و مجتهدین شیعه این چنین هدیانات را بر زبان آورده باشند تردد کنند لهذا باید که کتاب احقاق الحق و مجالس المومنین و غیره را مطالعه کنند و عبرت گیرند که این همه تقاریر را شهید ثالث ایشان بچه آب و تاب نوشته و ملا خضر مشهدی برین هدیانات چنان فخر کرده. و مصنف تقلیب المکائد بر کتاب احقاق الحق و غیره چه قدر ناز دارد و بر مولانا شاه عبدالعزیز محدث دهلوی طعن می کند که در تحفه اثنا عشریه اصل عبارت احقاق الحق و غیره چرا نقل نمود عبارت تقلیب المکائد این است: «ناصری را می بایست که این عبارت جناب قاضی را نقل می کرد و بران آنچه می توانست وارد می کرد. تراشیدن تقریری از طرف خود و نسبت دادن به طرف شیعیان و بعد ازان بجواب آن مشغول شدن از اعظم مکائد این ناصبی است.» اکنون بخدمت حضرات شیعه عرض می کنم که خلاصه شبهات شیعه را که نوشتم و اصل عبارت قاضی را که بر حاشیه درج کردیم به نظر انصاف دیده به فرمایند که این سخنها موجب ناز و افتخار است یا باعث شرم و خجالت. نزد ما این سخنهای واهیه چنان است که اگر بجانب کسی منسوب کرده شود آن کس این نسبت را عار و ننگ خود خواهد دانست و شرمنده خواهد شد. معلوم نیست که قاضی شوستری و ملای مشهدی درین تقاریر چه مضامین حکیمانه درج کرده اند و چه جواهر بیش بها دران نهاده اند که بران مقلدان ایشان چنین ناز می کنند به نظر ما در کتب مذکوره سخنی نیست که از بیهودگی

خالی باشد و لفظی نیست که از سفاهت و رکاکت پاک بود.

زپای تا بسرش هر کجا که می نگرم کرشمه دامن دل می کشد که جا اینجاست
حق این ست که حضرت مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی احسانی عظیم بر قاضی شوستری و
ملای مشهدی نموده اند که در تحفه اثنا عشریه اصل عبارات ایشان را نقل نه کرد بر خلاصه ی
مضمون ایشان اکتفا کردند و قاضی و ملا را از فضیحت و رسوائی محفوظ داشتند لیکن چونکه
مصنف تقلیب المکائد و غیره را تشهیر مقصود بود لهذا ما اصل عبارت را بر حاشیه درج
ساختیم. اگر چه جواب این چنین شبهات واهی و تقریرات سخیفه نوشتن اضاعت وقت است،
لیکن تنبیهاً چیزی نوشته می شود گوش مدهوش فرا باید نهاد. جواب از اعتراض اول آنکه در
قرآن مجید در قصه حضرت موسی مذکور است که حق تعالی باو فرمود: ﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ
الْأَعْلَى﴾ (طه: ۶۸). و در قصه حضرت لوط فرموده که فرشتگان باو گفتند: ﴿لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ
إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ﴾ (العنکبوت: ۳۳). و بآن حضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد باری است که ﴿وَلَا
يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ﴾ (یونس: ۶۵). ازین آیات ظاهر است که حضرت موسی و حضرت لوط را خوف
لاحق شده بود و بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوجه اقوال (خبیثه ی) کفار رنج طاری می
شد الله تعالی برای تسلی ایشان صلوات الله علیهم ﴿لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ﴾، ﴿وَلَا يَحْزُنُكَ﴾ ارشاد
فرمود، پس از شیعه باید پرسید که این پیغمبران علیهم السلام را خوفی و حزنی که لاحق شده
بود طاعت بود یا معصیت؟ اگر طاعت بود منع کردن خدا از طاعت ثابت می شود، و اگر
معصیت بود پس عاصی بودن انبیا علیهم السلام ثابت می گردد. آنچه شیعه درینجا جواب دهند
همان جواب از جانب ما برای حضرت صدیق تصور باید نمود. سخنی ظریف تر بشنو، قاضی
نورالله شوستری در مجالس المومنین به ضمن حکایات مفیده شیخ مفید بجواب ابوالحسن خیاط
رئیس المعزله (که از آیات مذکوره استدلال کرده معصیت نبودن خوف و حزن در چنین مقامات
ثابت کرده بود) می نویسد که «مضمون آن آیات نهی است لیکن انبیا را از ارتکاب قبیحی که
فاعل آن مستحق ذم می شود بواسطه دلیل عقلی که بر عصمت انبیا و اجتناب ایشان از گناهان
قائم گشته موجب عدول از ظاهر شده لهذا از ظواهر آن آیات عدول می کنیم و هرگاه اتفاق
حاصل باشد در آنکه ابوبکر معصوم نه بود واجب است که اجرای نهی که درشان آن واقع شده
بر ظاهر آن که قبح حال ابوبکر است قائم بماند». بجوابش می گویم که خوف را در معاصی
شمار کردن قطعاً باطل است و قطعاً حاجتی نیست که خوفی که لاحق شدن آن بحضرات انبیا
علیهم السلام وارد شده و حق تعالی ایشان را نهی فرموده از معنی ظاهری آن عدول نموده شود
در حقیقت کسی که خوف را معصیت می گوید تنقیص انبیا علیهم السلام می کند و فرقه ی را
که به عصمت انبیا قائل نیست قوت میرساند. و چگونه خوف را در معاصی شمار کردن جائز

تواند شد در حالیکه خوف ازان امور است که به مقتضای بشریت هر انسان را لاحق می شود اگر چه او نبی باشد یا امام یا ولی. و خداوند کریم بر چنین امور بشریه مواخذه هم نمی کند در قرآن کریم آمده که چون حضرت موسی و هارون را امر فرموده شد که بسوی فرعون بروید و او را فهمایش کنید و دعوت ایمان نمائید ایشان اظهار خوف خود کردند که ﴿رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْفِئَنَا﴾ (طه: ۴۵). یعنی: خداوندا، ما خوف داریم که فرعون بر ما ظلم کند و سرکشی نماید حق تعالی ایشان را مطمئن کرد و فرمود که ﴿لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا﴾ (طه: ۴۶). یعنی خوف مکنید من با شما هستم. نیک تدبر باید کرد که حضرت موسی و هارون با آنکه نبی بودند خائف شدند و از جناب الهی برین عتابی و مواخذه واقع نشد. پس آنچه شهید ثالث شیعه یعنی قاضی شوسترى نوشته باطل شد. جای عبرت است که محض برای این غرض فاسد که حضرت صدیق را به سبب حزن عاصی ثابت کرده شود خوف را معصیت قرارداد بر انبیا علیهم السلام الزام ارتکاب معاصی نهادند و بوقت داروگیر اهل سنت خوف را از معنی حقیقی ظاهری آن صرف نمودند حالانکه صرف لفظی از معنی حقیقی آن بلاضروت جائز نیست. در قرآن مجید نسبت خوف بانبیا علیهم السلام در آیات عدیده وارد شده و مفسرین شیعه هم درانجا از لفظ خوف معنی حقیقی ظاهری آن مراد داشته اند و کسی خوف را در معاصی شمار نکرده، لهذا قول شهید ثالث و آن هم بی دلیل بمقابله جماعت مفسرین هیچ رفعت ندارد علامه طبرسی مفسر شیعه در تفسیر مجمع البیان تحت آیه کریمه: ﴿فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً﴾ (الذاریات: ۲۸) که در قصه حضرت ابراهیم -علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام- واقع است می نویسد که «فلما امتنعوا عن الأكل خاف منهم وظن أنهم يريدون سوء، فقالوا أي قالت: الملائكة لا تخف يا إبراهيم». ترجمه: هرگاه فرشتگان (که برای عذاب قوم لوط علیه السلام آمده بودند و اولاً بخدمت حضرت ابراهیم حاضر شدند و حضرت ابراهیم ایشان را انسان و مهمان خود خیال کرده پیش ایشان سفره نهاد که بران گوشت گوساله بود و فرستگان) از خوردن طعام حضرت ابراهیم دست باز کشیدند حضرت ابراهیم خوف کرد که شاید ایشان با من اراده بدی کردن دارند فرشتگان گفتند که ای ابراهیم خوف مکن ما انسان نیستیم که طعام خوریم (فرشتگانیم برای تعذیب قوم لوط آمده ایم) خلاصه این که برای دور کردن خوف (که به مقبولان لاحق شود) کلمات تسکین و تسلی مثل ﴿لَا تَخَفْ﴾ یا ﴿لَا تَحْزَنْ﴾، هر جا که در قرآن مجید یا احادیث واردست آنجا آن نهی را از قسم آن نهی قرار دادن که بر ارتکاب معاصی می آید جهل سخت و عناد بحت است. و این هم یاد باید داشت که ورود نهی بر امری مستلزم وقوع آن امر منهی عنه نیست، ورنه هزارها اعتراضات بر ائمه کرام وارد خواهد شد و شیعه را بجز عصمت ائمه جوابی میسر نخواهد شد، مثلاً در علل الشرائع (که از کتب معتبره ی شیعه است) می آرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به حضرت علی مرتضی

فرمود که یا علی، لا تتکلم عند الجماع ولا تنظر إلى فرج امرأتک ولا تجامع امرأتک بشهوة امرأة غیرک». یعنی ای علی، بوقت جماع کلام مکن و مبین شرمگاه زن خود را، و صحبت مکن با زن خود بشهوت زن دیگری. درینجا از شیعه باید پرسید که حضرت علی این کارها که نهی بران وارد شده می کرد یا نه؟ اگر گویند نمی کرد پس آن قاعده ی مخترعه ایشان باطل خواهد شد که در دو نهی مستلزم وقوع منهی عنه هست. و اگر گویند که می کرد، پس باید پرسید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از طاعت چرا منع فرمود؟ و اگر گویند که معصیت بود پس باید گفت که عاصی بودن حضرت علی مرتضی ثابت شد. و اگر شیعه در پرده ی عصمت پناه گیرند یعنی گویند که حضرت علی و سائر ائمه چونکه معصوم اند لهذا نهی که در حق شان وارد شده آنرا محمول بر معنی حقیقی ظاهری نتوانیم نمود بلکه از ظاهر آن عدول خواهیم کرد. درین صورت میدان جواب برای ما هم تنگ نیست بلکه خواهیم گفت که ابوبکر صدیق صاحب فضیلت بود و در تقوای فوقیت تمام داشت لهذا نهی ﴿لَا تَحْزَنْ﴾ که در حق او وارد شده بر معنی حقیقی هرگز محمول نخواهد شد و جواب ما از جواب شیعه قوی تر خواهد بود زیرا که صاحب فضیلت و اتقی بودن حضرت صدیق به نص قرآنی ثابت است و برای معصوم بودن حضرت علی و سائر ائمه دلیلی مانند تار عنکبوت هم نزد شیعه نیست.

ای یاران (شیعه)! چرا (آیت غار را که) چنان صریح و واضح است بسبب دشمنی (حضرت صدیق) معما و چیستان می سازید؟ قدری انصاف را بکار برید اگر کسی بر دوست خود اندشیه ی مصائب کرده غمگین گردد و آن دوست او را مطمئن کند و گوید که غمگین مشو الله مددگار ماست، پس این گفتن او برای تسکین و تسلی خواهید دانست یا برای زجر و توبیخ؟ اگر برای تسلی و تسکین خواهید دانست پس باید که ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ را هم بدین گونه خیال کنید. ای یاران! چرا آیات الهی را تحریف می کنید؟ باید که آینده این لفظ سخیف بر زبان نیارید که همه جا و همه وقت نهی برای زجر و توبیخ می باشد و بر دلهای خود نقش نمائید که نهی از راه ترحم و شفقت هم می باشد، اگر قرآن مجید را تتبع کنید در اکثر و بیشتر مقامات خواهید دید که خداوند کریم از راه محبت و شفقت هم استعمال حرف نهی فرموده، آیا نمی بینید که به آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که ﴿لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ (القیامة: ۱۶). و در جائی دیگر ﴿فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ﴾ (فاطر: ۸). آیا قاضی شوستری (شهید ثالث شما) درین آیات هم کلمات نهی را برای زجر و توبیخ خواهد گرفت و حرکت دادن زبان را و رفتن جان را معصیت و موجب مذمت قرار داده خواهد گفت که به سبب معصوم بودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین کلمات نهی را از ظاهر مصروف خواهیم کرد یا اینجا کلمات نهی را از راه رحمت و شفقت قرار داده اقرار به سفاهت خود خواهد کرد. جواب از اعتراض دوم: به آواز بلند

گریستن حضرت ابوبکر صدیق هرگز صحیح نیست در قرآن مجید صرف کلمه ﴿لَا تَحْزَنُ﴾ وارد شده، و حزن بمعنی گریستن هم نیست چه جائیکه باواز بلند گریستن. آری، اگر کتابی مخصوص در لغت متعلق الفاظی که در باب صحابه کرام است تصنیف کرده باشند و در آن کتاب معنی حزن باواز بلند گریستن نگاشته باشند امری دیگرست، و لیکن بجز شیعه کسی از آن کتاب لغت خبری ندارد. شاید نورالله شوستری آنچه در احقاق الحق نوشته که «حتی غلبه بکاءه و تزیاید قلقله و انزعاجه». در همان کتاب لغت مخصوص دیده باشد. خود مفسرین امامیه هم در تفاسیر خود معنی حزن باواز بلند گریستن بلکه مطلق گریستن هم ننوشته اند. علامه کاشانی در تفسیر خلاصة المنهج می طرأد: (معنی ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنُ﴾ اینست که) چون گفت پیغمبر یار خود را اندوه مخور. و علامه طبرسی (در تفسیر مجمع البیان) می فرماید: ﴿لَا تَحْزَنُ﴾ ای لا تخف. و این امر که خوف بمقتضای بشریت انبیا و ائمه را هم لا حق می شود و معصیت نیست در صفحات سابقه ثابت نموده ایم و اکنون باز می گوئیم که از قرآن مجید ظاهر می شود که حضرت موسی علیه السلام را بارها خوف لاحق شده بود، مثلاً در وقت آغاز نبوت عصای خود را بصورت اژدهای دمان دیده ترسیدند و حق تعالی فرمود: ﴿وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ﴾ (القصص: ۳۱) و مثلاً در وقتیکه مامور شدند که به پیشگاه فرعون روند و حجت خداوندی بروی تمام کنند حضرت موسی عرض نمودند: ﴿فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾ (الشعراء: ۱۴). یعنی: ای پروردگار، می ترسم که فرعون و آل فرعون مرا قتل سازند. اینک من ثبوتی دیگر نفیس تر پیش می کنم، و آن اینکه علمای امامیه خود اقرار می دارند که بر موسی علیه السلام خوف طاری شده بود و در چنان موقع اقرار این امر کرده اند که عدول از آن در وسعت ایشان نیست نه تاویل آن در استطاعت شان. باید دانست که اعتقاد شیعه این است که دوازده امام از جمیع انبیا علیهم السلام افضل اند بجز سید الانبیاء صلی الله علیه وسلم که ائمه از آنجناب افضل نیستند لیکن رتبه ی مساوات باوی دارند. بسلسله ی این اعتقاد فضیلت حضرت علی بر حضرت موسی -علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام- بیان می کنند و می گویند که حضرت موسی چون از مصر به مدین رفت در وقت خروج از مصر خائف بود، قوله تعالی: ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾ (القصص: ۲۱). (و این خوف مستمر ماند تا آنکه به مدین رسید و با حضرت شعیب ملاقی شد و وی گفت: ﴿لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (القصص: ۲۵). یعنی: ای موسی خوف مکن از ظالمان نجات یافتی، این مقام از دسترس آن ظالمان بالاترست). و حضرت علی در شب هجرت بی خوف بر بستر پیغمبر می خوابید اگر ذره ی از خوف و هراس بر حضرت علی مرتضی طاری بودی هرگز خواب به مزگاننش راه نیافتی. برین هم اگر شیعه خاطر جمع نه شوند و ازین الزام ناحق باز نیابند که حضرت صدیق خائف و هراسان شده بود پس ما باقرار علمای ایشان خائف شدن آنحضرت

صلی الله علیه وسلم ثابت می کنیم، مصنف تقلیب المکائد بجواب کید هشتاد و هفتم می نویسد که «اگر خوف قتل و قتال نبود پیغمبر خدا چرا مخفی بیرون رفت و حالانکه سبب هجرت فرمودن رسول خدا محض خوف قتل بود». بار خدایا به فهم نمی آید که علمای شیعه چرا این جسارت می کنند که حزن و خوف حضرت صدیق را نتیجه عدم ایمان و یقین می گویند در حالیکه خود اعتراف می کنند که انبیا و مرسلین هم در حزن و خوف مبتلا شده بودند و هجرت سیدالانبیا صلی الله علیه وسلم محض بسبب خوف قتل بود. در اعتقاد اهل سنت حضرت صدیق از حضرت موسی افضل (بلکه مساوی او هم) نبود که خائف نه شدی و نیز از سیدالانبیا صلی الله علیه وسلم در اطمینان و سکینه فوقیت نداشت که از قتل و قتال نه ترسیدی این اعتقاد (پر فساد که غیر نبی را بر نبی فضیلت می دهند). به شیعه مبارک باد ایشان حضرت موسی را بخوف مبتلا گویند و سیدالانبیا صلی الله علیه وسلم را مبتلای خوف قتل و قتال بیان کنند لیکن نسبت خوف به جناب علی مرتضی در خیال هم نیارند و تقیه او را به سبب خوف هتک آبرو گویند (نه بسبب خوف جان) مصنف تقلیب المکائد می گوید: «تقیه بجهت خوف هلاکت جان خود نبود بلکه به جهت خوف هتک عرض و ناموسش بوده. الی قوله: دانستی که خوف حضرت امیرالمومنین نه از هلاکت جان بود بلکه خوف هتک عرض و ناموس». ازین همه روایات ثابت شد که الزام خوف (که معصیت باشد) به جناب صدیق هیچگونه عائد نمی شود زیرا که اگر گویند که خوف صدیق به سبب ترس از قتل و قتال بود گوئیم که این چنین خوف باقرار علمای شیعه انبیا را علیهم السلام نیز لاحق شده بود و اگر گویند که خوف حضرت صدیق بخيال هتک ناموس خود بود گوئیم که این چنین خوف حضرت علی مرتضی را هم لاحق می شد حالانکه او باعتقاد شیعه از انبیا افضل بود. الحاصل آیات قرآنی و احادیث ائمه (که بطریق امامیه مروی است) و اقوال علمای امامیه شهادت می دهند که پیغمبری همچو حضرت ابراهیم که خلیل خدا بود و همچو موسی که کلیم الله بود و همچو سیدالانبیا علیه التحیه و الثنا که حبیب الله بود و امامی همچو علی مرتضی که (باعتقاد شیعه) وصی رسول و شیرخدا و افضل از جمیع پیغمبران (ماسبق) بود از خوف قتل و قتال و از خوف عزت و آبرو محفوظ ماندند لهذا اگر ابوبکر صدیق در همچنین خوف مبتلا شد چه عجب، عجب بالای عجب این است که علمای شیعه بر خوف حضرت صدیق که صرف در یک شب خطور کرده بود این قدر زبان درازیها می کنند و خوف او را نتیجه کفر و نفاق قرار دهند و ائمه خود را نمی بینند که باعتقادشان همه عمر از زمان ولادت تا وفات هر لحظه و هر ساعت مبتلای خوف بودند و از امام اول تا امام آخر الزمان یعنی امام غائب همه همواره تقیه می کردند، از دوازده امام یکی هم نبود که تمام عمر او در خوف و هراس بسر نه شده باشد، و یک لحظه هم از خوف فرصت یافته باشد و به همین سبب تقیه که

بنای آن تمام تر بر خوف است، رکن اعظم مذهب شیعه قرار یافت. و ائمه ارشاد فرمودند که «التقیة دینی و دین آبائی». (و فرمودند: «لا ایمان لمن لا تقیة له». و فرمودند: «لا دین لمن لا تقیة له»). پس هرگاه ائمه کرام که موت و حیات باختیارشان بود که تا وقتیکه خواهند زنده مانند بی اجازت شان موت قریب شان نتواند آمد و فرشتگان تابع حکم شان بودند که هر چه فرمایند امتثال آن کنند، و در نظرشان چنان تاثیری قوی بود که اگر بسوی کوه بنگرند بشگافد و در بازوی شان چندان قوت بود که اگر یک دست برافرازند هشتاد هزار جن قتل شوند و علم شان چنان وسعت داشت که آنچه در عالم به زمانه گذشته بظهور آمده یا آینده آید همه را علم شان احاطه کرده و معجزات شان باین مرتبه علیا بود که معجزات تمام انبیا بدست شان بود حتی که معجزه ی عصای موسی و انگشتری سلیمان و غیره و غیره همه ایشان را حاصل بود) اگر عصا از دست خود انداختندی فی الفور ازدهای دمان گردیدی و باشاره ی شان کافران و منافقان را لقمه ی خود ساختی. ائمه کرام با وجود این چنین قدرت و قوت و اعجاز تمام عمر خود در خوف و هراس گذارند و اعلان امامت خود نه کنند و بخوف جان یا بخوف آبرو، کلمه ی حق بر زبان نیارند، و اگر با کسی از شیعیان خود که اخص الخواص شان باشد خواهند که کلمه حق گویند، دروازه های خانه بند نمایند و ترسان و هراسان زبان خود کشانید و مذهب اصلی خود ظاهر سازند و اگر کسی از ناصبیان پیش ایشان بیاید از مذهب اصلی خود حتی که از امامت خود هم منکر شوند و (برای مصلحت و همیه خود) بر خلص احباب خود لعنت کنند و ازیشان تبری نمایند. لیکن حضرات شیعه گاهی بر خوف و ترس شان زبان طعن نه کشانید، و در امامت و فضیلت شکی و ریبی نیارند بلکه خوف شان را بهترین عبادات گویند و تقیه را اصل دین دانند و بر خوف حضرت صدیق که صرف در یک شب بود این قدر زبان درازیا کنند و خوف او را دلیل کفر و نفاق قرار دهند حالانکه حضرت صدیق مالک موت و حیات نبود و نه ملائکه تابع فرمان او بودند نه او را علم ماکان و ما یکون حاصل بود نه قوت قتل هشتاد هزار جن داشت. بار خدایا، در خوف ائمه کرام و خوف حضرت صدیق چه مابه الامتیاز قرار داده اند که همان خوف در حق ائمه فضیلت می شود و در حق حضرت صدیق نقص و عیب.

ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

بعد این همه می گوئیم که اگر ما حسب اعتقاد شیعه، خوف انبیا و ائمه را بسبب معصوم بودن شان از معنی حقیقی مصروف سازیم و در باب آیاتی که مثبت خوف این حضرات اند بگوئیم که «از ظواهر آن عدول می کنیم» کاری نمی کشاید چه از کلام الهی ثابت می شود که مومنین صالحین غیر معصومین هم مبتلا می شوند. قال الله تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾ (فصلت: ۳۰). ترجمه:

کسانی که میگویند پروردگار ما الله است باز استقامت می کنند، نازل می شود بریشان فرشتگان و می گویند که خوف و رنج مکنید و بشارت حاصل کنید به آن جنت که وعده کرده شده به شما. ازین آیت معلوم شد که اهل ایمان که باستقامت موصوف اند هم خائف و محزون می شوند (زیرا که نزد شیعه و رود نهی مستلزم وقوع منهی عنه می باشد) و در آیتی دیگر خود خداوند کریم باهل ایمان خطاب کرده می فرماید: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۹). یعنی: غم نکنید شما بر همه غالب خواهید ماند. پس می پرسیم که درین آیات کلمه ی ﴿لَا تَحْزِنُوا﴾ که در حق مومنین غیر معصومین وارد شده، آیا برای زجر و توبیخ است یا برای تسکین و تسلی؟ ظاهرست که قاضی شوستری هم درین آیات برای زجر و توبیخ نخواهد گفت، بلکه برای تسلی و تسکین. پس این کلمه در حق صدیق چرا برای زجر و توبیخ قرار داده شد؟ عقل حیران است که لفظ ﴿لَا تَحْزِنُوا﴾ در صدها آیات برای تسکین و تسلی آمده و درین یک آیت برای زجر و توبیخ، این چه معنی دارد؟ آری، اگر قرینه ی که دلالت بر ناخوشی و عتاب می کرد در آیت غار موجود بودی ما هم تسلیم می کردیم که کلمه ی ﴿لَا تَحْزِنُوا﴾ برای زجر و توبیخ است، و چنین قرینه اینجا موجود نیست. بلکه قرینه ی عتاب چه معنی در آیت چیزی مذکورست که دلالت بر عدم عتاب دارد. به بینید چنانکه در حق مومنین بعد کلمه ی ﴿وَلَا تَحْزِنُوا﴾ کلمه ﴿وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ﴾ مذکور است که دلالت بر عدم عتاب دارد هم چنان برای حضرت صدیق بعد کلمه ی: ﴿لَا تَحْزِنُوا﴾ کلمه ی ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ موجود است که دلالت صریح بر عدم عتاب بلکه بر غایت خوشنودی دارد. الغرض درین ﴿لَا تَحْزِنُوا﴾ و دیگرها فرقی نیست، اگر در آنجا برای تسلی است اینجا هم برای تسلی است، و اگر آنجا برای زجر و توبیخ است اینجا هم برای زجر و توبیخ. اصل این است که شیعیان بیچارگان معذور اند اگر کلمات قرآنی را بر معانی حقیقی آن محمول می کنند اقرار به فضیلت حضرت صدیق امری ضروری و لابدی می شود. و در صورت این اقرار، مذهب از دست میرود، لهذا بجز این که در قرآن تحریف معنوی کنند و برای کلمات قرآنی معانی نوبنو تراشند چاره ی بدست ندارند.

دست بیچاره چون بجان نه رسد چاره جز پیرهن دریدن نیست

اگر بعد این تفضیل هم، وسوسه در خاطر حضرات شیعه جاگزیند و گویند که تسلیم کردیم که خوف گناه نیست و تسلیم کردیم که کلمه ﴿لَا تَحْزِنُوا﴾ برای تسلی است. باز هم این قدر ضرور ثابت شد که حضرت صدیق را یقین کامل بر وعده ی نبوی و حفاظت خداوندی نبود ورنه بروی خوف طاری نشدی. جواب گوئیم که علمای شیعه نوشته اند که (در غار) پیغمبر صلی الله علیه وسلم بار بار بر ابوبکر صدیق غضبناک شده می فرمود که خاموش باش و راز را فاش مکن. لیکن او خاموش نمی شد. پس ملحدی مانند شیعه تواند گفت که پیغمبر را بر وعده

ی خداوندی و حفاظت او یقین نبود ورنه از افشای راز پریشان نه شدی و بار بار بسبب افشای راز بر ابوبکر غضبناک نه شدی. (و برین یقین قائم ماندی که هر چند راز فاش گردد و ضرری بمن نخواهد رسید.) پس حضرات شیعه جواییکه باین ملحد دهند همان جواب از جانب ماقبول نمایند.

(اکنون سخن را به قانون دیگر می سرایم و می گویم که) اگر شیعه درین مبحث اقوال علمای خود پیش نظر داشته تامل صادق را بکار برند برایشان واضح خواهد شد که اطلاق حزن یا خوف بر حال حضرت صدیق حسب اصول شیعه هرگز به هیچ گونه راست نمی آید بلکه مصداق مثل مشهور: «فر من المطر واستقر تحت المیزاب» می شود زیرا که اگر شیعه برین قول علمای خود قائم شوند که حضرت صدیق در حقیقت محزون یا خائف شده بود ازیشان خواهم پرسید که آیا خوف حضرت صدیق باندیشه ی جان خود بود یا باندیشه ی جان پیغمبر صلی الله علیه وسلم؟ اگر گویند که باندیشه ی جان خود بود خواهم گفت که درین صورت آن قول علمای شما باطل گشت که حضرت صدیق با کافران سازش داشت و ثابت شد که او را هیچ سازشی با کفار نبود، بلکه او خود از کفار اندیشه ی جان خود می داشت و درین صورت حضرات شیعه را از تسلیم این امر چاره ی نخواهد بود که کفار را با حضرت صدیق عداوت بود و عداوت هم باین مرتبه که اراده ی قتل او داشتند. و ظاهرست و بدیهی که سبب این عداوت بجز رفاقت و صداقت او با پیغمبر امری دیگر نمی تواند شد. پس چون روز روشن هویدا شد که حضرت صدیق مخلص آن سرور و رفیق خاص وی صلی الله علیه وسلم بود، و همین است مذهب اهل سنت. و نیز حضرات شیعه را از تسلیم این امر هم مضر نخواهد بود که حضرت صدیق هرگز در افشای راز گاهی سعی ننموده چه این امر خلاف عقل است که خردمندی همچو حضرت صدیق بر دشمن خود راز را ظاهر کند یا سعی در افشای راز نماید و خود را به هلاکت افکند و اگر گویند که حزن یا خوف حضرت صدیق برای پیغمبر بود پس این حزن و خوف را از اعظم فضائل حضرت صدیق باید شمرد نه که در معائب و مطاعن چه خوش گفته اند که:

چشم بد اندیش که برکنده باد	عیب نماید هنرش در نظر
----------------------------	-----------------------

اگر حضرات شیعه این چنین حزن یا خوف را گناه کبیره بلکه کفر می دانند این دید و دانش بایشان مبارک باد، ولیکن ما اهل سنت و جماعت این کفر را از هزاران هزار ایمان بهتر می دانیم، بلکه دلیلی روشن بر صدیقیت حضرت صدیق اعتقاد می کنیم. زیرا که هر چند ابوبکر صدیق بر سلامت ماندن جان پیغمبر یقین کامل داشت لیکن چون دید که آن سرور دین و دنیا و سید هر دو سرا در غاری تیره و تار جا دارد و مانند قمر که در ابر پوشیده شود در غار مخفی است و

کسی که مقام او از عرش و کرسی بالاتر است در چنین غار قیام فرماست بمشاهده این حال دل او پاره پاره شد و روح او بی آرام گشت کارهای که حضرت صدیق در آنوقت کرد شاهد عدل است بر آنچه گفتیم، مثلاً اول خود در آن غار داخل شد و قبای خود پاره پاره کرده سوراخهای آن را از پاره های قبا بند کرد و بعد آن حبیب خود را صلی الله علیه وسلم اندورن غار طلبید و زانوی خود را تکیه آن تکیه گاه هر دو جهان گردانید خوابانید. درین حال پر ملال چون کفار را بر لب غار دید بخیال اذیت حبیب خود صدمه ی که بر دل او رسید اندازه اش (بجز خداوند علیم و خبیر) و بجز حضرت صدیق یا عاشقی که معشوقش روبرویش مبتلای مصائب شود و در نرغه ی دشمنان محصور گردد و دیگری چه داند. درین وقت کسی آن عاشق مسکین را بیند که در اضطراب و ارتعاد می افتد یا باطمینان تمام بر جای خود نشسته می ماند. آری، کسی که از عشق و محبت خبری ندارد و جذبات عاشق صادق چه فهمد، بلکه اگر بر اضطراب آن طعنه زند معذور است.

ای برادران شیعه! اولاً در دل خود حب پیغمبر صلی الله علیه وسلم پیدا کنید بعد ازان بر جان نثاران پیغمبر زبان طعن دراز ننمائید، شما را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محبتی نیست پس شما حال محبان وی چه دانید.

تو نازنین جهانی و ناز پرورده ترا زسوز درون و نیاز ما چه خبر

چو دل به مهر نگاری نه بسته ای مه ترا زحالت عشاق بی نوا چه خبر

ای شیعیان پاک! براه مهربانی موشگافیهای شهید ثالث خود را اندکی به نظر آرید که بر حزن یا خوف حضرت صدیق چه زبان درازیها نموده و درین فقره ناشائسته که «قد ظهر من جزعه وبکائه مایکون من مثله فساد الحال» چه قدر استخفاف شان حضرت صدیق کرده. والحمدلله که همه نوشته هایش خاک سیاه گردید و همه هفواتش ﴿هَبَاءٌ مَّنْثُورًا﴾ شد. و این هم به نظر عبرت بیند که بالآخر علمای شما بر فساد این گفته های ناشایسته ی و نتیجه هایش که مذهب شیعه را ﴿كِرْمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ﴾ می گرداند، متنبه گشته رنگ دیگر اختیار کردند. یعنی از اصلیت و حقیقت حزن حضرت صدیق انکار نموده بر تصنع و تکلف محمول کردند امید از اهل انصاف آن است که بگوش دل آن را هم بشنوند و بر جادو بیانیه ای حضرات امامیه صدای احسنت بلند سازند و ازین درگذر کنند که چرا اینها دعوای خود را از رنگی به رنگی تبدیل می کنند؟ و چرا امری که اقرار آن کرده بودند بزودی تمام انکار آن می نمایند؟ چه این امر نه از مختصات این مبحث است و بس بلکه در تمام مسائل مذهبی اعتقادی باشند یا عملی، جزئی باشند یا کلی، همین وطیره ی این حضرات است چنانچه در مبحث امامت ان شاءالله نمودجی از نیرنگی های ایشان بر صفحات قرطاس هدیه ی قارئین کرام خواهد شد.

شاد دلربای من می کند از برای من نقش و نگار و رنگ و بو تازه بتازه نوبنو

چون حضرات امامیه دیدند که از اثبات حزن یا خوف، محبت حضرت صدیق اکبر با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثابت می شود فی الفور دعوی حزن و خوف را گذاشته دعوی دیگر تراشیدند و آن اینکه ابوبکر صدیق را در حقیقت نه خوف بود (نه حزن) بلکه برای افشای راز پیغمبر جزع و فزع می کرد. در رساله حسنیه می نویسد که «غوغایش از جزع و فزع و فریاد برای آن بود که مشرکان را اطلاع گرداند و آنها بدانند که درین غار است». و ملا خضر مشهدی می طرازد که «وأيضاً مما اشتهر من لدغ الحية إياه إنما كان يمد رجله يريد إظهار أمره». یعنی: چون مقصد ابوبکر از گریستن حاصل نه شد آنگاه پای خود را دراز کرد که آن را دیده، کفار اندرون غار در آیند. پس خدا ماری را امر فرمود و آن مار پای او را گزید باین سبب ابوبکر مجبور گشت و راز از افشا محفوظ ماند. در جواب این، ما را چه یارا که حرفی بر زبان آریم، ردّ این چنین تقریر حکیمانه از طاقت ما بالاتر است!! بلکه اگر از شرق تا غرب همه جن و انس جمع شوند حلّ این عقده نتوانند کرد!! مصنف تقلیب المکائد بر حضرت مولانا شاه عبدالعزیز مصنف تحفه اثنا عشریه اظهار غیظ کرده که چرا در تحفه اینجا اصل عبارات علمای شیعه نقل نه فرموده درین غیظ و غضب حق بجانب اوست، چه اگر اصل عبارات منقول شدی (چنان که ما کردیم) در حقیقت مذهب شیعه کسی گنجایش کلام نیافتی و بیچاره سنیان فضیلت حضرت صدیق نتوانستند باثبات رسانید. ای یاران! انصاف کنید و غزارت علم مجتهدین شیعه را بنظر عبرت بینید.

شبهه نهم بر فضیلت نهم

سابقاً نوشته ام که چون حضرت صدیق در غار غمگین شد و قدری اضطراب لاحق حال وی گشت آنگاه حق جل شانہ سکینه خود بروی نازل کرد و بیان این انعام در قرآن مجید باین عبارت فرمود: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ (التوبة: ۴۰). این جا علمای شیعه به چند وجه اعتراض می کنند:

اعتراض اول: اینکه ضمیر علیه راجع به سوی پیغمبر خداست صلی الله علیه وسلم نه بسوی ابوبکر صدیق، پس معنی آیت این است که نازل کرد خدا سکینه ی خود بر پیغمبر. جوابش این که حزن و خوف بر ابوبکر صدیق طاری بود نه بر پیغمبر پس نزول سکینه بر پیغمبر معنی ندارد گویا معنی آیت این شد که چون ابوبکر صدیق خائف و مضطرب شد خدا سکینه خود بر پیغمبر نازل کرد. برین عبارت بی ربط هر کس را خنده آید که خوف طاری شود بر ابوبکر و سکینه نازل شود بر پیغمبر، اگر شیعه گویند که پیغمبر هم خائف بود خواهیم گفت

که بسبب خوف و حزن بر ابوبکر صدیق الزام جنب قائم می کنید پس همان عیب را در حق پیغمبر چرا تجویز می نمائید. و اگر بالفرض طاری بودن خوف بر پیغمبر تسلیم کنیم عبارت آیت لائق اصلاح می شود، یعنی بجای ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ (التوبة: ۴۰). عبارت این چنین می بایست: (فأنزل الله سكينته عليه فقال لصاحبه). یعنی انزال سکینه را بر قول پیغمبر مقدم می باید بود، چه پر ظاهرست که هر که خود خائف بود دیگری را چگونه تسلی دهد. آری بعد نزول سکینه این امر می تواند. مفهوم آیت صاف و صریح است که پیغمبر خدا ابوبکر صدیق را غمگین دیده تسلی داد که ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ و خدا نیز سکینه خود بروی نازل کرد تا حزن وی بالکلیه مرتفع شود.

اعتراض دوم: اینکه اگر مراد خداوندی انزال سکینه بر ابوبکر صدیق بودی لامحاله شرکت پیغمبر در نزول سکینه بیان فرمودی زیرا که نزول سکینه بی شرکت پیغمبر هیچ جا وارد نه شده. قاضی نورالله شوستری این اعتراض را در ضمن حکایات مفیده شیخ مفید بآب و تاب تمام ذکر نموده و این اعتراض را لاجواب قرار داده نوشته که «چون این سخن را گوش ناصیبان شنید باعث حیرت ایشان گردید و در حيله خلاصی ازان جان ایشان بلب رسیده». مصنف تقلیب المکائد هم این اعتراض را در کتاب خود نقل کرده بسیار نازش بران نموده گفته که «آنچه کاشف صحت بیان مذکور تواند شد آن است که مقدمان مشائخ ما رضوان الله علیهم افاده فرموده اند که خدای تعالی هرگز در هیچ جای که یکی از اهل ایمان با حضرت پیغمبر بوده اند انزال سکینه ننمود الا آنکه نزول آنها شامل جمیع ایشان داشته چنانچه در بعض آیات فرموده: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرَتْكُمْ عَلَيْنَا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ * ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ (التوبة: ۲۵-۲۶). و چون با آنحضرت غیر از ابوبکر در غار نبود لاجرم خدای تعالی آنحضرت را در نزول سکینه منفرد ساخت و او را بآن مخصوص گردانید و ابوبکر را با او شرکت نداد و گفت: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا﴾ (التوبة: ۴۰). پس اگر ابوبکر مومن می بود بایستی که خدای تعالی درین آیت او را جاری مجرای مومنان می نمود و در عموم سکینه داخل می فرمود، (الی قوله): بنابراین نزول سکینه مخصوص او شده باشد و ابوبکر بواسطه عدم ایمان از فضیلت سکینه محروم مانده باشد و ایضاً نص قرآنی ابا دارد از آنکه در آیه غار سکینه بر غیر رسول باشد». خلاصه این عبارت آنکه، در قرآن مجید هر جا که نزول سکینه بر مومنان بیان فرموده آنجا بر رسول هم نزول سکینه ذکر یافته و هیچ جا بر مومنان بغیر رسول نزول سکینه وارد نه شده، لهذا در آیه غار چگونه ممکن است که بغیر رسول بر ابوبکر تنها نزول سکینه مذکور شود بلکه از آیت غار عدم ایمان ابوبکر ثابت می شود چه اگر او مومن بودی شمول رسول بروی نیز سکینه نازل شدی.

جواب ازین تقریر پر تزویر آنکه آنچه قاضی نورالله و مشائخ مذهب او ادعا کرده اند که بغیر شمول پیغمبر بر کسی نزول سکینه خلاف نصوص قرآنی باشد باطل محض است، چه در هیچ آیت قرآنی صراحتاً بلکه کنایه هم این مضمون نیست که نزول سکینه بر مومنین بغیر شمول پیغمبر نمی شود و اگر داد دچار آیت نزول سکینه بر مومنین بشمول پیغمبر مذکور شده ازین لازم نمی آید که نزول سکینه را همین یک صورت مخصوص است بلکه بالفرض اگر در تمام قرآن هیچ جا نزول سکینه بر مومنین بغیر شمول پیغمبر مذکور نبودی تا هم صحت این ادعای باطل لازم نمی آمد چه جائیکه بفضل تعالی در متعدد آیات قرآنی نزول سکینه بر مومنین بغیر شمول پیغمبر مذکور و موجود است، مگر بیچاره شیعیان از دولت حفظ قرآن محروم اند و شاید که قاضی نورالله و مشائخ مذهب او در عمر خود یک بار هم مطالعه قرآن مجید من اوله الی آخره نه کرده باشند ورنه جرات این ادعای باطل نه کردند. اکنون ما آیات عدیده پیش می کنیم. در سوره ی **﴿إِنَّا فَتَحْنَا﴾** دو جا نزول سکینه بر مومنین بغیر شمول پیغمبر مذکور است. اولاً: در رکوع اول قوله تعالی: **﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾** (الفتح: ۴) و ثانیاً در رکوع سوم قوله تعالی: **﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾** (الفتح: ۱۸). ای برادران شیعه! این آیات را در قرآن مجید بخوانید و در مصاحف متعدده چندانکه خواهید تفحص نمائید اگر از عرب تا عجم و از هند تا ایران در هر مصحف این آیات را به همین صورت یابید، پس شما خود انصاف بکنید که شما و قاضی شما و متقدمین و مشائخ شما در دروغ بافی چه قدر جرات دارند. ای یاران! مقام افسوس است که از سالهای دراز این مباحثه میان سنیان و شیعه قائم است و تا امروز کسی از شما سوره الفتح را هم ندید و **﴿فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ﴾** را مطالعه نمود، ورنه بر اقوال کاذبه ی قاضی نورالله این همه ناز بیجا نمی کردید. بالاتر ازین این است که در فرقه شیعه شاید از این هم کم باشند کسانی که بجز **﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾** و **﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾** دوچار رکوع از کلام الهی حفظ داشته باشند. المختصر، این فرقه کلهم از قرآن مجید بی تعلق و بی خبر است و با این همه، چنین شوخیها می نماید.

اعتراض سوم: این که در آیت غار اگر ضمیر علیه راجع به سوی ابوبکر کرده شود تخلخل ضمائر لازم می آید زیرا که قبل ازین و بعد ازین همه ضمائر راجع به سوی رسول است. جوابش این که تخلخل ضمائر وقتی قبیح است که بی قرینه باشد و این جا حزن ابوبکر صدیق قرینه ایست روشن که تقاضا می کند رجوع ضمیر را بسوی وی، نیز قرینه دیگر این که رجوع ضمیر بسوی او قرب می باشد و اقرب اینجا حضرت صدیق است، و حقیقت این است که اینجا تخلخل ضمائر اصلاً نیست زیرا که عطف **﴿وَأَيَّدَهُ﴾** بر **﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ﴾** نیست بلکه بر **﴿فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ﴾** هست، لهذا تخلخل ضمائر کجا. و بالفرض اگر تخلخل ضمائر هم بودی این چنین تخلخل ضمائر در قرآن مجید

بسیار است مثلاً در آیه کریمه ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ * وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ﴾ (العادیات: ۶-۷). الحمد لله اعتراضاتی که شیعه بر نزول سکینه برای ابوبکر صدیق کرده بودند همه ﴿هَبَاءٌ مَّشُورًا﴾ گشت و قاضی و مشائخ او آنچه دروغ بافی کرده بودند حالش ظاهر شد. لطف این است که رکاکت این اعتراضات چنان واضح است که بعضی علمای ایشان هم اقرار آن کرده اند. مصنف تفسیر مجمع البیان در تفسیر خود می نویسد: «وقد ذكرت الشيعة في تخصيص النبي في هذه الآية بالسكينة كلاماً رأينا الاضراب عن ذكره أولى لثلا ينسبنا ناسب إلى شيعي». یعنی شیعه درین آیت نزول سکینه را برای پیغمبر مخصوص داشته اند و چنین سخنها گفته اند که ما از ذکر آن رو گردانی کردن مناسب می بینیم تا کسی ما را (به حماقت یا جهالت) منسوب نه کند. فالحمد لله که بوضاحت تمام ظاهر گردید که ازین آیات فضائل حضرت صدیق قطعاً ثابت می شود. و اعتراضات شیعه هم لغو و بیهوده است و سیاق آیت هم شهادت آن میدهد چه درین آیات ذکر ابوبکر بجز بیان رفاقت و نصرت او وجهی ندارد این جا هرگز مقام اظهار نفاق او نیست. شیعه هم این امر را خوب می دانند مگر محض به سبب تعصب مذهبی از قبول آن سرباز می زنند خود را مستحق جهنم می سازند. نعوذ بالله من شرور أنفسهم ومن سيئات أعمالهم.

شهادتهای ائمه کرام بر فضائل صحابه عظام

(حدیث اول)

در کتب شیعه بروایت ائمه کرام منقول است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم». یعنی اصحاب من مانند ستارگانند بهر که ازیشان اقتدا کنید هدایت خواهید یافت. نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «دعوا لي أصحابي». یعنی بگذارید اصحاب مرا برای من. مقصود اینکه حقوق صحبت مرا در حق ایشان ملحوظ دارید و عیب جوئی و بدگوئی ایشان مکنید. این دو حدیث آخرالذکر را علمای شیعه لفظاً و معنأً صحیح می گویند حتی که مصنف استقصاء الأفحام هم اقرار آن کرده، البته در صحت حدیث اول الذکر علمای شیعه گفتگوهای پراکنده کرده اند. لهذا در باب حدیث آخرالذکر بر همین قدر اکتفا می کنم که هر گاه علمای شیعه بصحت آن اقرار دارند پس سبب چیست که بران عمل نمی کنند و در حق صحابه کرام حقوق صحبت پیغمبر را چرا ملحوظ نمی دارند و چرا از عیب جوئی و بدگوئی ایشان باز نمی آیند؟ و چرا با وجود سفارش پیغمبر عداوت ایشان ترک نمی کنند؟ شیعه من اولهم الی آخر هم جواب این سوال نتوانند داد. باقی مانده حدیث اول الذکر، پس از کتب شیعه اقوال ائمه نقل کرده صحت آن ثابت می کنیم و علمای شیعه آنچه در تاویل و تحریف این

حدیث گفته اند بطلان آن ظاهر می‌سازیم پس مخفی مباد که در کتاب عیون اخبار الرضا که از کتب معتمده ی مذهب شیعه است روایت کرده: «حدثنا الحاكم ابوعلی الحسن بن احمد البیهقی، قال: حدثنا محمد بن یحیی الصولی، قال: حدثنا محمد بن موسی بن نصر الرازی، قال: حدثنی اُبی قال: سئل الرضا علیه السلام عن قول النبی صلی الله علیه وسلم: أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم وعن قوله: دعوا لی أصحابی فقال: هذا صحیح». یعنی کسی از امام موسی رضا علیه السلام پرسید که این حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم که اصحاب من مانند ستارگان اند بهر که از ایشان اقتدا کنید هدایت خواهید یافت و این حدیث که بگذارید برای من یاران مرا (آیا در حقیقت این هر دو حدیث صحیح است؟) امام فرمود: آری صحیح است. ازین روایت ثابت شد که حدیث «أصحابی کالنجوم» به همان الفاظ که در کتب اهل سنت منقول است در کتب شیعه هم مروی است، و مزید برای علمای شیعه از زبان مبارک امام معصوم خود تصریح صحت آن نقل کرده اند. حدیث نجوم علاوه کتاب مذکور در کتب متعدده ی شیعه موجود است، شیعه را مجال آن نیست که از صحت این حدیث انکار کنند یا آن را اخبار احاد گفته گلو خلاصی خود نمایند. شیخ صدوق در معانی الاخبار و علامه طبرسی در احتجاج^۱ و ملا باقر مجلسی در بحارالانوار و ملا حیدر آملی در جامع الاسرار این حدیث را روایت کرده اند و به صحت آن معترف اند. طرفه تماشا اینکه تا وقتیکه اهل سنت این حدیث را بحواله کتب شیعه نقل نه کرده بودند و صحت آن را از قول امام به ثبوت نه رسانیده بودند علمای شیعه بر بطلان این حدیث تقاریر عجیب و غریب می‌کردند و در اثبات موضوعیت این حدیث دفترها سیاه می‌نمودند حتی که قاضی نورالله شوستری در احقاق الحق می‌نویسد: «اما ما رواه من حدیث أصحابی کالنجوم، ففیه آثار من الوضع والبطلان مما لا یخفی». یعنی بر موضوع بودن این حدیث علامتهاست که پوشیده نیست. قاضی موصوف این هم خیال نه کرد که باین شد و مدعی دعوی موضوعیت حدیثی که می‌کند خود در کتب حدیث شیعه موجود است و روایتی که آنرا باطل قرار داده اهل سنت را به سبب تخریح آن مطعون می‌کند خود در کتب شیعه بروایت ائمه کرام ثابت است. فرق این است که بیچاره اهل سنت از ضعف و مجاهیل این روایت را نقل می‌کنند و در کتب شیعه خاص ائمه هدی روایت آن می‌نمایند. پس اگر روایت کرده ی اهل سنت را باطل گفتند یا خود اهل سنت راویان این حدیث را ضعیف گویند باکی نیست لیکن قاضی موصوف یا کسی از شیعیان اگر این حدیث را موضوع گوید و با وصف تصدیق امام رضا علیه السلام تکذیب آن نماید او دین خود را غارت

^۱ - مصنف کتاب احتجاج در دیباچه ی کتاب تصریح کرده که همه روایات که درین کتاب آورده ام بجز روایاتی که از امام حسن عسکری منقول است همه با اجماع صحیح است و مطابق عقل است.

می کند و بسبب تکذیب امام از دایره ایمان خارج می شود. اکنون که صحت این حدیث از کتب شیعه ثابت شد تاویلات و تحریفات علمای شیعه را ذکر کرده بطلان آن واضح می نمایم باید دانست که در کتاب عیون بعد نقل این روایت این عبارت افزوده است: «یرید من لم یغیر بعده ولم یبدل». یعنی مراد اصحاب، در این حدیث، کسانی اند که تغییر و تبدیل در دین خود نکردند. سائل باز از امام رضا پرسید که ما چگونه دانیم که اصحاب تغییر و تبدیل در دین خود کردند؟ امام فرمود: در حدیث نبوی وارد است که رسول فرمود: بعد از من چندی از اصحاب بروز قیامت از حوض من دور کرده خواهند شد، من خواهم گفت که خداوندا ایشان اصحاب من اند. خدا خواهد فرمود که تو نمی دانی که ایشان بعد تو چه کارها کردند پس ایشان بسوی دوزخ کشیده خواهند شد و من خواهم گفت که دور و دفع شوید از نزد من. مقصود از الحاق این ضمیمه آن که بعضی اصحاب بسبب ارتداد از مصداق حدیث نجوم خارج شوند لیکن ما را ازین چه ضرر زیرا که اصحاب مقبولین ما نه در دین خود تغییر و تبدیل کردند نه از مصداق حدیث نجوم خارج شدند خود شیعه اعتراف می کنند که اصحاب مقبولین مصداق حدیث حوض نیستند چنانچه استقصاء الافحام می نویسد که «هرگز حدیث حوض در حق مقبولین اصحاب کرام جناب خیر الانام صلی الله علیه وسلم نیست و هرگز این حدیث برانها منطبق نمی تواند شد». باقی ماند این امر که خلفای راشدین و انصار و مهاجرین از اصحاب مقبولین اند ان شاء الله عنقریب در همین مبحث در فصل ارتداد صحابه ثابت خواهم کرد، و بفرض محال اگر بعضی از اصحاب مقبولین تغییر و تبدیل کرده باشند تا هم حدیث نجوم بر تعداد کثیر از صحابه کرام صادق خواهد آمد زیرا که آنحضرت علیه السلام که افسح الفصحا و ابلغ البلغاء بود در حدیث نجوم در تشبیه صحابه چنین چیز ذکر فرموده که آن چیز چنانکه بر فضیلت صحابه دلالت می کند همچنان بر کثرت ایشان نیز دلالت می دارد یعنی لفظ نجوم. پس ارشاد آن سرور که اصحاب من مانند ستارگان اند، صاف ظاهر می کند که صحابه ی کرام مانند ستارگان بکثرت تعداد موصوف اند بجز جاهلی بی خرد کسی تشبیه ستارگان را بر معدودی چند استعمال نکند. ولو فرضنا برای ساعتی این هم تسلیم کنیم که مصداق حدیث نجوم اقل قلیل بلکه صرف دو سه کس بودند تا هم این حدیث برای ابطال مذهب شیعه کافی است زیرا که بنیاد مذهب شیعه برین عقیده است که اقتدای کسی بجز اهل بیت جائز نیست و مقتدای غیر اهل بیت هرگز هدایت نمی یابد و حدیث نجوم ظاهر می کند که اقتدای صحابه اگرچه دو سه کس باشند جائز و موجب هدایت است پس چون علمای شیعه دیدند که این ضمیمه هم فائده ی نبخشید ترک کرده به تاویلی دیگر آویختند و آن این که مراد از اصحاب در حدیث نجوم اهل بیت اند، چنانچه مصنف استقصاء الافحام می نویسد که «مراد از اصحاب در حدیث اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم

اهدیتیم اهل بیت علیهم السلام اند». لیکن این تاویل بدتر از تاویل اول است و بطلان آن بدلائل کثیره ظاهر و باهر. دلیل اول: اینکه از لفظ اصحاب اهل بیت را مراد گرفتن تحریف صریح است. لفظ اصحاب در لغت عرب برای آنانکه در صحبت باشند مخصوص است و لفظ اهل بیت برای اهل خانه. و در جاهای بسیار در احادیث نبویه و اقوال ائمه کرام این هر دو لفظ به همین معنی لغوی وارد شده، هیچ جا لفظ اصحاب بمعنی اهل بیت نیست، مثلاً امام زین العابدین در دعای خود که در کتاب صحیفه سجادیه منقول است می فرماید: «اللَّهُمَّ وَأَصْحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ». مثل این بی شمار احادیث و آثار است لیکن کسی آنجا از لفظ اصحاب اهل بیت را مراد نگرفته صرف همین حدیث نجوم است که در آن خلاف لغت و خلاف محاوره ی احادیث و آثار لفظ اصحاب را بمعنی اهل بیت گرفته اند. طرفه ماجرا این است که اگر اهل سنت می گویند که از لفظ اهل بیت ازواج مطهرات مراد اند بلکه تنزل نموده می گویند که ازواج مطهرات هم داخل اهل بیت اند و در حدیث مثل «أهل بیتی کسفینه نوح» ازواج مطهرات هم مصداق سفینه نوح اند و در آیه ی تطهیر ازواج مطهرات هم داخل اهل بیت اند. شیعه بمجرد شنیدن این کلمه از جامه بیرون می شوند و شور و غوغا برپا می کنند و قائل را گاهی ناصبی می گویند و گاهی خارجی حالانکه از لفظ اهل بیت ازواج را مراد داشتن نه خلاف لغت عرب است و نه خلاف محاورات قرآن و حدیث، بلکه در آیت تطهیر سیاق و سباق مقتضی آنست که صرف ازواج مطهرات مصداق اهل بیت باشند. بر اهل سنت این گرفت بیجا و برای خود این تحریف را روا دارند بلکه برین تحریف افتخارها می کنند و می نازند.

این سبزه ی و این چشمه و این لاله و این گل آن شرح ندارد که بگفتار درآید شاید شیعه گویند که در حدیث نجوم پیغمبر از راه تقیه برای خوش کردن صحابه کرام لفظ اصحاب استعمال فرموده و چون اهل بیت را ازین امر ناخوش دید برای خوش کردن شان فرمود که مراد از اصحاب شما را گرفته ام. این سخن البته لاجواب خواهد بود. دلیل دوم: بر بطلان این تاویل آنکه اگر از لفظ اصحاب اهل بیت مراد باشند لامحاله همان اهل بیت مراد خواهند بود که شرف صحبت آن سرور صلی الله علیه وسلم یافته، پس دوازده امام که نزد شیعه مصداق اهل بیت اند کلهم مراد نخواهند بود زیرا که از ایشان صرف سه نفوس شرف صحبت یافته اند حضرت علی مرتضی و حضرات حسنین، لهذا لازم خواهد آمد که سواى این سه نفوس بقیه ائمه اهل بیت نباشند یا اقتدای شان موجب هدایت نباشد پس قطعاً از لفظ اصحاب اهل بیت را مراد گرفتن جائز نخواهد بود. شاید شیعه در جواب این دلیل گویند که بقیه ائمه اگر چه باعتبار عالم اجسام شرف صحبت نیافته اند لیکن باعتبار عالم ارواح کلهم به شرف صحبت مشرف بودند. دلیل سوم: بر بطلان این تاویل آنکه در کتاب عیون ضمیمه که در حدیث نجوم موجود است

یعنی من لم یغیر بعده چنانکه سابقاً منقول شد ازین تاویل منع می کند ورنه لازم خواهد آمد که در اهل بیت یعنی دوازده امام کسانی باشند که تغییر دین نمودند و مرتد شدند. مصنف این ضمیمه اگرچه تصنیف این ضمیمه برای خلفای راشدین کرده بود لیکن کسانی که از لفظ اصحاب اهل بیت را مراد گرفتند این ضمیمه را بر اهل بیت منطبق ساختند. عجیب قدرت خداوند است که چاهی که برای ما کنده بودند خود در آن افتادند.

عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد خمیر مایه دکان شیشه گر سنگ است

چون علمای شیعه دیدند که همه تاویلهای شان بر باد رفت. بالاخر بحالت اضطرار از صحت حدیث نجوم منکر شدند. باری شکر خدا که از وجود این حدیث در کتب خود انکار نمودند. مصنف استقصاء می نویسد که سائل از امام رضا درباره ی دو حدیث پرسیده بود لیکن امام فرمود: هذا صحیح. این جواب تعلق به حدیث اخیر یعنی «دعوا لی أصحابی» دارد، نه بحدیث اول، یعنی حدیث نجوم آنرا هیچ تعلق نیست. اصل عبارت استقصاء این است: «از ملاحظه این حدیث شریف ظاهرست که آنچه مخاطب در ترجمه آن گفته که امام رضا علیه السلام حکم به صحت این هر دو حدیث نمود غیر صحیح است زیرا که هرگز تصریح به صحت هر دو حدیث درین روایت صراحةً که مدلول کلام اوست مذکور نیست بلکه لفظ هذا صحیح مذکور است و جائز است که آن متعلق بهر دو حدیث نباشد بلکه محتمل است که گو سائل در سوال از دو حدیث استفسار کرده بود مگر آنجناب در جواب یکی ازان که حدیث اخیرست بیان فرموده». درین جواب باصواب لطیفهای بسیار است. اول: آنکه خود مجیب را بر جواب خود وثوق نیست می گوید که جائز است و محتمل و نمی گوید که ضروری است و یقینی است و ظاهر است که در منقولات مجرد احتمال کفایت نمی کند. دوم: آنکه این احتمال که شاید امام حکم خود فقط در صحت حدیث دوم داده باشد خلاف عقل است، زیرا که سائل از دو حدیث سوال کرده بودی «هذان صحیحان» ارشاد فرمودی بغایت رکیک است، اشاره ی هذا بسوی اشیای متعدده بتاویل مذکور در کلام عرب شائع و ذائع است. سوم: آنکه اگر فرض کنیم که جواب امام صرف به حدیث دوم تعلق دارد پس از شیعه می پرسیم که امام از حدیث اول چرا جواب نداد؟ و چرا به تصریح نگفت که الحدیث الاخیر صحیح؟ و چرا سائل را در اشتباه انداخت یقیناً سائل از کلام امام صحت هر دو حدیث اخذ نموده ورنه بار دگر پرسیدی که یا امام درباره حدیث اول چرا هیچ ارشاد نفرمودی. غالباً حضرات شیعه در جواب فرمایند که شان ائمه کرام همین است که در مساله جواب صاف ندهند و تقیه را کار فرموده همین سان جوابهای مجمل و مهمل بر زبان آرند. چهارم: آنکه قطع نظر ازین روایت تصدیق حدیث نجوم از احادیث دیگر هم می شود چنانچه ملاحیدر آملی در کتاب جامع الاسرار می آرد که روزی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود

که «أنا كالشمس وعلی كالقمر وأصحابی كالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم». یعنی: من مانند آفتابم و علی مانند ماهتاب و اصحاب من مانند ستارگان که بهر ستاره که اقتدا کنید هدایت یابید. معلوم نیست که بمطالعه این حدیث چه قدر شعله جانسوز از سینه های علمای شیعه جوش خواهد زد و شرارهایش با خرمن عقل ایشان چه خواهد کرد؟ اگر شیعه گویند که درین حدیث هم مراد از اصحاب اهل بیت اند پس جوابش سابقاً نوشته ایم، و اینجا هم می نویسیم: لیکن قبل از جواب گزارش است که هرگاه صحت این حدیث ثابت شد پس حدیثی را که در عیون الرضا از امام رضا تصریح صحتش منقول است چگونه انکار خواهند کرد؟ چه مضمون هر دو یکی است؟ و نیز عبارت «من لم یغیر بعده» را که در حدیث سابق مذکور است چنان بر اهل بیت فرود خواهند آورد. اکنون بر تاویلات این حدیث توجه باید کرد، تقریری که علامه اثنا عشری نموده صراحتاً دلالت می کند بر آنکه مراد از اصحاب اهل بیت نیستند زیرا که در صدر این حدیث وارد شده که نبوت مثل نور آفتاب است و امامت مثل روشنی ماهتاب، و علم علما مانند درخشندگی ستارهاست، و هذه عبارته: «ورد فی اصطلاح القوم تسمیة الولاية بالشمس والقمر، والمراد بها ولاية النبی وولاية الولی ونسبة العلماء إليها كنسبة النجوم إلى القمر والشمس (أی قوله) فكذلك لا یكون للعلماء قدرة ولا ظهور مع وجود الأوصیاء وأنوارهم من حیث الولاية ویؤید ذلك كله ما أشار إليه النبی صلی الله علیه وسلم بقوله: أنا كالشمس وعلی كالقمر وأصحابی كالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم». پس ظاهر شد که اهل بیت یعنی دوازده امام در اولیا داخل اند و به شمس و قمر تشبیه شان مذکور است و تشبیه نجوم به علما صادق است نه بر اولیا، ازین تقریر علامه واضح شد که در حدیث اصحابی كالنجوم از لفظ اصحاب اهل بیت مراد نیستند بلکه مراد از اصحاب علما اند و این هم ثابت شد که حدیث نجوم حدیث صحیح است. اگر حضرات شیعه را ازین روایت هم سیری نشود روایتی دیگر پیش می کنیم شیخ صدوق در معانی الاخبار می آورد: (حدثنا محمد بن الحسن احمد الولید رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفاء عن الحسن بن موسى الخشاب عن غیاث بن كلوب عن ابن عمار عن جعفر بن محمد عن آبائه علیهم السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «ما وجدتم فی كتاب الله عزوجل فالعمل لكم به لا عذر بكم فی تركه، وما لم یكن فی كتاب الله عزوجل وكانت فیہ السنة منی فلا عذر لكم فی ترك سنتی، وما لم یكن فیہ سنة منی، فما قال أصحابی، فقولوا به إنما مثل أصحابی فیکم كالنجوم بأیها أخذ اهتدی، بأی أقویل أصحابی أخذتم اهتدیتم واختلاف أصحابی لكم رحمة». یعنی امام جعفر صادق گفت که فرمود: پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که هر چه یابید در کتاب خدا بران عمل کنید و شما را هیچ عذر در ترک عمل بآن نمی تواند بود و هر چه در کتاب خدا نیابید و لیکن سنت من دران باشد پس شما را هیچ عذر در ترک سنت من نمی

تواند بود و در امری که سنت من هم نباشد پس آنچه اصحاب من گفته باشند بران عمل کنید زیرا که مثال اصحاب من در میان شما مانند ستارگان است که اقتدای هر ستاره‌ی که کنید هدایت یابید همچنین بر هر قول اصحاب من که عمل کنید هدایت خواهید یافت و اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است. در صحت این حدیث کسی را مجال گفتگو نیست زیرا که این حدیث را علامه طبرسی در کتاب احتجاج و ملا باقر مجلسی در بحار الانوار تصدیق نموده اند، و چونکه این حدیث معنی مطابق حدیث سابق است بلکه درین حدیث جمله: (واختلاف أصحابی لکم رحمة) زائد است که تائید مزید آن روایت می کند پس تکذیب حدیث سابق که از عیون نقل کرده بودیم در حقیقت تکذیب امام موسی رضا است، وبالفرض اگر ما حدیث عیون را کان لم یکن گردانیم همین حدیث برای اثبات مدعای ما کافی است. و شیعه آنچه در تاویل این حدیث گفته اند بغایت سخیف است. شیخ صدوق بعد روایت این حدیث افزوده است: «فقیل: یا رسول الله! من أصحابک؟ قال: أهل بیتی». یعنی هر گاه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که اصحاب من مانند ستارگانند و اختلاف ایشان برای شما رحمت است. کسی پرسید که یا حضرت اصحاب تو کیستند؟ فرمود که اهل بیت من. بر همین الفاظ افزوده ی شیخ صدوق مصنف استقصاء الافحام تاویل خود را بنا کرده در جواب حدیث سابق گفته «پس اگر در حدیث عیون جواب آنحضرت متعلق بهر دو حدیث باشد و معنایش آن باشد که ازین حدیث نجوم مراد اصحاب اند مخالفت و مناقضت با حدیث معانی الاخبار و امثال آن لازم می آید لهذا قطعاً ثابت شد که جواب امام رضا علیه السلام متعلق بهر دو حدیث نیست بلکه آنحضرت فقط حال حدیث دعوا لی أصحابی بیان فرموده و تفسیر آن باصحابی که متغیر و متبدل نه شدند نموده زنگ شبه از خواطر اهل ایمان زدوده». درین جواب مصنف استقصا چند در چند سخافتهاست. اول: اینکه این جمله زائده که یا رسول الله اصحاب تو کیستند؟ طبع زاد حضرت شیخ صدوق است چه او درین فن استاد کامل بود و در روایات برای تائید مذهب خود تصرفها می نمود. ملا باقر مجلسی در بحار الانوار حدیثی که از ابوبصیر در معنی الفاظ شاء ماشاء منقول است تصریح کرده که شیخ صدوق درین حدیث تحریف کرده الفاظ حدیث را کم و بیش نموده، وهذه عبارته: «هذا الخبر مأخوذ من الکافی وفيه تغیرات عجیبة تورث سوء الظن بالصدوق وإنه إنما فعل ذلك لیوافق مذهب أهل العدل». پس باقرار ملا باقر مجلسی ثابت شد که جناب صدوق برای تائید مذهب خود تبدیل الفاظ احادیث می کرد در روایات تصرفهای ناروا می نمود لهذا این حدیث که از آن فضائل صحابه ثابت می شود و مذهب شیعه از اول تا آخر باطل می گردد چگونه ممکن است که از دست تصرف جناب ممدوح محفوظ ماند لهذا الفاظ مذکوره دران افزود تا چنین ضرب کاری به مذهب شیعه نرسد. و اگر شیعه بر بیان ملا باقر مجلسی مطمئن نشوند، ما دلائل دیگر بر الحاق

بودن الفاظ مذکوره یعنی: «فقيل يا رسول الله! من أصحابك؟» پیش می‌کنیم. دلیل اول: مولانا علی بخش خان صاحب در رساله خود می‌نویسند که لفظ اصحاب معما و چیستان نبود که حاجت پرسیدن معنی آن پیش آید، پس این پرسیدن خود دلیلی است ظاهر برینکه این سوال الحاقی است. دلیل دوم: اینکه درین حدیث اختلاف اصحاب مذکور است، پس اگر از اصحاب مراد اهل بیت باشند لازم آید که اهل بیت در مسائل دینی با هم مختلف باشند حالانکه از روی مذهب شیعه مختلف بودن اهل بیت قطعاً ممکن نیست. خود شیخ صدوق بر این قباحت عظیمه متنبه گشته، بعد نقل این حدیث می‌گوید: قال محمد بن علی مولف هذا الكتاب: إن أهل البيت عليهم السلام لا يختلفون ولكن يفتون الشيعة بالحق وإنما أفتوهم بالتقية فما يختلف من قولهم فهو للتقية والتقية رحمة للشيعة». یعنی محمد بن علی که مولف این کتاب است می‌گوید که اهل بیت با هم مختلف نمی‌باشند بلکه شیعیان خود را فتوی درست و راست می‌دهند البته گاهی بطور تقیه فتوی می‌دهند ازین سبب با هم اختلاف پیدا می‌شود پس مراد از اختلاف اهل بیت همین اختلاف است که به سبب تقیه پیدا گشته و تقیه در حق شیعه رحمت است. شیخ صدوق و پیروان او برین جواب چندانکه خواهند ناز کنند لیکن بجز شیعه کیست که دروغگوئی را موجب رحمت گوید و معنی تقیه بجز دروغگوئی امری دیگر نیست. لیکن ازین قطع نظر کرده می‌گوئیم که هرگاه بموجب این حدیث اختلاف ائمه رحمت قرار یافت و بر هر قول ایشان اگر چه از راه تقیه باشد عمل کردن موجب هدایت ثابت شد پس ظاهر شد که اهل سنت که بر اقوال ائمه عمل می‌کنند بر هدایت اند، اگر چه شیعه آن اقوال را بر تقیه محمول کنند. و این هم مخفی نماند که احکامی که ائمه براه تقیه داده اند بغایت واضح و صریح اند و بوقت ارشاد نمودن آن احکام هرگز این خیال نفرموده اند که کسی برین احکام کاذب یقین کرده گمراه نشود. میر باقر داماد در نبراس الضیاء می‌نویسد که فتاوی ائمه کرام که براه تقیه داده اند مقصود ازان تعلیم است که بوقت ضرورت عمل بران جائز است و بامید اینکه مومنین را سابقاً از امر حق آگاهی داده شده اندیشه گمراهی نیست و از این فتاوی بعضی آن است که بجواب سائل به مذهب داده شده ائمه کرام این چنین سائلان را موافق مذهب باطل ایشان فتوی میدادند زیرا که امید هدایت این چنین کسان نبود. المختصر هرگاه که ائمه دیده و دانسته فتاوی مختلف و احکام متضاد می‌دادند پس موافق این حدیث بهر قولی که ازین اقوال مختلفه عمل کرده شود موجب هدایت خواهد بود. دلیل سوم مصنف استقصا برای تکذیب حدیث عیون گفته که اگر آن حدیث صحیح باشد مخالفت دیگر احادیث که در معانی الاخبار و غیره منقول است لازم می‌آید. این قول مصنف استقصا مردود است زیرا که عبارت زائده در حدیث معانی الاخبار قطعاً الحاقی است، شیخ صدوق از نفس خود تراشیده چون این عبارت زائده را دور کنیم الفاظ حدیث عیون این است:

«أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم». و الفاظ حدیث معانی الاخبار این است: «إن مثل أصحابی فیکم کمثل النجوم بأیها أخذ اهتدی» پس درین هر دو حدیث هیچ مخالفتی نیست بلکه بالبداهه هر دو حدیث به لحاظ معنی متفق و موید یکدیگر اند. آری، عبارت افزوده ی شیخ صدوق مخالفت پیدا می کند. درینجا اندکی تامل را کار باید فرمود، حدیث: «دعوالی أصحابی» که مصنف استقصاء هم صحت آن تسلیم می کند و می گوید که امام رضا علیه السلام تصدیق آن نموده در آن حدیث هم لفظ اصحاب موجود است پس سائل آنجا چرا سوال نه کرد یا رسول الله، اصحاب تو کیستند؟ و هم چنین در جاهای بسیار لفظ اصحاب وارد شده آنجا کسی نه پرسید که یا رسول الله اصحاب تو کیستند؟ در حدیث نجوم چه بلا پیش آمد که معنی و مراد لفظ اصحاب پرسیده شد. دلیل چهارم که اگر ما این عبارت افزوده ی شیخ صدوق را صحیح تسلیم کنیم و این هم تسلیم کنیم که میان حدیث عیون و حدیث معانی الاخبار مخالفت است تا هم این عقده ی لاینحل باقی ماند که به سبب مخالفت حدیثی را موضوع قرار دادن خلاف اصول حدیث است، چه کسی از محدثین تعارض را علت وضع نگفته و بالفرض اگر تعارض علت وضع باشد چه ضرور است که حدیث عیون را موضوع قرار داده شود چرا حدیث معانی الاخبار را موضوع نگوئیم؟! عجب است از مصنف استقصا که تخالف این دو حدیث را چندان اهمیت می دهد گویا او را خبری نیست که در احادیث ائمه که شیعه روایت کرده اند حدیثی نیست که از تعارض و تخالف محفوظ باشد و این اختلاف احادیث را بجای خود از عجائب مذهب شیعه توان شمرد علما و محدثین شیعه چه متقدمین و چه متاخرین^۱ همه از اختلاف احادیث خود که نهایی ندارد مضطرب و سراسیمه اند و هیچ تدبیری در رفع این اختلاف کارگر نمی شود. گویا مصنف استقصا از این اختلاف اصلاً آگاهی ندارد؟ آیا ندیده است قول امام اعظم خود یعنی شیخ طوسی که در کتاب تهذیب الاحکام (که یکی از اصول اربعه شیعه است) اقرار نموده که صرف در همین یک کتاب زائد از پنج هزار احادیث است که با هم متعارض و متناقض است و این تعارض و تناقض به هیچ تاویل و تحریف دفع نمی شود. مصنف کتاب فوائد مدنیه تقریر امام اعظم خود را باین عبارت نقل کرده «وقد ذکرتم فیما روی عنهم علیهم السلام من الأحادیث المختلفة التي يختص الفقه فی کتابی المعروف بالاستبصار وفي کتاب تهذیب الأحکام ما یزید علی خمسة آلاف حدیث وقد ذکرتم فی أكثرها اختلاف الطائفة فی العمل بها وذلك أشهر من أن یخفی». و نیز علمای شیعه اعتراف کرده اند باینکه این اختلاف احادیث از جهت راویان احادیث نیست بلکه این اختلاف ائمه کرام خود به نفس نفیس انداخته اند. چنانچه ملا باقر مجلسی در بحار الانوار می

۱- چنانچه مجتهد اعظم ایشان مولوی دلدار علی در اساس الاصول ص ۵۱ می نگارد. إن الأحادیث المأثورة عن الأئمة مختلفة جدا لا یکاد یوجد حدیث إلا وفي مقابلته ما ینافیہ. إلی آخره.

نویسد که شخصی از امام جعفر صادق گفت که بر ما هیچ چیز گران تر ازین نیست که در میان ما اختلافات عظیمه واقع شده. امام موصوف فرمود که این اختلافات من خود انداخته ام. نیز در بحارالانوار بروایت زراره آورده که شخصی از امام باقر مساله پرسید، امام او را جواب داد بعد از آن شخصی دیگر آمد و از همان مساله سوال کرد امام او را جوابی داد که خلاف جواب اول بود باز شخصی دیگر آمد و همان مساله پرسید، امام او را بر خلاف هر دو جواب اول جواب داد. زراره می گوید که چون این هر دو کس بیرون رفتند گفتم که ای فرزند رسول الله، این هر دو کس از اهل عراق بودند از شیعیان شما، این هر دو را جوابهای مختلف دادی و میان ایشان اختلاف انداختی؟! امام فرمود که در حق ما همین بهترست و در همین است خیریت ما و شما، اگر شما همه بر یک سخن متفق گردید مردمان نه شما را زنده گزارند نه ما را. زراره می گوید که باز این امر را از امام جعفر صادق پرسیدم او هم مانند پدر خود جواب داد و این هم مخفی نه ماند که ائمه کرام در یک مساله صرف بر دو سه احکام مختلفه اکتفا نمی فرمودند بلکه نوبت این اختلافات گاهی به هفتاد میرسید. چنانچه در بحارالانوار از امام جعفر صادق نقل کرده که امام موصوف فرمود که من در یک مساله هفتاد وجوه می نهم به هر وجهی که خواهم از گرفت مردمان بیرون آیم. واقعات این اختلافات تا کجا بیان کرده شود هر که شوق سیر بهار این باغ داشته باید که در بحارالانوار باب کتمان الدین عن غیر أهله مطالعه کند پس چون حال اختلافات احادیث شیعه برین سؤال است مصنف استقصا اختلاف این دو حدیث را چرا چنین اهمیت می دهد. در حقیقت این اختلاف روایات شیعه ساخته و پرداخته منافقان و دروغگویان است که ائمه ایشان را نزد خود جای نمی دادند و ایشان برای بدنام کردن ائمه روایتها تصنیف نموده، بجانب ائمه منسوب می کردند، و ائمه کرام ازیشان اظهار بیزار می نمودند و بریشان لعنت می فرستادند. این امر را در صفحات آینده ان شاء الله تعالی از کتب شیعه ثابت خواهیم نمود.

حدیث دوم

در کتاب صحیفه کامله که در صحت و اعتبار نزد شیعه هر لفظ آن کم از الفاظ قرآنی نیست مردی است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در حق اصحاب پیغمبر خدا علیه التحیه والثناء و در حق تابعین با این الفاظ دعا می کرد:

«اللَّهُمَّ وَأَصْحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ وَالَّذِينَ أَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ، وَكَانَفُوهُ، وَأَسْرَعُوا إِلَيَّ وَفَادَتِهِ، وَسَابَقُوا إِلَيَّ دَعْوَتِهِ، وَاسْتَجَابُوا لَهُ حَيْثُ أَسْمَعُهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ. وَفَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ فِي إِظْهَارِ كَلِمَتِهِ، وَقَاتَلُوا الْآبَاءَ وَالْأَبْنَاءَ فِي تَثْبِيثِ نُبُوَّتِهِ، وَأَنْتَصَرُوا بِهِ. وَمَنْ كَانُوا مُنْطَوِينَ عَلَيَّ مَحَبَّتِهِ يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ فِي مَوَدَّتِهِ. وَالَّذِينَ هَجَرْتَهُمُ الْعَشَائِرُ إِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ، وَأَنْتَفَتْ مِنْهُمْ الْقَرَابَاتُ

إِذْ سَكُنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ. فَلَا تَنْسَ لَهُمُ اللَّهُمَّ مَا تَرَكُوا لَكَ وَفِيكَ، وَأَرْضِهِمْ مِنْ رِضْوَانِكَ، وَبِمَا حَاشُوا الْخُلُقَ عَلَيْكَ، وَكَانُوا مَعَ رَسُولِكَ دُعَاءَ لَكَ إِلَيْكَ. وَأَشْكُرُهُمْ عَلَى هَجْرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ، وَخُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَةِ الْمَعَاشِ إِلَى ضَيْقِهِ، وَمَنْ كَثُرَتْ فِي إِعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ. اللَّهُمَّ وَوَصِّلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ خَيْرَ جَزَائِكَ الَّذِينَ قَصَدُوا سَمْتَهُمْ، وَتَحَرَّوْا وَجْهَتَهُمْ، وَمَضَوْا عَلَى شَاكِلَتِهِمْ. لَمْ يَنْتَهَبْ رَيْبٌ فِي بَصِيرَتِهِمْ، وَلَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكٌّ فِي قَفْوِ آثَارِهِمْ، وَاللَّائِمَامِ بِهِدَايَةِ مَنَارِهِمْ. مُكَانِفِينَ وَمُؤَازِرِينَ لَهُمْ، يَدِينُونَ بِدِينِهِمْ، وَيَهْتَدُونَ بِهَدْيِهِمْ، يَتَّقُونَ عَلَيْهِمْ، وَلَا يَتَّهَمُونَهُمْ فِيمَا أَدَّوْا إِلَيْهِمْ. اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى التَّابِعِينَ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَعَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَعَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ». یعنی: خداوندا رحمت نازل کن بر اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم خاصتا بر کسانی که حق صحبت را بخوبی ادا نمودند و انواع و اقسام مصائب و ایذاها در نصرت پیغمبر برداشتند و لحظه ای در نصرت او فرو نگذاشتند و در قبول رسالت او سرعت کردند و در اجابت دعوت او سبقت ورزیدند هرگاه که پیغمبر دلائل نبوت خود بایشان بیان فرمود ایشان بلا توقف پذیرفتند و در اعلائی کلمه او با پدران و پسران خود قتال کردند و ازواج و اولاد خود را گذاشتند و چون ایشان با پیغمبر تعلق پیدا کردند قرابت داران ایشان از ایشان قطع قرابت نمودند. پس خداوندا فراموش مکن کارهای را که اصحاب پیغمبر برای تو کردند و کارهای را که ترک کردند و راضی کن ایشان را برضامندی خود زیرا که ایشان مخلوق ترا بسوی تو جمع کردند و همراه پیغمبر تو دعوت دین نمودند و قدردانی ایشان کن که قوم و قبیله و وطن خود را برای تو گذاشتند و عیش و راحت خود را ترک کرده در تنگی معیشت خود را مبتلا نمودند و خداوندا تابعین ایشان را نیز جزای خیر بده یعنی آنانکه دعا می کنند که خداوندا ببخش ما را و برادران ما را که سبقت نمودند در ایمان از ما، آنانکه قدم بقدم صحابه کرام می روند و آثار ایشان را پیروی می کنند و ایشانرا شکی در بصیرت ایشان نمی شود و شکی در پیروی آثار صحابه لاحق نمی گردد و مددگار صحابه کرام اند و دین خود موافق دین صحابه می دارند و به رهنمائی ایشان هدایت می یابند و بر عظمت صحابه متفق اند و تهمت بریشان نمی نهند. و خداوندا رحمت نازل کن بریشان از امروز تا قیامت و بر ازواج ایشان و ذریات ایشان نیز».

پس ای مسلمانان! برین کلمات غور کنید و در معنی آن تدبر کنید و به بینید که امام زین العابدین در همین دعا صحابه کرام را به چه کلمات یاد نموده و محامد و اوصاف شان به چه خوبی بیان فرموده و در راه خدا کوشش های ایشان را و مصائب ایشان را، چنان ظاهر کرده و در حق شان به چه سوز دل دعای خیر نموده، کیست که بعد دعوای ایمان و اسلام بعد شنیدن این دعا در فضائل صحابه ی کرام شک کند؟ چگونه ممکن است که کسی که امامت را از اصول دین اعتقاد کند و دعوای عمل بر اقوال و افعال ائمه کند و بعد از آن از زبان امام این همه

مناقب صحابه شنیده معتقد صحابه کرام نشود. پوشیده نه ماند که چون اهل سنت احادیث فضائل صحابه از کتب خود نقل می کنند شیعه آن احادیث را موضوع می گویند و چون از کتب شیعه اقوال ائمه نقل می کنند شیعه محمول بر تقیه می نمایند لیکن این دعای صحیفه کامله هرگز محمول بر تقیه نمی تواند شد چه این دعای امام زین العابدین دعای است که در خلوت خاص از خدای خود می کرد و اوصاف صحابه کرام بیان نموده بر ایشان درود می فرستاد در آن خلوت خاص خوف کسی نبود که احتمال تقیه را گنجایش باشد لهذا ازین دعا از زبان امام، اعلی ترین فضائل صحابه کرام ثابت شد. حضرات شیعه را باید که اندکی انصاف کنند که با وصف دعوای اطاعت و اتباع ائمه کرام بر خلاف ائمه مذمت اصحاب کرام بیان کردن و شب و روز در عیب جوئی و بدگوئی آنها مشغول ماندن چه معنی دارد؟ عجب است که ائمه کرام در حق کسانی که دعای رحمت کنند شما در حق ایشان دعای بد می کنید. و هر کدام اتباع ممدوحین ائمه کند او را خارج از اسلام می گوئید و کسی که برین ممدوحین تهمت‌ها نهد و از ایشان بغض دارد او را مومن پاک می دانید. معلوم نمی شود که در اصطلاح شما محبت و ایمان چه معنی دارد و عداوت و کفر چه چیز را می نامید؟

باید دانست که ازین دعای امام زین العابدین فوائد چند حاصل می شود:

اول: آنکه امام در حق صحابه کرام دعای خیر کرد و بریشان درود فرستاد.

دوم: آنکه در جماعت صحابه کسانی که بسوی ایمان سبقت کرده بودند از همه افضل بودند و اینکه صحابه کرام در راه خدا اذیتها کشیدند و ترک وطن نمودند و بسبب پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرابت داران ایشان ازیشان قطع تعلق کردند و اینکه صحابه کرام بسوی اسلام مردمان را دعوت دادند.

سوم: آنکه تابعین صحابه کرام صاحب فضائل بودند. اکنون ما این هر سه امور را جدا جدا به

تفصیل ضروری بیان می کنیم.

امر اول یعنی دعای خیر نمودن امام

امام زین العابدین آنچه دعای خیر در حق صحابه کرام کرد و محاسن ایشان بیان نمود در حقیقت این کار از وی بامثال حکم پیغمبر بظهور آمد. سابقاً از کتاب عیون حدیث نبوی نقل کرده ایم که (دعوا لی أصحابی) یعنی بگذارید اصحاب مرا برای من و در حق ایشان رعایت حقوق صحبت من کنید در تائید این حدیث احادیث و اقوال دیگر بسیار است. از آنجمله آنکه قبله ی شیعه میرن صاحب در حدیقه سلطانیه جلد سوم بحث نبوت ص ۳۲۸ می نویسد که چون وقت وفات پیغمبر قریب رسید حضرت بر بالای منبر آمد و از صحابه پرسید که من حق پیغمبری چگونه ادا کردم؟ صحابه گفتند که آنچه اذیتها در راه خدا کشیدی و صبر فرمودی حق تعالی ترا

جزای خیر دهد. حضرت در جواب آن فرمود: خدا شما را نیز جزای خیر دهد. معلوم نیست که این قول پیغمبر که در مجمع هزاران صحابه کرام که برای وداع نمودن پیغمبر جمع شده بودند بر چه معنی محمول خواهد شد؟ و از آنجمله در تفسیر امام حسن عسکری نوشته «أن رجلاً ممن بیغض آل محمد وأصحابه أو واحداً منهم یعذبه الله عذاباً لو قسم علی مثل ما خلق الله لأهلکهم أجمعین». یعنی کسی که دشمنی دارد بآل محمد و اصحاب محمد یا شخصی واحد از ایشان عذاب کند او را خدا عذابی که اگر تقسیم کرده شود بر جمیع خلق همه را هلاک کند. ازین حدیث معلوم شد که چنانکه دشمنی آل محمد حرام است هم چنان دشمنی اصحاب محمد نیز حرام است. و از آنجمله در کتاب جامع الاخبار که از کتب معتبره شیعه است روایت کرده که قال النبی صلی الله علیه وسلم: «من سبني فاقتلوه ومن سب أصحابي فاجلدوه». یعنی کسی که بدگوئی من کند او را قتل کنید و کسی که بدگوئی اصحاب من کند او را تازیانه زنید. و از آنجمله در کتاب مفتاح الشریعت و مفتاح الحقیقت که آن را ملا باقر مجلسی در بحار الانوار و قاضی نورالله شوستری و غیره بامام جعفر صادق منسوب می کنند نوشته «که غیبت عیبی است قبیح و بهتان و افترا ازان هم بدتر است. در حق عامة الناس غیبت و بهتان گناه کبیره است چه جائیکه در حق اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم، پس در حق صحابه اعتقاد نیک داشتن ضروری است و در بیان فضائل ایشان رطب اللسان باید بود و از صحبت دشمنان ایشان نفرت باید کرد که از آن نفاق خفی در دل پیدا می شود». با وجود این همه احادیث که در کتب شیعه موجود است شیعه عداوت صحابه کرام را بهترین عبادت می دانند و برین برگزیدگان لعنت کردن که آن لعنت خود بریشان می افتد عمده طاعت می شمردند و شب و روز چه ایستاده و چه نشسته همین لعنت را وظیفه خود قرار داده اند و باز خود را بجای لعنتیه، امامیه می نامند.

امر دوم یعنی برداشت کردن صحابه مصائب را به سبب ایمان و افضل بودن سابقین الی الاسلام

از دعای امام زین العابدین فضائل صحابه باین تفصیل ثابت شد که شیعه را مجال گفتگو باقی نه ماند نه تکذیب این حدیث توانند کرد زیرا که صحیفه سجادیه کتابی است بغایت معتبر، شیعه این کتاب را زبور آل محمد می گویند و نه تاویل این حدیث توانند نمود زیرا که تاویل منحصر است در سه صورت: اول: اینکه مصداق این فضائل سوای صحابه کرام کسی دیگر را تجویز کنند چنانکه در حدیث نجوم کردند. صورت دوم: این حدیث را بر تقیه محمول کنند چنانکه در احادیث بسیار کرده اند. صورت سوم این که این فضائل را در حق اصحاب مقبولین خود که بیش از سه چهار نیستند فرود آرند و اکثر مهاجرین و انصار خصوصاً خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین را ازین فضائل خارج کنند لیکن اینجا دروازه ی این هر سه تاویلات

مسدود است و چاره‌ی نیست جز اینکه مانند اهل سنت این فضائل را در حق جمیع مهاجرین و انصار و خلفای راشدین تسلیم نمایند. صورت اول ازین جهت ممکن نیست که تا امروز کسی از شیعیان دعوی آن نکرده بلکه اقرار آن کرده اند که مصداق این فضائل صحابه کرام اند مصنف نزهة اثنا عشریه می گوید که «امامیه جمیع اصحاب را مقدوح و مجروح نمی دانند بلکه بسیاری از صحابه عظام را جلیل القدر و ممدوح بلکه از اولیاء کرام می دانند و مستحق رحمت و رضوان ملک منان می پندارند در صحیفه کامله که فرقه‌ی حقه آن را زبور آل محمد گویند دعائیکه از حضرت سید الساجدین علیه السلام ماثور است شاهد عدل این دعوی است.» و صورت دوم ازین جهت ممکن نیست که تا حال کسی از علمای شیعه بآن لب نه گشاده و بر تقیه محمول نکرده و چگونه بر تقیه محمول تواند کرد زیرا که امام زین العابدین این همه فضائل صحابه کرام را نه به خطاب خوارج و نواصب یا اهل سنت بیان کرده بود نه کسی از ایشان آنجا موجود بود که این احتمال پیدا کرده شود که امام بحالت خوف خلاف مافی الضمیر گفت، آنچه گفت بلکه آنجا سوای خدا کس نبود، امام در خلوت خاص از خدای خود دعا می کرد و فضائل صحابه کرام و سوابق ایشان بیان کرده در حق شان دعای رحمت می نمود و برایشان درود می فرستاد درین حالت چه امکان تقیه. آفرین بر شیعه که کسانی که امام بایشان چنین محبت داشته که از هر لفظ این دعا هویداست بایشان عداوت می دارند و باز خود را امامیه می گویند و دعوی اتباع ائمه می نمایند. اگر گاهی از زبان اهل سنت به پیروی ائمه در درود و بعد ذکر آل ذکرا اصحاب شنوند نعلی در آتش می شوند حق این است که برای ابطال دین اسلام در پرده محبت اهل بیت آنچه شیعه کردند دشمن هم نمی تواند نمود.

آنچه به فیضی نظر دوست کرد مشکل اگر دشمن جانی کند

باقی ماند صورت سوم پس اگر چه شیعه ادعای آن کنند و این تاویل را در پنجاه راه دهند لیکن آن هم سمتی از جواز ندارد زیرا که بعد تسلیم این امر که مصداق این فضائل صحابه کرام اند میان ما و شیعه صرف همین نزاع باقی می ماند که آیا مصداق این فضائل تمام مهاجرین و انصار و خلفای راشدین اند یا بقول شیعه معدودی چند که به شکل تمام عدد آنها به سه چهار می رسد؟ پس ما می گوئیم وبعونه تعالی همچو روز روشن ثابت می کنیم که مصداق این همه فضائل که امام بیان فرموده تمام مهاجرین و انصار خصوصاً خلفای راشدین بوده اند اعمال و افعال و احوال ایشان شهادت میدهد که مصداق ارشاد امام زین العابدین که «وَالَّذِينَ أَتَّبَعُوا أَتَّبَعُ أَكْثَرَهُمْ» و «وَالَّذِينَ أَتَّبَعُوا أَتَّبَعُ أَكْثَرَهُمْ» یعنی آزموده شدند ایشان آزموذنی نیک در نصرت پیغمبر و حفاظت کردند ایشان پیغمبر را و شتافتند بسوی رفاقت او و جدا شدند از ازواج

و اولاد خود برای بلند کردن کلمه او. ایشان بودند چون پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در مکه آغاز دعوت نمود و تبلیغ اسلام بامر خداوندی شروع فرمود بتدریج مردمان قبول دعوت نمودند و کفار قریش بر ایدای آنها کمر بستند حتی که رشته های قرابت قطع کردند با ایشان خرید و فروخت هم ترک کردند لیکن با این همه کسانی که ایمان آورده بودند پای ایشان نلغزید و ظاهرست که تمام مهاجرین برین حال تا سیزده سال در مکه بسر بردند و خلفای راشدین هم درین جماعت بلکه پیشوای این جماعت بودند پس اگر این جماعت مصداق کلمات مذکوره ی امام زین العابدین نباشد دیگر که بود که مصداق آن قرار داده شود؟ خود شیعه بگویند که کسانی که ایمان آورده بودند و کفار مکه ایشان را ایذا میدادند کدامین اشخاص بودند و از کدام ملک آمده بودند و کجا سکونت داشتند؟ و نامهای ایشان چیست؟ ما هر قدر که کتب شیعه را مطالعه کرده ایم و از علمای ایشان شنیده ایم بجز همین مهاجرین و خلفای راشدین از کسی دیگر نشانی نمی دهند. فرق این است که ما می گوئیم که تمام مهاجرین بصدق دل ایمان آورده بودند و شیعه می گویند که ایمان ایشان منافقانه بود و بطمع دنیا از گفته کاهنان و نجومیان قبول اسلام کرده بودند. مصنف حمله حیدری می نویسد:

بدوگر وعظ و ارشاد این نسق در ابطال اصنام و اثبات حق نمودی حبیب خدای جهان
نه کردی ولی کار در مشرکان بخواندی مدام از کلام مجید بران قوم آیات و عدو وعید
نمودی اثر گفته اش گاه گاه که بگذاشتی یک دو کس براه ولیکن نه جمله زراه یقین
یکی بهر دنیا یکی بهر دین بنادان رسد گر بگيرد خطا که دنیا کجا بود با مصطفی
چنین ست دنیا نبود آن زمان ولی بود آینده منظورشان خبر داده بودند چون کاهنان
که دین محمد بگیرد جهان همه پیروانش به عزت رسند تمام اهل انکار ذلت کشند
یکی کرد ازین راه ایمان قبول یکی شخص بهر خدا و رسول

این جا صرف اثبات این امر مقصود است که شیعه هم اقرار می کنند که این حضرات ایمان قبول کردند و چونکه این امر باتفاق جمیع شیعه ثابت است لهذا بر عبارت حمله حیدری اکتفا کردیم. باقی ماند اینکه ایمان این حضرات مخلصانه بود نه منافقانه، و اینکه باخبار کاهنان و نجومیان ایمان نیاورده بودند ان شاء الله تعالی آینده ثابت خواهیم کرد شیعه بلا اختلاف این امر هم تسلیم می کنند که همین جماعت مهاجرین بود که از دست کفار قریش اذیتهای بی حد و بی نهایت بایشان رسید. مصنف حمله حیدری می نویسد:

ولی چون ابوطالب نامور نگهبان او بود ازین پیشتر بایدای او کس نمی یافت دست
رسانیدی اصحاب او را شکست بهر کوی و برزن و بر هر که کردی ز اصحاب او کس گذر

نمودندی اعدای او ز غلو بهره گونه آزار و ایدای او به ضرب و به شتم و به مشت و لگد
 به دیگر ستمهای بیرون زحد فگندی زهر سو بسر خاک نمودی برهنه تن پاک شان
 شـــــان

پس انگه نشاندی چنا بی ثياب دران ریگ تفتیده از بریدی ازان قوم آب و طعام
 آفـــــاب

زدی تازیانه ز خلف و امام دگر ظلمهای هلاکت مال که آرد بیانش بدلها ملال
 نمودندی آن ناکسان شقی بآن زمره ی مومنین متقی
 ای حضرات شیعه! به بینید و قدری انصاف کنید که مصداق ارشاد امام زین العابدین: «الَّذِينَ
 هَجَرْتَهُمُ الْعَشَائِرُ إِذْ تَعَلَّقُوا بَعْرُوتَهُ، وَأَنْتَفَتَ مِنْهُمْ الْقَرَابَاتُ إِذْ سَكَّنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ». بجز این جماعت
 کیست؟

اکنون بالتخصیص تفصیل ایمان و اسلام خلفای راشدین بحواله ی کتب شیعه زیب رقم می
 نمائیم.

بیان ایمان آوردن حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

شیعه اقرار می کنند که حضرت صدیق ازان جماعت بود که از همه پیشتر ایمان آوردند
 چنانچه سابقاً در بیان آیت غار نوشته ایم اینجا شبهات واهیه ایشان را رد می کنیم. از آنجمله این
 که حضرت صدیق بگفتار کاهنی ایمان آورده بود. در حمله حیدری می نویسد:

ابابکر ازان پس بره پا گذاشت که گفتار کاهن بدل یاد داشت باو کاهنی داده بود این خبر
 که مبعوث گردد یکی نامور زبطحی زمین در همین بود خاتم انبیای اله
 چـــــدگاه

تو با خاتم انبیا بگروی چو او بگذرد جانشینش شوی ز کاهن چو بودش باو این
 نویـــــــد

بیاورد ایمان نشان چون بدید

این شبهه بچند وجوه باطل است:

وجه اول: که اگر بالفرض بگفته ی کاهن ایمان آورده بود پس لابدست که قول آن کاهن را
 راست باور کرده باشد و در قول کاهن چنانچه نوید خلافت او بود همچنان خبر نبوت آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم نیز بود پس ضرورست که این خبر را هم راست دانسته باشد و آنحضرت

صلی الله علیه وسلم را نبی بر حق یقین کرده باشد لهذا درین صورت هم ایمان او ثابت گردید و تهمت نفاق باطل گشت. و آنچه مولوی دلداری علی مجتهد اعظم ایشان در ذوالفقار می فرمایند که «خلیفه اول از اول امر از ایمان بهره ی نداشت باتفاق من علماء الامامیه». دروغ بی فروغ است. علامه حلی در شرح تجرید می نویسد که فرمود علی مرتضی: «آمنت قبل أن آمن أبوبکر». یعنی من ایمان آوردم قبل ایمان آوردن ابوبکر پس هرگاه که خود بقول علی مرتضی ایمان آوردن حضرت صدیق ثابت است قول مجتهد مذکور را بجز دروغ بی فروغ چه گفته شود.

وجه دوم: معلوم نیست که آن کاهن صرف به حضرت ابوبکر خبر نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان کرده بود و صرف حضرت ابوبکر بگفته او ایمان آورده بودند یا دیگر صحابه کرام هم درین امر شریک بودند؟ از کتب شیعه چنان ظاهر می شود که در این امر اختلاف است بعضی شیعه می گویند که اکثر صحابه ی کرام بگفته آن کاهن ایمان آورده بودند، چنانچه از اشعار حیدری که بالا منقول شد همین مترشح می شود و بعضی شیعه می گویند که صرف یک دو کس بگفته آن کاهن ایمان آورده بودند چنانچه مولف نزهه می نویسد که «وهم آنکه قول او اگر بقول کهنه و منجمین الخ مدفوع است زیرا که امامیه این معنی را در حق اکثر صحابه روایت نکرده اند بلکه در حق یک دو شخص». لهذا اگر قول اول صحیح است یعنی اکثر صحابه همچنان بودند که بقول کاهن ایمان آوردند پس جای اعتراض بر حضرات شیخین نیست و چند نفوس صحابه که شیعه آنها را مقبول می گویند ازین قباحت به هیچ دلیل مستثنی نمی توانند شد پس هرگاه که صدیق شیعه هم چنین بود اگر صدیق اهل سنت نیز چنین باشد باکی نیست. و اگر قول دوم صحیح است یعنی صرف یک دو کس بگفته کاهن ایمان آورده بودند پس ضرورست که ایشان آن کاهن را در جمیع اقوال او صادق دانسته باشند و منجمله اقوال او خبر نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم بود لهذا این خبر را هم باور کرده باشند و همین است ایمان، و نیز در اصحاب مقبولین شیعه بعضی حضرات در کتب سابقه پیشین گوئی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مطالعه کرده و بعضی بر بنای خواب ایمان آورده بودند پس اگر حضرات شیخین بگفته کاهنی ایمان آوردند چه قباحت.

وجه سوم: اینکه بگفته ی کاهن ایمان آوردن خلاف اقوال شیعه است. قاضی نورالله شوستری در مجالس المومنین می نویسد که «ابوبکر به برکت خوابی که دیده بود مسلمان شده بود». وجه چهارم: اینکه اگر مقصود شیعه ازین قول که حضرت صدیق بگفته کاهن ایمان آورده بود این است که او از صدق دل ایمان نیاورده بود (معاذالله) پس تغلیط این مقصود فاسد خود از حالات حضرت صدیق می شود زیرا که خود از کتب شیعه ثابت است که وی رضی الله عنه همواره در دعوت اسلام سعی بلیغ می کرد و دوستان و آشنایان خود را افهام و تفهیم نموده به

سوی اسلام راغب می کرد و بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم می رسانید و خود از آنجناب درخواست اعلان دعوت اسلام می نمود و غلامان عرب را که اسلام آورده بودند و در راه خدا بایشان ایذاها میرسید مانند حضرت بلال و غیره از مال خود خریده آزاد می فرمود و برای ترقی اسلام هرگونه نقصانات مالی و جانی برداشت می کرد و هرگز هیچ عاقلی این امر را تجویز نمی تواند کرد که کسیکه دینی را حق نداند برای آن دین این چنین کارها کند. و این هم از کتب شیعه ثابت است که حضرات شیخین جناب رسالت مآب را بر اظهار دعوت دین آماده نمودند و باصرار ایشان آنحضرت اظهار دعوت آغاز کرد و مصائب و آزارها بحضرات شیخین از دست کفار رسید. مصنف استقصاء می گوید که مگر ناصبی پیغمبر خدا را که از خوف کفار در حصن غار اختفا فرموده و در بدو اسلام از اظهار دعوت علانیه احتراز داشته تا آنکه شیخین دل تنگ شده آنحضرت راحت و ترغیب باظهار دعوت کردند و آنحضرت بنا بر عدم مصلحت اظهار از جهت اصرار ایشان از اعلان مانع نیامده، حتی أصاب أولهما ما أصاب وقال ثانيهما: أيعبد العزى واللات علانية ويعبد الله سرا،

وجه پنجم: این که اگر فرض کرده شود کفرض المحالات که حضرت ابوبکر صدیق بصدق دل ایمان نیاورده بود چنانکه مولوی دلدار علی در ذوالفقار می گوید که «اول ایمان اصحاب ثلاثه باثبات باید رسانید بعد ازین باین افسانه بیهوده ترنم باید نمود زیرا که دانستی که مسلک امامیه درین باب این است که اصحاب ثلاثه از اول امر از ایمان بهره ی نداشتند». و مقلد مولوی دلدار علی یعنی مصنف استقصا می گوید که «إن کفرهم وارتدادهم واضح لا ستره فیه». یعنی کفر و ارتداد حضرات خلفای ثلاثه ظاهر است هیچ پوشیدگی در آن نیست (معاذ الله من ذلک). پس درین صورت لازم می آید که جمیع مهاجرین و انصار بلکه جمیع صحابه کرام کافر باشند زیرا که همه ایشان حضرت صدیق را سردار خود تسلیم کرده بودند و بعد پیغمبر او را خلیفه ساخته بر دست او بیعت نمودند و این بیعت کنندگان یکصد و دو صد یا یک هزار و دو هزار نبودند بلکه تعداد شان به هزاران هزار میرسید چه صحابه کرام بعد وفات نبوی به روایتی زیاده از یکصد هزار، و بروایت ملاباقر مجلسی در تذکره الائمه چهار صد هزار بودند. این همه جم غفیر کافری را معاذ الله پیشوای خود نمودند پس در کفر این جم غفیر چه شک باقی می ماند. بیعت نمودن این جم غفیر بر دست حضرت ابوبکر صدیق از اقوال علمای شیعه ثابت است. چنانچه در بحار الانوار جلد سوم قول شریف مرتضی موجود است، و ترجمه اش را مجتهد باین عبارت نموده «جمیع مسلمانان با ابوبکر بیعت کردند و اظهار رضا و خوشنودی و سکون و اطمینان بسوی او نمودند و گفتند که مخالف او بدعت کننده و خارج از اسلام است». سبحان الله مذهب شیعه چه خوب است که در عدوات حضرت صدیق دین اسلام را فنا می کنند و چهار صد هزار

مسلمانان را که مهاجرین و انصار و مجاهدان اسلام بودند و بنی هاشم و اهل بیت نبوی هم درین جماعت داخل بودند همه را بی دریغ کافر قرار دادند. نعوذ بالله من ذلک.

وجه ششم: ما را برای اثبات ایمان حضرت صدیق بمزید دلائل حاجت نیست چه خود علمای شیعه از تکفیر او انکار نموده تکذیب قائلان تکفیر کرده اند. قاضی نورالله شوستری در مجالس المومنین می گوید که «نسبت تکفیر بجناب شیخین که اهل سنت و جماعت به شیعه نموده اند سخنی است بی اصل که در کتب اصول ایشان از ایشان اثری نیست و مذهب ایشان همین است که مخالفان علی فاسق اند و محاربان او کافر». مولوی دلدار علی بجواب این قول در ذوالفقار می گوید که «پوشیده نماند که این کلام بر تقدیر صحت و صدور آن از فاضل قادح مقصود ما و مفید مطلب او نمی شود زیرا که سابق گذشته که فاسق در مقابله ی مومن اطلاق شده پس فرق در میان کفر و فسق همین است که کافر نجس است در دنیا و مخلد است فی النار در عقبی و فاسق که به سبب انکار یکی از ضروریات مذهب باشد مخلد در نار خواهد بود. گویا در دنیا احکام مسلمین بسبب اقرار شهادتین بر او جاری شود». لیکن درین عبارت یا حضرت مجتهد دیده ی و دانسته ابله فریبی نموده یا در حقیقت خطای فاحش را مرتکب گشته چه این جمله که «بر تقدیر صحت و صدور آن از فاضل» هیچ معنی ندارد هرگز ازین عبارت ظاهر نمی گردد که جناب مجتهد این قول قاضی نورالله شوستری را تسلیم می کند یا ازان انکار می نماید می بایست که اگر این عبارت در مجالس المومنین موجود است اقرار کردی و اگر موجود نیست انکار نمودی و حسب عادت خود صفحات قرطاس به سب و شتم مصنف تحفه، سیاه ساختی. و جواب مجتهد نیز از مغالطه خالی نیست هیچ مفهوم نمی شود که مقصود چیست؟ اگر قاضی در انکار تکفیر شیخین خطا کرده است بایستی که تصریح به خطای او کردی و دلائل خاطی بودن او حواله قلم کردی شاید مقصود مجتهد این باشد که در میان کفر و ایمان نیز یک درجه است که آن را اسلام گویند و همین درجه را نفاق نیز می گویند. و برای خلفای ثلاثه همین درجه ثابت است، لهذا انکار ایمان ایشان صحیح است، مگر این مقصود هم از عبارت مجتهد ظاهر نمی شود ملا باقر مجلسی نیز در رساله رجعت این چنین نوشته چنانچه می گوید که «ایشان از روی گفته ی یهود بظاهر کلمتین گفتند از برای طمع اینکه شاید ولایتی و حکومتی حضرت بایشان بدهد و در باطن کافر بودند». جواب این هرزه سرای سابقاً نوشته ایم و خود اکثری از علمای شیعه این قول را رد کرده اند و قائل این قول را بی انصاف می گویند. ملا عبدالله که از علمای معتبرین شیعه است در اظهار حق می نویسد جواب گفتن این سخن بارتکاب اینکه در هجرت سبق ایمان شرط است و آن (یعنی ابوبکر معاذالله) هیچ وقت ایمان نداشته حتی قبل از اتفاق ناخوشی با امیرالمومنین از انصاف دور است. و ملا عبدالجلیل قزوینی در کتاب نقض الفضائح

می نویسد «اما ثنای خلفا پس بر آن انکاری نیست بزرگانند از مهاجرین ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾» اما آنچه سیرت ابوبکر و عمر و دیگر صحابه بیان کرده مجملی است نه مفصل، آن را خلاف نه کرده اند شیعه الا درجه خلافت و امامت را که شیعه انکار کنند در ایشان که درجه امامت نه داشتند و آن فقدان عصمت و نصوصیت و کثرت علمی است. اما صحابه رسول ایشان را دانند و از درجه شان نه گذرانند». و در احتجاج طبرسی از حضرت امام باقر علیه السلام روایت آورده که فرمود: «إني لست بمنكر فضل أبي بكر». و فرمود که «لست بمنكر فضل عمر ولكن أبا بكر أفضل من عمر». یعنی من از بزرگی ابوبکر و از بزرگی عمر منکر نیستم و لیکن ابوبکر از عمر بزرگتر است. این دو امثال این هزارها روایات است که چندی ازان نقل خواهیم کرد. بعد مطالعه این همه کیست که در ایمان و اسلام بلکه در فضیلت ابوبکر صدیق شک کند؟ اکنون یک روایت از تفاسیر شیعه هم نقل می کنم بنظر انصاف باید دید. مفسرین شیعه تسلیم می کنند که حضرت ابوبکر صدیق غلامان را که بسبب اسلام ایذاها بایشان می رسید میخرد و آزاد می کرد علامه طبرسی در تفسیر مجمع البیان می آرد که «عن ابن الزبير قال: إن الآية نزلت في أبي بكر لأنه اشترى المماليك الذين أسلموا مثل بلال وعامر بن فهيرة وغيرهما وأعتقهم». یعنی آیه کریمه ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى * الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾ (الشمس: ۱۷-۱۸). در شان ابوبکر نازل شده که وی آن غلامان را که اسلام آورده بودند می خرید و در راه خدا آزاد می نمود مانند بلال و عامر و غیرهما. پس چونکه ابوبکر صدیق مال خود را در راه خدا صرف می کرد خداوند کریم در حق او این آیت فرو فرستاد معنی آیت این است که از دوزخ محفوظ داشته خواهد شد آن متقی اعظم که مال خود را در راه خدا صرف می کند، عجب است که کسیکه در راه خدا بی دریغ صرف اموال خود نماید و خداوند کریم در حق او آیات نازل فرماید و او را به خطاب ﴿الْأَتْقَى﴾ که خطابی است بغایت بلند و برتر نوازد، در فضیلت این چنین کس بلکه در ایمان او کلام کرده شود و او را کافر و منافق گفته شود مقام عبرت است.

باقی ماند اینکه برای اطلاق ایمان شرط است که تمام اصول دین را تصدیق کند و امامت هم از اصول دین است که ابوبکر صدیق آنرا منکر بوده، ازین جهت اطلاق ایمان بروی درست نیست. جوابش چنانکه باید و شاید در مبحث امامت ان شاءالله خواهیم نوشت، اینجا صرف بر یک سخن اکتفا می کنیم و آن اینکه در آغاز نبوت نشانی از مساله امامت نبود و بجز عقیده ی توحید و عقیده ی رسالت و عقیده ی قیامت چیزی دیگر در حقیقت ایمان داخل نبود هر که برین سه عقیده می گروید او مومن کامل بود. حضرت علی هم که دران ایام صغیر السن بود به همین سه عقیده مکلف شده بود. شیعه از کتب خود هرگز ثابت نمی توانند کرد که آنحضرت

صلی الله علیه وسلم از اول روز چنانکه مردمان را دعوتِ توحید و رسالت و قیامت می فرمود همچنان دعوت عقیده ی امامت هم می داد و می گفت که چنانکه بر رسالت من ایمان آوردن ضروری است بر امامت علی هم ایمان آوردن لازم است. شیعه می گویند که در آخر زمانه نبوت بمقام خم غدیر چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم خطبه خواند در آن خطبه اقرار امامت هم اضافه فرمود، لیکن کسانی که قبل ازین خطبه ایمان آورده بودند وقتیکه ذکر از مساله امامت نبود انکار ایمان ایشان نمودن چه معنی دارد؟ آری، اگر شیعه گویند که ابوبکر صدیق بعد غدیر خم چونکه انکار امامت علی کرده بود لهذا ایمان از او منتفی شد لیکن در این صورت اطلاق ارتداد معاذالله لازم می آید و این قول که از اول روز ایمان نداشت باطل می گردد. باقی ماند الزام ارتداد پس جواب آن در بحث امامت خواهد آمد ان شاءالله تعالی.

بیان ایمان آوردن حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

پوشیده نیست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منصب نبوت تقرر یافت چگونه سعی بلیغ در تبلیغ دین می فرمود، شب و روز درین فکر می بود و هیچ کوششی و تدبیری فرو نمی گذاشت، لیکن کوشش بسیار نتیجه کم می داد در مدت شش سال معدودی چند نفوس داخل اسلام شدند که تعداد شان به چهل نمی رسد پس آنحضرت از خداوند ذوالجلال دعا کرد که یا عمر بن خطاب را توفیق اسلام عطا کن یا ابوجهل را تا که دین را قوت و عزت حاصل شود. این هر دو کس در مکه خیلی نامور و باقوت و با اثر بودند خداوند کریم دعای آن سرور را در حق حضرت عمر اجابت فرمود. مختصر، حال ایمان آوردن حضرت عمر این است که به قصد کشتن از خانه خارج شد و حکم خداوندی به کارپردازان قضا و قدر دستور داد که عمر بن خطاب را بسوی ما بکشید و سرش را بر قدمهای آن حبیب به نهید که از پی قتل او از خانه بیرون آمده. قدرت خداوندی دیدنی است که در چشم زدن چه انقلاب عظیم می شود شقاوت به سعادت و عداوت به محبت مبدل می گردد، و کفر شدید ایمان کامل می گردد. الحاصل، حضرت فاروق اعظم مطلوب خدا و رسول او بود نه طالب، مراد بود نه مرید، وشتان بین المرتبتین، چون حضرت عمر از خانه خود تیغ خون آشام بیرون از نیام کرده بسوی آن سرور صلی الله علیه وسلم روانه شد در اثنای راه معجزه های بسیار مشاهده نمود و همدرین حال این خبر بگوش او رسید که همشیره او و شوهرش مسلمان شده اند. لهذا اولاً بخانه همشیره خود رفت و اراده کرد که شوهرش را قتل سازد همشیره اش گفت که ای عمر، از ما چه می خواهی؟ هشیار باش که ما در دین بر حق داخل شده ایم و هرگز ازان بر نگردیم. بشنیدن این کلمات حالتی بر وی طاری گشت بعد ازان ازیشان قرآن مجید استماع فرمود، بمجرد شنیدنش انقلاب

عظیم در وی رو نماید و با اراده ی ایمان آوردن بخدمت بابرکت بهترین انبیا صلی الله علیه وسلم شتافت. غلغله شادمانی در ملاء اعلی افتاد و ملائکه سماوات یکدیگر را بشارت و تهنیت دادند.

آمد آن یاری که من میخواستم راست شد کاری که من میخواستم
رفته رفته میروود او سوی دام هم به هجاری که من خواستم

عجائب کتابی پر از نور هست که هر بیت آن بیت معمور هست به بزمی که خوانند فصلی ازان

سخن از حلاوت شود لب گزان مشام محبان معطر شود دل از نور ایمان منور شود

تعالی الله آن باذل بی بدل که آورده هر نکته را برمحل بوفوق روایت رقم میزند

براه دیانت قدم می زند به ترجیح اخبار دارد مناط برون نیست از جاده احتیاط

به نهجی گرفت ست ایراد و دق که افتاده در جان اعدا قلق عجب دفتر دلگشائی نوشت

که پیچیده در وی هوای بهشت معطر چو مشک تار است این جگر خستگان را مسیحاست این

زهر نکته سازد معطر دماغ زهر نکته اش می شود ترمماغ بس ست از نعوت و صفاتش

همین

که گردیده مقبول سلطان دین فرازنده ی روایت اجتهاد زحق حجت و آیتی برعبا

طریق شریعت موید ازوست که نام و نشان محمد ازوست دل سنیان داغدارست ازو

که هندوستان سبزوارست ازو

چون بدر دولت رسید، آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را در آغوش خود تنگ گرفت چون بگذاشت کلمه طیبه بر زبانش جاری بود که اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله. و همدران ساعت به اصرار او بالاعلان نماز در حرم الهی ادا نموده شد.

کیفیت ایمان آوردن او از کتاب حمله حیدری نقل می کنیم در آنجا قدری تفصیل این اجمال

باید دید لیکن قبل ازان جواب هفوات شیعه می نگاریم. باید دانست که در واقعه ایمان آوردن حضرت فاروق اعظم هیچ جا شیعه گنجایش اختلاف نیافتند بجز اینکه بعض مجتهدین ایشان انکار دعای رسول کرده اند، یکی از مجتهدان ایشان می نویسد که «فاروق عزتی در عرب نداشته پس این احادیث را علمای سنیان از پیش خود برتافته اند و حاشا که جناب پیغمبر این دعا که مخالف عقل و نقل است بر زبان مبارک آورده باشند». این انکار محض برای فریب دهی عوام است ورنه اقرار این دعا از فضل بن شاذان و شیخ طبرسی و شیخ طوسی و علم الهدی و شیخ مفید و غیرهم ثابت است. این جا بر عبارت بحارالانوار علامه مجلسی اکتفا می کنیم در کتاب مذکور جلد چهاردهم که ملقب است به کتاب السماء والعالم از مسعود عیاشی روایت آورده که «روی العیاشی عن الباقر علیه السلام أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال: اللهم أعز الإسلام بعمر بن الخطاب أو بأبی جهل بن هشام». یعنی از امام باقر علیه السلام روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از خداوند کریم دعا کرد که الهی عزت ده اسلام را به عمر بن خطاب یا به ابوجهل بن هشام. اکنون انصاف بدست شیعه است که خود بگویند که کدام یکی از شما صادق است و کدام کاذب؟ بعد ازین اشعار حمله حیدری متعلق ایمان حضرت عمر نقل می کنیم و بخیال این که شاید کسی گوید که حمله حیدری کتاب معتبر نیست. اولاً: توثیق این کتاب مذکور در مطبع شاه او ده که موسوم بود به سلطان المطابع به تصحیح خاص سلطان العلماء مجتهد اعظم مولوی سید محمد باهتنام مدد علی داروغه شاه او ده مطبوع گردید و در عنوان کتاب این همه حالات از قلم مبارک جناب مفتی میر عباس صاحب رقم یافته: اولاً چند اشعار مفتی صاحب موصوف نوشته می شود که بهتر ازان توثیق این کتاب نخواهد بود.

از همین کتاب حال ایمان آوردن حضرت فاروق اعظم نقل کرده می شود بنظر عبرت مطالعه باید کرد.

در کیفیت ایمان آوردن عمر بن خطاب

عمر بعد از آن از پس چندگاه در آمد بدین رسول اله چنان بد که بوجهل ازان سرزنش به کیفیت شد عداوت منش که جز قتل پیغمبر نبوده دگر هیچ فکر و خیال ذوالجلال

یکی روز می گفت با اشقیا که آرد کسی گر سر هزار اشتر از خود به بخشم باو مصطفی

دوکوهان سیه دیده ی و سرخ زدیای مصری و برد یمن دگر سیم و زر بخشمش چند من

عمر چون شنید آن سخن بجنبید عرق طمع در تنش باو گفت سوگند اگر میخوری

گفتنش
 که از گفته ی خویشان
 نگذری
 من امروز خدمت رسانم
 بج
 گرفت از ابوجهل اول قسم
 پس انگاه زد در ره کین
 ق
 یکی گفت با او نداری خبر
 که همشیره ات نیز با جفت
 خویش
 بر اشفت اباحفص ازین گفتگو
 بگفتا بریزم کنون خون او
 سوی خانه خواهر خویش رفت
 چو آمد نزدیک در پیش رفت
 بیامد به پیش در و ایستاد
 صدای شنید و بان گوش داد
 شنید آنکه میخواند مرد نکو
 کلامی که نشنیده به مثل او
 و زومی گرفتند یاد آن کلام
 همان خواهر و جفت او
 عمر زد در و خواهرش باز
 چو آمد درون شود آغاز کرد
 بالتم
 در افتاد با جفت خواهر
 گرفتش رجلق و بیفشرد
 دراویخت داماد هم با عمر
 جن
 گرفتند خصمانه هم را به بر
 بختند گه روی هم گاه
 لگد گه زدندی بهم گاه مشت
 پشت
 زهم پوست کنند گه گاه مو
 گهی این بزیر آمدی گاه او
 ازو چون عمر بود پر زورتر
 فگندش به زیر و نشست
 گلویش به تنگی فشرد
 که نزدیک شد تا شود قبض جان
 ازوب
 بیامد دوان خواهرش نوحه
 بگفتش چه خواهی زما ای
 اگر شاد گردی زما در ملول
 عمر
 نمودیم دین محمد صلی الله علیه وسلم
 کنون گر کشی سر بداریم
 ولی برنگردیم از دین خویش
 قب
 چون بشنید ازو این حکایت
 بدانست کو بر نگرود دگر
 بگفتش چه دیدی تو از مصطفی
 عمر
 که گشتی بدینش چنین مبتلا
 بگفتا کلام خدای جلیل
 که آرد باو حضرت جبرئیل
 شنیدیم و گردید بر ما یقین
 که هست این کلام جهان
 عمر گفت ازان قول معجزاساس
 آفرین

اگر یاد داری بخوان بی	برو خواهرش آیه ی چند	عمر گوش چون حیران بماند
هـــــــراس	خوانـــــــد	
دلش زان شنیدن بسی نرم شد	به سودای اسلام سرگرم شد	عمر گفت دیگر بخوان زین کلام
بگفتا دگر نیست زن می بجام	ولی هست استاد ما در	که گردید پنهان چو نامت شفقت
	نهضـــــــت	
قسم گر خوری کو نیابد زیان	بیاریم پیشت که خواند ازان	چه بگرفت سوگند ازو خواهرش
بیاورد استاد خود را برش	بود از اهل اسلام نامش	بیامد به نزد عمر بی حجاب
	خبـــــــاب	
برو خواند آیات پروردگار	ابا حفص اسلام کرد اختیار	چو آیات معجز بیان را شنید
همش قول که انی بخاطر	باسلام شد رغبتش بیشتر	که آن هم شود راست چون این خبر
رـــــــید		
وزان پس بگشتند باهم روان	به نزد رسول خدای جهان	بدولت سرای پیمبر شدند
چو در بسته بدحلقه بر در	یکی آمد و دید از پشت در	که استاده با تیغ بر در عمر
زدرنـــــــد		
به نزد نبی رفت و احوال	بماندند اصحاب اندر	چنین گفت پس عم خیرالبشر
گفـــــــت	شـــــــگفت	
که غم نیست بروی گشائید	گر از راه صدق آمده	دگر باشد او را بخاطر دغا
در	مرحـــــــبا	
به تیغی که داد حمائل عمر	تنش را سبکسار سازم ز سر	چو در باز کردند برروی او
درآمد عمر بالب عذرگو	گرفتش به بر سرور انبیا	نشاندش بجای که بودش سزا
بگفتند اصحاب هم تهنیت	وزان بیشتر یافت دین	پس اصحاب دین را شد این مدعا
	تقویـــــــت	
که از خدمت سرور انبیا	بسوی حرم آشکارا روند	نماز جماعت بجا آورند
رسید این سخن چون بعرض		زخیر البشر یافت عز قبول
رـــــــول		

آمدن سید ابرار بتائید ملک جبار به حرم محترم و نماز گزاردن با اصحاب انتساب و آمدن قریش مرتبه دیگر نزد ابوطالب و سخن گفتن از روی قهر و طیش

بیا ساقی ای رشک خلد برین بساط نشاط به گیتی بچین زخم باده بی فکر و اندیشه ریز
 سبو بر سبو شیشه بر شیشه ریز فرود آر ازین طاق فیروزه فام زخورشید جام وزمه نیم جام
 بکن راز پوشیده را برملا به دور و به نزدیک در ده صلا ازان می نهم به کامم فگن
 وزانم به عیش رامم فگن چنان مست کن زان می پر که جو شد چو خورشید نورم زلب
 طــــــــــــــــــــرب
 درین بزم ساقی به نور ایاغ فرو زد بدین گونه روشن که کردند اصحاب چون اتفاق
 چــــــــــــــــــــراغ
 برآمد رسول خدا از وتاق روان شد بتائید دیان دین چو سوی حرم سیدالمرسلین
 ببالید از بس زمین شد گمان که بیرون رود از بر آسمان زشادی برقص اندر آمد سپهر
 چو خورشید هر ذره افروخت چهر همی رفت جبریل بالای سر به فرق همایون بگسترده پر
 ملائک چپ و راست در دور باش شیاطین زهیب شده پاش پاش به پهلو روان حمزه ی نامدار
 به پیشش علی صاحب ذوالفقار همیرفت در پیش حیدر عمر حمائل همان تیغ کین در کمر
 به گرد آمده جمع یاران تمام برفتند زینسان به بیت الحرام جدار حرم سر به عرش مجید
 رسانید چون گرد موکب رسید چو دیدند کفار زانگونه حال نمودند با هم بسی قیل و قال
 یکی رفت زانها به نزد عمر بدو گفت این چیست ای نه زاسان که رفتی تو باز آمدی
 بــــــــــــــــــــدگهر
 به کین رفتی و با نیاز آمدی عمر کرد اسلام خود آشکار پس آنگه باو گفت کای نابکار
 هران کز شما جنبد از جای خویش به بیند سر خویش بر پای چو کفار دریافتند از سخن
 خــــــــــــــــــــویش
 که در دل چه دارند آن انجمن نهادند پا در ره امتناع نمودند با اهل ملت نزاع
 چو دیدند آن صحبت اصحاب دین همه دست بردند بر تیغ کین ازان حال کفار پس یا شدند
 دلیران دین مسجد آرا شدند به پیش اندر آمد رسول خدا نمودند یاران باو اقتدا
 نبی گفت تکبیر چون درحرم فتادند اصنام بر روی هم ز تائید ایزد بمسجد نماز
 ادا کرد و آمد سوی خانه باز

ای حضرات شیعه! شما را سوگند می دهم برب الکعبه که این روایت را که از کتاب مصدقه
 مجتهد اعظم شما منقول است؟ ببینید و در دل خود انصاف کنید که آیا کسی باین طمطراق و
 باین عظمت ایمان آورده باشد و باین شان و باین شوکت مسلمان شده باشد به نسبت او این

توهم گنجایش دارد که او بصدق دل ایمان نیاورده، بلکه منافق بوده یا بعد چند روز مرتد گشته؟ و آیا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ازین کس گاهی رنجیده شده باشند و او را دشمن اسلام دانسته باشند؟ و ببینید که دعای پیغمبر در حق او چه قدر زود اثر کرد و نتیجه اش چنان بزودی ظاهر شد که اولین کاری که بعد اسلام وی به ظهور آمد این بود که در کعبه مکرمه نماز جماعت ادا کرده شد و آخرین کاری که از دست حق پرست او سرانجام شد این بود که در روم و شام و حلب و دمشق و فارس کلمه کفر پست و کلمه خدا بلند شد. آغاز عزت اسلام هم ازو شد و اختتام آن نیز بر ذات مبارکش قرار یافت. دعا این است و قبولیت دعا این. ای یاران! اگر تعصب و عناد را دخل ندهید این امر مخفی نخواهد ماند که کسی که یک هزار و سه صد و سی بلاد کفر را دارالسلام ساخت و در قصر کسری و قیصر غلغله الله اکبر را بلند نمود واز کوشش بیشمار وی بت خانه ها و کلیساها مسمار شد و هزارها مساجد تعمیر گشت، از عالم ظلمت کفر دور شد و روشنی اسلام از مشرق تا مغرب تابید. این چنین کس نزد شما منافق است و او را دشمن خدا و دشمن رسول او می گوئید؟! معلوم نیست که بعد ازین محب خدا و رسول کدام کس تواند بود.

در دهر چو او یکی و آن هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود
حقیقت این که اگر وجود مبارک حضرت عمر نبودی قبله ی کعبه شما که در لکهنو علی
علی می گویند در اجود هیاجی نشسته رام رام ورد زبان نمودندی. این همه طفیل نعلین شریفین
اوست که تا این جا غلغله توحید و نبوت رسید و ازانام ایمان و اسلام آگاهی دست داد.

گر نبودی کوشش آن ذوالکرم می پرستیدی چو اجدادت صنم
اصل حقیقت اینست که ابلیس لعین چون دید که کار او ابتر شده و ازین هم مایوس شد که
مسلمانان را از دین ایشان برگرداند لهذا بطریقی دیگر تخم کفر در دل مردمان و قومی از اهل
کوفه که از اسلام و اهل اسلام در آزار بودند و میخواستند که از مسلمانان انتقام یهودیان
و مجوسیان گیرند و دین اسلام را خراب کرده مسخ سازند درین کار با ابلیس موافقت و معاونت
کردند و عقیده رفض را در ساده لوحان رواج دادند کسانی که مددگار و جان نثار پیغمبر بودند
و اشاعت دین کردند عداوت ایشان در دلها انداختند و این عداوت تا بحدی رسید که همه یاران
پیغمبر را که شاهد عینی برای دلائل نبوت و تعلیمات بودند مرتد قرار دادند تا قرآن و جمله
تعلیمات نبوی و معجزات رسالت قابل اعتبار نماند و هزار روایات تصنیف کرده بسوی ائمه
منسوب کردند. ﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ﴾. اینجا حکایتی لطیف تر بشنو ازان خوبی
مذهب شیعه بیش از پیش ظاهر می شود. این امر همچو روز روشن آشکارا شد که از اسلام
حضرت عمر تقویت دین اسلام به حد کمال حاصل شد حتی که دشمنان هم از اعتراف آن چاره

ی نیافتند چنانچه مصنف حیدری با آن همه تعصب اقرار کرد.

وزان بیشتر یافت دین تقویت

و ظاهر است که کسی باعث تقویت دین بوده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را باوی چه قدر الفت و محبت خواهد بود

لیکن حسب روایات شیعه پیغمبر را عداوتی که با او بود با هیچکس نبود و از خبر موت چندان مسرت و شادمانی که آنجناب را حاصل شد گاهی عشر عشر آن بحصول نه پیوسته چنانچه در کتاب زادالمعاد که از کتب معتبره شیعه است و ملا باقر مجلسی مؤلف آن است در باب هشتم فصل اول روایتی بسیار طولانی آورده و مانند اعمال نامه خود کاغذ را سیاه نموده مختصر مضمون او اینجا می نگاریم. از حذیفه بن یمان صحابی روایت است او گفت که من بتاريخ نهم ربیع الاول بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شدم دیدم که بنزد آنجناب امیرالمومنین حضرت علی مرتضی و حضرات حسنین نشسته اند و طعام تناول می نمایند و آنحضرت بغایت فرحت و شادمانی بحضرات حسنین می فرماید که بخورید ای فرزندان، بخورید، و این طعام شما را مبارک باد، امروز آن روزست که خدا دشمن شما را و دشمن جد شما را هلاک خواهد کرد و دعای مادر مشفقه شما را قبول خواهد نمود، بخورید ای فرزندان بخورید که امروز آن روزست که خدا اعمال شیعیان و محبان شما را قبول خواهد کرد. بخورید ای فرزندان بخورید که درین روز خدا اعمال دشمنان شما را باطل خواهد کرد. بخورید ای فرزندان بخورید که درین روز تصدیق این آیه کریمه ﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا﴾ ظاهر خواهد شد. ترجمه آیت این که امروز خانه های ایشان خالی شدند بسبب ظلم ایشان. حذیفه گفت که من عرض کردم که یا رسول الله! در امت تو نیز این چنین کس خواهد بود؟ حضرت فرمود که بلی بُتی از منافقان سردار مردمان خواهد گردید و ادعای ریاست خواهد نمود و تازیانه ی ظلم و ستم در دست خود خواهد گرفت و مردمان را از راه خدا منع خواهد کرد و کتاب خدا را تحریف خواهد نمود و سنت مرا تبدیل خواهد کرد و بر وصی من یعنی علی تعدی خواهد نمود و مال خدا را بناحق برای خود حلال خواهد ساخت و در غیر طاعت خدا صرف خواهد کرد و تکذیب من و برادر من علی خواهد نمود. حذیفه گفت: یا حضرت، برای چنین کس چرا بد دعا نمی کنی که در حیات تو هلاک شود؟ حضرت فرمود که من بر قضای الهی جرات نمی کنم و آنچه خدا در علم خود مقرر فرموده است تبدیل آن از خدا نمی خواهم لیکن از خدا سوال می کنم که خدا آن روز را بر تمام روزها فضیلت و عزت عطا کند چنانچه خدا دعای آنحضرت را قبول فرمود و وحی فرستاد که ای پیغمبر من این روز را افضل می سازم و علی را رتبه مانند

رتبه تو عطا خواهم کرد بسبب ظلم آن شخص و آن شخص بر من جرات خواهد کرد و کلام مرا تبدیل خواهد نمود و با من شرک خواهد کرد و از راه من مردمان را منع خواهد نمود و با من کفر خواهد کرد لهذا ملائکه هفت آسمان را حکم می دهیم که روزی که آن شخص کشته شود برای شیعیان و محبان عید کنند و در آن روز کرسی کرامت من برابر بیت المعمور بنهند و دعای مغفرت برای شیعیان کنند و تا سه روز گناهان مردم نه نویسند. ای محمد! این روز را من برای تو و شیعیان تو عید قرار دادم». انتهى ملخصاً. ای مسلمانان! این روایت را ببینید و بر ایمان و انصاف و عقل شیعیان افسوس کنید عجب که زمین شق نشود و ایشان را فرو نه برد یا صاعقه قهر و غضب ایشان را خاکستر نکند یا طوفان نیم آید که ایشان غرق شوند. ببینید که درین روایت چنان بکمال بی باکی بر رسول رب العلمین تهمتها نهاده و افتراها بسته اند خدا از ایشان انتقام گیرد والله عزیز ذوانتقام کدام صاحب هوش این خرافات را تسلیم خواهد کرد که کسی که برای ایمان آوردن او رسول خدا صلی الله علیه وسلم دعا کرده باشد و بروایت امام باقر علیه السلام گفته باشد که «اللهم أعز الإسلام بعمر بن الخطاب...». و او به دعای آنجناب اسلام آورده باشد و بغور اسلام آوردن اعلان اسلام در کعبه مکرمه نموده باشد و آنحضرت را برای نماز در کعبه برده باشد و تمام عمر خود در محبت و اطاعت آن سرور گذرانیده و ایام حیات خود در اشاعت اسلام صرف کرده باشد و در زمانه خلافت خود هم از لذات دنیا قطره ی نچشیده، در راه خدا جان عزیز خود داده باشد از چنین کس رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنان رنجیده باشند که بر موت او این قدر شادمانی کنند و روز موت او را از عید الفطر و عیدالاضحی هم در فرحت و مسرت فوقیت دهند و خدا نیز در آن روز چندان اهتمام کند که نظیر آن اهتمام در شریعتی از شرایع سابقه هم یافته نمی شود، هر سال سه روز نوشتن گناهان موقوف و شیعیان را اجازت مطلقه که درین سه روز هر چه خواهند کنند شراب خورند زنا کنند لحم خنزیر نوش فرمایند مساجد را منهدم سازند قرآن مجید را اندر آتش کنند غرض هر چه خواهند به عمل آرند، پرسشی نیست، نه حاجت عبادت و مشقت، بتاریخ نهم ربیع الاول عید کنند و بنام باباشجاع خود حلوها خورند و طعامهای لعنتی نوش فرمایند و ثواب بیش از بیش یابند. سبحان الله همین است عدل خداوندی که عقیده ی عدل را از اصول خمس دین (طبق عقیده شیعه) قرار داده اند. اگر ایمان اینست و محبت اهل بیت همین را گویند، پس وای برین ایمان و برین محبت.

گر دلی این است لعنت بر دلی

ازین روایت این هم ثابت می شود که پیغمبر نیز تقیه می کرد و از کافران بلکه از یاران خود می ترسید و بسبب خوف ایشان مافی الضمیر خود را ظاهر نمی کرد زیرا که اگر این خوف و هراس نبود چرا این چنین دشمن خدا و رسول را که از خبر مرگش این قدر شادمانی حاصل شد

و روز موت او را افضل از جمعه و عیدین می دانست و او را فرعون اهل بیت می گفت در صحبت خود می داشت و چرا او را مصاحب خود ساخته در مهمات امور از وی مشورت می نمود؟ کدامین عقل تجویز این امر تواند کرد که پیغمبر که منجانب الله فریضه او هدایت خلق و اظهار حق باشد تقیه کند و بسبب خوف جان نام حضرت عمر بر زبان نمی توانست آورد؟! حتی که در خانه خود از حدیفه صحابی این همه قصه مسرت بیان کرد و باوجود پرسیدن حدیفه نامش بر زبان نیاورد. پیغمبری که قبل هجرت که از هر سو در نرغه کافران بود از کفار مکه نه ترسید و باوجود مظالم ایشان در اظهار امر حق و کلمه توحید و ابطال شرک گاهی پس و پیش نکرد بعد هجرت که فی الجمله قوت و شوکت حاصل گشت و سلسله جهاد هم شروع شد از عمر چنین خائف شد؟! نعوذ بالله من هذا الهذیان. شیعه هم اقرار می کنند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گاهی از کفار مکه ترسیده در اظهار حق دقیقه فرو نگذاشت. مصنف حمله حیدری می نویسد که با وجود فهمایش هم از تبلیغ باز نمی آمد و بالاعلان می فرمود:

بفرمود گر قوم از آسمان بیارند خورشید را گذارند بر دست من هدیه
 ترجمان وار
 نه بندم لب از امر بجز طعن اصنام و وصف بجز لعن آبای گم کرده راه
 پروردگوار
 زمن قوم حرف دگر اگر نیک دانند دگر بد برند
 نشوند

باز بیان تبلیغ و دعوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم می نویسد که

بدعوت شد آماده تر از نخست کمر بسته در کار خود سخت چست نیاسو دریک دم ز ارشاد خلق
 نه تنگ آمد از جو رو بیداد بصبح و بشام و بروز به شب نمودی بحق قوم خود را
 خلق
 نه از طعن اصنام بستی زیان نه از لعن بر زمره کافران نکردی ازان ناکسان احتراز
 نمودی ادا آشکارا نماز چو درشان قوم شقاوت نشان در احوال آبای آن گمراهان
 نه نزد خدای جهان آفرین بسوی نیب جبرئیل امین رسانیدی آیات قهر و عتاب
 بخواندی بریشان نیب بی شدی خون ازین غم دل فتادی ازان غصه آتش بجان
 حجات مشرکان
 تلافی نمودندی آن اشقیا بدست و زبان باشه انبیا ولیکن بتائید یزدان پاک

نبی را از ایشان بند هیچ باک بدانسان که در کار خود بود خدای جهان را چنان می بود

اگر شیعه گویند که حکم خدا چنین بود که نفاق حضرت عمر ظاهر نکرده شود. جواب گوئیم که خدا چرا حکم داد که بسبب آن اختلافی عظیم در امت افتاد سواد اعظم اسلام در ضلالت افتاد شاید که خدا هم (نعوذ بالله) از حضرت عمر می ترسید... درین صورت ابطال الوهیت حق جل شانہ می شود، خدای که از حضرت عمر می ترسید.

شیعه را مبارک باد. و اگر شیعه گویند که پیغمبر خدا ازین جهت اظهار نفاق حضرت عمر (معاذ الله منه) نه فرمود که مسلمانان هرگز درین باب قول نبی را باور نداشتندی و همه مرتد شدند. جوابش این که پیغمبر چرا پروای ارتدادشان کرد؟ کار پیغمبر این است که امر حق را اظهار نماید کسی که اطاعت نکند و بالش بر اوست، جابجا در قرآن مجید نصوص صریحه باین مضمون موجودست که بر پیغمبر تبلیغ فرض است و او ذمه دار نیست که مردمان را از انحراف و عدم اطاعت باز دارد. لهذا بر رسول خدا لازم بود که مردمان را جمع کرده در مجمع عام مانند غدیر خم خطبه می خواند و از حالات حضرت عمر همه را آگاهی می داد. بر عقل و فهم شیعه باید گریست که چگونه سخنهاى لاطائل بسوی خدا و رسول منسوب می کنند نه اصول شان درست نه فروع شان.

نی فروع محکم آمد نی اصول شرم بادت از خدا و از رسول

امر سوم یعنی فضیلت تابعین و علامتهای ایشان

امام زین العابدین درین دعای خود چنانکه بر اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم درود فرستاده همچنان در حق تابعین شان نیز طلب رحمت نموده الفاظ امام درین دعا این است: «اللَّهُمَّ وَأَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ يَاحَسَنَ، الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ خَيْرَ جَزَائِكَ. الَّذِينَ قَصَدُوا سَمْتَهُمْ، وَ تَحَرَّوْا وَجْهَتَهُمْ، وَ مَضَوْا عَلَيَّ شَاكِلَتِهِمْ. لَمْ يَنْتَهَبْ رَيْبٌ فِي بَصِيرَتِهِمْ، وَ لَمْ يَخْتَلِبْ جُهْمٌ شَكٌّ فِي قَفْوِ آثَارِهِمْ، وَ الْإِتِمَامَ بِهِدَايَةِ مَنَارِهِمْ. مُكَانِفِينَ وَ مُوَازِرِينَ لَهُمْ، يَدِينُونَ بِدِينِهِمْ، وَ يَهْتَدُونَ بِهَدْيِهِمْ، يَتَّفِقُونَ عَلَيْهِمْ، وَ لَا يَتَّهَمُونَهُمْ فِيمَا أَدَّوْا إِلَيْهِمْ». یعنی: خداوندا برسان بهترین جزاهای خویش کسانی که در نیکی پیروی ایشان کردند یعنی آنانکه دعا می کنند که پروردگارا مغفرت کن ما را و برادران ما را که سبقت بردند از ما در ایمان، یعنی آنانکه روش صحابه اختیار کردند و بجانب ایشان قصد نمودند و بر موافقت ایشان رفتند شکی در بصیرت ایشان پیش نمی آید و در پیروی آثار صحابه و اقتدای هدیای صحابه ترددی ایشان را لاحق نمی گردد مدد و نصرت صحابه می

کنند و دین و مذهب صحابه را دین و مذهب خود ساخته اند و بر روش ایشان میروند و بر عظمت صحابه متفق اند و احکام دینیه که صحابه بایشان رسانیدند در آن شک نمی آرند. ازین الفاظ دعا ظاهر می شود که درین امت بعد صحابه مرتبه تابعین است و تابعین از باقی امت افضل اند و علامات تابعین آنست که امام ذکر فرمود یعنی باصحابه کرام اعتقاد نیک داشتن و در عقائد و اعمال پیروی صحابه کردن پس باید دید که این علامات مذکوره ی امام در اهل سنت یافته می شود یا در شیعه؟ بدیهی است که در شیعه ضد این علامات موجودست لهذا بقول امام زین العابدین ثابت شد که اهل سنت بر هدایت اند و مسلک ایشان حق و شیعه بر ضلالت اند و مذهب ایشان باطل.

حدیث سوم

در تفسیر امام حسن عسکری که از معتبرترین کتب شیعه است و چرا نباشد که امام معصوم مصنف آن است این روایت آورده که «إن الله أوحى إلى آدم أن الله ليفيض على كل واحد من محبى محمد وآل محمد وأصحاب محمد ما لو قسمت على كل عدد ما خلق الله من طول الدهر إلى آخره وكانوا كفارا لأداهم إلى عاقبة محمودة وإيمان بالله حتى يستحقوا به الجنة وإن رجلا ممن يبغض آل محمد وأصحابه أو واحداً منهم لعذبه الله عذاباً لو قسم على مثل خلق الله لأهلكهم أجمعين».

ترجمه: خدای عزوجل وحی فرستاد بسوی آدم که بر کسانی که محبت می دارند با محمد و آل وی و اصحاب وی چنین رحمت می فرستد که اگر آن رحمت تقسیم کرده شود بر جمیع مخلوق از اول تا آخر و ایشان کافر باشند یقیناً آن رحمت همه را به حسن خاتمه و ایمان بالله برساند تا که ایشان مستحق جنت شوند و کسی که بغض دارد از آل محمد و اصحاب محمد یا با یکی از ایشان برانکس خدا عذابی نازل کند که اگر آن عذاب تقسیم کرده شود بر جمیع مخلوق یقیناً همه را هلاک گرداند.

حدیث چهارم

در همین تفسیر امام حسن عسکری مروی است که «لما بعث الله موسى بن عمران واصطفاه نجيا و فلق له البحر وأعطاه التوراة والألواح رأى مكانه من ربه عزوجل فقال: يا رب لقد أكرمتني بكرامة لم تكرم بها أحدا من قبلى، فهل فى أنبيائك عندك من هو أكرم منى؟ فقال الله تعالى: يا موسى! أما علمت أن محمداً أفضل عندى من جميع خلقى. فقال موسى: فهل فى آل الأنبياء أكرم من آلى؟ فقال عزوجل: يا موسى! أما علمت أن فضل آل محمد على آل جميع النبيين كفضل محمد على جميع المرسلين. فقال: يا رب! إن كان فضل آل محمد عندك كذلك فهل فى صحابة الأنبياء عندك أكرم من أصحابى؟

فقال: يا موسى! أما علمت أن فضل صحابة محمد على جميع صحابة المرسلين كفضل آل محمد على آل جميع النبيين. فقال موسى: إن كان فضل محمد وآل محمد وأصحاب محمد كما وصفت فهل في أمم الأنبياء أفضل عندك من أمتي ظللت عليهم الغمام وأنزلت عليهم المن والسلوى وفلقت لهم البحر؟ فقال الله: يا موسى! إن فضل أمة محمد على أمم جميع الأنبياء كفضلي على خلقي».

ترجمه: چون حق تعالی حضرت موسی (علیه السلام) را مبعوث گردانید و او را برای مناجات برگزید و دریا را برای او شگافت یعنی اندر آن راهها پیدا کرد و او را تورات و السواح عطا فرمود حضرت موسی رتبه خود نزد پروردگار خود مشاهده کرد پس گفت که ای پروردگار مرا چنین عزت دادی که پیش از من کسی را این چنین عزت نداده ای پس آیا در انبیای تو نزد تو کسی از من هم بزرگ تر هست؟ حق تعالی فرمود که ای موسی نمیدانی که محمد (صلی الله علیه وسلم) نزد من از جمیع خلق من افضل است. حضرت موسی گفت: آیا در آل انبیا کسی از آل من بزرگ تر هست؟ حق تعالی فرمود که نمیدانی که فضیلت آل محمد بر آل جمیع انبیا مانند فضیلت محمد است بر جمیع انبیا. حضرت موسی گفت که الهی در اصحاب انبیا نزد تو از اصحاب منم بزرگ تر هست؟ حق تعالی فرمود که فضیلت اصحاب محمد بر اصحاب جمیع انبیا مانند فضیلت آل محمد است بر آل جمیع انبیا. حضرت موسی عرض کرد که الهی چون فضیلت محمد و آل محمد و اصحاب محمد نزد تو این چنین است که فرمودی پس آیا در امت پیغمبران امتی از امت من افضل است، ابر را بر امت من سائبان کردی، و من و سلوی برای ایشان نازل فرمودی و دریا را برای ایشان شگافتی؟ حق تعالی فرمود که فضیلت امت محمد بر امت جمیع انبیا مانند فضیلت من است بر مخلوق خود.

ازین هر دو حدیث یعنی حدیث سوم و چهارم دو چیز بکمال وضاحت به ثبوت پیوست. یکی آنکه هر که با اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم عداوت دارد او مستحق عذاب است و عذاب هم چنان شدید که برای هلاک کردن جمیع مخلوق کافی است. و هر که باصحابه کرام محبت کند او مستحق رحمت خداوندی است و رحمت هم چنان عظیم الشان که اگر ذره ازان به کفار رسد عاقبت ایشان بخیر شود. دوم آنکه فضیلت اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر اصحاب جمیع انبیا مانند فضیلتی است که آل آنجناب را بر آل جمیع انبیا حاصل است. ازین هر دو چیز مثل روز روشن ظاهر گردید که مذهب شیعه قطعاً باطل است. زیرا که مدار مذهب ایشان بر عداوت صحابه کرام است. و از اول روز تا این وقت از عبدالله بن سبا تا مجتهد همگی مساعی ایشان درین صرف شد که جستجوی معائب صحابه کرام نمایند و تهمت های ناروا و افتراهای ناسزا بر ایشان بندند هزارها روایات و قصص در مطاعن صحابه تصنیف کردند. قبله ی ایشان مولوی دلدار علی در کتاب ذوالفقار می گوید: «اما احادیث فضائل صحابه از طریق امامیه

با وجود کثرت احادیث مختلفه در هر امر جزئی از جزئیات اصلیه و فرعیه اگر تمام کتب احادیث امامیه ورقاً و ورقاً به نیت تفحص بمطالعه در آرند مظنون آنست که زیاده از سه چهار حدیث که سرو پا درست نداشته باشد دست ندهد اما احادیث مثالب آنها پس بلا اغراق این است که متجاوز از هزار حدیث باشد». اهل انصاف را باید که بچشم عبرت این حالات را مطالعه کنند این چه حالت است که خود شیعه از ائمه معصومین خود در کتب خود روایت کنند که رتبه ی اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رتبه ی اصحاب جمیع انبیا فوقیت دارد و کسی که از ایشان محبت کند مستحق رحمت است و کسی که به ایشان بغض دارد مستحق عذاب؟! باز خود فرمایند که در کتب ما حدیثی و روایتی در فضیلت صحابه نیست و اگر حدیثی هست بی سرو پا است و در مذمت صحابه هزارها احادیث موجود است. بارخدا یا این چه جواب است. بی سرو پا گفتن حدیثی را و وجه و سبب بی سرو پا بودن در معرض بیان نیاوردن هرگز نزد احدی قابل پذیرائی نیست مجتهد مذکور را لازم بود که بیان کردی که درین حدیث فلان راوی مجروح است با فلان علت موجود است ازین سبب این حدیث بی سرو پا است. باقی ماند این که احادیث فضائل صحابه در کتب شیعه صرف سه یا چهار است این هم کذب خالص است. هزارها احادیث و اقوال فضائل صحابه در کتب شیعه موجود است و صدها ازان در همین کتاب پیش خواهیم کرد. و اگر شیعه تعجب کنند که هرگاه که بنیاد مذهب شیعه بر مذمت صحابه کرام است پس چنان ممکن است که علمای ما احادیث فضائل صحابه روایت کنند و این چنین احادیث را تصدیق نمایند. جواب این استبعاد بالفاظ مولوی دلدار علی مجتهد می دهیم در عبارت مجتهد مذکور دو سه جا تبدیل یک دو لفظ و باین تبدیل آن عبارت کذب بود مبدل بصدق شد و آن این که بلا شبه از اهل مذهبی که مطاعن صحابه را جزو ایمان خود قرار داده باشند توقع روایات فضائل صحابه داشتن بیجاست، لیکن جناب حق سبحانه و تعالی اتماماً للحجه، قلوب مخالفین صحابه کرام را چنان مسخر گردانیده که باوجود این که بضرورت ترویج عقائد عبدالله بن سبا و شیعایش اخبار مثالب صحابه را بسیار وضع نمودند چون دروغگو را حافظه نباشد همان مخالفین از غایت نافهمی بکرامت صحابه کرام باز فضائل صحابه و اتباع ایشان را هم مذکور ساخته اند و علمای محدثین ایشان چنین احادیث و اخبار را در کتب و مصنفات خود مندرج فرموده اند.

حدیث پنجم

ابن بابویه قمی در کتاب معانی الاخبار از امام موسی رضا علیه السلام روایت کرده عن الحسن بن علی قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «إن أبابکر منی بمنزلة السمع وإن عمر منی

بمنزلة البصر وإن عثمان منى بمنزلة الفواد».

ترجمه: از حضرت امام حسن -رضی الله عنه- روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که ابوبکر بمنزله سمع من است و عمر بمنزله بصر من و عثمان بمنزله ی دل من. چون ازین حدیث بروایت حضرت امام حسن این بی نظیر تعلق حضرات خلفای ثلاثه رضی الله عنهم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم ثابت شد پس ظاهر شد که با ایشان محبت نداشتن با رسول خدا صلی الله علیه وسلم محبت نداشتن است و از ایشان بغض داشتن بآنجناب بغض داشتن است. بینندگان این حدیث تعجب خواهند کرد که چنان علمای شیعه این حدیث را بروایت حضرت امام حسن در کتب خود آوردند و منتظر خواهند بود که چه جواب ازین حدیث داده اند. پس واضح باد که بعد الفاظ مذکوره حدیث حسب ذیل الفاظ همدرین روایت اضافه نموده اند و این اضافه را جواب تصور کرده اند، و آن اضافه این است: «فلما كان من الغد دخلت عليه وعنده أمير المؤمنين وأبو بكر وعمر وعثمان. فقلت له: يا أبت سمعتك تقول في أصحابك هؤلاء قولاً فما هو؟ فقال: نعم، ثم أشار إليهم هم السمع والبصر والفؤاد وسيسألون عن ولاية وصي هذا وأشار إلى علي بن أبي طالب، ثم قال: إن الله عزوجل يقول: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾. ثم قال: وعزة ربي إن جميع أمتي لموقوفون ومسئولون عن ولاية علي وذلك قول الله عزوجل: ﴿وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾». ترجمه: امام حسن می فرماید که چون روز دیگر شد رفتم من نزد آنحضرت و در آن وقت امیرالمومنین و ابوبکر و عمر و عثمان نزد او موجود بودند پس من عرض کردم که ای پدر، من شنیدم ترا که در حق این اصحاب خود سخنی فرمودی مقصود آن چیست؟ آنحضرت فرمود که من در حق ایشان و اشاره کرد بسوی ابوبکر و عمر و عثمان گفته بودم که ایشان سمع و بصر و دل من اند ازیشان پرسیده خواهد شد درباره این وصی و اشاره کرد بسوی علی و فرمود که الله عزوجل می فرماید که از سمع و بصر و دل پرسیده خواهد شد. بعد ازان فرمود که سوگند می خورم به عزت و پروردگار خود که جمیع امت من بروز قیامت ایستاده کرده شوند و ازیشان پرسیده شود درباره ی علی، و همین است مطلب این آیه ﴿وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ یعنی ایستاده کنید تا که ایشان را پرسیده شود.

مگر هر که ذره ی از عقل سلیم دارد هرگز این اضافه را صحیح نمی داند به چند وجه.

وجه اول: این که حضرت امام حسن چون روز اول از رسول خدا صلی الله علیه وسلم این حدیث شنید چرا مطلب این ارشاد نه پرسید و چرا روز دیگر دریافت نمود؟ ازین صاف ظاهرست که این اضافه جعلی است اگر گویند که روز اول به خوف حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان نه پرسید. جواب گوئیم که این خوف روز دیگر چرا زائل شد زیرا که روز دیگر هم این هر سه حضرات موجود بودند و روبروی ایشان پرسید آنچه پرسید؟

وجه دوم این که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز اول چرا بر بیان تشبیه که این سه حضرات مثل سمع و بصر و دل اند قناعت فرمود و چیزی که روز دیگر بجواب امام حسن گفت روز اول چرا نه گفت؟ ازین ظاهرست که این فقره روز دیگر جعلی است از سه حال بیرون نیست، روز اول آنچه فرمود یا مطابق ضمیر مبارک خود فرمود یا بسبب تقیه بر سخن ناتمام که دلیل صریح بر فضیلت حضرات خلفای ثلاثه دارد اکتفا کرد یا بطریق استهزاء و تمسخر این چنین گفتگو کرد. اگر صورت اول را اختیار کنند پس عین مدعای ماست و اگر صورت دوم یعنی تقیه را اختیار کنند پس قطع نظر ازینکه نزد شیعه هم تقیه برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم جائز نبود اینجا سبب تقیه مفقود است، زیرا که روز اول بخوف کسانی که تقیه کرده بود روز دیگر هم آن کسان موجود بودند. و اگر صورت سوم را اختیار کنند نسبت تمسخر و استهزاء بسوی سرور انبیا صلی الله علیه وسلم لازم می آید معاذالله منه.

وجه سوم: آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم همیشه سخن واضح می گفت سخنهای مبهم که هر کس از آن موافق خود مطلب اخذ نماید عادت کریمه نبود و شان پیغمبری همین است در قرآن مجید نصوص کثیره باین مضمون ناطق است که بر پیغمبران بلاغ مبین فرض است. لهذا ممکن نیست که روز اول آنحضرت چنین سخن مبهم گوید که سامعین در گمراهی افتند در روز دوم بسبب پرسیدن امام حسن مطلب کلام خود بیان فرماید و روز اول آنچه از کلام او فهمیده می شد ابطال آن کنند. آیا ممکن است که مومنی این چنین تلبیس و تدلیس را بسوی پیغمبر نسبت کند. حضرات شیعه دین الهی را سخریه و بازیچه ساخته اند و چونکه بیناد مذهب شان بر نفاق و کذب و فریب است باین سبب (نعوذ بالله) خدا و رسول را هم مثل خود انگاشته، این همه خباثت در کلام خدا و رسول هم ثابت می کنند. أستغفر الله منه.

وجه چهارم: اینکه امام حسن را بر مدح حضرات خلفای ثلاثه این قدر استعجاب چرا لاحق گردید که روز دیگر ضرورت استفسار پیش آمد پیش ازین همیشه این حضرات را در خدمت آنحضرت می دید و بکرات و مرات مدح ایشان از زبان وحی ترجمان شنیده بود؟ اگر گاهی این حضرات را در خدمت با برکت ندیده بودی و گاهی مدح ایشان نه شنیده بودی البته محل استعجاب بودی ازین معلوم می شود که این فقره ی روز دیگر ساخته و بافته ی ذریت این سبا است.

وجه پنجم: اینکه قطع نظر از دیگر محامد و مدائح که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق حضرات خلفای ثلاثه فرموده، خاص همین تشبیه سمع و بصر در اکثر احادیث واردست موقوف بر همین یک حدیث نیست، چنانچه در تفسیر امام حسن عسکری مروی است که در شب هجرت آنجناب صلی الله علیه وسلم به ابوبکر صدیق فرمود: «جعلک الله منی منزلة السمع والبصر والرأس

من الجسد والروح من البدن». یعنی: خدا ترا بمنزله سمع و بصر من گرداند و بمنزله سر از جسم و بمنزله ی روح از بدن. درین حدیث تشبیه سمع و بصر و روح همه در حق حضرت صدیق تنها وارد شده، پس اگر در حدیث سابق صرف تشبیه سمع در حق او و تشبیه بصر و دل در حق حضرت عمر و عثمان وارد شد چرا باعث تعجب گردید؟ لهذا بالیقین اضافه مذکوره ی روز دیگر طبع زاد تصنیف کنندگان مذهب شیعه است. شیعه در احادیث خود این چنین جوابها و تحریف های لفظیه و معنویه بسیار کرده اند، بطور مثال: یکی از آن، اینجا می نگارم: قبله ی شیعه میرن صاحب در باب سوم از حدیقه سلطانیه می نویسند که «حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که بعض مخالفین از سرکشان شان بمجلس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در آمدند و بمردی از شیعیان آنحضرت گفت: ما تقول فی العشرة من الصحابة؟ چه می گوئی در حق عشره ی مبشره از صحابه پیغمبر؟ شیعه گفت: می گویم در حق اینها کلمه خیری که خداوند عالم به سبب آن گناهان مرا فرو میریزد و درجات مرا بلند می فرماید. پس آن ناصبی گفت: حمد و شکر برای خداست که مرا از دشمنی تو نجات داد من گمان داشتم که تو رفض و بغض به صحابه کبار داری، آن مرد مومن بار دیگر گفت: آگاه باش که هر کسی که از صحابه یکی را دشمن دارد پس بر اوست لعنت خدا. ناصبی گفت: شاید تاویلی کرده، لکن بگو که در حق کسی که عشره ی مبشره را دشمن دارد در حق او چه می گوئی؟ مرد مومن گفت که هر کسی که عشره ی صحابه را دشمن دارد بر اوست لعنت خدا و ملائکه و تمام خلق. پس آن ناصبی بر جست و سرش را بوسه داد و گفت: ببخش مرا که من ترا برفض متهم ساخته بودم. مرد مومن گفت: بر تو چیزی نیست من باین افترا از تو مواخذه ندارم، تو برادر منی. آن ناصبی از آنجا رفت. پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که کلام محکمی گفتمی بر خدا است جزای تو هر آئینه فرشتگان از حسن توریه تو خوشنود شدند که دین خود را از اختلال نگهداشتی و خود را از دست او برهانیدی، زاد الله فی مخالفینا عمی الی عمی. خداوند عالم در دشمنان ما بر نافهمی ایشان نافهمی های دیگر بیفزاید. کسانیکه بمعاریض کلام اطلاع نداشتند عرض کردند که این مرد چه کرد در ظاهر آنچه ناصبی می گفت این هم با او موافقت می نمود. حضرت فرمودند که اگر شما نه فهمیدید مراد او پس بدرستیکه ما فهمیده ایم و حق تعالی قول او را قبول فرموده، هرگاه یکی از دوستان ما در دست دشمنان ما می افتد خداوند عالم او را بجوابی موفق می سازد که دین و آبرویش از دست آن بدبختان محفوظ می ماند، مراد آن مرد مومن از قول او: «من أبغض واحداً من الصحابة» آن بود که هر که دشمن دارد یکی از عشره را که آن امیرمومنان علی بن ابی طالب است بر آن دشمنی کننده لعنت خدا باد. و آنچه بار دگر گفت که «من أبغض العشرة فعليه لعنة الله» راست گفته، چرا که هر کس که همه ده کس را عیب می کند پس علی علیه

السلام را هم عیب کرده است. پس باین جهت به لعنت خدا گرفتار می شود. انتهی. از امثال این روایات واضح می شود که بنیاد مذهب شیعه سراسر بر حيله سازی و مکاری و دغلبازی است. حضرات شیعه بر حيله سازی های بزرگان خود چندانکه خواهند ناز کنند لیکن کسی که شمه از انسانیت در او هست این حرکات را قابل صد هزار نفرین می داند. درین روایت این امر از همه لطیف تر است که امام جعفر صادق را درین فنون شریفه چنان دستگاه کامل بود که کسی را از ناصیبان بجانب وی شبهه ی رفض پیش نمی آمد ورنه آن ناصبی بآن شیعه روی چنینه نه گفتی که مرا معاف کن من ترا رافضی می پنداشتم. امری دیگر این است که امام همه اقوال آن شیعه را تاویل فرمود لیکن یک قول باقی ماند و آن اینکه آن شیعه گمان رفض را بسوی خود بلفظ افترا تعبیر کرد معلوم نیست که تاویل آن چیست و اطلاق افترا به این گمان صحیح چگونه درست خواهد شد. اکنون حدیثی دیگر ازین هم لطیف تر و تاویلهایش ازین هم عجیب تر پیش می کنیم.

حدیث ششم

(در کشف الغمه و غیره کتب معتبره شیعه مروی است که) امام جعفر صادق علیه السلام در حق حضرت ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما فرمود: «هما إمامان عادلان قاسطان کانا علی الحق وماتا علیه فعلیهما رحمة الله یوم القیامة». ترجمه: هر دو امام بودند عدل کنندگان انصاف کنندگان هر دو بر حق بودند و بر حق مردند پس بر هر دو رحمت خدا باد بروز قیامت. چه قدر واضح و چه قدر روشن حدیث است که در مطلب آن خفائی نیست ازین حدیث چند فضائل حضرات شیخین بالبداهه معلوم شد. اول: اینکه حضرات شیخین امام و خلیفه بر حق بودند زیرا که اگر خلافت ایشان حق نبودی و ایشان معاذالله غاصب بودندی امام جعفر صادق هرگز ایشان را امام نه گفتی. دوم: اینکه هر دو عادل و منصف بودند لهذا شیعه آنچه مطاعن ایشان بیان می کنند همه باطل گشت.

سوم: اینکه هر دو برحق بودند و تا وقت موت بر حق قائم ماندند. چهارم: اینکه هر دو بروز قیامت مستحق رحمت الهی هستند. و ظاهر است که تا وقتیکه کسی که در ایمان و پرهیزگاری کامل نبود مستحق رحمت الهی نمی تواند شد. اهل انصاف ببینند که فضائل و مناقب کسی زیاده ازین چه باشد، لیکن حضرات شیعه به هیچ چیز قائل نمی شوند هرگاه که روایات محدثین اهل سنت پیش ایشان بیان کرده می شود می گویند که این همه موضوعات است و چون روایات محدثین ایشان پیش کرده می شود گویند که ائمه این احادیث

از راه تقیه فرموده اند و در معانی آن احادیث انواع و اقسام تحریفات می نمایند چنانچه در این حدیث هم همین کرده اند و همین گفته اند درین حدیث فقرات چند افزوده داد تحریف داده اند. در رساله اوله تقیه در ثبوت تقیه که مزین بدستخط سلطان العلما مجتهد اعظم ایشان است و در سنه ۱۲۸۲ هـ در شهر لودهیانه مطبوع شده می نویسد که «علمای سنت در نقل این حدیث خیانت کرده اند والفاظی که بنظر سرسری موهم مدح شیخین منتخب نموده اند حالانکه آن الفاظ هم باطناً از طعن و تشنیع مملو و مشحون است، چنانچه خود امام جعفر صادق علیه السلام همدین حدیث تفضیل و توضیح معانی آن الفاظ فرمود». بعد ازین تقریری که سرا پا لغو و هذیان است زیب رقم کرده می گوید که «واضح باد که اصل حدیث این است که بعض مخالفین از آنحضرت در باره ی شیخین سوال کردند امام از راه توریه در جواب ایشان فرمود که «هما امامان.. الخ. فلما انصرف الناس قال له رجل من خاصته: يا ابن رسول الله! لقد تعجبت مما قلت في حق أبي بكر و عمر. فقال: نعم هما إماما أهل النار كما قال الله تعالى: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾. وأما العادلان فلعدولهم عن الحق، كقوله تعالى: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾. والمراد من الحق الذي كانا مستوليين عليه هو أميرالمؤمنين حيث أذياه وغصبا حقه والمراد من موتهما على الحق أنهما ماتا على عداوته من غير ندامة عن ذلك والمراد من رحمة الله رسول الله فإنه كان رحمة للعالمين وسيكون خصما لهما سخطاً عليهما منتقما عنهما يوم الدين. انتهى». خلاصه ی این کلمات اینست که چون مجلس از مخالفین خالی شد شخصی از خواص اصحاب امام معصوم عرض کرد که من ازین کلمات که در حق شیخین فرمودی بسیار متعجب شدم حضرت فرمود که من آن هر دو را امام باین معنی گفته ام که ایشان امام اهل نار بودند چنانچه حق تعالی در قرآن کافران را امام اهل نار می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾. یعنی ما کافران را امام اهل نار گردانیده ایم. و عادل باین معنی گفتم که ایشان از حق عدول کرده بودند چنانچه خداوند عالم به همین معنی کافران را عادل می فرماید: ﴿ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾. مترجم گوید که در کتب احادیث اهل سنت واردست که پیغمبر بر حق انوشیروان را عادل فرمود حتی که سعدی شیرازی این حدیث را در گلستان نظم کرده که:

در آوان عدلش بنازم چنان که سیّد بدوران نوشیروان

پس هرگاه که مدح عدل در حق نوشیروان کافر مفید نیست در حق شیخین هم مفید نباشد و این وجه هم از همان هفتاد وجوه است (که امام صادق در کلام خود می داشت) و قاسط باین معنی گفتم که قاسط بمعنی ظالم است در قرآن مجید آمده ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾. یعنی: ظالمان هیزم آتش دوزخ اند و این که گفتم: (کانا علی الحق) مراد ازین اینست که آن هر دو بر حق غالب بودند و حق مغلوب شده بود و مراد از حق که ایشان بران غالب بودند

امیرالمومنین است که ایشان او را اذیت دادند و حق او را غصب کردند. مترجم گوید که درین جمله امام معصوم جارو مجرور بلفظ مستولیین که خبر خاص است و محذوف است بقرینه مقام متعلق گردانیده و مذهب جمهور نحاة مانند سیبویه و غیره آن است که اگر قرینه ی بر خبر خاص دلالت کند حذف آن خبر جائز است و امام جعفر صادق باتفاق جمهور افصح الفصحا و از عرب العربا بود لهذا کلام او بجای خود سند است خواه موافق نحاة باشد یا مخالف چه جائیکه به سبب موجود بودن قرینه که مخالف نحاة هم نیست و آن قرینه این است که علی بمعنی استعلا در کلام عرب می آید و استعلا در محاوره ی عرب بمعنی غلبه و استیلا نیز می آید عرب می گویند: علوت الرجل أی غلبته. پس معنی (کانا علی الحق) این بود که (کانا غالبین علی الحق والحق مغلوبا عنهما) و این که امام معصوم فرمود که مراد از حق امیرالمومنین است درست است زیرا که اطلاق لفظ حق بر خدا و رسول و امام بلکه بر موت و قیامت و قرآن و کلمه و کلام هم می شود کما لا یخفی پس اگر از لفظ مولای بر حق (یعنی حضرت علی) مراد باشند خلاف حق نیست. و مخفی نماند که درین مقام دو وجه دیگر نیز هست که حمل کلام بران هم صحیح است وجه اول اینکه علی بمعنی استعلا باشد پس معنی این بود که آن هر دو باطل محض بودند بر حق غلبه کردند و حق را پست ساختند چنانکه امام معصوم در دعای صنمی قریش ارشاد فرموده پس بنا بر طریقه جمع بین الحدیثین اراده ی این معنی از کلام معصوم صحیح باشد و این نوع استعلا مستلزم استیلا نیز هست لهذا مقدر بودن مستولیین هم صحیح باشد کما فعله المعصوم قاتل. وجه دوم اینکه در کلام عرب علی را در مقام مخالفت و مضرت و عدوات نیز اطلاق کرده می شود و این اطلاق در کلام عرب شایع و است. در مقام جواب یا اعتراض می گویند: (هذا لنا لا علینا) یعنی این امر نافع است برای ما نه مخالف و مضر و مشهورست که در اثنای راه کربلا چون حر با سیدالشهدا ملاقی شد حضرت ازو پرسید: أعلینا أم لنا؟ یعنی تو برای مدد ما آمده ی یا بر عداوت ما کمر بسته ی؟ و ایضاً قال الله تعالی: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾. قال صاحب الکشاف: «ینفعها ما کسبت من الخیر ویضرها ما اکتسبت من الشر». پس بنا برین وجه معنی (کانا علی الحق) آن بود که هر دو مخالف حق و دشمن حق بودند. و همین معنی را امام معصوم در قول آینده بیان فرموده، پس اراده ی این معنی در کلام امام درین مقام هم صحیح باشد. بعد ازان امام جعفر صادق علیه السلام ارشاد فرمود که اینکه من گفتم: (ماتا علی الحق) مراد ازین اینست که هر دو بر عداوت حق مردند یعنی عداوت جناب امیر تا دم مرگ در دلهای ایشان ماند و تا دم مرگ نادم نه شدند. درین مقام خود حضرت معصوم علی را بمعنی عداوت اطلاق فرموده باز حضرت امام فرمود که آنچه من گفتم که (فعلیهما رحمة الله یوم القیامة) مراد از رحمة الله رسول خداست که آنجناب دشمن این هر دو

خواهد بود بروز قیامت و بریشان غضبناک خواهد بود و ازیشان روز قیامت انتقام خواهد گرفت. مترجم گوید: درین مقام هم امام لفظ علی را بمعنی عداوت استعمال فرمود. باز امام فرمود که رحمة الله بودن حضرت رسالت مآب محل شک و ارتیاب نیست حق تعالی خود فرموده: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾. (عبارت رساله اوله تقيه تمام شد).

ای صاحبان عقل! این تاویلات را بنظر عبرت مطالعه کنید شاید در دنیا هیچ قومی بجز شیعه ارتکاب این چنین تاویلات نکرده باشد و شاید که این چنین خرافات را کسی دیگر پسند هم نکند. حکایتی مشهور بیاد آمد هندوی با مسلمانی گفت که در قرآن شما ذکر رام و لجهمن ما موجودست پس بر مسلمانان لازم است که به حقانیت مذهب ما اعتراف کنند مسلمان بسیار متعجب شد و پرسید که در قرآن مجید کدام جا این چیز مذکور ست؟ هندو گفت: در آغاز سوره یوسف آمده: ﴿الر﴾ این حروف را شما مقطعات می گوئید، از الف مراد الله است، و از لام لجهمن و از را رام. بلکه حق اینست که این قول هندو از تاویلات شیعه بدرجها بهتر است زیرا که در قول هندو قدری مناسبت لفظیه اگرچه جاهلانه باشد موجود است و در تاویلات شیعه این هم مفقود. اگر این چنین تاویلات جائز باشد هیچ کلامی بر هیچ معنی قائم نخواهد ماند. شیعه آنچه در مناقب حضرت علی و دیگر ائمه روایت می کنند همه مبدل بمثالب خواهد شد بهر حال مطالعه این تاویلات هم برای آگاهی از حقیقت مذهب شیعه مفید است. اکنون سخافت این تاویلات ملاحظه باید کرد:

اولاً: آنچه گفته که این ارشاد امام جعفر صادق بطور توریه یعنی تقيه از مخالفین است باطل محض و خلاف مذهب شیعه است چه در مذهب شیعه ثابت است که برای امام موصوف تقيه ممنوع بود. شیعه می گویند که برای هر امام صحیفه جداگانه منجانب الله نازل شده بود و احکام مخصوصه هر امام در صحیفه او مندرج بود. محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی و ملا باقر مجلسی در بحارالانوار آورده که در صحیفه امام جعفر صادق این عبارت نوشته بود: «حدث الناس وأفتهم ولا تخافن إلا الله وانشر علوم أهل بیتک وصدق آباءک الصالحین، فإنک فی حرز وأمان». یعنی حدیث بیان کن به مردمان و فتوای ده ایشان را و بجز خدا از کسی مترس و اشاعت کن علوم اهل بیت خود را و تصدیق کن آباء صالحین خود را زیرا که تو در حفظ و امان خدا هستی. پس باوجود این حکم ممکن نیست که امام جعفر صادق از کسی ترسیده در راه توریه و تقيه گام زند و مدح صحابه بیان کرده مردمان را فریب دهد لهذا قطعاً این همه تهمتهاست که شیعه بر امام موصوف بسته اند. اگر شیعه گویند که در این روایت چنانکه حدیث مذکورست تاویل آن هم مذکور است پس چگونه صحیح باشد که یک جزو روایت یعنی حدیث را قبول کرده شود و دیگر جزو روایت یعنی تاویل را قبول نه کرده شود. جواب گوئیم که درین روایت

آن مقدار که متعلق فضائل شیخین است بمنزله اقرار است و اقرار العقلاء حجة علی أنفسهم و این تاویل بمنزله دعوی بی دلیل است لهذا مفید ایشان نخواهد شد قطع نظر ازین چونکه عادت محدثین شیعه این است که موافق مطلب خود در روایت قطع و برید می کنند چنانچه درباره شیخ صدوق خود علمای شیعه اقرار این عادت کرده و سابقاً منقول شده لهذا غالب ظن این است که این تاویل ساخته و پرداخته محدثین شیعه است خصوصاً درین حال که رکاکت آن تاویل خلاف شان ائمه است. و خود ائمه درین امر شکایت شیعیان کرده اند و فرموده اند که بر ما افتراهای بسیار بسته اند. ابو عمرو کشی از امام جعفر صادق روایت می کند: *إن الناس أولعوا بالكذب علينا و كأن الله افترض عليهم لا يريد منهم غيره، و إنی أحدث أحدهم بالحديث فلا يخرج من عندی حتی يتاوله علی غیر تاویله ذلك لأنهم لا يطلبون بحديثنا و بحبنا ما عند الله و إنما يطلبون الدنيا*. ترجمه: مردمان بر ما بسیار دروغگوئی کرده اند گویا که خدا بریشان فرض کرده است که بر ما دروغگوئی کنند و خدا ازیشان غیر این عملی دیگر نمی خواهد من به یکی ازیشان حدیثی بیان می کنم پس از نزد من نمی رود تا آنکه تاویل آن حدیث خلاف مقصد آن شروع می کند و این به سبب آن است که ایشان از حدیث ما و از محبت ما چیزی که نزد خداست نمی خواهند بلکه دنیا می طلبند. پس چون عادت اصحاب ائمه چنین بود بروایت ایشان خاصاً وقتیکه آن روایت خلاف عقل و نقل باشد چگونه اعتماد کرده شود.

ثانیاً: بر مضمون این تاویل نظر باید کرد که این تاویل بدتر از تحریف چه قدر نامعقول است. تاویل لفظ امامان نموده که (إماما أهل النار) یعنی مضاف الیه را اینجا مقدر فرض نموده. درینجا هیچ قرینه برای تقدیر مضاف الیه نیست. و لفظ امام هرگاه که مطلق می آید معنی ممدوح مراد می باشد در هیچ جا هرگز خلاف این مستعمل نه شده. آیا شیعه لفظ امام را که در شان ائمه ایشان وارد شده باشد امام اهل النار مراد خواهند گرفت؟ و از آیت قرآنی که استدلال نموده قطعاً استدلال شان صحیح نیست. در آیت قرآنی لفظ امام مطلق نیست بلکه مقید است بقید *﴿يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾*. و تاویل لفظ عادلان بمعنی عدول کننده از حق قطعاً خلاف لغت عرب است. تا وقتیکه صله عدل بلفظ عن نیاید هرگز هرگز بمعنی عدول کردن نمی آید. استعمال این لفظ در قرآن مجید بسیار است، مثلاً: قوله تعالى: *﴿اغْدُلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾* (المائدة: ۸). وقوله تعالى: *﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾* (النحل: ۹۰). هیچ جا به معنی عدول کردن نیست و استدلالی که از آیه کریمه *﴿يُرِيهِمْ يَعْدِلُونَ﴾* (الأنعام: ۱) کرده جهل محض است. در این آیت هم بمعنی عدول کردن نیست و نه معنی عدول کردن آنجا چنان می شود. معنی آیت این است که کفار با پروردگار خویش دیگران را مساوی می کنند. امام جعفر صادق از اهل عرب بود این چنین خطای فاحش در لغت عرب از وی بسیار بعید است. ازین هم معلوم می شود که این تاویل از عنایت و مهربانی

حضرات شیعه است که عجمی بودند. تاویل قاسطان که بمعنی ظالمان نموده نیز همچنین است مزید بر آن منافی عادلان خواهد شد و در آیه کریمه: لفظ (قاسطون) بسبب تقابل مومنون باین معنی آمده، بغیر این چنین قرینه صارفه هرگز لفظ قاسط بمعنی ظالم در کلام عرب مستعمل نیست. تاویل لفظ (حق) عجیب و غریب است که مراد از حق علی مرتضی را گرفته این چنین تاویلات مصداق معنی الشعر فی بطن الشاعر است می گویند که زید علی الحق کیست که آنجا این معنی مراد گیرد که زید بر علی مرتضی غالب است. و لفظ علی را بمعنی استیلا گرفتن و استیلا را مرادف استعلا گفتن صریح مکابره است. تاویل (علیهما رحمة الله) از همه عجیب و غریب است ازین تاویل معلوم شد که کلمه (رحمة الله علیه) کلمه دعائیه نیست بلکه بدترین بد دعاست برین تاویل کسی لطیفه خوب گفته که شیعه برای علما و پیشوایان خود که رحمة الله علیه می گویند در آنجا همین معنی مراد باید گرفت، رسول خدا مخالف و دشمن ایشان است. این است حال تاویلات شیعه که اقوال ائمه را مضحکه اطفال ساخته اند.

حدیث هفتم

در کتاب نهج البلاغه که جامع خطب و کتب علی مرتضی است خطبه در شان حضرت ابوبکر صدیق آورده عبارتش این است: «لله بلاؤ فلان، فلقد قوم الأود، ودأوی العمد، وأقام السنّة، وخلف الفتنّة! ذهب نقي الثوب، قليل العيب، أصاب خيرها، وسبق شرها، أدى إلى الله طاعته، وأتقاه بحقه، رحل وتركهم في طرق متشعبة، لا يهتدي بها الضال، ولا يستيقن المهتدي». ترجمه: خدا جزای خیر دهد فلان یعنی ابوبکر را، راست نمود کجی را و دوا کرد امراض روحانیه را، قائم کرد سنت پیغمبر را، و پس پشت انداخت بدعت را، رفت از دنیا پاک دامن کم عیب، یافت محاسن خلافت را و رحلت کرد قبل از فساد آن ادا کرد اطاعت خدا را و از وی تقوی گزید چنانکه حق تقوی است رفت از دنیا و گذاشت مردمان را در راههای شاخ در شاخ که دران هدایت نمی یابد گمراه و یقین حاصل نمی کند به هدایت خود هدایت یافته.

خاتم المحدثین مصنف تحفه اثنا عشریه بعد نقل این عبارت فرموده که جامع نهج البلاغه که شریف رضی ست نام مبارک حضرت صدیق را حذف کرده بجای آن لفظ فلان انداخته تا که اهل سنت را گنجایش استدلال باقی نه ماند و کار بر شیعیان تنگ نشود. لیکن این کرامت حضرت امیر است که اوصافی که درین خطبه مذکور است خود موصوف خود را معین می کند. شارحین نهج البلاغه درین باب قدری اختلاف کرده اند بعض گفته اند که مراد ابوبکر است و بعض گفته اند که عمر مراد است. لیکن اکثر شراح قول اول را ترجیح داده اند. علمای شیعه در جواب این خطبه نهج البلاغه سخت عاجز و سراسیمه اند و اجوبه متعدده داده اند لیکن حل این

مشکل میسر نشده. جواب اول این که عادت جناب امیر بود که برای تالیف قلب کسانی که معتقد شیخین بودند مدح شیخین بیان می فرمود پس این خطبه نهج البلاغه هم ازان قبیل است. این جواب چنانکه هست ظاهر است. کسی که از عقل سلیم بهره ی داشته باشد هرگز باور نخواهد کرد که معصومی چنین عظیم الشان برای غرض دنیاوی و آن هم چنین یسر و حقیر یعنی برای تالیف چند اشخاص و آن هم یقینی الحصول نیست مرتکب کذب شود نه یک کذب بلکه ده کذب و مدح کسانی کند که صریح نافرمانی خدا و رسول کردند و دین اسلام را ترک نموده مرتد شدند و کتاب خدا را و دین محمدی را تبدیل ساختند. در حدیث صحیح آمده: «إذا مدح الفاسق غضب الرب». یعنی چون مدح فاسقی کرده شود خدا غضبناک می گردد. پس چون بر مدح فاسقی چنین وعید است بر مدح کسانی که سوءاعمال شان از هزارها فساق فائق بود چه قدر موجب غضب پروردگار خواهد بود. شیعه را می زبید که ارتکاب چنین گناه کبیره بجناب علی مرتضی منسوب می کنند. و این هم معلوم نمی شود که کدامین ضرورت پیش آمده بود کدامین فوج باغی شده بود که بغیر ارتکاب این همه دروغهای بی فروغ بر راه راست نمی آمد. علامه کنتوری بجواب تحفه اثنا عشریه این جواب را رد کرده و تکذیب مصنف تحفه نموده می گوید: «این ادعا کذب محض است احتیاج این توجیها ت شیعه را وقتی می افتاد که در کتب شیعه بجای لفظ فلان لفظ ابوبکر موجود می بود و چون لفظ ابوبکر در کتب شیعه موجود نیست ایشان را احتیاج هیچ یک از توجیها ت نیست پس آنچه ناصبی بعد تقریر این توجیها ت از هذیانات خود سر کرده از جهت ابتدای آن بر فاسد از قبیل بناء الفاسد علی الفاسد باشد». این جواب علامه کنتوری یکی از عجائب مذهب شیعه است در کتب شیعه تصریحات کثیره موجودست که مراد از لفظ فلان ابوبکر است. ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه بعد ذکر اینکه بعضی علما از لفظ فلان ابوبکر را مراد داشته اند و بعضی عمر را می گوید: «أقول: إن إرادته لأبي بكر أشبه من إرادته لعمر». با وجود این تصریح ابن میثم که بر علم و تقدس او ملا باقر مجلسی نازها دارد انکار نمودن کنتوری و تکذیب مصنف تحفه چه قدر عجیب است. کنتوری این هم اندیشه نکرد که چون علمای اهل سنت تصریح نام ابوبکر از کتب ما برآورده پیش خواهند کرد آنگاه نتیجه چه خواهد بود بجز این که همه کس گویند که (ألا لعنة الله علی الکاذبین). و آنچه کنتوری گفته که کسی از شیعیان این جواب نداده که برای تالیف معتقدین شیخین جناب امیر مدح شیخین می کرد و گفته که مصنف تحفه این جواب از جانب خود تراشیده بشیعیان منسوب کرده. اینک شرح ابن میثم موجود است ببینید که این جواب ذکر کرده ی اوست یا تراشیده ی مصنف تحفه؟ ابن میثم می گوید: «جاز أن یکون ذلك المدح منه علی وجه استصلاح من يعتقد صحة خلافة الشيخین واستجلاب قلوبهم بمثل هذا الكلام». افسوس که علامه

کتوری مرد ورنه این عبارت ابن میثم را پیش او نهاده می پرسیدم که مصنف تحفه دروغ نوشته که تو دروغگوئی می کنی؟ شنیده ام که فرزند کتوری زنده است و بر تالیف کتاب استقصاء الافحام ناز می کند، خدا را کسی این عبارت پیش او نهاده حالت پدر بزرگوار او روبروی او راستگو را از دروغگو جدا سازد.

جواب دوم ازین خطبه نهج البلاغه اینکه مراد از لفظ فلان نه ابوبکر است نه عمر، بلکه مراد صحابی دیگر است که روبروی آنحضرت صلی الله علیه وسلم وفات یافته و پیش از وقوع رفتن از دنیا رحلت کرده. علامه راوندی که از علمای شیعه است همین جواب را پسندیده، لیکن با تامل رکاکت این جواب از مضمون همین خطبه ظاهر می شود زیرا که حضرت علی در مدح آنکس فرموده که از موت او چنین خرابی پیدا شد که مردمان در راههای شاخ در شاخ افتادند در حیات پیغمبر از موت کسی این چنین خرابی هرگز متصور نیست پس لامحاله این ممدوح کسی است که بعد پیغمبر در دنیا مانده و این چنین کس سوای حضرت ابوبکر و حضرت عمر دیگری نمی تواند شد. و ازین هر دو شیعه هر که را مراد گیرند مقصود ماحصل است. در رد این جواب هم علامه کتوری دست و پا گم کرده عجب کلامی کرده که دران صراحتاً نه اقرار این جواب است نه انکار، آن بیچاره در عجب مصیبت گرفتار است از گرفت مصنف تحفه هیچگونه نجات نمی یابد می گوید که «دانستی که بنا بر تصریح ابن ابی الحدید این قول قطب راوندی است و هیچیک از امامیه و غیر امامیه پیش از ابن ابی الحدید سوای قطب الدین راوندی شرح کتاب نهج البلاغه ننوشته». ازین عبارت تسلیم قول حضرت مصنف تحفه مفهوم می شود زیرا که مثل جوابهای سابق تکذیب ننموده و آنچه نوشته که پیش از راوندی کسی شرح نهج البلاغه نوشته سخنی است فضول خارج از مبحث. حضرات شیعه هنرهای علمای خود بینند که چون راه بریشان مسدود می گردد چگونه از اصل مبحث سکوت ورزیده سخن های خارج از مبحث می سرایند. ما درینجا قول قطب راوندی را نقل می کنیم که گنجایش افکار باقی نه مانده در شرح خود می نویسد: إنه علیه السلام یمدح بعض أصحابه محسن السیرة وأنه مات قبل الفتنۃ التی وقعت بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم.

جواب سوم ازین خطبه نهج البلاغه این است که مقصود جناب امیر ازین خطبه توییح حضرت عثمان است که او سیرت شیخین را ترک کرده و در زمان او فتنه و فساد بکثرت رونما شد. لیکن این جواب از جوابهای سابقه هم سخیف ترست زیرا که اگر محض توییح حضرت عثمان مد نظر بود و مدح احد الشیخین مقصود نبود آن را طریقه های بسیار بود مثلاً بر همین قدر کفایت می کرد که عثمان سیرت شیخین را ترک نموده حاجتی به بیان این همه اوصاف دروغ که تعدادش بده میرسد هرگز نبود. علاوه برین ازین جواب ظاهر می شود که جناب امیر

سیرت شیخین را پسند می فرمود اگر پسند نه فرمودی بر ترک ناپسندیده توبیخ چرا کردی؟ و درین جواب این هم قابل لحاظ است که این خطبه را بر توبیخ حضرت عثمان محمول کردن دعوی بلا دلیل است زیرا که درین خطبه هیچ تذکره ی از حضرت عثمان یا ترک کردن او سیرت شیخین را نیست و نیز این خطبه ها در ایام خلافت خود بمقام کوفه ارشاد فرموده، در آن وقت حضرت عثمان کجا بود که توبیخ او نمودی؟ بالفرض اگر توبیخ حضرت عثمان مقصود بودی از تصریح اسم او چه مانع بود؟ جماعتی از اهل شام برای قصاص حضرت عثمان در مقاتله و مجادله جناب امیر مشغول بود مخالفت حضرت عثمان زیاده ازین چه نتیجه می داد که بخوف آن از تصریح احتراز کرد؟ مثل مشهور است: أنا الغریق فما خوفی من البلبل. یعنی من در غرق مبتلا شده ام پس مرا چه خوف از تر شدن. علامه کتوری در رد این هم، راه تکذیب حضرت مصنف تحفه پیموده و گفته که «هیچک از امامیه این توجیه نه کرده مگر ابن ابی الحدید در شرح این کلام این مقاله را بطرف جارودیه که از فرق زیدیه است نسبت داده (الی قوله) بعض مقاله زیدیه را بامامیه نسبت دادن کذب صریح است». پس ما این جا این جواب از کتب شیعه امامیه نقل می کنیم تا ظاهر شود که انکار کتوری چه حقیقت دارد و در کذب و تکذیب این شخص چه قدر جری است. ابن میثم در شرح نهج البلاغه می نویسد عبارتش بلفظه این است: «واعلم أن الشيعة قد أوردوا ههنا سوالاً فقالوا: إن هذه الممادح التي ذكرها عليه السلام في أحد هذين الرجلين ينافي ما أجمعنا عليه من تخطيتهما وأخذهما منصب الخلافة، فإما أن لا يكون هذا الكلام من كلامه عليه السلام أو أن يكون إجماعنا خطأ. ثم أجابوا من وجهين: أحدهما لا نسلم التنافي المذكور فإنه جاز أن يكون ذلك المدح منه عليه السلام على وجه استصلاح من يعتقد صحة خلافة الشيخين واستجلاب قلوبهم بمثل هذا الكلام. الثاني: أنه جاز أن يكون مدحه ذلك لأحدهما في معرض توبيخ عثمان لوقوع الفتنة في خلافته واضطراب الأمر عليه وإساءة بيت مال المسلمين هو وبنو أبيه، حتى كان ذلك سبباً لثوران المسلمين من الأمصار وقتلهم له، وبنه على ذلك قوله: وخلف الفتنة وذهب نقى الثوب قليل العيب أصاب خيرها وسبق شرها وقوله: وتركهم في طرق متشعبة إلى آخره، فإن مفهوم ذلك يستترم أن الوالى بعد هذا الموصوف قد اتصف بأضداد هذه الصفات. والله أعلم». ترجمه: شیعه درینجا سوالی آورده اند که این همه مناقب و مدائح که جناب امیر علیه السلام در حق ابوبکر با عمر بیان فرموده یا کلام جناب امیر علیه السلام نیست یا اجماع ما بر خاطی بودن شیخین باطل است. باز ازین سوال بدو طریق جواب داده اند. اول این که ما مخالف بودن این خطبه با اجماع خود تسلیم نمی کنیم زیرا که جائزست که بیان این همه اوصاف برای تالیف معتقدین حقیّت خلافت شیخین و استمالت قلوب ایشان باشد. دوم این که بیان این اوصاف برای توبیخ عثمان باشد زیرا که در خلافت او فتنه ها رو نمود و انتظام او مختل شد و بیت المال مسلمین را او و ابنای جد او غارت کردند تا آنکه

مسلمانان برهم شدند و نوبت به قتل او رسید، و تائید این جواب می کند بعضی مضامین این خطبه زیرا که مفهوم آن اینست که بعد این ممدوح هر که خلیفه شد باضداد این اوصاف موصوف بود. ازین عبارت علامه بحرانی فوائد چند حاصل شد. اول اینکه کتوری انکار کرده و گفته که «هیچک از امامیه این توجیه نه کرده» معلوم شد که او در انکار خود کاذب است. دوم معلوم شد که تا زمان بحرانی همه شیعه متفق بودند بر اینکه درین خطبه مدح حضرت ابوبکرست یا مدح حضرت عمر لاغیر. سوم اینکه قول راوندی هم باطل شد که مراد از فلان شخصی است که در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم رحلت کرد الحمدلله که همه تاویلات شیعه باطل شد و ثابت گشت که جناب امیر مدح شیخین بأبلغ وجوه فرموده، مذهب ابن سبا را از بیخ و بن برکنده.

اکنون مزید توضیح این مبحث می نمائیم، مصنف تحفه رحمة الله علیه بعد نقل این خطبه می فرماید: «و لهذا شارحین نهج البلاغه از امامیه در تعیین فلان اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که مراد ابوبکر است و بعضی گفته اند عمر است». کتوری تکذیب نمود و گفت: «إن هذا إلا إفاک مبین، ازین ناصبی باید پرسید که کدام شارح امامیه گفته که مراد ابوبکر یا عمرست». خاتم المتکلمین حضرت مولانا حیدر علی که باستماع نام نامی او ریشه و لرزه در بدن امامیه می افتد بجواب کتوری می فرماید: «سبحانک هذا بهتان عظیم زیرا که مراد ازین شارح امامیه مثل بحرانی هستند و لیکن چون این بی نصیب کتب مذکوره را ندیده می گوید که کدام شارح امامیه گفته که مراد ابوبکر یا عمرست. اینک عبارت رئیس الحکماء والمتبحرین کمال الدین مذکور بگوش خود بشنو و خاک مذلت بر سر خود بریز و از مسند تکلم و تصنیف برخیز حیث قال إلی آخره». بعد ازین عبارت بحرانی را که سابقاً نقل نمودیم نقل فرموده، دروغگو را فضیحت کرده.

باید دانست که جناب امیر درین خطبه ده صفات حضرت ابوبکر صدیق ذکر فرموده. اول: آنکه مخلوق خدا در کجی گرفتار شده بود آن کجی دور کرد و مخلوق را بر راه راست آورد اشاره است بفته ارتداد که حضرت صدیق آنرا فرو نشاند.

دوم: امراض روحانیه را دوا فرمود یعنی بوعظ و نصیحت و تاثیر صحبت مردمان را بر اسلام مستقیم نمود.

سوم: سنت نبوی را قائم کرد و بدعت را رواج نداد.

چهارم: بحسن انتظام خود در ایام خلافت خود فتنه و فساد را بکشت.

پنجم: از لوث دنیا پاک دامن رفت غالباً اشاره تست بآن که وظیفه که از بیت المال برای خود

بقدر و قوت لایموت مقرر کرده بود آنرا هم بوقت وفات در خزانه بیت المال رد کرد.

ششم: خوبیهای خلافت را حاصل کرد و از بدیهای آن محفوظ ماند یعنی فرائض خلافت را

با حسن وجوه ادا کرد و و در آن هیچ کوتاهی نکرد.

هفتم: طاعت خدا چنانکه می بایست بجا آورد.

هشتم: تقوی را چنانکه حق تقوی است اختیار کرد.

نهم: خلق خدا بعد از وی در تشویش و حیرت افتاد.

دهم: بعد از وی در مردمان اختلافی عظیم پیدا شد. اشاره است که در زمان حضرت صدیق اختلاف در جزئیات فروعی هم در امت نبود. مصنف تحفه رحمه الله همین اوصاف را ذکر کرده می فرماید: «پس درین عبارت سراسر بشارت ابوبکر را بده وصف عالی موصوف نموده». کنتوری در جواب این حسب عادت موروثی خود گفته: «ثبت الجدار ثم انقش، اول این معنی باثبات باید رسانید که مراد از لفظ ابوبکر باید نمود». ازین عبارت کنتوری هویدا است که اگر این امر ثابت شود که مراد از فلان ابوبکر صدیق است باز در ثبوت فضائل او گنجایش شک نیست. فالله الحمد که این امر باحسن وجوه ثابت شد. مولانا حیدرعلی صاحب در کتاب ازالة العین بجواب این قول کنتوری می فرماید: «بحمدالله هم بنای دیوار محکم شد و هم نقش و نگار صورت بست، و خود شراح نهج البلاغه آن اوصاف را که تلک عشرة كاملة عبارت از آن است به همین عدد یاد کرده اند عبارت بحرانی بعد از ترجیح صدیق باید شنید وصفه بامور احدها الخ». ای معاشر مسلمین، اکنون کجا ماند دعاوی کاذبه روافض که در مطاعن تقریر کرده هزاران کتب و رسائل را مثل نامه های اعمال خود در سیاهی و تباهی گرفتند و انصاف باید داد که حالا از عمده طعنه های رافضه که در اسفار کلامیه ایشان مبسوط است چیزی باقی است که بعد شهادت جناب مرتضوی حاجت به رد آن افتد پس بر سوء عاقبت این قوم بناله ای جانکاه باید گریست و ریگ بیابان مذلت بر سرایشان باید ریخت.

حدیث هشتم

علی بن عیسی اردبیلی در کتاب کشف الغمه می آرد: «سئل الإمام أبو جعفر علیه السلام عن حلیة السیف هل یجوز؟ قال: نعم، قد حلّی أبو بکر الصدیق سیفه بالفضة. فقال الراوی: أتقول هكذا؟ فوثب الإمام عن مكانه فقال: نعم الصدیق نعم الصدیق، فمن لم یقل له الصدیق فلا صدق الله قوله فی الدنيا والاخرة». ترجمه: کسی از امام باقر علیه السلام پرسید که بر قبضه شمشیر سیم یا زر اندودن جائزست یا نه؟ امام فرمود: جائزست، ابوبکر صدیق بر قبضه شمشیر خود سیم اندوده بود. راوی گوید: من گفتم که یا امام تو نیز او را این چنین می گوئی؟ پس امام از جای خود برجست و گفت که بلی او صدیق بود بلی او صدیق بود بلی او صدیق بود. کسی که او را

صدیق نگوید خدا قول او را صادق نگرداند نه در دنیا و نه در آخرت.

ازین روایت پر فضیلت فوائد چند حاصل شد:

اول: اینکه از زبان امام باقر علیه السلام صدیق بودن حضرت ابوبکر ثابت شد و این دلیل است برینکه او از تمام امت افضل بود زیرا که صدیق بعد از انبیا از همه افضل می باشد. چنانکه از آیه کریمه: ﴿فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾ (النساء: ۶۹) مفهوم می شود.

دوم: اینکه اینجا سائلی از امام یک مساله پرسیده بود که جائزست یا نه، هرگز درینجا برای تذکره حضرت ابوبکر و باز برای توصیف وی به صدیقیت شائبه از ضرورت نبود امام از خود ذکر فرمود ازین معلوم می شود که مقصود امام رد کسانی بود که منکر فضائل حضرت صدیق بودند.

سوم: اینکه امام فعل حضرت صدیق را سند شرعی قرار داد، معلوم شد که مقصود امام، اظهار این مساله بود که فعل خلفای راشیدن سند شرعی است و همین است مذهب اهل سنت. لهذا حقیقت مذهب اهل سنت و بطلان مذهب شیعه چنانکه باید واضح گردید.

چهارم: این که سائل چون بر لقب صدیق اظهار تعجب کرد امام غضبناک شد معلوم شد که امام از مذهب شیعه سخت بیزار و نهایت متنفر بود.

پنجم: اینکه برای شیعه بد دعا کرد که خدا قول ایشان را صادق نگرداند نه در دنیا نه در آخرت. اثر این بد دعا در شیعه بچشم دیده می شود، اثر همین بد دعاست که مصنفین مذهب شیعه کذب و دروغ را در مذهب خود بهترین عبادت و ترک آنرا بدترین معصیت قرار داده اند.

ششم: اینکه درینجا شیعه بودن سائل از تعجب کردن او بر لقب صدیق ظاهرست، و این هم ظاهرست که دران مجلس کسی غیر شیعه نبود ورنه سائل اظهار تعجب کرده تشیع خود آشکارا نمی کرد، لهذا اینجا گنجایش تقیه قطعاً نیست. حضرات شیعه در جواب این روایت هم همان روش اختیار کرده اند که از اسلاف خود بمیراث یافته اند. چنانچه جوابات ایشان زیب رقم نموده می شود.

جواب اول: قاضی نورالله شوستری در احقاق الحق بکمال بی باکی انکار این روایت می کند و می گوید که در کشف الغمه هرگز این روایت نیست بلکه مزید بر آن می فرماید که بودن این روایت در کشف الغمه خلاف عقل است عبارته هذا: «وكذا الحال فيما نقله عن رأس التعصب والحيث من حديث حلية السيف ليس ذلك في الكتاب عنه خبر ولا عين ولا أثر، وأيضاً لا مناسبة لذكر ذلك في هذا الكتاب المقصود على ذكر النبي صلى الله عليه وسلم والأئمة الإثني عشر وذكر أسمائهم وكناهم وأسماء آبائهم وأمهاتهم وموالدهم ووفياتهم ومعجزاتهم كما لا يخفى على من طالع هذا

الکتاب». بمطالعه این عبارت قاضی کدام شیعه است که یقین نه کرده باشد که قاضی آنچه می گوید راست است، و این حدیث در کتاب کشف الغمه نیست، و اینکه علمای اهل سنت حوالجات کتب شیعه غلط می دهند. خصوصاً در حالیکه عبارت قاضی ظاهر می کند که این کتاب در مطالعه او رسیده لیکن واضح باد که قاضی کاری غیر متوقع نه کرده، زیرا که کذب در مذهب او عبادت عظمی است. اینک کتاب کشف الغمه موجود است سالهاست که این کتاب در ایران طبع شده در هندوستان کثیرالوجود گشته، در آن کتاب این حدیث را مشاهده نموده بر دروغگویی قاضی آفرین باید کرد، و ما برای مزید اطمینان شیعه از کتاب طعن الرماح تصنیف مجتهد اعظم ایشان مولوی سید محمد اقرار واقع بودن این روایت در کشف الغمه نقل می کنیم مجتهد مذکور می گوید: «روایت نعم الصدیق را اسناد به کتب شیعیان نموده از کتاب کشف الغمه نقل کرده چون اتفاق مراجعت بآن کتاب شده، مصنف آن کتاب که مولانا الوزیر علی بن عیسی اردبیلی است از ابن جوزی که از مشاهیر علمای اهل سنت است روایت مذکوره را نقل کرده». ازین عبارت مجتهد، کاذب بودن قاضی نورالله همچو مهر نیم روز آشکار گردید، باقی ماند آنچه مجتهد گفته که این روایت از ابن جوزی منقول است، یعنی این روایت اگر چه در کتب شیعه موجود است لیکن چونکه از علمای اهل سنت منقول است لهذا مقبول نیست. جوابش اینکه شاید مجتهد کتاب کشف الغمه را بالاستیعاب مطالعه نکرده. مصنف کتاب مذکور التزام نموده که آنچه درین کتاب آورده مقبوله علمای شیعه است و دیگر علمای شیعه هم این التزام مصنف کشف الغمه را مسلم داشته اند. علامه معزالدین در صدر کتاب امامت می نویسد که «کتاب کشف الغمه از تصنیفات وزیر سعید اردبیلی است و آنچه در کتاب مستطاب مذکورست مقبول طبائع موافق و مخالف است». پس میگوئیم که گو این روایت از ابن جوزی منقول باشد مگر آوردنش در کتاب کشف الغمه دلیل است برین که شیعه این روایت را قبول کرده اند. آخر مصنف کشف الغمه این روایت را برای کدام مقصد در کتاب خود جا داده و این هم تصریح نکرده که این روایت مقبوله ی ما نیست. مصنف استقصاء الأفحام هم اعتراف این امر کرده که روایت کشف الغمه مقبوله ی علمای شیعه است، لیکن معنی قبول کردن از طرف خود عجیب در عجیب تراشیده می گوید: «اول آنکه ازین کلام زردستانی نهایت آنچه مستفاد می شود این است که آنچه در کشف الغمه مذکورست آن را اهل حق هم قبول می سازند و برد و انکار آن نمی پردازند و این امر آخرست و بودن روایات کشف الغمه از اجماعیات و اتفاقیات اهل حق و اهل خلاف که مخاطب مدعی آن است امر آخر. زیرا که مفهوم ثانی آن است که اهل حق در روایت این روایات شریک اند و از قبول کردن آن روایات این معنی مستفاد نمی شود چه قبول روایت باین وجه هم متصور است که اهل خلاف روایت آن کرده باشند و اهل حق قبول آن نموده

باشند و قبول گاهی باین معنی است که این روایت را صحیح می دانیم و آنچه دران مذکورست آنرا حجت می گیریم و گاهی باین معنی که چون بآن بر بعض مطالب خود احتجاج می کنیم پس برای این امر قبولش کرده ایم. باین معنی که خصم بآن بر ما احتجاج نماید. دوم آنکه کلام زردستانی محمول بر اصول و مقاصد آن کتاب است یعنی آنچه دران کتاب برای احتجاج و استدلال از اهل خلاف نقل فرموده و مقصود بالذات است مقبول اهل حق هم هست نه اینکه آنچه مقصود بالذات نیست و محض استطراداً و تبعاً نقل شد آن هم مقبول است و لیاقت حجیت نزد اهل حق دارد، حاشا و کلاً». از مطالعه این عبارت هر کس خواهد فهمید که بیچاره در گرداب بلا به سختی گرفتارست هر سو دست و پا می زند لیکن راه نجات نمی بیند. می خواهد که ازان ذلت خود را دور دارد که قاضی نورالله شوستری به سبب انکار وجود این روایت در آن غرق شده و نیز می خواهد که از آن مذلت هم خود را محفوظ دارد که مجتهد را به سبب انکار اعتبار این روایت گلوگیر شده و با این همه هوس جواب این روایت هم در سر دارد. لهذا حیران است که چه کند درین سراسیمگی و حیرانی چنان سخنها لاطائل بر زبان آورده که مصداق مثل مشهور: (فر من المطر واستقر تحت المیزاب) گشته. بهر کیف این هر دو اقرار بصراحت و وضاحت در عبارت مذکوره ی بالا موجودست. اقرار اول: این که این روایت در کشف الغمه موجود است. اقرار دوم: اینکه روایات مذکوره ی کشف الغمه را شیعه قبول می کنند و بر رد و انکار آن نمی پردازند. باقی ماند آنچه گفته که لفظ قبول گاهی باین معنی می آید و گاهی بآن معنی، و گاهی به فلان معنی، این همه از اختراعات اوست. و از چنین اختراعات بی اصل لغت متبدل نمی شود. لیکن ما ازین همه چشم پوشی کرده می گوئیم که حاصل کلام بی حاصلش اینست که شیعه روایت (نعم الصدیق) را برای بعض مطالب و فوائد خود قبول کرده اند نه برای این که اهل سنت برین روایت بر شیعه حجت الزامی قائم کنند، لهذا اهل سنت را نباید که این روایت را برای ابطال مذهب شیعه استعمال کنند. صلاح است اهل عقل و فهم را که این سخن عجیب و غریب را بنویسند و در عجائب خانه روزگار بنهند. آیا این امر عجیب نیست که کسی دستاویزی یا قباله ی را قبول کند و گوید که من انکار این دستاویز و قباله نمی کنم لیکن چون از بغض عبارات آن دستاویز او را الزام داده شود جواب گوید که من آن دستاویز را برای اثبات چیزی قبول کرده ام نه برای اینکه خلاف من آن دستاویز را استعمال کرده شود؟! آیا این جواب او نزد کسی مقبول خواهد شد یا دلیل اختلال حواس او قرار خواهد یافت؟ و آنچه سخن دیگر گفته که قبول روایات کشف الغمه مخصوص بآن روایات است که باصول و مقاصد کتاب تعلق دارد، جوابش اولاً اینکه این تخصیص طبع زاد مصنف استقصاست، در کلام زردستانی و غیره هرگز این تخصیص مذکور نیست. ثانیاً: اینکه روایت (نعم الصدیق) قطعاً و یقیناً بمقاصد کتاب

تعلق دارد، چه اصل مقصد کتاب حالات ائمه است، و درین روایت بلاشبه حال امام باقر مذکور است.

جواب دوم: بعضی علمای شیعه در جواب این روایت گفته اند که اگر صحت این روایت تسلیم کنیم تا هم استدلال به لقب صدیق درست نیست، زیرا که این لقب را امام برای ابوبکر محض باین سبب استعمال کرده که سامعین را اشتباه باقی نماند و همه بدانند که مراد کدام ابوبکرست. قاضی نورالله شوستری می گوید که «أقول: ذكر الصديق لأجل التخصيص والتميز للمخاطب من غير تصديق بمضونه». لیکن این جواب را خود همین روایت باطل می کند چه اگر مقصود امام از ذکر لقب صدیق محض امتیاز ابوبکر بودی هرگز این نه فرمودی که «نعم الصديق نعم الصديق، من لم يقل له الصديق فلا صدق الله قوله في الدنيا والآخرة».

جواب سوم: ازین روایت اینکه امام این لقب را برای ابوبکر بطور استهزا استعمال فرموده، چنانچه قاضی در احقاق الحق می نویسد: أو الاستهزاء كما في قوله: ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾. برای ابطال این جواب هم همین حدیث کافی است، چه اگر مقصود امام استهزاء بودی هرگز نه فرمودی که هر که او را صدیق نه گوید خدا قول او را نه در دنیا صادق گرداند نه در آخرت.

جواب چهارم: اینکه بطور تقیه این قول از امام صادر شده، قاضی در احقاق الحق می نویسد: «لقائل أن يحمل ذلك الكلام منه عليه السلام على التقية عن بعض المخالفين الحاضرين في مجلسه الشريف». یعنی این قول امام محمول است بر تقیه از بعضی مخالفین که در مجلس شریف آنجناب موجود بودند و مجتهد نیز در طعن الرماح می گوید: «ولو نزلنا عن ذلك پس محمول بر تقیه خواهد بود». حاصل این جواب آنکه امام از بعضی مخالفین ترسیده چنین کلام دروغ بر زبان آورده. این جواب هم باطل محض است، اولاً: باین وجه که سیاق این روایت خود شهادت می دهد که کسی از مخالفین در مجلس شریف امام موجود نبود ورنه سائل بر لقب صدیق اظهار تعجب کرده رفض خود را آشکارا نمی نمود و خود را در هلاکت نمی افگند. ثانیاً: باین وجه که سائل از مساله حلیة السیف پرسیده بود، امام را در جواب همین قدر کافی بوده فرمودی جائزست، ذکر حضرت ابوبکر چه ضرور بودی؟ ضرورت اسباب تقیه را فراهم کردن چگونه جائز خواهد بود؟ ثالثاً: باین وجه که امام باقر نیز مثل فرزند خود یعنی جعفر صادق از تقیه ممنوع بود و مامور بود که در اظهار حق از کسی خوف نه کند. و قطع نظر ازین از شان امام بس بعید است که از مخلوق ترسیده در امر دین کلمات خلاف حق بر زبان آرد هرگز عقل سلیم این را باور نمی کند خواه شیعه آنرا تقیه نام نهند یا هر چه خواهند گویند. علاوه برین این هم باید دید که ائمه همیشه از سنیان ترسیده بدروغ مدح صحابه بیان می کردند یا گاهی موافق جلالت شان خود از کسی خوف و هراس نکرده اظهار امر حق هم می کردند اگر از کتب شیعه امر دوم

ثابت شود پس باید فهمید که عذر تقیه عذر بدتر از گناه و بر ائمه افترا و بهتان است. ببینید ملا باقر مجلسی در کتاب حق الیقین می نویسد که «در زمان حضرت امام باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که اواخر زمان بنی امیه و اوائل دولت بنی عباس بود ازان دو بزرگوار آنقدر از مسائل حلال و حرام و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر آنها از غرائب علوم منتشر گردید که عالم را فرا گرفت و محدثان شیعه در اطراف عالم منتشر گردیده و پیوسته در مناظرات و مباحثات علما بر جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق روایت کرده اند و چهار صد اصل در میان شیعه بهم رسید که اصحاب باقر و صادق و کاظم علیهم السلام روایت کرده بودند (الی قوله) و بطریق معتبر منقول است که قتاده ی بصری که از مفسرین مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود: «توئی فقیه اهل بصره؟ گفت: بلی. حضرت فرمود: وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلق آفریده است که ایشان را حجت‌های خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند و خازنان علم الهی اند. پس فتاده مدتی ساکت شد که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت: بخدا سوگند که در پیش فقها و خلفا و پادشاهان و ابن عباس نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشده چنانچه نزد تو مضطرب شده است. حضرت فرمود: می دانی که کجائی در پیش خانه ی نشسته که حق تعالی در شان ایشان فرموده است: ﴿فِي يُبُوتِ أَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَيُبَذَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾. قتاده گفت: راست گفتی». ازین روایت ظاهرست که اکابر مفسرین و مشاهیر فقها از امام باقر مرعوب بودند و امام ایشان را بکلمات سخت و درشت مخاطب می گرداند، شاگردان امام در محافل کبیره برملا با سنیان مباحثه می کردند و ایشان را هزیمت می دادند و صدها علما و فقها پیش امام زانوی تلمذته می کردند اندرین حالات چگونه باور کنیم که همین امام باقر از یک دو سنی ترسیده تقیه کند و مدح خلفای جور بر زبان آرد. از روایات شیعه این هم ثابت است که امام از پادشاهان وقت هم نمی ترسید و از اظهار حق سکوت نمی فرمود، ملا باقر مجلسی در حق الیقین می آرد که «در روایت دیگر معتبر وارد شده است که در سالی که هشام بن عبدالملک به حج رفته بود در مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر هجوم آورده اند و از امور دین خود سوال می کنند. عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست این که نور علم از جبین او ساطع است؟ میروم که او را خجل کنم چون نزدیک حضرت آمد و ایستاد لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و گفت: یا ابن رسول الله! من در مجالس بسیار نزد ابن عباس و دیگران نشسته ام این حالت مرا عارض نشده. حضرت همان جواب را فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت هم آن است که حق تعالی محبت ایشان در دل دوستان و مهابت ایشان در دل‌های دشمنان می افنگند». ازین روایت معلوم

شد که همچو هشام بن عبدالملک که پادشاه ظالم موجود بود روبروی او رعب امام بر مخالف طاری شد و لرزه بر اندام او افتاد و این امر از شواهد امامت است پس درین حالات چگونه عقل کسی باور کند که امام از کسی ترسیده خلاف حق بر زبان آرد؟! حیرتم می رباید که گاهی شیعه ائمه کرام را چنان شجاع و با هیبت می گویند که پادشاهان وقت را نیز در پیش ایشان منزلتی باقی نمی ماند و گاهی چنان جبان و بزدل قرار می دهند که از کمترین ها و اراذل هم می ترسیدند و سخن حق بر زبان نمی آوردند. در حقیقت این همه افتراءات شیعه است. برای هر موقع سخنی می تراشیدند و بائمه منسوب می کردند. اگر شیعه بر حالات راویان خود غور کنند و انصاف را از دست ندهند بریشان همچو روز روشن آشکارا گردد که راویان ایشان همه کذاب و مفتری بودند و ائمه از کذب و افترای ایشان سخت عاجز آمده بودند و بر ایشان لعنت می فرستادند ائمه باربار ارشاد میفرمودند که ظاهر و باطن ما یکسان است بر ما چنین ظلم مکنید که باطن ما را خلاف ظاهر ما بیان کنید. از امام جعفر صادق در کتب شیعه مروی است که فرمود: «لا تذکروا سرنا بخلاف علانیتنا ولا علانیتنا بخلاف سرنا، حسبکم أن تقولوا ما نقول وتصمتوا عما نصمت». یعنی باطن ما را خلاف ظاهر ما و ظاهر ما را خلاف باطن ما مگوئید، کافی است برای شما که آنچه ما می گوئیم شما نیز بگوئید و از چیزی که ما سکوت می کنیم شما نیز سکوت کنید». این ارشادات ائمه کرام خود در کتب شیعه مروی است لیکن اگر شیعه برین ارشادات عمل کنند مذهب ابن سبا از دست شان برود.

جواب پنجم: ازین روایت این که جناب امیر علیه السلام فرموده است که «أنا الصديق الأكبر لا يقوله بعدی إلا کذاب». یعنی: منم صدیق اکبر و کسی که بعد از من این منصب را برای خود استعمال کند او کذب است. پس چگونه ممکن است که امام باقر علیه السلام بر خلاف ارشاد امیرالمومنین ابوبکر صدیق را گوید. این جواب هم مردود است به چند وجه. وجه اول: اینکه خود جناب امیر درین ارشاد قید بعدی اضافه فرموده و ظاهرست که برای حضرت ابوبکر لقب صدیق بعد جناب امیر نبوده بلکه قبل از وی. اگر شیعه گویند که قبل جناب امیر هم کسی باین لقب ملقب نشده جوابش اینکه خود از کتب شیعه تکذیب این قول می شود، در عیون اخبار الرضا و غیره کتب حدیث شیعه مروی است که «ابوذر صدیق هذه الأمة» پس هرگاه که برای حضرت ابوذر لقب صدیق وارد شده تخصیص مرتضوی باطل گشت. وجه دوم اینکه از کتب شیعه ظاهر می شود که عامه صحابه کرام برای حضرت ابوبکر لقب صدیق روبروی حضرت امیر بلکه در حیات نبوی استعمال می نمودند، چنانچه در منهج المقال که از کتب معتبره شیعه است از فضیل مروی است که «قال: سمعت أبا ذر يقول: حدثني بريدة الأسمي قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: إن الجنة مشتاق إلى ثلاثة: فجاء أبو بكر فقيل له: يا أبا بكر! أنت الصديق وأنت

ثانی اثنین إذ هما فی الغار فلو سألت رسول الله من هؤلاء الثلاثة». یعنی بریده اسلمی می گوید که من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: جنت مشتاق است به سوی سه کس. درین اثنا حضرت ابوبکر بیامد پس از وی گفته شد: که ای ابوبکر، تو صدیق هستی و تو ثانی اثنین إذ هما فی الغار هستی. کاش از رسول خدا می پرسیدی که این سه کس کدام اند. ازین روایت ظاهرست که در عهد نبوی لقب صدیق و لقب ثانی اثنین برای حضرت ابوبکر رواج عام داشت پس چگونه ممکن است که بعد تقریر نبوی جناب امیر این لقب را برای خود مخصوص گردانند. وجه سوم: اینکه دیگر ائمه هم حضرت ابوبکر را بلقب صدیق یاد فرموده اند چنانچه در کتاب کشف الغمه از امام جعفر صادق منقول است که فرمود: «ولدنی أبوبکر الصدیق مرتین» بعد این همه اگر تشنگی حضرات شیهه باقی باشد خود از زبان جناب امیر صدیقیت حضرت ابوبکر نقل می کنم. در کتاب احتجاج طبرسی مروی است که جناب امیر فرمود: «کنا معه (أی مع النبی) صلی الله علیه وسلم علی جبل حراء إذ تحرك الجبل فقال له: قر فإنه لیس علیک إلا نبی وصدیق وشهید». یعنی ما همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر کوه حرا بودیم که یکایک کوه مذکور در حرکت آمد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم باو فرمود: ای کوه، ساکن باش زیرا که نیست بر تو مگر یک نبی و یک صدیق و یک شهید. و از کتب شیعه ثابت است که در آن وقت همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت ابوبکر بود و حضرت علی، لهذا ظاهرست که لقب صدیق برای حضرت ابوبکر بود و لقب شهید برای حضرت علی. ازین هم بالاتر چیزی دیگر باید شنید صدیقیت حضرت ابوبکر از کتاب الله ثابت است در تفسیر مجمع البیان تحت آیه کریمه: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (الزمر: ۳۳) می نویسد: «قیل: الذی جاء بالصدق رسول الله وصدق به ابوبکر». یعنی: مراد از ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾ رسول خداست و مراد از صدیق به ابوبکرست. بهر کیف از کتب شیعه آن همه فضائل صحابه، خصوصاً فضائل شیخین که اهل سنت بآن قائل اند ثابت است لیکن شیعه بر کتب خود هم قائم نمی مانند لهذا در دست ما غیر ازین علاجی نیست که بد دعائی حضرت امام باقر را که درین مبحث منقول شده بار دیگر بگوش ایشان رسانیم: «من لم يقل له الصدیق فلا صدق الله قوله فی الدنيا والآخرة». یعنی: کسی که حضرت ابوبکر را صدیق نگوید خدا قول او را صادق نگرداند در دنیا و آخرت.

حدیث نهم نکاح ام کلثوم با حضرت فاروق اعظم

از کتب معتبره شیعه و نیز کتب اهل سنت ثابت است که ام کلثوم بنت حضرت علی مرتضی که خاص از بطن مبارک حضرت فاطمه زهرا بود در حباله ی نکاح حضرت فاروق اعظم درآمده بود. ازین نکاح دو نتیجه عظیم الشان بالبداهه حاصل می شود. اول: اینکه درمیان حضرت علی و

حضرت فاروق قصه رنجش و عداوت همه افترا و بهتان است بلکه با هم کمال محبت و اخلاص بود و گاهی هیچ آزاری و هیچ ایدائی از حضرت فاروق به علی مرتضی یا به حضرت فاطمه نه رسیده بود. دوم: اینکه علی مرتضی حضرت فاروق را مومن کامل صالح الاعمال اعتقاد می کرد و هرگز گمان نفاق و ارتداد بجانب او نمی داشت این همه سخنها دور از کار ساخته و بافته ذریت ابن سبا است. جزاهم الله تعالی. این نکاح برای مذهب شیعه بلای بی درمان است از زمانه ابن سبا تا این وقت رنگارنگ توجیهاات می کنند و هیچ پیش نمی رود کسی می گوید که این نکاح بجزبر و اکراه بوقوع آمد در حقیقت نکاح نه بود بلکه غضب بود کسی می گوید که بعد نکاح مقاربت و هم بستری واقع نه شده، کسی می گوید که چون حضرت عمر برای این نکاح تشدد بسیار کرد حضرت علی بزور اعجاز جنیه ی را مشکل به شکل ام کلثوم نموده پیش او فرستاد و همان جنیه در خانه حضرت عمر بود و زندگی می کرد و هم باوی مقاربت بوقوع می آمد. الغرض، هر کسی از علمای شیعه افسانه ی نوی تراشد و نغمه ی نو می سراید که آنرا شنیده همه عالم محو حیرت می شود و شور احسنت و آفرین از هر سو بلند می گردد.

اک هم هی تیری چال سی پستی نهین صنم	پامال کبک بهی تو هوی کوهسار مین
------------------------------------	---------------------------------

اکنون ما این همه اقوال مختلفه ی علمای شیعه را بحواله ی کتب ایشان بیان می کنیم.

قول اول

بعض متعصبان شیعه ازین نکاح قطعاً انکار می کنند و می گویند که روایت این نکاح بی اصل محض است. چنانچه مجتهد اعظم ایشان یعنی سلطان العلماء مولوی سید محمد در رساله خود می فرمایند: «و انتساب تزوج حضرت ام کلثوم باین الخطاب به ثبوت نه رسیده و مثل سید مرتضی که قریب العهد از زمان ائمه معصومین بود و غیر ایشان انکار بلیغ ازان نموده اند». جوابش اینکه این ارشاد جناب مجتهد دروغ خالص است و آن هم محض بی فروغ، هرگز سید مرتضی که قریب العهد از زمان ائمه بوده انکار این نکاح ننموده بلکه اقرار این نکاح کرده. سید مرتضی نام دو کس در علمای شیعه بوده، یکی ابوالقاسم ثمانینی برادر رضی و این کس از قدمای شیعه بود. قاضی شوستری در مجالس المومنین ولادت او در سنه ۳۵۵ هـ بیان کرده. دوم سید مرتضی رازی مصنف تبصرة العوام و این کس از متاخیرین است. اول الذکر که قریب العهد از زمان ائمه بوده در دو کتب مصنفه خود اقرار این نکاح کرده در کتاب شافی مفصلاً و در کتاب تنزیه الانبیاء والائمه مجملاً میرزا محمد کشمیری در نزهه بجواب تحفه اثنا عشریه می نویسد که «سید مرتضی علم الهدی در کتاب تنزیه الانبیاء می فرماید: فأما إنکاحه فقد ذکرنا فی کتاب الشافی الجواب عن هذا الباب مشروحا وینبأ أنه علیه السلام ما أجاب عمر إلى نکاح ابنته إلا بعد توعده وتهديد ومراجعة ومنازعة وكلام طويل مآثور أشفق معه من سوء الحال وظهور ما لايزال يخفيه».

یعنی اما نکاح ام کلثوم با عمر پس در کتاب شافی جواب آن بتفصیل بیان کرده ایم و بیان کرده ایم که جناب امیر عقد دختر خود با عمر به طیب خاطر نکرده بود بلکه بعد تخویف و تهدید و اصرار و نزاع و کلام شدید جناب امیر ترسید که حالات خراب رو نما شود و چیزی که همیشه اخفای آن می کرد ظاهر شود. حاصل اینکه این نکاح بوقوع آمد لیکن بحالت تقیه. و پدر بزرگوار جناب مجتهد یعنی مولوی دلدار علی در رساله حسنیه علی ما نقله فی ازالة العین می گوید که «سید مرتضی گفته است که تزویج ام کلثوم باختر حضرت امیر واقع نشده و احادیث بسیار مؤید قول خود ذکر کرده و هرگاه باختر حضرت امیر واقع نه شده محل اشکال نیست». پس ظاهر شد که سید مرتضی که قریب العهد از زمان ائمه بوده انکار این نکاح نمی کند بلکه اعتراف آن می نماید و آن را بجبر و اکراه می گوید و این امر آخرست. لهذا دروغ بی فروغ بودن قول مجتهد کالشمس فی نصف النهار ظاهر گردید. البته قول مجتهد که دیگر علمای شیعه انکار این نکاح می کنند صحیح است، قطب راوندی مولف خرائج و جرائح هم ازان منکرین هستی، چنانچه مولوی دلدار علی از قطب راوندی در رساله حسنیه علی ما نقله فی ازالة العین می آرد که «گفت: عرض نمودم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که مخالفین بر ما حجت می آرند و می گویند که چرا علی دختر خود را بخلیفه ثانی داد. پس حضرت صلوات الله علیه که تکیه کرده نشسته بودند درست نشسته فرمودند که آیا چنین حرفها می گویند بدرستیکه قومی که چنین زعم می کنند لایهتدون سواء السبیل». لیکن انکار این نکاح خواه منکر قطب الدین راوندی باشد یا کسی دیگر از کتب شیعه تکذیب آن هویدا می شود چنانچه ما بعونه تعالی ثبوت این نکاح از کتب حدیث و فقه و کلام ایشان زیب رقم می کنیم.

ثبوت نکاح ام کلثوم

ثبوت اول: قاضی نور الله شوستری در مجالس المومنین می گوید: «اگر نبی دختر به عثمان داد ولی دختر به عمر فرستاد. (منظور ازدواج ام کلثوم بنت فاطمه با عمر است) ثبوت دوم: ابوالقاسم در مسالک الافهام شرح شرائع الاسلام که از کتب معتبره فقه شیعه است می نویسد: «يجوز نکاح العربیة بالعجمی والهاشمیة بغير الهاشمی وبالعکس كما زوج علی بنته أم کلثوم من عمر». یعنی: جائز است نکاح زن عربیه با مرد عجمی و نکاح زن هاشمیه با مرد غیر هاشمی چنانکه نکاح کرد علی دختر خود ام کلثوم را با عمر.

ثبوت سوم: ابوالحسن علی بن اسماعیل که در خلاصة الاقوال به نسبت او قول امام اعظم شیعه نقل کرده است که او اول کسی است که موافق قواعد علم کلام مذهب شیعه را باثبات رسانید نیز معترف این نکاح است. قاضی در مجالس المومنین علی ما نقله فی ازالة العین می نویسد: «او را از چند امر پرسیدند که از آنجمله مقدمه نکاح خلیفه ثانی است. جواب داد که

دادن دختر به عمر که جناب امیرالمومنین را اتفاق افتاد باین جهت بود که اظهار شهادتین می نمود و زبان اقرار به فضیلت رسول می کشود و در آن باب اصلاح غلظت و فظاظت او نیز منظور بود.

ثبوت چهارم: در مجالس المومنین نوشته که «محمد بن جعفر الطیار بعد از فوت عمر بن خطاب به شرف مصاهرت امیرالمومنین مشرف گشته ام کلثوم را که از روی اکراه در حباله عمر بود تزویج نموده».

ثبوت پنجم: در کتاب تهذیب الاحکام که در اصول اربعه شیعه معدود دست می آرد: «عن محمد بن احمد بن یحیی عن جعفر بن محمد القمی عن القداح جعفر عن أبیه علیهم السلام قال: ماتت أم کلثوم بنت علی علیه السلام وابنها زید بن عمر بن الخطاب فی ساعة واحدة ولا یدری آیاهما هلک قبل. فلم یورث أحدهما من الآخر و صلی علیهما جمیعاً». یعنی مُرد ام کلثوم بنت علی علیه السلام و پسر او زید بن عمر بن خطاب در یک وقت و تحقیق نشد که کدام ازین هر دو پیشتر مُرد. لهذا این هر دو از یک دیگر میراث نیافتند و بر هر دو ایشان و جمیعاً نماز جنازه خوانده شد.

ثبوت ششم: قول سید مرتضی که سابقاً درین مبحث منقول شد.

ثبوت هفتم: در کتاب کافی که از اصول اربعه شیعه است بابی مستقل باین عنوان باب تزویج ام کلثوم منعقد کرده، همدرین باب آورده که کسی از امام جعفر صادق پرسیده درباره ی نکاح ام کلثوم، امام فرمود: «ذاک فرج غضبناه». یعنی این شرمگاهی است که از ما غضب کرده شد.

ثبوت هشتم: در مصائب النواصب هم اقرار این نکاح مذکور است. المختصر روایات این نکاح در کتب شیعه بسیار از بسیار است. و آنچه ذکر کردیم اقل قلیل است به نسبت آنچه ذکر نکرده ایم. لیکن آفرین و صد آفرین بر جرات شیعه که با وجود چنین کثرت روایات که بحد شهرت و تواتر رسیده و مجتهدین ایشان از آن مسائل فقیه استخراج کرده از اصل واقعه انکار کردند که این نکاح هرگز بوقوع نیامده. حضرت ام کلثوم سالها سال زینت فزای خانه حضرت فاروق بود و از وی فرزندی هم بیاورد که نامش زید بن عمر بود با این همه از واقعه ی نکاح اصلاً انکار کردن بجز شیعه از کسی ممکن نیست.

قول دوم

اینکه درین نکاح فضیلتی برای حضرت عمر نیست، زیرا که این نکاح به نهایت جبر و تشدد بوقوع آمد، اگر جناب امیر برضا و رغبت با اختیار خود نکاح کردی البته فضیلتی بود. روایات شیعه و اقوال علمای ایشان سابقاً به ضمن قول اول نقل کرده ایم، اینجا یک روایت دیگر هم نقل می کنیم. قاضی نورالله شوستری در مصائب النواصب از مصنف استغاثه نقل می کند که «عبدالله بن سنان گفت: من از امام جعفر صادق درباره ی نکاح ام کلثوم پرسیدم امام فرمود: هو

اول فرج غضبت منا. یعنی: این اول شرمگاهی است که از ما غضب کرده شد. و این حدیث مطابق آن حدیث است که مشائخ ما در باب این نکاح روایت کرده اند که عمر عباس را نزد علی فرستاد و درخواست کرد که نکاح ام کلثوم با من بکن. حضرت امیر انکار فرمود، چون عباس این خبر به عمر رسانید عمر گفت: اگر علی نکاح دختر خود با من نکند من علی را قتل خواهم نمود. باز عباس نزد علی رفت و او باز انکار نمود، بالاخره عباس به علی گفت که اگر تو نمی کنی من می کنم و ترا قسم می دهم که خلاف قول و فعل من نکنی بعد ازین عباس نزد عمر رفت و گفت که نکاح ام کلثوم با تو منعقد خواهد شد. پس عمر مردمان را جمع کرد و گفت: این عباس عم علی است و علی او را بر نکاح دختر خود اختیار داده است و اجازت داده که نکاحش با من بکند بعد ازین عباس ام کلثوم را با عمر تزویج نمود و بعد اندکی مدتی او را بخانه عمر فرستاد». بعد نقل این روایت قاضی نورالله شوستری^۱ می گوید که اصحاب حدیث این روایت را قبول نکرده اند لیکن همه برین امر متفق اند که عباس تزویج ام کلثوم با عمر بعد نزاعات بسیار کرده بود پس کسی که انکار این حکایت نموده مقصدش اینست که حضرت

۱- این شخص سخت کذاب است، به همین سبب علمای اسلام او را مفتری شوستری می گویند. این روایت در کتاب کافی که اقدم اصول اربعه شیعه است موجودست لهذا مجال کیست که از قبول آن سرباز زند. در فروع کافی جلد دوم مطبوعه لکهنو ص ۱۴۱ می آرد: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما خطب إليه قال له أمير المؤمنين: إنها صبية. قال: فلقى عمر العباس فقال: مالي ابي باس؟ قال: وما ذلك؟ قال: خطبت إلى ابن أخيك فردني أما والله لأعودن زمزم ولا أدع لكم مكرمة إلا هدمتها ولأقيم عليه شاهدین بانه سرق ولأقطعن يمينه فأتاه العباس فأخبره وسأله أن يجعل الأمر إليه فجعله إليه». ترجمه: از امام جعفر صادق علیه السلام مروی ست که چون عمر درخواست نکاح ام کلثوم کرد امیرالمومنین علیه السلام باو گفت که ام کلثوم صغیر السن هست پس به عمر با عباس ملاقات کردو گفت که آیا در من عیبی هست؟ عباس گفت که این چرا می گوئی عمر گفت: من از برادرزاده ی تو علی درخواست نکاح ام کلثوم کردم او درخواست مرا رد کرد. آگاه باش ای عباس قسم بخدا من از تو زمزم واپس خواهم گرفت. (سقاییت زمزم تعلق به حضرت عباس داشت) و هیچ چیز که موجب عزت شماسست باقی نخواهم گذاشت همه را منهدم خواهم کرد و یقیناً بر علی دو گواه خواهم ساخت که گواهی دهند که علی دزدی کرده است و دست راست او خواهم برید. پس عباس نزد علی رفت و این همه ماجرا باو گفت و از وی خواهش کرد که اختیار این کار بدست من تفویض کن لهذا امیرالمومنین اختیار تزویج ام کلثوم باو تفویض کرد. ترجمه تمام شد. مخفی ماند که این ام کلثوم بنت علی از بطن مبارک حضرت فاطمه زهرا بود چنانچه در تاریخ طراز مذهب مظفری که مصنفش خاف رشید مصنف ناسخ التواریخ و رکن سلطنت ایران بوده بابی منعقد کرده که عنوانش اینست حکایت تزویج ام کلثوم با عمر بن خطاب. این باب از ص ۳۶ شروع گشته و بر ص ۶۴ ختم شده یک فقره ازین باب این است: «ام کلثوم کبری دختر فاطمه زهرا در سرای عمر بن خطاب بود و از وی فرزند بیاورد».

عباس نکاح ام کلثوم با عمر نکرده مگر به سبب آنکه مشائخ ما آنرا روایت کرده اند و این مطابق آن حدیث است که امام صادق علیه السلام فرمود: «هو أول فرج غصبت منا». حاصل این روایات و روایات کثیره ی دیگر آن است که واقعه ی این نکاح یقیناً صحیح است و حضرت عباس که عم علی و عم رسول صلی الله علیه وسلم بود باجازه حضرت علی متولی عقد نکاح بود. باقی ماند اینکه حضرت علی باین نکاح راضی نبود و بحالت مجبوری بخوف حضرت عمر مضطر شده حضرت عباس را اجازت داده بود این سخن هرگز لائق قبول نیست و هرگز عقل سلیم آن را به هیچ گونه باور نمی کند زیرا که اندرین صورت، شناعت قبیحه شدیدیه بر حضرت علی مرتضی وارد می شود که در طبقه اراذل و ادانی هم موجب صد عار و ننگ است (معاذالله منه). کدام شناعتی و قباحتی ازین خبیث تر خواهد بود که دختر او را که از نسل پاک پیغمبر بود و صغیرالسن بود شخصی کبیرالسن غصب کند و بجبر و ظلم در نکاح خود در آرد و در خانه ی خود برد و آن شخص اولاً منافق بی دین دشمن اسلام بوده و ثانیاً مرتد گشته باشد و انواع مظالم بر دین و اهل دین از دست وی رسیده باشد برای سوختن خانه حضرت زهرا آماده شده بود و آن معصومه را زد و کوب کرد و چنان ضرب شدید رسانید که حمل ساقط شد و به همین واقعه سبب موت آن معصومه مظلومه شد. الغرض، ظلمی نبود که ازان شخص باقی ماند و با این همه مظالم ولدالزنا^۱ هم بود. یقیناً این چنین بی آبرویی و تباهی دین و دنیا را ارذل الناس هم برداشت نخواهد کرد اگر طاقت مدافعت نداشته باشد جان خود را خواهد باخت و اگر کسی درین وقت خیال جان و مال خود کند او را تمام خلق بدترین دیوث و بی غیرت و سخت بی دین خواهد گفت، لیکن علی مرتضی باوجودیکه مالک اعلی ترین قوتها بود و آن ظالم هرگز تاب مقابله او نداشت خاموشی اختیار کرد و برای محافظت دین و آبروی خود نه از دست و زبان مدافعت نمود نه از تیغ و سنان. منافق و مرتد بودن آن شخص و این همه مظالم او در کتب شیعه مذکور است و از اجماعیات ایشان است و نبذی ازان در صفحات سابقه از کتب شیعه منقول^۲ شده است. باقی ماند اینکه حضرت علی مرتضی قوت مدافعت علی وجه الکمال داشت

۱- شیخ صدوق در معانی الاخبار می آرد: عن أبي بصير قال: سألته عما روی عن النبي صلی الله علیه وسلم قال: إن ولد الزنا شر من الثلاثة. قال علیه السلام: عني به الأوسط أنه شر ممن تقدمه وممن تلاه». ترجمه: ابوبصیر گفت که پرسیدم از امام معنی قول نبی صلی الله علیه وسلم که فرموده به تحقیق ولدالزنا بدترین سه کس هست. امام علیه السلام فرمود که مراد از او ولدالزنا خلیفه در میانی است که او بدترست از کسی که پیش از وی بود و از کسی که بعد وی آمد.

۲- در صفحات سابقه آنچه منقول شده برای ثبوت منافق و مرتد بودن کافی و وافی است. و برای ثبوت بقیه مظالم مذکوره اینجا نقل کرده می شود در جلاءالعیون فصل هفتم که برای بیان حالات حضرت فاطمه است

بیانش اینکه حسب روایات و معتقدات شیعه عصای موسی و انگشتری سلیمان و جمیع معجزات انبیای سابقین علیهم السلام نزد حضرت علی موجود بود و اسم اعظم هم می دانست و بودن این همه معجزات و دانستن اسم اعظم از لوازم امام است. در کتاب اصول کافی که اقدم و اوثق کتب ایشان است مطبوعه لکهنو ص ۱۴۰ بابی است باین عنوان باب ما أعطی الأئمة من اسم الله الأعظم درین باب روایات متعدده آورده خلاصه آن روایات این است که در اسم اعظم هفتاد و سه حرف اند، آصف وزیر حضرت سلیمان را یک حرف ازان معلوم بود که بذریعه آن در چشم زدن تحت بلقیس را حاضر کرد و حضرت عیسی را دو حرف معلوم بود و حضرت موسی را چهار حرف و حضرت ابراهیم را هشت حرف و حضرت نوح را پانزده حرف و حضرت آدم را بیست و پنج حرف و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را هفتاد و دو حرف و آن هفتاد و دو حرف را حضرت علی و تمام ائمه می دانند. نیز در همین کتاب اصول کافی ص ۱۴۱ بابی است باین عنوان باب ما عند الأئمة من آیات الانبیاء درین باب احادیث متعدده آورده الفاظ یک حدیث این است عن ابي جعفر قال: «خرج أميرالمومنين ذات ليلة بعد عتمة وهو يقول همهمة همهمة وليلة مظلمة خرج عليكم الامام عليه قميص آدم وفي يده خاتم سليمان وعصا موسى. ترجمه: حضرت علی مرتضی

می آرد که «عمر پا بر در زد و فریاد کرد که ای پسر ابوطالب، در را بگشا و شیر بیشه شجاعت بامر خدا صبر می نمود و متعرض ایشان نمی شد تا آنکه حضرت فاطمه علیها السلام بیتاب گردیده به عقب درآمد و از درد و الم عصا به بر سر بسته بود و جسم شریف بسیار نحیف گردیده بود بسبب مصیبت حضرت رسالت و فرمود که ای عمر، چه از ما می خواهی و ما را به مصیبت ما نمی گذاری؟ عمر گفت: در را بگشا والا آتش در خانه شما می اندازم و شما را می سوزانم. حضرت فاطمه گفت: ای عمر، از خدا بترس می خواهی بخانه ی من بی رخصت درآئی این خانه اهل بیت رسالت و بیت الحرام عزت و جلالت است، ازین حرم محترم شرم دارد و این جور و ستم روا مدار. پس آن (اینجا نام مبارک حضرت عمر با کمال گستاخی و بی ادبی نوشته جزاه الله تعالی) از آن سخنان هیچ پروا نکرد و هیزم طلبید و در خانه اهل بیت رسالت را بسوخت». باز بفاصله بسیره در همین فصل می آرد که «پس آن کافران ریسمانی در گردن امیرمومنان انداختند و بسوی مسجد کشیدند چون بدرخانه رسیدند حضرت مانع شد و بروایت دیگر: عمر تازیانه بر بازوی حضرت فاطمه زد که بشکست و ورم کرد و باز آنحضرت دست از امیرالمومنین بر نمی داشت تا آنکه در را بر شکم آنحضرت فشردند و دندانهای پهلوی آنحضرت را شکستند و فرزندی که در شکم داشت که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم او را محسن نام کرده بود شهید کردند و دمان ساعت سقط شد و حضرت فاطمه بهمان ضربت از دنیا رفت». علاوه این مظالم قرآن را محرف کردن و آیات و سور بسیار ازان حذف کردن و کلام انسانی دران افزودن و همچو متعه عبادت عظمی را حرام کردن که از یک بار متعه کردن مرتبه امام حسین حاصل می شود و از دوبار درجه امام حسن و از سه بار مرتبه حضرت علی و از چهار بار مرتبه حضرت رسول و همچو نماز تراویح معصیت کبری را رواج دادن و غیره و غیره مظالم بی حد و بی حساب است.

در شبی بعد نماز عشا بیرون آمد و فرمود که آوازه پست شده است و شب تاریک است امام شما یعنی من نزد شما آمده ام باین حال که قمیص آدم بر جسم من است و خاتم سلیمان در انگشت من، و عصای موسی در دست من. پس از حضرات شیعه باید پرسید که چرا درین وقت نازک این معجزات را بکار نیاورد چرا اسم اعظم خوانده تخته زمین را زیر و زبر نگردانید؟ چرا عصای موسی را نگذاشت که اژدهای دمان شده همه دشمنان را لقمه خود می ساخت؟ چرا بذریعه انگشتی سلیمان قوم جن را طلب نمود؟ و چرا ایشان را امر نه فرمود که همه ظالمان را در چشم زدن بقعر عدم می فرستادند؟ شیعه می گویند که این معجزات و اسم اعظم بلا شک نزد حضرت علی و جمیع ائمه موجود بود لیکن حکم خدا نبود که این اشیاء را بکار آرد. جوابش اینست که چون این اشیاء را بکار آوردن ممنوع بود پس خدا این اشیا را چرا عطا فرموده بود؟ در تمام عالم یک نظیر هم نیست که خدا کسی را نعمتی عطا فرماید و ازان نعمت استفاده را ممنوع قرار دهد، اعتراض به فعل عبث بر خداوند ذوالجلال لازم می آید. تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا. قطع نظر ازین همه معجزات شجاعت و زور بازو در علی مرتضی مافوق الفطرة موجود بود چنانچه در نهج البلاغه مطبوعه مصر قسم اول خود از زبان آنجناب منقول است: «والله لو لقیتهم واحدا وهم طلاع الأرض کلها ما بالیت ولا استوحشت». یعنی سوگند بخدا اگر من تنها بایشان مقابله کنم و ایشان باین کثرت باشند که تمام روی زمین ازیشان پر شود هرگز روا نخواهم کرد و نه وحشتی بمن لاحق خواهد شد. و علامه باذل در حمله حیدری می طرارد:

وصی نبی جفت پاک بتول	فروزنده شمع دین رسول	فشاننده ی جان براه خدا
نماینده ی کفر از دین جدا	درآرنده ی عمر و مرحب ز پای	برآرنده ی باب خیبر ز جای
رهاننده موسی از رود نیل	وماننده ی گل زنار خلیل	بساحل رساننده ی فلک نوح
کشاینده ی بابهای فتوح	هواخواه او جبرئیل امین	بفرمان او آسمان و زمین
نه کس جز نبی همتر از وی او		قوی دست قدرت ز بازوی او

از حضرات شیعه که برای خدا خود ارشاد فرمایند که کسی که چنین شجاعت و چنین قوت قویمه داشته باشد و چنان معجزات قاهره هم نزد او باشد چنین آبروریزی و بی دینی و چنین ظلمهای جگرخراش را بچشم خود ببند و مدافعت ننماید بلکه خاموش بی حس و حرکت بر جای خود نشسته ماند این چنین کس را چه باید گفت؟ و در حق او چه خیال باید کرد؟ آیا او را دیوث و بی غیرت و بی دین باید دانست یا حیوانی عجیب الخلقه باید شمرد؟

بهترین جوابها که حضرات شیعه در چنین مواقع بآن پناه می گیرند وصیت رسول است می گویند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم حضرت علی را وصیت کرده بود و از وی عهد گرفته

بود که تمام عمر صبر کند و خواه مظالم چندان شوند که دین و آبرو هر دو از دست رود مگر او پابند صبر باشد عبارت این وصیت و عهد در حدیث اصول کافی مطبوعه لکهنو ص ۱۷۳ این است: «فکان فیما اشترط علیه النبی بأمر جبریل علیه السلام فیما أمر الله عزوجل أن قال له: یا علی! تفی بما فیها من موالاته من والی الله ورسوله والبراءة والعداوة لمن عادی الله ورسوله والبراءة منهم علی الصبر منک علی کظم الغیظ وعلی ذهاب حقک و غصب خمسک وانتهاک حرمتک. فقال: نعم» باز بفصل چند سطور است: «قلت: نعم، قبلت ورضیت وإن انتهکت الحرمة وعظمت السنن ومزق الكتاب وهدمت الکعبة وخضبت لحتیتی من رأسی بدم عیبط صابرا محتسبا أبدا حتی أقدم علیک». ترجمه: پس بود در آنچه شرط کرد نبی بر علی بحکم جبریل علیه السلام و بارشاد خداوند عزوجل اینکه ای علی، آنچه درین وصیت نامه است بران عمل کن یعنی با دوستان خدا و رسول دوستی کن و با دشمنان خدا و رسول دشمنی و بیزاری کن، مگر این دشمنی و بیزاری با صبر و فرو بردن خشم باید بر ضایع شدن حق خود و غصب شدن خمس و تلف گردیدن آبرو. حضرت علی گفت: من قبول کردم و راضی شدم اگرچه بی آبرویی من شود و احکام دین معطل شوند و کتاب الله دریده شود و کعبه منهدم ساخته شود و ریش من از خون تازه ی سر من رنگین نموده شود همیشه صبر خواهم کرد تا آنکه نزد تو رسم یعنی بمیرم. جوابش اینکه اگر این وصیت را صحیح تسلیم کنیم مشکلاتی لاینحل بر شیعه پیش خواهند آمد که امام غائب شان هم حل آن نتوانند نمود. اول: اینکه اگر حضرت رسول این چنین وصیت فرمودند پس سوال این است که جناب سیده فاطمه زهرا ازین وصیت ضروری ما واقف و جاهل بود یا با وجود^۱ واقفیت میخواست که حضرت علی خلاف وصیت رسول کند زیرا که در احادیث شیعه وارد است که چون بر حضرت فاطمه از خلفا مظالم بسیار واقع شد حضرت فاطمه در نهایت غیظ و غضب آمد و ادب شوهری را بر طاق بلند گذاشته با نهایت زجر و توبیخ چنان کلمات ناملائم برای حضرت علی بر زبان آورد که در خانه ی شرفا هرگز این قسم الفاظ مسموع نشده در کتاب احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص ۵۹ می آرد که «قالت لأمیرالمومنین علیه السلام: یا ابن أبی طالب اشملت شملة الجنین وقعدت حجرة الظنن» علامه مجلسی ترجمه همین روایت در حق الیقین مطبوعه ایران ص ۲۳۳ می نویسد که «خطابهای درشت با سید اوصیا نمود که مانند جنین در رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در

۱- از حدیث وصیت که از اصول کافی ص ۱۴۳ منقول شده ظاهرست که حضرت فاطمه واقف بود چنانچه بعد عبارت منقوله بالا این عبارت است: «ثم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم فاطمة والحسن والحسین علیهم السلام وأعلمهم مثل ما أعلم أمیرالمومنین علیه السلام. فقالوا له: مثل قوله». پس معلوم شد که حضرت فاطمه هم مامور باین وصیت بود و او خلاف وصیت کرده که با حضرت عمر جنگ نمود و در گردن او آویخت که آن هم در اصول کافی مذکورست.

خانه گریخته ی بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک هلاک افگندی مغلوب اینان گردیده ی. مشکل دوم اینکه در عبارت وصیت که در سطور بالا منقول شد حکم صبر مطلق است در آن نه قید زمان است نه قید اشخاص، بلکه در عهد حضرت علی تصریح صریح است باینکه تا دم مرگ صبر خواهم کرد. پس با حضرت طلحه و زبیر و ام المومنین در واقعه جمل و با حضرت معاویه در واقعه صفین جنگ کردن قطعاً خلاف وصیت و یقیناً معصیت بود که از حضرت علی صادر شد. مشکل سوم این که اگر قصه ی وصیت صحیح باشد بر حضرت رسول الزامی سخت قائم می شود که چرا بی ضرورت این چنین وصیت لغو و بیهوده نمود که معاذالله دین خراب کرده شود کتاب الله محرف گردد و کعبه مکرمه منهدم نموده شود مگر ای علی هیچ تدبیری مکن و خاموش بنشین. این چنین وصیت بیهوده خلاف شان رسالت است نظیرش درین شریعت بلکه شرائع سابقه هم نتوان یافت. مشکل چهارم اینکه حضرت علی در زمانه خلفای ثلاثه رضی الله عنهم نیز بار بار خلاف این وصیت کرده. روایتی چند از کتب شیعه درینجا می نگاریم. مجتهد اعظم شیعه مولوی دلداری در عماد الاسلام می نویسد که در کتب امامیه مروی است که حق تعالی به پیغمبر خود امر فرمود که در مسجد نبوی دروازه های خانه های صحابه هر قدر که هستند همه بند نموده شوند بجز دروازه خانه علی. بعد چند روز حضرت عباس عم نبی صلی الله علیه وسلم عرض کرد که یا رسول الله دعا کن که دروازه خانه من در مسجد گشاده شود. آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: این امر ممکن نیست. حضرت عباس عرض کرد که برای میزاب من دعا کن. این درخواست حضرت عباس باجابت رسید و آنحضرت بدست مبارک خود میزاب حضرت عباس بر سقف خانه نصب کرد آن میزاب تا سه سال در زمانه ی خلافت حضرت عمر قائم بود روزی آب ازان میزاب میریخت برجامه های حضرت عمر افتاد پس او امر کرد که این میزاب از جای خود برکنده شود و به نهایت غیظ و غضب گفت که اگر کسی این میزاب را باز اینجا قائم کند گردنش بزنم. حضرت عباس دران وقت بیمار بود لیکن در همان حالت بر فرزندان خود تکیه کرده بخدمت حضرت امیر آمد و فریاد کرد که مرا دو چشم بود یک رسول خدا و دیگری ذات تو. یک چشم من بحکم الهی رفت و یک باقی است. من نمی دانستم که در حیات تو بر من این چنین ظلم کسی خواهد کرد؟ حضرت امیر فرمود که ای عم بزرگوار! بخانه خود بآرام بنشین و ببین که من چها می کنم. «ثم نادى يا قنبر! على بذى الفقار فتقلده ثم خرج إلى المسجد والناس حوله وقال: يا قنبر! اصعد ورد الميزاب إلى مكانه فصعد قنبر فرده إلى موضعه وقال على: وحق صاحب هذا القبر والمنبر لئن قلعه قالع لأضربن عنقه وعنق الأمر له بذلك ولأصلبنيهما فى الشمس حتى ينفذ. فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فنهض ودخل المسجد ونظر إلى الميزاب وهو فى موضعه، فقال: لا يغضب أحد أبا الحسن فيما فعله وتكفر عنه عن اليمين فلما كان من الغداة مضى على بن ابي

طالب إلى عمه العباس فقال له: كيف أصبحت يا عم؟ قال: بأفضل النعم ما دمت لى يا ابن اخى. فقال له: يا عم! طب نفسك وقر عينا فوالله لو خاصمنى أهل الارض فى الميزاب لخصمتهم ثم لقتلتهم بحول الله وقوته ولا ينالك ضيم ولا غيم. فقام العباس فقبل بين عينيه وقال: يا ابن اخى! ما خاب من أنت ناصره. فكان هذا فعل عمر بالعباس عم رسول الله وقد قال فى غير موطن وصية منه فى عمه إن عمى العباس بقية الآباء والأجداد فاحفظونى فيه، كل فى كنفى وأنا فى كنف عمى العباس، فمن آذاه فقد آذانى ومن عاداه فقد عادانى، فسلمه سلمى وحره حرى، وقد آذاه عمر فى ثلث موطن ظاهرة غير خفية منها قصة الميزاب ولولا خوفه من على عليه السلام لم يتركه على حاله». ترجمه: پس حضرت امير ندا داد قنبر را و فرمود كه ذوالفقار را نزد من بيار. پس حضرت امير ذوالفقار را حمائل ساخت و به مسجد رفت و مردمان گرداگرد او بودند و فرمود كه اى قنبر، بالاى سقف برو و ميزاب را بر جاى او قائم كن چنانچه قنبر بالا رفت و ميزاب را بر جاى او نصب كرد و حضرت امير فرمود: سوگند بحق صاحب اين قبر و منبر (يعنى حضرت رسول) كه اگر اين ميزاب را كسى بر كند ضرور بالضرور گردنش خواهم زد و در آفتاب خواهم انداخت تا اينكه معدوم گردد. اين خبر به عمر بن خطاب رسيد پس برخاست و در مسجد درآمد و ميزاب راديد كه در جاى خود است گفت كه خير در نيست كه ابوالحسن را كسى در غضب نيارد. پس چون صبح شد على بن ابى طالب بسوى عم خود عباس رفت و با او گفت چگونه صبح كردى اى عم؟ حضرت عباس گفت: در بزرگترين نعمتها صبح كردم اى برادرزاده ي من. حضرت امير فرمود: اى عم خوش دل و خنك چشم باش. قسم بخدا اگر درباره ي اين ميزاب جميع مردمان روى زمين با من جنگ مى نمودند من بريشان غلبه مى كردم و همه را بحول الله و قوته مى كشتم و ترا هيچ رنج و غم نمى رسيد. پس حضرت عباس برخاست و در ميان دو چشم حضرت امير بوسه داد وگفت: اى برادرزاده ي من، كسى كه مددگارش تو باشى او ناكام و نامراد نمى تواند شد. پس اين بود فعل عمر با عباس عم رسول الله حالانكه حضرت رسول در مواقع متعدده بطور وصيت در حق عم خود فرموده بود كه عم من عباس از بقيه آبا واجداد من است لهذا در حق او خاطر مرا ملحوظ داريد. همه كسان در ظل من اند و من در ظل عم خود عباس هستم، كسى كه او را ايذا داد مرا ايذا داد و كسى كه با او عداوت كرد با من عداوت كرد، صلح با او صلح با من است و جنگ با او جنگ با من، و به تحقيق عمر او را در سه مواقع ايذا داد كه آن هر سه مواقع ظاهر اند پوشيده نيستند از آن جمله قصه ميزاب است. واگر عمر از حضرت على خائف نبودى هرگز ميزاب را بر حال خود نگذاشتى.

پس خيال بايد كرد كه هرگاه در چنين معاملات خفيفه حضرت على چنان اظهار غيظ و غضب كند و صبر نكند بلكه شمشير بدست بجنگ خلق آماده شود غضب دختر خود چنان

برداشت خواهد نمود؟ و آنچه در عبارت مذکوره ی بالا مجتهد قمقام فرموده که حضرت عمر از حضرت علی می ترسید تائیدش از روایات کثیره که در کتب شیعه منقول است می شود. منجمله آن روایتی است که علامه مجلسی در حیات القلوب مطبوعه لکهنو ص ۳۴۷ آورده که «علی بن ابراهیم از ابو واثله روایت می کند که گفت روزی با عمر بن خطاب برای میرفتم ناگاه اضطرابی در او یافتم و صدای از سینه او شنیدم مانند کسی که از ترس مدهوش شود گفتم: چه شد ترا ای عمر؟ گفت: مگر نمی بینی شیر بیشه شجاعت را و معدن کرم و فتوت را، کشنده ی طاغیان و باغیان را، زننده شمشیر و علمدار صاحب تدبیر را، چون نظر کردم علی بن ابی طالب را دیدم گفتم: ای عمر، این علی بن ابی طالب است. گفت نزدیک من بیا تا شمه ی از شجاعت و دلیری و بسالت او برای تو بیان کنم. بدانکه حضرت رسول در روز احد از ما بیعت گرفت که نگریزیم و هر که از ما گریزد گمراه باشد و هر که کشته شود شهید باشد پیغمبر ضامن بهشت باشد برای او چون به جنگ ایستادیم ناگاه دیدیم که صد نفر از شجاعان و صنادید قریش روپما آوردند که هر یک صد نفر یا بیشتر از دلیران با خود داشتند پس ما را از جای خود کردند و همه گریختیم در آنجا علی را دیدیم که مانند شیر ژیان که بر گله موران حمله کند بر مشرکان حمله می کرد و ازیشان پروا نمی کرد چون ما را دید که می گریزیم گفت: قبیح و پاره پاره و بریده و خاک آلود باد روهای شما به کجا می گریزید بسوی جهنم می شتابید چون دید که ما بر نمی گردیم بر ما حمله کرد و شمشیر پهنی در دست داشت که مرگ ازان می چکید و گفت که بیعت کردید و بیعت را شکستید والله که شما سزاوارترید بکشته شدن از آنها که من می کشم. چون به دیده هایش نظر کردیم مانند دو کاسه روغن زیت که آتش دران افروخته باشند می درخشید و مانند دو قدح پر خون از شدت غضب سرخ شده بود من جزم کردم که همه ما را بیک حمله هلاک خواهد کرد. پس من از سائر گریختگان نزدیک او رفتم و گفتم که ای ابوالحسن بخدا سوگند می دهم که دست از ما برداری زیرا که عرب کارشان اینست که گاه میگریزند و گاه حمله می کنند ننگ گریختن را بر طرف می کنند گویا از روی من شرم کرد و دست از ما برداشت و برکافران حمله کرد. و تا این ساعت ترس او از دل من نرفته است و هرگاه که او را می بینم چنین هراسان می شوم». پس خدا را اندکی باید اندیشید که کسی که از حضرت علی چنان می ترسید که به مجرد دیدنش حواس او باخته می شد آیا همت او تواند بود که دختر آنجناب را غصب کند و تخویف و تهدید نماید حاشا و کلا. داستانی عجیب تر بشنو از کتب شیعه، ثابت است که جناب امیر علیه السلام روزی بمقابله حضرت عمر معجزه ی عصای موسوی ظاهر فرموده او را سراسیمه و مضطرب ساخته بود. در کتاب الخرائج مطبوعه ایران ص ۱۰ می آرد: «عن سلمان الفارسی قال: إن علیا بلغه عن عمر ذکره شیعه فاستقبله فی بساتین المدینة وفی ید علی قوس فقال: یا

عمر! بلغنی عنک ذکرک شیعتی. فقال عمر اربع علی ظلعک فقال علی إنک لها هنا ثم رمی بالقوس علی الأرض فإذا ثعبان کالبعیر فاغرفاه وقد أقبل نحو عمر لینلعه فصاح عمر: الله الله یا ابالحسن لا عدت بعدها فی شیء وجعل يتضرع إليه فضرب بيده؛ لی الثعبان فعادت القوس كما كان». ترجمه: روایت است از سلمان فارسی که علی را خبر رسید که عمر ذکر شیعه او نموده است پس در باغهای مدینه علی با او ملاقی شد و در آنوقت در دست علی کمانی بود پس گفت: علی که ای عمر، مرا خبر رسیده که تو ذکر شیعیان من کرده ای؟ عمر گفت: ای علی، بر خود رحم کن. علی فرمود: اینجا باش بعد ازان کمان را بر زمین افگند پس یکایک او ازدهای کلان گردید مانند شتر و دهن خود باز کرده بجانب عمر متوجه شد تا او را لقمه خود سازد پس عمر فریاد برآورد که ای ابوالحسن برای خدا مرا ازین نجات ده و گریه و زاری آغاز کرد. پس حضرت علی دست خود را بران ازدها زد باز آن ازدها کمان گردید. حکایتی دیگر لطیف تر بشنو که آنرا علامه مجلسی بآب و تاب تمام در حق الیقین نقل کرده و ما آنرا از کتاب الخرائج ص ۱۲۳ نقل می کنیم: «إن أبابکر أمر خالد بن الولید أن یقتل علیا إذا سلم من صلوة الفجر بالناس فأتی خالد جلس إلی جنب علی ومعه سیفه فتفکر أبوبکر فی صلوته فی عاقبة ذلك فخطر بباله أن بنی هاشم یقتلوننی إن قتل علی، فلما فرغ من التشهد التفت إلی خالد قبل أن یسلم وقال: لا تفعل ما أمرتک به، ثم قال: السلام علیکم. فقال علی لخالد: أکنت ترید أن تفعل ذلك؟ قال: نعم. فمد یده إلی عنقه وخنقه بأصبعیه حتی کادت عیناه یسقطان من رأسه وناشده بالله أن یترکه وشفع إلیه الناس فخلاه ثم کان خالد بعد ذلك یرصد الفرصة والفجأة یقتل علیا غرة فبعث بعد ذلك عسکر مع خالد إلی موضع فلما خرجوا من المدینة وکان خالد مدحجا وحوله شجعان قد أمرو أن یفعلوا کلما یأمرهم خالد فرأی علیا یجیی من ضیعتة منفرداً بلا سلاح، فلما دنی منه وکان فی ید خالد عمودا من حدید فرفعه یضرب به علی رأس علی فانترعه علی من یده وجعله فی عنقه وقتله کالقلادة فرجع خالد إلی أبی بکر فاحتال القوم فی کسره فلم یتهیأ لهم ذلك فلما علموا حاله قالوا: علی هو الذی یخلصه من ذلك كما جعله فی جیده وقد ألان الله له الحدید كما ألانہ لداود فشفع أبوبکر إلی علی فأخذ القلادة وفکه بعضه من بعض بأصبعه فبهتوا». ترجمه: امر کرد ابوبکر خالد بن ولید را که چون علی در جماعت نماز فجر سلام گزارد او را قتل کند چنانچه خالد آمد و در پهلوی علی بنشست و باوی تیغ وی بود مگر ابوبکر در نماز از انجام این کار بیندیشید و در دل او خوف پیدا شد که اگر علی مقتول شود بنی هاشم مرا خواهند کشت. پس بعد فراغت از تشهد قبل گزاردن سلام به سوی خالد متوجه گشت و گفت: ای خالد، آنچه من ترا امر کرده بودم مکن. بعد ازان ابوبکر سلام گزارد. علی به خالد فرمود که آیا تو چنین می کردی؟ خالد گفت که آری. پس علی دست بسوی گردن او دراز کرد و از دو انگشت گلوی او را چنان فشار داد که

قریب بود که هر دو چشم او بیرون افتد. آنگاه خالد سوگند داد که برای خدا مرا بگذارد و مردمان سفارش ها کردند پس علی او را گذاشت. لیکن خالد بعد ازین منتظر موقع می بود که ناگهانی علی را به قتل رساند. قضا را خالد با لشکری بجانبی فرستاده شد چون از مدینه بیرون آمد و خالد سلاح پوشیده بود و گرد او بهادران چند بودند و همه ایشان مامور بودند که آنچه خالد حکم دهد بران عمل کنند همدرین حال دید که علی از کشت خویش تنها بغیر سلاح می آید دران وقت در دست خالد عمودی از آهن بود او را برافراخت که بر سر علی بزند. علی فی الفور آن عمود را اثر دست وی بر بود و مانند گلوبند او را پیچیده در گردن او انداخت خالد مضطر گشته نزد ابوبکر آمد. مردمان تدابیر بسیار کردند مگر آن عمود به هیچ تدبیر نه شکست بعد ازان چون تمام ماجرا معلوم کردند گفتند که علی چنانچه این عمود را در گردن او انداخته خلاصی هم او تواند. خدا در دست او آهن را نرم گردانیده چنانچه در دست حضرت داود نرم گردانیده بود. پس ابوبکر نزد علی سفارش کرد آنگاه علی آن گلوبند را گرفته به یک انگش خود پاره پاره کرد. همه مردمان بر این قوت خدا داد حیران شدند. درین روایت بسیار عجائب هاست یکی ازان اینکه حکم قتل بعد گزاردن سلام غیر معقول است بهترین موقع قتل در نماز بحالت سجده می باشد. دیگری آنکه حضرت ابوبکر انجام کار را بوقت امر کردن نیندیشید در عین نماز چرا این اندیشه پیدا شد. ازین روایت این هم ظاهرست که حضرت ابوبکر در ایام خلافت خود هم از بنی هاشم می ترسید حالانکه تجربه شاهد بود که بوقت غصب خلافت و غصب فدک بنی هاشم او را هیچ ضرری نتوانند رسانید. ازین روایات لطیفه که قدر قلیلی ازان بطور مثال نقل کریم چنانکه قصه غصب ام کلثوم و تخویف و تهدید حضرت عمر بر حضرت علی را (هباءا مثورا) می شود. هم چنین این هم باطل می گردد که استفاده از معجزات ممنوع بود و قصه ی وصیت نیز خاکستر می گردد. و اکنون آخرین حلیه ی که شیعه بآن می آویزند باقی ماند و آن این است که می فرمایند: احادیث ائمه بسیار مشکل می باشد فهم هرکس آنجا نمیرسد چنانچه محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی مطبوعه لکهنو ص ۲۵۴ بابی باین عنوان منعقد نموده باب فیما جاء إن حدیثهم صعب مستصعب درین باب احادیث متعدده به همین مضمون آورده. حدیث اول: این است: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «إن حدیث آل محمد صعب مستصعب لایؤمن به إلا ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد امتحن الله قلبه للایمان، فما ورد علیکم من حدیث آل محمد فلانت له قلوبکم و عرفتموه فاقبلوه و ما اشمأزت منه قلوبکم و أنکرتموه فردوه إلی الله و إلی الرسول و إلی العالم من آل محمد و إنما الهالك أن يحدث أحدکم بشیء منه لا یحتمله فیقول: والله ما کان هذا والله ما کان هذا. و الانکار هو الکفر. ترجمه: فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که حدیث آل محمد بسیار دشوار می باشد یقین نمی کند بآن مگر فرشته ی مقرب یا نبی مرسل یا بنده که الله دل او را

برای ایمان آزموده باشد. پس حدیث آل محمد چون پیش شما آید و قلب شما بآن مائل شود و مقصد آن بفهم شما درآید آن را قبول کنید و هر حدیثی که قلوب شما از آن پریشان شود و مطلب آن به فهم شما نیاید آن را حواله بخدا و رسول و امام کنید و هلاک خواهد شد آن کس که این چنین حدیث پیش او آید که مطلب آن بفهم نمی آید و گوید که والله این چیز نشده والله این چیز نشده زیرا که انکار حدیث آل محمد کفرست. این آخری حيله ی شیعه است چون از هر طرف عاجز شوند و جواب احادیث خود نتوانند داد و بینند که راه تاویل و تسویل مسدودست ساده لوحان خود را به همین تدبیر بر مذهب خود قائم می دارند که این احادیث از اسرار امامت است و اسرار امامت به فهم هر کسی نمی آید هر فرشته و هر نبی هم آن را نمی فهمد بلکه فهم آن به فرشته که مقرب باشد و نبی که مرسل بود و مومنی که بکمال ایمان موصوف بود مخصوص است. علامه مجلسی در آخر چنگ به همین حيله زده در حق الیقین می فرماید: «غرائب احوال و خفایای اسرار ایشان را خلق نمی داند و تاب شنیدن آنها نمی دارد مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مومن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور گردانیده باشد». حق این است که این چنین حيله ها از خصائص مذهب شیعه است. جمیع اهل مذاهب ازین قسم سخنها بیهوده شرم و عار دارند. و در آخر این مبحث قدری از حالات شریفه حضرت عباس هم در معرض بیان آوردن ضروری است تا ظاهر شود که در باب عقد ام کلثوم جناب امیر بر مشوره ی حضرت عباس عمل کرده مرتکب خطای فاحش شده در کتاب احتجاج طبرسی از حضرت علی مرتضی نقل کرده که آنجناب ارشاد فرمود: «ذهب من كنت أعتضد بهم علی دین الله من أهل بیتی و بقیة بین حفرة قریبیتی العهد بجاهلیة: عقیل و عباس». ترجمه: رفتند از اهل بیت من کسانی که قوت حاصل می کردم بایشان در دین الهی و باقی ماندم در میان دو ذلیل و خوار که قریب العهداند بجاهلیت، یکی عقیل و دیگری عباس. پس چون جناب امیر می دانست که عباس مردی ذلیل و خوار است پس چرا از او درین باب مشورت نمود و ندانست که او مشوره ذلیل خواهد داد؟ و برای حضرت عباس عم رسول صرف بر همین الفاظ اکتفا نرفته بلکه معاذالله او را ولد الزنا هم قرار داده اند هر که خواهد کافی کتاب الروضة و حیات القلوب را مطالعه کند. عبارت حیاة القلوب این است: «ابوجعفر طوسی به سند معتبر روایت کرده از امام صادق که فضیله مادر عباس کنیز مادر زبیر و ابوطالب و عبدالله ابنای عبدالمطلب بود عبدالمطلب با او مقاربت کرد که عباس از آن بهم رسید. زبیر با عبدالمطلب دعوی کرد و به پرخاش برآمد که این کنیز از مادر ما بما میراث رسیده است تو بی رخصت با او مقاربت کردی و این فرزندی که بهم رسیده یعنی عباس بنده ی ماست. پس عبدالمطلب اکابر قریش را به شفاعت نزد وی فرستاد تا آنکه زبیر راضی شد که دست از عباس بردارد. بشرطیکه

نامه نوشته شود که عباس و فرزندان در مجلسی که ما و فرزندان ما نشسته باشند نه نشیند و در هیچ امری با ما شریک نه شود و حصه نبرد پس باین مضمون نامه نوشته شد و اکابر قریش مهر کردند و این نامه نزد ائمه علیهم السلام بود». اندرین حالات چگونه ممکن است که حضرت عباس را اخلاصی با جناب امیر باشد نزد شیعه محال است که ولدالزنا مخلص حضرت امیر تواند شد چنانچه گفته اند:

محبت شه مردان مجوز بی پدری که دست غیر گرفت است پای مادر او
و همچنین است حال پسر او عبدالله بن عباس در کتاب کافی مذمت او نیز از ائمه کرام
منقول است تا آنکه امام باقر علیه السلام او را جهنمی گفت. نعوذ بالله من هذه الکفریات.

قول سوم

قول سوم در باب نکاح ام کلثوم این است که این همه قصه های دور و دراز اصلی ندارد،
واقع همین قدرست که حضرت عمر درخواست ام کلثوم نمود و درین باب اصرار بسیار کرد
پس حضرت امیر زن جنیه را از مقام نجران طلب نموده او را مشکل به شکل ام کلثوم کرد و نزد
حضرت عمر فرستاد و ام کلثوم اصلی را تا حیات حضرت عمر از نظر مردمان غائب ساخت
مردمان بی بصیرت فهمیدند که ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم اصلی واقع شد حالانکه چنین
نبود. مجتهد اعظم شیعه مولوی دلدار علی در مواعظ حسنیه از کتاب الخرائج می آرد: «گفت
عرض نمودم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که مخالفین بر ما حجت می آرند و می گویند
که چرا علی دختر خود را بخلیفه ثانی داد پس حضرت صلوات الله علیه که تکیه کرده نشسته
بودند درست نشسته فرمودند که آیا چنین حرفها می گویند بدرستیکه قومی که چنین زعم می
کنند لا یهدون سواء السبیل، سبحان الله حضرت امیر را این قدر قدرت نبود که حائل شود میان
خلیفه و دختر خود. دروغ می گویند که هرگز چنین نبود بدرستیکه چون خلیفه ثانی پیغام عقد را
بحضرت امیر داد حضرت انکار نمودند پس خلیفه ثانی به عباس گفت که اگر دختر علی را بمن
عقد نمی کنی سقایت زمزم از دست تو می گیرم. پس عباس بخدمت حضرت امیر آمده حقیقت
حال را گفت، حضرت انکار نمودند. چون عباس باز الحاح نمود حضرت امیر باعجاز خود جنیه
را از اهل نجران طلبیدند و او یهودیه بود پس او بموجب امر بصورت ام کلثوم ممثل گردید و
حضرت امیر ام کلثوم را باعجاز خود از نظرها مستور گردانید پس تا مدت دراز جنیه پیش او
ماند تا اینکه یک روز بعضی از قرائن دریافت نمود که زن او ام کلثوم نیست بلکه از بنی آدم
هم نیست گفت: ندیده ام ساحرتر از بنی هاشم کسی را، و چون خواست که این امر را اظهار
نماید خود کشته شد، پس جنیه بخانه خود رفت و ام کلثوم ظاهر گردید». ازین روایت که در
لطافت و نفاست غایتی ندارد همه اشکالها مندفع شد اکنون نه بر عفت آن معصومه حرفی می

آید نه عجز و مغلوبیت جناب امیر متوهم می شود نه فضیلت حضرت عمر به ثبوت می رسد، لیکن یک دو سوال باقی است. اول: اینکه آیا مناکحت جن و انس جائز است یا نه؟ دوم: اینکه آیا از مواصلت جن و انس اولاد هم پیدا می شود یا نه؟ و زید بن عمر که از ام کلثوم پیدا شده بود آیا او از بطن ام کلثوم اصلی بود یا از بطن همان جنیه؟ باقی ماند تناقض این قول باقوال دیگر و موید هر قول ارشادات ائمه معصومین است ما را ازان تناقض کاری نیست احادیث ائمه بسیار مشکل می باشند پس از اسرار امامت است فهم هر فرشته و هر نبی هم آنجا نمی رسد.

بحث عقد ام کلثوم را بر لطیفه شریفه ختم می کنیم: قاضی نورالله شوستری در مصائب النواصب علی ما نقله فی إزالة العین می نویسد و جوهر شرافت خود را چنان آشکار می نماید: «آنچه دعوی از برای خود از امامت از روی ظلم و جور و تعدی و خلاف بر خدا و رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بدفع امامی که نصب کرده او را و خدا و رسول خدا و استیلای او بر امور مسلمانان، پس حکم به خلاف خدا و رسول اعظم است نزد حق تعالی از اغتصاب هزار فرج از زنان مومنه چه جای فرج واحد». خلاصه اینکه حضرت عمر حضرت علی را از امامت معزول کرد و این ظلم از غصب هزار فرج زاندهست چه جائیکه او صرف بر غصب یک فرج اکتفا نموده. این است حیا و غیرت!! و این است حمیت و شرافت!! أستغفرالله ثم أستغفرالله.

تَمَّتْ

الحمد لله که ترجمه جلد اول آیات بینات باختم رسید و در آخر آن تکمله ی مفیده ان شاء الله تعالی ملحق خواهد شد که ازان انکشاف حقیقت مذهب شیعه چنانکه باید به ظهور خواهد آمد. والحمد لله تعالی اولاً و آخراً و صلی الله تعالی علی النبی وآله وصحبه وسلم.

تکمله مَفِيدَه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، حامداً و مصلياً.

اما بعد، بر صاحبان عقل و فراست و طالبان رشد و هدایت مخفی مباد که مذهب شیعه مذهبی است که او را بر مذهبی دیگر از مذاهب عالم قیاس نتوان کرد، چه درین مذهب عجائبهاست که در هیچ مذهب نتوان یافت. چنانچه ان شاءالله تعالی درین تکمله بطور مشتی نمونه از خروار و اندکی از بسیار بیان آن هدیه ی قارئین کرام خواهد شد. این تکمله را بر پنج فصل و یک خاتمه تقسیم نموده شد.

فصل اول در بیان عجائب مذهب شیعه. فصل دوم در بیان ایمان بالقرآن. فصل سوم در بیان مساله امامت. فصل چهارم در تفسیر آیات که در مبحث خلافت فریقین بآن استدلال کرده اند. فصل پنجم در استدلال باحدیث که شیعه آن را روایت کرده و معتبر قرار داده اند. خاتمه در بیان محبت اهل بیت.

فصل اول

در بیان عجائب مذهب شیعه

۱) در مذهب شیعه اخفای دین عبادت عظمی است. و بالفاظ دیگر: امر حق را پوشیده داشتن نهایت ضروری است، کسی که دین خود را پوشیده ندارد خدا او را در دنیا هم ذلیل می کند. به همین سبب علمای شیعه عوام خود را از حقیقت مذهب شیعه آگاه نمی کنند و عوام بی چاره بی خبر می مانند و مذهب شیعه را شاخی از شاخه های اسلام تصور می کنند. محمدبن یعقوب کلینی در کتاب اصول کافی بعد باب التقیة بایی مستقل بعنوان باب الکتمان منعقد ساخته. آغاز این باب در مطبوعه لکهنو از ص ۴۸۵ است همه احادیث این باب نهایت عجیب اند یک دو روایت ازان حسب ذیل است:

عن سلیمان بن خالد قال: قال ابو عبدالله علیه السلام: «یا سلیمان! إنکم علی دین من کتمه أعزه الله ومن أذاعه أذله الله».

گفت سلیمان بن خالد که فرمود ابو عبدالله یعنی امام جعفر صادق علیه السلام که ای سلیمان! شما بر چنین دین هستید که هر که آن را پوشیده دارد الله او را عزت دهد و هر که آن را ظاهر کند الله او را ذلیل کند.

عن أبي عبيدة الحذاء قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: «والله إن أحب أصحابي إلي أورعهم وأفقههم وأكتمهم لحديثنا».

گفت ابو عبید حذاء که شنیدم از ابو جعفر یعنی امام باقر علیه السلام که میفرمود: والله محبوب ترین اصحاب من نزد من کسی است که اورع وافقه باشد و حدیث ما را زیاده پوشیده دارد.

۲) کذب و دروغ که نزد همه کس عیب است حتی که کسانی که مذهبی ندارند کذب و دروغ را قبیح بلکه اقبیح القبائح می دانند لیکن در مذهب شیعه بهترین عبادات است و کسی که از دروغگوئی پرهیز کند بی ایمان و بی دین است، دین را ده جزوست نه جزو ازان در دروغگوئی است و یک جزو در باقی عبادات یعنی نماز و روزه و حج و زکوات و غیره. در اصول کافی مطبوعه لکهنو بابتی است به عنوان باب التقیة آغاز این باب از ص ۴۸۲ و اختتام آن بر ص ۴۸۵ ست چند احادیث این باب درج ذیل ست.

عن ابن ابی عمیر الأعجمی قال: قال لی أبو عبدالله علیه السلام: «یا أبا عمیر! إن تسعة أعشار الدین فی التقیة ولا دین لمن لا تقیة له، والتقیة فی کل شیء إلا فی النبیذ والمسح علی الخفین».
 گفت ابوعمیر اعجمی که فرمود بمن ابو عبدالله علیه السلام که ای ابوعمیر، نه جز از ده جزو دین در تقیه است، و کسی که تقیه نکند بی دین است و تقیه در هر چیزست سوای نبیذ و مسح موزه ها.
 فرمود امام باقر علیه السلام که تقیه دین من است و دین آباء من، و کسی که تقیه نکند بی ایمان است.

اگر شیعه گویند که درین احادیث فضائل تقیه مذکور شده و تقیه بمعنی دروغگوئی نیست جوابش اینکه معنی تقیه خود از امام معصوم در کتب شیعه منقول است لهذا باب تاویل قطعاً مسدودست در همین کتاب اصول ص ۴۸۳ می آرد.

عن ابی بصیر قال: قال أبو عبدالله علیه السلام: التقیة من دین الله. قلت من دین الله؟ قال: آی والله من دین الله، ولقد قال یوسف: ﴿أَيَّتَهَا الْعِیرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾ والله ما كانوا سارقوا شیئا. ولقد قال إبراهیم: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ والله ما كان سقیما.
 گفت ابوبصیر که فرمود امام جعفر صادق علیه السلام که تقیه دین خداست. گفتم از دین خدا؟ امام فرمود: آری سوگند بخدا از دین خداست. و به تحقیق یوسف گفته بود که ای اصحاب قافله شما دزدی کرده اید حالانکه والله ایشان هیچ چیز دزدیده نه بودند. و به تحقیق ابراهیم گفت که من بیمارم حالانکه او بیمار نبود.

ازین حدیث بوضاحت تمام ظاهر شد که معنی تقیه بجز دروغگوئی چیزی نیست کسی که

۱- در قرآن مجید لقد قال یوسف الخ. نیست بلکه ﴿أَذْنُ مُؤَدَّنٍ أَيَّتَهَا الْعِیرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾ (یوسف: ۷۰). لهذا از روی قرآن این مقوله حضرت یوسف صدیق هرگز نتواند شد بلکه کسی از خدام وی علیه السلام به سبب ناواقفیت از حقیقت حال این جمله بر زبان آورده.

هیچ دزدی نکرده او را دزد گفتن دروغ نیست پس چیست؟ و همین را امام علیه السلام تقیه می فرماید و کسی که بیمار نیست او خود را بیمار گوید دروغ نیست پس چیست؟ و همین را امام تقیه قرار می دهد.

اگر شیعه گویند که این امر تسلیم کردیم که معنی تقیه دروغ گفتن است لیکن مشروط است بخوف جان، و در چنین حالت خوف دروغ گفتن اگر جائز شد چه قباح است؟ جوابش اینکه حدیث شیعه که یک دو از آن ذکر کردیم و آینده هم ذکر خواهیم کرد بر محض جواز دلالت نمی کند بلکه بر وجوب و فرضیت دلالت می کند و بر ترک تقیه وعید شدید واردست و او را بی دین و بی ایمان فرموده اند. و این هم باطل است که تقیه مشروط است بخوف جان، در همین کتاب اصول کافی ص ۴۸۴ مروی است.

عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: «التقية في كل ضرورة وصاحبها أعلم بها حين تنزل به.»
گفت زرارہ کہ فرمود امام باقر علیہ السلام کہ تقیہ در ہر ضرورت است و کسی کہ او را ضرورت پیش آید او ضرورت را خوب می شناسد.

ازین حدیث معلوم شد کہ تقیہ در ہر ضرورت است و ہرگز خوف جان شرط نیست و تحدید ضرورت ہم از جانب شرع نیست بلکہ بر رای مبتلا بہ مفوض است. بلکہ حق این است کہ در تقیہ مطلق ضرورت نیز شرط نیست بی ضرورت ہم دروغ گفتن عبادت است، در اقوال و افعال ائمہ کہ علمای شیعہ آن را بر تقیہ حمل می کنند در اکثر بیشتر مواقع شائبہ ضرورت اصلاً^۱ نیست. در کتاب من لایحضرہ الفقیہ کہ آن ہم در اصول اربعہ شیعہ معدودست در بیان صوم یوم الشک آورده:

قال الصادق عليه السلام: «لو فرمود امام جعفر صادق عليه السلام که اگر قلت إن تارك التقية تارك گویم ہر آئینہ تارک تقیہ مثل تارک نمازست

۱- مثلاً در فروع فقہیہ کہ خود ائمہ مجتہدین اہل سنت باہم مختلف بودند و ہر مجتہد اجتہاد خود را علانیہ ظاہر می کرد مگر ائمہ شیعہ درین مسائل ہم تقیہ می کردند ہر کہ خواہد کتاب استبصار کہ در اصول اربعہ شیعہ است مطالعہ کند صدہا امثلہ ی این خواہد یافت. مثلاً خروج خون از بدن مثل رعاف یا فصد و غیرہ ناقض وضو ہست یا نہ، از ائمہ ہر دو قول منقول است. صاحب استبصار می گوید کہ اصل مذهب ائمہ این است کہ ناقض وضو نیست و در حدیثی کہ ناقض وضو بودن منقول است آن بر تقیہ محمول است. درینجا طرفہ ماجرا این است کہ مجتہدین مدینہ ہم قائل بہ همان قول بودند کہ اصل مذهب امام بود لیکن امام از اہل مدینہ نہ ترسید و خلاف ایشان فتوی بہ ناقض وضو بودن داد بلکہ از اہل کوفہ خوف کرد کہ در مذهب شان خروج خون ناقض وضوست حالانکہ امام در مدینہ سکونت داشت نہ در کوفہ.

الصلوة لکننت صادقاً». وقال یقیناً درین قول راست گو باشم. و نیز فرمود آنجناب علیه السلام: «لا دین لمن لا تقیة له». علیه السلام که کسی که تقیه نکند او بی دین است. و این دروغگوئی که شیعه آن را عبادت قرار داده اند محدود در امور دنیاوی نیست بلکه ائمه معصومین در امور دینی هم در عقائد و هم در اعمال بکثرت آن را استعمال فرموده اند. اگر کسی بر تفصیل این مبحث آگاهی خواهد او را لازم ست که کتاب الثانی من المائتین^۱ را مطالعه کند.

۳) اختلاف روایت و اختلاف اقوال در مذهب شیعه چندان است که هرگز عُشر عشر آن در هیچ مذهبی یافته نمی شود. علمای شیعه ازین اختلاف بی حد سخت حیران و بغایت پریشان اند و پریشانی خود را مخفی نتوانند نمود و طرفه اینکه این هم اعتراف کرده اند که تشخیص و تعیین سبب این اختلاف که آیا این اختلاف به سبب تقیه است یا به سببی دیگر از طاقت انسانی بالاترست. مجتهد اعظم ایشان مولوی دلدار علی در اساس الاصول مطبوعه لکهنو زمانه شاهی ص ۵۱ می فرمایند:

۱- درین کتاب مبحث تقیه به تفصیل تمام مذکورست و تمام اطراف و جوانب را احاطه نموده شده و چهل مواقع تقیه کردن ائمه معصومین از کتب معتبره شیعه منقول شده که دران اصلاً شائبه ضرورت نیست.

الأحاديث الماثورة عن الأئمة مختلفة جدا لا يكاد يوجد حديث إلا وفي مقابلته ما ينافيه ولا يتفق خبر إلا وبأزائه ما يصاده حتى صار ذلك سببا لرجوع بعض الناقصين عن اعتقاد الحق كما صرح به شيخ الطائفة في أوائل التهذيب والاستبصار ومنشى هذه الاختلافات كثيرة جدا، من التقية والوضع واشتباه السامع والنسخ والتخصيص والتقييد وغيرها من الامور الكثيرة كما وقع التصريح على أكثرها في الأخبار والماثورة عنهم وامتياز المناشى بعضها عن بعض في باب كل حديثين مختلفين بحيث يحصل العلم واليقين تبعين المنشأ عسير جداً وفوق الطاقة كما لا يخفى.

احاديثي که از ائمه منقول است با هم سخت مختلف است یک حدیث هم یافته نمی شود که حدیثی دیگر مخالف آن نباشد و یک روایت همچنین نیست که روایتی دیگر ضد آن نباشد حتی که این اختلاف سبب برگشتن بعض ناقصان از مذهب شیعه گشت چنانکه شیخ الطائفه در آغاز کتاب تهذیب و استبصار تصریح باین نموده. و اسباب این اختلافات بسیارست مانند تقیه و مانند موضوع شدن روایات و مانند اینکه سامع را اشتباه واقع شد و مانند اینکه حدیثی منسوخ یا مقید گردید و ما سوای آن اسباب بسیارست. چنانچه ذکر اکثر این اسباب در احادیث منقوله از ائمه وارد شده و لیکن امتیاز اسباب از یکدیگر در هر دو حدیث مختلف که اینجا اختلاف به سبب تقیه است و اینجا به سبب نسخ و غیره باین طور که به تعیین سبب علم و یقین حاصل شود بسیار دشوار و بالاتر از طاقت است چنانچه پوشیده نیست.

درین عبارت نسخ را هم یک سبب از اسباب اختلاف قرار داده معلوم شد که نزد شیعه بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز نسخ جاری است. این را یاد باید داشت که در مبحث ختم نبوت بکار خواهد آمد.

نیز همین مجتهد اعظم در همین کتاب اساس الاصول ص ۹۱ می طرازد:

وقد ذكرت ماورد عنهم من الأحاديث المختلفة التي يختص بالفقه في الكتاب المعروف بالاستبصار وفي كتاب تهذيب الاحكام ما يزيد على خمسة الاف حديث و ذكرت في أكثرها اختلاف الطائفة في العمل بها وذلك أشهر من أن يخفى حتى أنك لو تأملت اختلافهم في هذه الأحكام وجدته يزيد على اختلاف أبي حنيفة والشافعي ومالك ووجدتهم مع هذا الاختلاف العظيم لم يقطع أحد منهم موالات صاحبه فلم ينته إلى تضليله والبراءة من مخالفه.

احاديث مختلفه که از ائمه وارد شده مخصوص به فقه در کتاب مشهور استبصار و در کتاب تهذيب الاحكام زائد از پنج هزار مذکور است و در اکثر اين احاديث عمل شيعه برين احاديث مختلف بيان نموده شده يعنى كسى بريك حديث عمل مى كند و ديگرى بر حديث ديگر كه ضد آنست و اين امر مشهور است بر كسى پوشيده نيست حتى كه اگر تامل كنى اختلاف سلف ما را زائد يابى بر اختلاف ابوحنيفه و شافعى و مالك و با وجود اين اختلاف عظيم با هم ترك موالات يكديگر نمودند و يك ديگر راه گمراه و فاسق نمى گویند و براءت و بيزارى از مخالف خود نمى كنند.

شيعه بر اهل سنت به سبب اختلافات ائمه اربعه طعن مى کنند اين عبارت را بچشم عبرت بينند از اين عبارت اين هم واضح شد كه اين زائد از پنج هزار احاديث مختلفه آن است كه تعلق به فقه دارد ديگر احاديث مختلفه كه تعلق به عقائد دارد مزيد بر آن است. و آنچه گفته كه با وجود اين اختلاف عظيم با هم ترك موالات نمى کنند اين همان دروغ است كه در مذهب شيعه عبادت قرار يافته در همين كتاب اساس الاصول ص ۱۲۴ نوشته و خود را مصداق مثل مشهور دروغگو را حافظه نباشد ساخته عبارت صفحه مذکور اين است:

قال ثقة الاسلام في الكافي: علي بن ابراهيم عن الشريع بن الربيع قال: لم يكن ابن ابي عمير يعدل بهشام بن الحكم شيئاً، ولا يغيب ايتانه ثم انقطع عنه وخالفه، وكان سبب ذلك أن ابا مالک الحضرمي كان أحد رجال هشام وقع بينه وبين ابن ابي عمير ملاحاة في شيء من الإمامة، قال ابن ابي عمير: الدنيا كلها للإمام من جهة الملك وأنه أولى بها من الذين هي في أيديهم، وقال ابو مالک: كذلك

أمالک الناس لهم إلا ما حکم الله به للإمام الفی والخمس والمغنم فذلک له وذلک ایضا قد بین الله للإمام أين یضعه وكيف یصنع به فتراضیا بهشام ابن الحكم وصارا إليه فحکم هشام لأبی مالک علی ابن ابي عمیر فغضب ابن ابي عمیر وهجر هشاماً بعد ذلک، فانظروا

یا أولى الأبواب واعتبروا یا أولى الأبصار، فإن هذه الأشخاص الثلاثة کلهم كانوا من ثقات أصحابنا وكانوا من أصحاب الصادق والکاظم والرضا علیهم السلام، كيف وقع النزاع بينهم حتی وقعت المهاجرة فیما بينهم مع کونهم متمکنین من تحصیل العلم والیقین عن جناب الأئمة.

ثقة الاسلام یعنی کلینی در کتاب کافی آورده که علی بن ابراهیم از شریع بن ربیع روایت می کند که ابن ابي عمیر همرتبه هشام حکم کسی را نمی دانست و روزانه نزد وی می رفت بعد چندی از وی قطع تعلق کرد و مخالف او شد و سبب این بود که ابو مالک حضرمی که یکی از راویان هشام هست در میان او و در میان ابن ابي عمیر در مساله از مسائل امامت نزاعی واقع شد ابن ابي عمیر می گفت که تمام دنیا ملک امام است و او زیاده مستحق تصرف است از آنانکه آن دنیا در دست آنهاست. ابو مالک می گفت که املاک مردمان ملک اوشان است امام را صرف همان قدر می رسد که خدا برای ایشان مقرر کرده یعنی فی و خمس و مال غنیمت و در اینها هم خدا برای امام بیان فرموده که کجا صرف کند و چگونه کند پس هر دو راضی شدند بر هشام بن حکم و رفتند نزد وی لیکن هشام موافق ابو مالک و مخالف ابن ابي عمیر فیصله کرد. پس غضبناک شد ابن ابي عمیر را ترک کرد. هشام را بعد ازین پس ببینید ای صاحبان عقل و عبرت گیرید ای صاحبان بصیرت که این هر سه اشخاص از ثقات اصحاب ما و صحابیان صادق و کاظم و رضا علیهم السلام هستند چگونه در میان ایشان نزاع واقع شد حتی که یکدیگر را ترک کردند باوجودیکه بر تحصیل علم و یقین از جناب ائمه قادر بودند

۴) علمای شیعه معترف اند که اصحاب ائمه معصومین نه اصول دین را از جناب ائمه به یقین حاصل کرده بودند نه فروع دین را. و طرفه تر اینکه با وجود قدرت تحصیل یقین بریشان واجب هم نبود. مجتهد اعظم مولوی دلدار علی در آغاز عبارتی که در نمبر سوم از اساس الاصول ص

<p>این امر را ما تسلیم نمی کنیم که بر اصحاب ائمه حاصل کردن یقین لازم بود چنانچه از روش اصحاب ائمه ظاهر می شود بلکه ایشان مامور بودند که از هر کس خواه معتبر باشد یا غیر معتبر احکام دین اخذ نمایند بشرطیکه قرینه باشد که مفید ظن بود چنانکه باربار بطرق مختلفه دانستی و چگونه چنین نباشد که اگر این امر را تسلیم کنیم لازم آید که اصحاب امام باقر و صادق که یونس کتب ایشان را گرفته و احادیث ایشان شنیده بود همه هالک و مستحق دوزخ باشند و همین است حال تمام اصحاب ائمه زیرا که ایشان در اکثر مسائل جزئیة فرعیة مختلف بودند.</p>	<p>لانسلم انهم كانوا مكلفين بتحصيل القطع والیقین كما يظهر من سجية أصحاب الأئمة بل إنهم كانوا مأمورين بأخذ الأحكام من الثقات ومن غیرهم أيضا مع قیام قرینة تفید الظن كما عرفت مرارا بأنحاء مختلفة كيف ولو لم يكن الأمر كذلك لزم أن يكون أصحاب أبي جعفر والصادق الذين أخذ یونس كتبهم وسمع أحاديثهم مثلا هالكين مستوجبين النار وهكذا حال جميع أصحاب الأئمة فإنهم كانوا مختلفين في كثير من المسائل الجزئية الفرعية.</p>
--	--

و علامه شیخ مرتضی در فرائد الاصول مطبوعه ایران ص ۸۶ می نویسد:

<p>باز آنچه این شخص ذکر کرده که اصحاب ائمه قادر بودند برینکه اصول و فروع دین را بطرق یقین حاصل کنند دعوی غیر مسلم است و مسلم نبودن آن واضح است، و کم از کم آنچه برین شهادت دهد آنچه بچشم دیده شد و از روایات معلوم شد که اصحاب ائمه صلوات الله علیهم در اصول و فروع دین با هم مختلف بودند و به همین سبب بسیاری از اصحاب شکایت پیش ائمه بردند که در اصحاب شما اختلاف بسیارست وائمه گاهی جواب دادند که این اختلاف ما خود انداخته ایم برای حفاظت خونهای شما. این جواب در روایت حریز و زراه و ابویوب جزار منقول است و گاهی جواب دادند که این</p>	<p>ثم إن ما ذكره من تمكن أصحاب الأئمة من أخذ الأصول والفروع بطريق اليقين دعوى ممنوعة واضحة المنع وأقل ما يشهد عليها ما علم بالعين والأثر من اختلاف أصحابهم صلوات الله عليهم في الأصول والفروع ولذا شكى غير واحد من أصحاب الأئمة إليهم اختلاف أصحابه فأجابوهم تارة بأنهم قد ألقوا الاختلاف حقناً لدمائهم كما في رواية حريز و زرارة وأبي أيوب الجزار وأخر، أي أجابوهم بأن ذلك من جهة الكذابين كما في رواية</p>
--	--

الفيض بن المختار قال: قلت لأبي عبد الله: جعلني الله فداك ما هذا الاختلاف الذي بين شيعتكم قال: وأى اختلاف يافيض؟ فقلت له: إني لأجلس في حقلهم بالكوفة وأكاد أشك في اختلافهم في حديثهم حتى أرجع إلى الفضل بن عمر فيوقفني من ذلك على ما تستريح به نفسي. فقال عليه السلام: أجل كما ذكرت يا فيض إن الناس قد أولعوا بالكذب علينا، كأن الله افترض عليهم لا يريد منهم غيره، إني أحدث أحدهم بحديث فلا يخرج من عندي حتى يتأوله على غير تاويله، وذلك لأنهم لا يطلبون بحديثنا وبحينا ما عند الله تعالى وكل يحب أن يدعى رأساً. وقريب منها رواية داود بن سرحان واستثناء القميين كثيراً من رجال نوادر الحكمة معروف وقصة ابن أبي العوجاء أنه قال عند قتله: قد دست في كتبكم أربعة آلاف حديث، مذكرة في الرجال وكذا ما ذكره يونس بن عبد الرحمن من أنه أخذ أحاديث كثيرة من أصحاب الصادقين ثم عرضها على ابن الحسن الرضا عليه السلام فأنكر منها أحاديث كثيرة، إلى غير ذلك مما يشهد بخلاف ما ذكره.

اختلاف به سبب کذابین سنت. این جواب در روایت فیض بن مختار منقول است او گفت که از امام جعفر صادق گفتم که خدا مرا فدای تو سازد این اختلاف که در میان شیعیان شماست چرا است؟ امام پرسید که ای فیض کدام اختلاف؟ گفتم که من در مجالس شیعیان کوفه می نشینم به سبب اختلاف ایشان در شک می افتم تا آنکه بسوی فضل بن عمر رجوع می کنم او مرا بر چیزی اطلاع می دهد که دل من سکون می یابد پس آنجناب علیه السلام فرمود که ای فیض آنچه گفتمی راست است هر آئینه مردمان بر ما افتراهای بسیار کرده اند گویا که خدا بر ایشان افترا کردن فرض کرده است و از ایشان کاری دیگر نمی خواهد من بیکی از ایشان حدیثی بیان می کنم پس از نزد من بیرون نمی رود تا آنکه مطلب حدیث را تبدیل نه سازد این بسبب آنست که مردمان از حدیث ما و از محبت ما ثوابی که عند الله است نمی خواهند هر کس می خواهد که سرداری حاصل کند. و قریب این روایت است روایت داود بن سرحان و مستثنی کردن اهل قم بسیاری از رجال نوادر الحکمة مشهورست. و قصه ابن ابی العوجاء که بوقت کشته شدن گفت که من در کتب شما چهار هزار احادیث جعلی آمیخته ام، در کتب رجال مذکورست و هم چنین است آنچه یونس ابن عبدالرحمن ذکر کرده که من احادیث کثیره از اصحاب ائمه گرفتم باز آن احادیث را بر امام ابوالحسن رضا علیه السلام پیش کردم امام بسیاری را از آن احادیث انکار فرمود و علاوه ازین روایات روایات دیگر هم هست که برخلاف آنچه این شخص گفته شهادت می دهد.

ازین عبارات و روایات فوائد چند حاصل می شود:

۱) حقیقت این ادعای شیعه که «مذهب ما از ائمه اهل بیت ماخوذ است». منکشف می گردد که نه اصول دین را به یقین از ائمه حاصل کرده اند نه فروع را، بلکه در عهد ائمه اصحاب ائمه از هر فاسق و فاجر احکام دین اخذ می کردند و از ائمه تصدیق آن هم نمی کردند. همین است سرمایه ی مذهب شیعه.

نی فروعت محکم آمد نی اصول

شرم بادت از خدا و از رسول

۲) این امر از عجائب روزگارست که امام معصوم زنده موجود و آمد و رفت شیعیان هم نزد او جاری، لیکن اصحاب ائمه بآن جانب رخ نمی کنند و از هر فاسق و فاجر که بایشان ملاقی شد احکام دین اخذ می نمایند و آن را مذهب خود می سازند. در اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم که تعدادشان متجاوز از یک لک بود یک مثال هم یافته نمی شود که کسی ازیشان باوجود قدرت رسول را گذاشته از غیر او علم دین حاصل کرده باشد اگرچه آن غیرصادق و ثقه باشد. و اینکه اصحاب ائمه مکلف به تحصیل یقین نبودند و مامور بودند که از هر کس و ناکس ثقه باشد یا غیر ثقه احکام دینی اخذ کنند از آن هم عجیب ترست. حق اینست که هر قدر که بعید از عقل مذهب شیعه است مذهبی دیگر نخواهد بود.

۳) اصحاب ائمه به سبب اختلاف خود نزاع می کردند و نوبت به ترک سلام و کلام می رسید مگر شیعه هر دو فریق را معظم و محترم می دارند و پیشوای خود می دانند و از هر دو فریق کسی را بد نمی گویند. بخلاف این اگر در اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم این چنین امور واقع شده آنجا چیزهای خُرد را کلان می سازند و یک فریق را بد گفتن و دشنام دادن از ضروریات دین می شمارند. ازینجا ظاهرست که در نظر شیعه صحبت ائمه خانه ساز ایشان چه قدر عزت دارد مگر صحبت رسول نزد ایشان عزتی ندارد. اگر ایمان همین است کفر ازین ایمان بهتر.

۴) نزد شیعه جهنمی بودن اصحاب ائمه چنان محال است که بخیال این محال چنین امر خلاف عقل را برخورد لازم کردند که بر اصحاب ائمه حاصل کردن یقین فرض نبود لیکن جهنمی بودن اصحاب رسول نزد ایشان محال چه معنی مستبعد هم نیست بلکه ضروری است. مقام عبرت است.

۵) ائمه معصومین که بقول شیعه مانند رسول مفترض الطاعه بودند در مسائل دینی هم غلط بیانی می کردند و در اصحاب خود از غلط بیانیهای خویش اختلافها می انداختند حتی که از

امامت خود نیز منکر می شدند. در اصول کافی مطبوعه لکهنو ص ۳۷ می آرد:

عن زرارة بن أعین عن أبي جعفر قال: سألته عن مسألة فأجابني ثم جاءه رجل آخر فسأله عن تلك المسألة فأجابته بخلاف ما أجبني ثم جاء آخر فأجابته بخلاف ما أجبني وأجاب صاحبي فلما خرج الرجلان قلت: يا ابن رسول الله! رجلان من أهل العراق من شيعتكم قد ما يسألان فأجبت كل واحد منهما بغير ما أجبته صاحبه؟ فقال: يا زرارة! إن هذا أخير لنا وأبقى لنا ولكم ولو اجتمع على أمر واحد لصدقكم الناس علينا ولكان أقل لبقاءنا وبقائكم ثم قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: شيعتكم لو حملتموهم على الأسنّة والنار لمضوا وهم يخرجون من عندك مختلفين قال: فأجابني بمثل جواب أبيه.

از زراره بن اعین مروی است که من از امام باقر یک مساله پرسیدم داد مرا جواب داد باز شخصی دیگر آمد و همان مساله پرسید امام او را بخلاف جواب من جواب داد باز شخصی دیگر آمد و همان مساله پرسید امام او را بخلاف جواب من و جواب صاحب من جواب داد چون آن هر دو کس بیرون رفتند گفتم: ای فرزند رسول این هر دو کس از اهل عراق از شیعیان شما بودند، برای پرسیدن مسائل آمده بودند شما هر یکی را ازیشان جوابی دادید که خلاف جواب دیگریست پس امام فرمود که ای زراره همین بهترست از برای ما و در همین است بقای ما و شما و اگر شما بر یک امر متفق شوید مردمان شما را در روایت کردن از ما صادق دانند و درین صورت بقای ما و شما کم خواهد بود زراره گوید که بعد ازین از امام جعفر صادق گفتم که شیعیان شما چنان جان نثار که اگر ایشان را در نيزه ها و در آتش فرستید بروند از نزد شما مختلف شده بیرون می روند (چرا این اختلاف می اندازید) پس امام جعفر صادق هم همان جواب داد که پدر او داده بود.

درین روایت این چیز هم دیدنی است که زراره را از جواب امام باقر تشفی نشد و باز همان سوال از امام جعفر صادق نمود. معلوم نیست که از جواب آنجناب هم تشفی شد یا نه. نیز در همین کتاب و در همین صفحه می آرد:

<p>روایت است از منصور بن حازم که گفت: پرسیدم از امام جعفر صادق که سبب چیست که من یک مساله می پرسم مرا جواب می دهی باز کسی دیگر می آید او را در همان مساله جواب دیگری می دهی امام گفت که ما مردمان را کم و بیش کرده جواب می دهیم منصور گفت: پس گفتم که خبر ده مرا از اصحاب محمد (صلی الله علیه وسلم) که راست گفتند بر محمد (صلی الله علیه وسلم) یا دروغ گفتند؟ امام گفت: راست گفتند.</p>	<p>عن منصور بن حازم قال: قلت لابی عبدالله: ما بال أسألك عن المسألة فتجیبني فيها بالجواب آخر فقال: إننا نجيب الناس على الزيادة والنقصان. قال: قلت: فأخبرني عن أصحاب محمد صدقوا على محمد أم كذبوا؟ قال: بل صدقوا.</p>
---	---

ازین معلوم می شود که منصور از اختلاف بیانی امام بسیار دل تنگ شد و خواست که ازین اختلاف بیانی و دروغگوئی ها خود را رهانیده راهی دیگر برای خود تجویز کند لهذا حال صحابه ی کرام دریافت نمود، الحمدلله که باعتراف امام جعفر صادق بودن ایشان ظاهر شد و عقل سلیم هدایت می کند که اتباع صادقین موجب نجات است نه که پیروی کاذبین که در مسائل دینی قطع و برید کرده کسی را به کمی جواب دهند و کی را به بیشی. قال الله تعالی: ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (التوبة: ۱۱۹).

و در فروع کافی جلد دوم ص ۸۰ می آرد:

<p>روایت است از ابان بن تغلب گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت: پدر من یعنی امام باقر علیه السلام در عهد بنی امیه فتوای می داد که شکار باز و شاهین اگر قبل ذبح بمیرد حلال است، پدرم از بنی امیه ترسیده تقیه می کرد و من ازیشان نمی ترسم و می گویم که شکار مذکور حرام است.</p>	<p>عن أبان بن تغلب قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: كان أبي عبد الله عليه السلام يفتي في زمن بني أمية أن ما قتل البازي والصقر فهو حلال وكان يتقيهم وأنا لا أتقيهم وهو حرام ما قتل.</p>
--	---

و لطف این است که این هر دو پدر و پسر مامور بودند که از کسی نه ترسند و سخن راست گویند این حکم بالصراحة در لفافه هایی که بنام ایشان از آسمان نازل شده بود مذکورست در اصول کافی ص ۱۷۲ می آرد:

ثم دفعه إلى ابنه محمد بن علي
ففك خاتماً فوجد فيه: حدث الناس
وأفتهم ولا تخافن إلا الله عزوجل
فإنه لا سبيل لأحد عليك. ثم دفعه
إلى ابنه جعفر عليه السلام ففك
خاتماً فوجد فيه حدث الناس وأفتهم
وانشر علوم أهل بيتك وصدق
أبائك الصالحين ولا تخافن إلا الله
عزوجل وأنت في حرز وأمان.

پس امام زين العابدين آن لفافه را به پسر خود امام باقر
داد او مهر لفافه را به شکست پس یافت دران این
مضمون که حدیث بیان کن بمردمان و فتوای ده ایشان را
و مترس از کسی سوای الله عزوجل کسی را بر تو
دسترس نخواهد بود. باز امام باقر لفافه را به پسر خود
جعفر علیه السلام داد او مهر را به شکست پس دران این
مضمون یافت که حدیث بیان کن بمردمان و فتوی ده
ایشان را و اشاعت کن علوم اهل بیت خود را و تصدیق
کن آباء صالحین خود را و هرگز مترس از کسی سوای
الله عزوجل و تو در حفاظت و امان (خداوندی) هستی.

فتاوی کاذبه ائمه کرام در کتب شیعه بسیار از بسیارست گاهی یک امام کذب دیگری را
و گاهی اصحاب امام کذب امام را گرفت کرده اند. لیکن بطور نمونه روایاتی چند که نقل
نمودیم کافی است. اکنون یک روایت متعلق انکار امامت نقل کرده این مبحث را ختم می کنم.
قاضی نورالله شوستری در مجالس المومنین مطبوعه ایران مجلس پنجم ص ۱۴۴ در ذکر سعیدی
می نویسد:

در کتاب مختار از سعید منقول است که گفت: روزی در خدمت امام جعفر علیه السلام بودم
که دو کس در مجلس اذن دخول طلبیدند و آنحضرت ایشان را اذن کرد چون بنشستند یکی
ازیشان از اهل مجلس پرسید که آیا در شما امام مفترض الطاعة هست؟ آن حضرت فرمودند که
چنین کسی را در میان خود نمی شناسیم. او گفت: در کوفه قومی هستند که زعم ایشان آنست
که در میان شما امام مفترض الطاعة موجودست و ایشان دروغ نمی گویند زیرا که صاحب ورع
و اجتهاد اند و از جمله ایشان عبدالله بن یعفر و فلان و فلان اند. پس آنحضرت فرمود که من
ایشان را باین اعتقاد امر نکرده ام گناه من در آن چیست؟ و مقارن این گفتار بر رخسار مبارک او
آثار احمرار و غضب بسیار ظاهر شد و چون آن دو کس او را در غضب دیدند از مجلس
برخاستند و چون از مجلس بدر شدند آنحضرت باصحاب خود فرمود که آیا می شناسید این هر
دو مرد را؟ گفتند: بلی ایشان از زیدیه اند و گمان آن دارند که شمشیر حضرت رسول نزد عبدالله
الحسن است پس آنحضرت فرمود که دروغ گفته اند و سه بار بریشان لعنت فرستاد.

این روایت در اصول کافی ص ۱۴۲ هم مذکورست و آغازش این است «عن سعید السمان
قال: كنت عند أبي عبدالله إذ دخل عليه رجلان من الزيدية.

روایات انکار امامت در کتب شیعه بسیار است اینجا برای مثال همین قدر کافی است، و به

سبب همین انکارات ائمه از امامت خود و به سبب اختلاف بیانیه های ایشان در مساله امامت که بقول شیعه بنیاد مذهب ایشان است اختلافات بسیار در شیعه واقع شده در عدد ائمه اختلاف است بعضی دوازده می گویند بعضی کم و زیاده. باز در تعیین آنها اختلاف است نوبت باینجا رسید که در عصمت ائمه که جان امامت است هم اختلاف رو نما شده. علامه مجلسی در حق الیقین مطبوعه ایران ص ۶۹۶ می فرماید:

از احادیث ظاهر می شود که جمعی از راویان که در اعصار ائمه علیهم السلام بوده اند از شیعیان اعتقاد به عصمت ایشان نداشته اند بلکه ایشان را علمای نیکوکار می دانسته اند چنانکه از رجال کشی ظاهر می شود و مع ذلک ائمه علیهم السلام حکم بایمان بلکه عدالت ایشان می کرده اند.

و ظاهرست که کسانی که اعتقاد به عصمت نداشتند اعتقاد به مفترض الطاعة بودن ایشان و منصوص من الله بودن ایشان هم نداشته باشند.

(۶) دغل و فریب در مذهب شیعه عبادت و سنت ائمه معصومین و سنت انبیا و مرسلین است. معاذالله من ذلک. در فروع کافی جلد اول کتاب الجنائز ص ۹۹ می آرد:

<p>روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: چون مُرد عبدالله بن اُبی بن سلول (منافق) تشریف برد نبی صلی الله علیه و آله بر جنازه ی وی پس گفت عمر به رسول خدا صلی الله علیه و آله که یا رسول الله آیا منع نه فرموده ترا خدا ازینکه ایستاده شوی بر قبر وی؟ پس فرمود رسول ازوی که تو چه دانی که من در نماز او چه گفتم من گفتم که ای خدا پر کن جوف او از آتش و پر کن قبر او از آتش و برسان او را در آتش. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که ظاهر گردانید عمر راز رسول خدا صلی الله علیه و آله که ظاهر شدن آن ناپسند می داشت رسول.</p>	<p>عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لما مات عبدالله بن أبي بن سلول حضر النبي صلى الله عليه وآله جنازته فقال عمر لرسول الله صلى الله عليه وآله: يا رسول الله! ألم ينهك الله أن تقوم على قبره؟ فقال له: ويلك ما يدريك ما قلت: إني قلت: اللهم أملاً جوفه ناراً وأملاً قبره ناراً وأوصله ناراً. قال أبو عبدالله عليه السلام: فأبدي من رسول الله صلى الله عليه وآله ما كان يكره.</p>
--	--

ازین روایت شیعه ظاهر می شود براءت حضرت فاروق اعظم از شائبه نفاق. باقی ماند فریب و دغل که از حضرت رسول نقل کرده شاید خدا را معلوم نبود که نماز جنازه این طور هم می شود که بجای دعا بد دعا کرده می شود ورنه مطلقاً از نماز جنازه منع نه فرمودی که ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا﴾ (التوبة: ۸۴). و این مشکل باز هم باقی ماند که دیگر مسلمانان که به

سبب شرکت رسول شریک جنازه ی او شدند ازین راز ناواقف بودند ایشان بطریق معمول در نماز جنازه دعای مغفرت خوانده باشند. در فروع کافی بعد ازین حدیثی دیگر آورده و هم چنین قصه بجناب امام حسین منسوب کرده.

<p>روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که شخصی از منافقین مرد پس بیرون آمد حسین بن علی صلوات الله علیه تا که همراه جنازه رود در اثنای راه یک غلام امام حسین ملاقی شد حسین علیه السلام باو گفت که کجا می روی؟ غلام گفت: من از نماز جنازه ی این منافق می گریزم حسین علیه السلام باو فرمود که چنان کن که در نماز بجانب راست من ایستاده شوی و آنچه مرا بشنوی که می گویم تو هم مثل آن بگو. پس چون ولی جنازه تکبیر خواند حسین علیه السلام نیز تکبیر خواند و گفت: ای خدا لعنت کن بنده ی خویش فلان را هزار لعنت که مسلسل باشند نه جداجدا، ای خدا رسوا کن این بنده ی خود را میان بندگان خود و شهرهای خود و درانداز او را در گرمی آتش خود و بده او را اشد عذاب خود زیرا که او دوست می داشت دشمنان ترا و دشمنی می کرد با دوستان تو و بغض می داشت از اهل بیت نبی تو.</p>	<p>عن أبي عبدالله عليه السلام أن رجلاً من المنافقين مات فخرج الحسين بن علي صلوات الله عليه يمشي معه فلقبه مولى له فقال له الحسين عليه السلام: أين تذهب يا فلان؟ قال: فقال له مولاة أفر من جنازة هذا المنافق أن أصلي عليها. فقال لها الحسين عليه السلام: انظر أن تقوم علي يميني فما سمعتني أقول فقل مثله فلما أن كبر عليه وليه قال الحسين عليه السلام: الله أكبر، اللهم ألعن فلاناً ألف لعنة مرتلفة غير مختلفة اللهم أخز عبدك في عبادك وبلادك وأصله حر نارك وارزقه أشد عذابك، فإنه كان يتولى أعدائك ويعادي أوليائك ويبغض أهل بيت نبيك.</p>
--	---

درین روایت تامل باید کرد که امام حسین بی ضرورت در نماز جنازه شریک شد و غلام خود را نیز خواه مخواه شریک کرد و در نماز جنازه بجای دعای مغفرت اینچنین سخت ترین بد دعا کرد اولیای میت در فریب افتاد که امام حسین در نماز جنازه دعای مغفرت نموده زیرا که نماز جنازه برای دعای مغفرت موضوع است و کسی که برای او دعای مغفرت جائز نیست برای او نماز جنازه هم روا نیست نیز دیگر مسلمانان در فریب و مغالطه افتادند که به سبب شرکت امام حسین آن منافق را مومن دانستند و دین او را دین بر حق انگاشتند.

همدرین کتاب کافی همدرین باب بعد این روایت روایات دیگر آورده که امام زین العابدین بر زنی ناصبیه همین طور نماز جنازه گزارد، و امام جعفر صادق بر زنی که از خاندان بنی امیه بود همین سان نماز جنازه خواند پس معلوم شد که بندگان خدا را فریب دادن کار ثواب و سنت ائمه کرام است.

۷) در عهد نبوی و نیز در زمانه ی ائمه صدق و امانت و وفا در اهل سنت بود و شیعه ازین صفات معرا بودند شیعه باین امر اعتراف دارند. اعتراف صداقت صحابه کرام از اصول کافی ص ۳۷ در نمبر پنجم منقول شد اکنون اعتراف زمانه ی ما بعد آن. در اصول کافی ص ۲۳۷ می آرد:

<p>روایت ست از عبدالله بن ابی یعفر که گفت گفتم به امام جعفر صادق علیه السلام که من ملاقات می کنم با مردمان پس بسیار، تعجب می آید مرا برینکه کسانی که با شما تولا نمی کنند و با فلان و فلان (یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) تولا می دارند دریشان امانت است و راست گفتاری و وفاء کسانی که با تولا می کنند دریشان نه امانت است نه راست گفتاری نه وفا. پس امام جعفر صادق علیه السلام بنشست و بسوی من مانند غضبناک متوجه شد باز فرمود که کسی که چنین امام را پیشوای خود سازد که او را از جانب خدا نیست او بی دین است و کسی که امام مخصوص من الله را پیشوای خود داند برو هیچ عتاب نیست.</p>	<p>عن عبدالله بن أبي يعفور قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: إني أخالط الناس فيكثر عجبى من أقوام لا يتولونكم ويتولون فلاناً وفلاناً لهم أمانة وصدق وفاء وأقوام يتولونكم ليس لهم تلک الأمانة ولا الوفاء ولا الصدق؟! قال: فاستوی أبو عبدالله عليه السلام جالساً فأقبل علی كالغضبان ثم قال: لا دین لمن دان الله بولاية إمام ليس من الله ولا عتب علی من دان بولاية إمام من الله.</p>
--	---

این روایت که در اصح الکتب شیعه مروی است چه قدر لطیف و نفیس است، برای شیعیان وسعت است هر چه خواهند کنند عتابی نیست. فالحمد لله کلام درین است که کسی که خائن و کذاب و بد عهد باشد بر روایت او چگونه اعتماد کرده شود و راویان مذهب شیعه همین کسانیاند. ائمه اهل سنت بکذب راویان مذهب شیعه حکم کرده بودند مثلاً امام شافعی فرمود: «إنهم أكذب الناس». اینک باعتراف شیعه تصدیق این قول ظاهر شد.

از کی انصاف باید کرد یک جانب راویان مذهب شیعه اند که از ائمه روایت مذهب شیعه می

کنند لیکن خیانت و کذب و بدعهدی ایشان ناقابل انکار و مسلم الکلی، و جانب دیگر راویان اهل سنت اند که از ائمه روایت مذهب اهل سنت می کنند و ایشان امانت دارند و راست گفتار درین صورت عقل سلیم چه می گوید و بر روایت کدام فریق هدایت اعتماد می نماید.

۸) راویان مذهب شیعه که از ائمه روایت مذهب شیعه می کنند می گویند که ما را ائمه در خلوت خاص تعلیم این مذهب فرموده بودند و ما پیش کسی تصدیق خود از ائمه حاصل نتوانیم نمود. در اصول کافی تمام باب التقیه و تمام باب الکتیمان از تصدیق این مضمون پرست و در نمبر پنجم روایتی که از مجالس المومنین منقول شده و آن روایت در اصول کافی ص ۱۳۲ هم موجودست برای تصدیق این مضمون کافی است که پیش دو کس از زیدیه، امام جعفر صادق انکار از امامت نمود و شیعیان کوفه را که از جمله ایشان عبدالله بن ابی یعفور است تکذیب کرد و گفت که من ایشان را هرگز تعلیم این اعتقادات نکرده ام. لیکن مزید بران یک روایت اینجا هم نوشته می شود. در فروع کافی جلد سوم ص ۵۲ از زراره روایت می کند که

<p>پس رفتم نزد امام باقر روز دیگر بعدظهر و بود آن وقت که خلوت می کردم باوی در میان ظهر و عصر و ناپسند می کردم که بغیر خلوت از وی مساله پرسم بخوف اینکه بسبب بعض حاضرین مجلس مرا به تقیه فتوای خواهد داد.</p>	<p>فأتيته من الغد بعد الظهر وكانت ساعتی التي كنت أخلو به فيها بين الظهر والعصر وكنت أكره أن أسأله إلا خالياً خشية أن يفتيني من أجل من يحضره بالتقية.</p>
--	--

یک جانب این راویان و این بیانات ایشان و جانب دیگر راویان اهل سنت که می گویند ائمه ما را در خلوت هم تعلیم مذهب اهل سنت داده اند و در جلوت هم، و هر که خواهد همراه ما رود ما از ائمه تصدیق قول خود کنانیم و بارها نوبت باین جا رسید و ائمه تصدیق قول راویان اهل سنت کردند. درین حالات قطع نظر ازینکه راویان شیعه خائن و کذاب و بد عهد بودند کسی که شمه از عقل داشته باشد هرگز قول راویان شیعه را باور نخواهد داشت و به یقین کامل حکم خواهد کرد که ائمه مذهب اهل سنت داشتند و انتساب مذهب تشیع بسوی ایشان کذب و افتراست، چنانچه انتساب عقیده تثلیث بسوی حضرت مسیح علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام.

اینجا یک دو روایت اهل سنت که از ائمه نقل کرده اند بطور مثال می نگاریم:

۱- از حضرت علی مرتضی نقل می کنند که فرمود: «خير الأمة بعد نبیها أبوبکر ثم عمر». یعنی بهترین امت بعد پیغمبر ابوبکرست و بعد از وی عمر. این روایت در صحیح بخاری باسناد متعدده مروی است و در دیگر کتب احادیث نیز باسناد کثره منقول است. از تتبع اسانید این روایت معلوم شد که هشتاد کس از راویان صادق و ثقه آن را از حضرت علی مرتضی روایت

کرده اند. چنانچه تصریح کرده اند بآن شیخ الاسلام ابن تیمیه و شیخ الاسلام ذهبی و شیخ ولی الله محدث دهلوی رحمة الله علیهم أجمعین. و این ارشاد حضرت علی مرتضی از غایت اشتهار بآن مرتبه رسید که شیعه هم با وجود کمال مهارت در حق پوشی و باطل فروشی اخفا آن نتوانستند نمود علامه ابن میسم بحرانی در شرح نهج البلاغه مطبوعه ایران ح ۳۱ می نویسد که حضرت علی مرتضی نامه بحضرت معاویه فرستاد که عبارتش بلفظه این است:

<p>كان أفضلهم في الإسلام كما زعمت^۱ وأنصحهم لله ولرسوله الخليفة الصديق وخليفة الخليفة الفاروق، ولعمري إن مكانهما في الإسلام عظيم وإن المصاب بهما لجرح في الإسلام شديد يرحمهما الله وجزاها بأحسن ما عملا.</p>	<p>بود افضل تمام صحابه در اسلام چنانکه گفتی و مخلص تر از همه برای خدا و برای رسول او خلیفه صدیق و خلیفه خلیفه فاروق و قسم بمالک جان خویش که هر آئینه مرتبه این هر دو در اسلام عظیم است و هر آئینه بسبب وفات ایشان در اسلام زخم شدید رسید. رحمت نازل کند خدا بر هر دو و جزا دهد ایشان را به بهترین کارهای ایشان.</p>
--	---

۲ - حافظ الحدیث علامه ابن عبدالبر در استیعاب و علامه ابوالقاسم در کتاب السنه آورده که حضرت علی مرتضی در ایام خلافت خود یک فرمان گشتی نوشته در تمام محرومه ی خود فرستاد که:

<p>لا یفضلنی أحد علی أبی بکر وعمر إلا جلدته حد المفتري.</p>	<p>هر که فضیلت دهد مرا بر ابوبکر و عمر بزخم او را (هشتاد درّه که) سزای مفتری (است).</p>
---	---

۳- در مستدرک حاکم آورده که حضرت علی مرتضی فرمود که

۱- شیعه درینجا باب قیل و قال مسدود یافته سخنی ساخته اند می گویند که زعم در زبان عرب بمعنی خیال باطل می آید حضرت علی اشاره ببطلان این قول نموده. مگر سخن سازی در لغت پیش نمی رود علامه زرقانی در شرح مواهب جلد ۴ ص ۴۷ بعد نقل قول قرطبی که «الزعم القول الذی لا یوثق به. قاله ابن السکیت وغیره می نویسد: وفيه نظر، لأنه یطلق علی القول المحقق أيضاً كما نقله ابن عمر والزاهد فی شرح فصیح شیخه ثعلب وأكثر سیبویه من قوله زعم الخلیل فی مقام الاحتجاج انتهى. و امام لغت و ادب ابن درید در فقه اللغة جلد ۳ ص ۷ می نویسد: «وقد یأتی الزعم فی کلامهم بمعنی التحقیق، قال النابغة الجعدی:

نودی قیل ارکبن باهلاک ان الله موف للناس ما زعما

<p>ای محمد بن حاطب چون برس در مدینه طیبه و پرسیده شود از تو درباره ی عثمان بگوی که بود والله از آنان که ایمان آوردند و تقوی گزیدند و کارهای نیک کردند و خدا دوست می دارد نیکوکاران را و باید که بر خدا توکل کنند اهل ایمان</p>	<p>یا محمد بن حاطب! إذا قدمت المدينة وسئلت عن عثمان فقلت كان والله من الذين آمنوا ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا وأحسنوا والله يحب المحسنين وعلى الله فليتوكل المؤمنون</p>
--	--

۴- در کتاب مستطاب ازالة الخفا آورده که پرسیده شد از امام باقر رضی الله عنه که در باب ابوبکر و عمر چه اعتقاد داری فرمود که:

<p>من دوست می دارم هر دو را و استغفار می کنم برای هر دو و نیافتم از اهل بیت خود کسی را مگر اینکه دوست می داشتی هر دو را.</p>	<p>إني أتولاهما وأستغفر لهما فما رأيت أحداً من أهل بيتي إلا وهو يتولاهما.</p>
--	---

نیز در ازالة الخفاست که پرسیده شد از امام باقر که در حق کسانی که بد می گویند ابوبکر و عمر را چه فتوای می دهی. امام ممدوح فرمود: «أولئك هم المُرَّاق». یعنی ایشانند بیرون روندگان از دین اسلام. نیز در ازالة الخفا از امام باقر آورده که فرمود:

<p>هر که شک کند در بزرگی ابوبکر و عمر مثل آن کس باشد که در بزرگی سنت شک کند. بغض داشتن بابوبکر و عمر علامت نفاق است و همچنین بغض بانصار علامت نفاق است.</p>	<p>من شك فيهما كمن شك في السنة. وبغض أبي بكر وعمر نفاق وبغض الأنصار نفاق.</p>
---	---

این چنین روایات بسیار از حضرت علی مرتضی و از حضرات حسنین و حضرت زین العابدین و از حضرت باقر و صادق رضی الله عنهم اجمعین راویان اهل سنت که صداقت و امانت شان نزد شیعه هم مسلم است نقل می کنند.

۹) متعه که مشهورترین عبادت مذهب شیعه است ثوابش آن قدرست که در هیچ عبادتی عشر عشر آن نیست نه در نماز نه در روزه نه در حج و زکات نه در جهاد نه در غیر آن. هر که خواهد در تفسر نهج الصادقین مطبوعه ایران جلد اول ص ۱۳۵۶ سوره نساء مطالعه کند یک دو روایت از همین صفحه منقول می شود.

(قال النبي): «من تمتع مرة كان درجة الحسين ومن تمتع مرتين فدرجة من الحسن

تمتع ثلاث مرات كان درجته كدرجة علي ابن ابي طالب ومن تمتع أربع مرات فدرجته كدرجتي»^۱. یعنی: هر که یکبار متعه کند درجه او چون درجه حسین باشد و هر که دو بار متعه کند درجه او چون درجه حسن باشد و هر که سه بار متعه کند درجه او چون درجه علی بن ابی طالب باشد و هر که چهار بار متعه کند درجه او مانند درجه من باشد. و أيضاً قال: «من خرج من الدنيا ولم يتمتع جاء يوم القيامة وهو أجدع». یعنی هر که از دنیا بیرون رود و متعه نکرده باشد روز قیامت گوش و بینی بریده و بد خلقت محشور شود. (باز بفاصله چند سطور) و هرگاه متمتع و متعمته با هم نشینند فرشته بریشان نازل گردد و حراست ایشان کند تا آنکه ازان مجلس برخیزند و اگر با هم سخن کنند سخن ایشان ذکر و تسبیح باشد و چون دست یکدیگر را بدست گیرند هر گناهی که کرده باشند از انگشتان ایشان ساقط شود و چون یکدیگر را بوسه دهند حق تعالی بهر بوسه ی حج و عمره ی برای ایشان بنویسد و چون خلوت کنند بهر لذتی و شهوتی حسنه ی برای ایشان بنویسند مانند کوههای برافراشته. بعد از آن فرمود که جبرئیل مرا گفت: یا رسول الله، حق تعالی می فرماید که چون متمتع و متعمته برخیزند و بغسل کردن مشغول شوند در حالتی که عالم باشند بآنکه من پروردگار ایشانم و این متعه سنت من است و بر پیغمبر من، و من با ملائکه خود گویم: ای فرشتگان من! نظر کنید باین دو بنده ی من که برخاسته اند و بغسل کردن مشغول اند می دانند که من پروردگار ایشانم گواه شوید بر آنکه من آمرزیدم ایشان را و آب بر هیچ موی از بدن ایشان نگزرد مگر حق تعالی بهر موی ده حسنه برای ایشان بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه رفع نماید. پس امیرالمومنین برخاست و گفت: أنا مصدق من تصدیق کننده ام ترا یا رسول الله. چیست جزای کسی که درین باب سعی کند؟ فرمود: له أجرهما. مر او را باشد اجر متمتع و متعمته. گفت: یا رسول الله چه چیزست؟ فرمود: چون به غسل مشغول شوند بهر قطره ی آب که از بدن ایشان ساقط شود حق تعالی بیافریند فرشته که تسبیح و تقدیس او سبحانه کند و ثواب آن از برای غاسل ذخیره باشد تا روز قیامت. ای علی، هر که این سنت را سهل فراگیرد و احیای آن نکند از شیعه ی من نباشد و من از وی نباشم^۲. این است ثواب متعه، چه خرم مذهبی که دران چنین عبادتهای نفیسه باشند و بر آن عبادات چنین ثواب های بی حد و بی نهایت.

حضرت مولانا رشید الدین خان دهلوی در کتاب خود شوکت عمریه بر حدیثی که در آن درجه های ائمه و نبی برای متعه کنندگان تقسیم نموده شده مواخذه شدید کرده بودند. بجواب

۱- این ترجمه فارسی از مصنف این تفسیر یعنی علامه فتح الله کاشانی است.

۲- علامه کاشانی در آخر فضائل متعه می نویسد که «بدانکه در نکاح متعه عدد زوجات محصور نیست و نفقه از اکل و شرب و کسوة لازم نباشد بر شوهر و توارث نیز نباشد میان زوجین و در عقد دوام اینها لازم باشد». درین عبارت زوج و زوجه بر متمتع و متعمته اطلاق کرده این اطلاق از روی قرآن مجید صحیح نیست.

آن مجتهد اعظم ایشان مولوی سیدمحمد که از دربار شاه او را خطاب سلطان العلماء داشتند در ضربت حیدریه مطبوعه لکهنو جلد دوم ص ۳۳۱ می طرازند:

اگر باد ای سنت پیغمبر و ترک بدعت عمر

درجه ی معصومین حاصل شود چه عجب.

سبحان الله، رتبه این حدیث دو بالا شد که چنین مجتهد مستند مهر تصدیق خود بران ثبت نمود. پس موافق این حدیث کسی از شیعیان نخواهد بود که همرتبه امام حسین نباشد زیرا که یک بار متعه کردن بر هر شیعه لازم است. مراتب شیعیان والاشان ازین قیاس باید کرد.

هر برهمن پسر لجهمن و رام ست اینجا

(۱۰) در مذهب شیعه زنا اگر بالجبر باشد البته ناجائزست و به تراضی طرفین اگر وقوع یابد جائزست و آن را زنا نمی گویند (استعفر الله)، در فروع کای مطبوعه لکهنو جلد دوم ص ۸۰ می آرد:

از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که او فرمود: آمد زنی نزد عمر و گفت: هر آئینه من زنا کرده ام پس مرا پاک گردان عمر حکم داد که این زن سنگسار کرده شود پس خبر داده شد باین واقعه امیرالمومنین صلوات الله علیه را پس پرسید که چگونه زنا کردی؟ زن گفت که گذر من بر بادیه افتاد پس رسید مرا تشنگی سخت پس آب طلب کردم از اعرابی مگر او انکار نمود که مرا آب بنوشاند بجز این صورت که او را قابو دهم بر نفس خود و پس چون در مشقت انداخت مرا تشنگی و اندیشه کردم بر جان خود (راضی شدم) او مرا آب بنوشانید و من او را بر نفس خود قابو دادم پس فرمود: امیرالمومنین علیه السلام که این تزویج است قسم برب کعبه.	عن أبي عبد الله عليه السلام قال: بدت امرأة إلى عمر فقالت: إني زنيت فطهرني، فأمر بها أن ترجم فأخبر بذلك أمير المؤمنين صلوات الله عليه فقال: كيف زنيت؟ فقالت: مررت ببادية فأصابني عطش شديد فاستقيت أعرابيا فأبى أن يسقيني إلا أن أمكنه من نفسي، فلها أجهدني العطش وخفت على نفسي سقاني فأمكنته من نفسي فقال أمير المؤمنين عليه السلام: تزويج ورب الكعبة.
---	---

این مساله بیک معنی از متعه هم فوقیت می برد اینجا تعیین مدت هم نیست اگر آب را مهر قرار داده شود در زنا ی بازاری هم چیزی داده می شود آن مهر خواهد بود.

(۱۱) در مذهب شیعه عریان دیدن معشوقان کافر جائزست و جواز آن از ائمه معصومین مروی است، پس هر مرد که خواهد زن کافره را برهنه بیند و هر زن که خواهش کند مرد کافر را برهنه نظاره کند. در فروع کافی جلد دوم ص ۶۱ می آرد:

<p>از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود: دیدن به سوی ستر کسی که مسلم نیست مانند دیدن تست بسوی ستر خر.</p>	<p>عن أبي عبدالله عليه السلام قال: المنظر إلى عورة من ليس بمسلم مثل نظرک إلى عورة الحمار.</p>
--	---

۱۲) در مذهب شیعه ستر صرف عضو تناسل و سوراخ دبر است و بس. اگر کسی بر عضو تناسل خود دست بنهد و پیش کسان برهنه شود جائزست سوراخ دبر خود بخود در میان هر دو سرین پوشیده است حاجت دست نهادن هم نیست، در فروع کافی جلد دوم ص ۶۱ می آرد:

<p>روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: ستر دو چیز هست قُبَل و دبر: لیکن دبر او بسبب سرینها پوشیده هست باقی ماند قبل او را از دست خود پوش.</p>	<p>عن أبي الحسن الكاظم عليه السلام قال: العورة عورتان: القبل والدبر، أما الدبر فمستور بالإليتين وأما القبل فاستره بیدک.</p>
---	---

و این هم مخفی مباد که ستر صرف رنگ عضو تناسل است اگر چیزی بلیسند که رنگ او پوشیده شود کافی است و درین حالت پیش کسان برهنه شدن جائز بلکه سنت ائمه معصومین است. در فروع کافی جلد دوم ص ۶۱ می آرد:

<p>امام باقر علیه السلام می فرمود که کسی که ایمان داشته باشد بر خدا و روز قیامت او بغیر ازار در حمام نرود. راوی گوید: پس امام باقر داخل شد روزی در حمام پس نوره استعمال کرد چون نوره بر بدن او چسپیده شد ازار را از بدن خود بیرون افگند پس یک غلام او باو گفت که پدر و مادر من بر تو فدا باد، ما را حکم می دادی به ازار و خود از جسم خود برانداختی؟ امام فرمود که نمی دانی که نوره بر ستر چپان شده است.</p>	<p>إن أبا جعفر عليه السلام كان يقول: من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يدخل الحمام إلا بمئزر. قال: فدخل ذات يوم الحمام فتنور فلما أن أطبقت النورة على بدنه ألقى المئزر فقال له موالي له: بأبي أنت وأمي إنك لتوصينا بالمئزر وقد ألقيته عن نفسك؟ فقال: أما علمت أن النورة قد أطبقت العورة.</p>
---	---

در خیال باید آورد تقدس حضرت امام باقر را و باز این تصویر برهنه آنجناب را که راویان مذهب شیعه پیش کرده اند و در اصح الکتب ایشان منقول است، «إنا لله وإنا إليه راجعون» بر همین راویان مدار مذهب شیعه است.

عجائب مذهب شیعه هنوز بسیارست اگر اراده ی استیعاب کرده شود دفتری جدا باید نوشت لهذا اینجا بعد دوازده امام اکتفا نموده شد.

فصل دوم در بیان ایمان بالقرآن

باید دانست که از عجائب روزگار غرائب لیل و نهار این مساله هم هست که شیعه را بر قرآن مجید ایمان نیست، و نه بر قرآن مجید ایمان آوردن ایشان ممکن است. تا وقتی که مذهب شیعه را ترک نه کنند ممکن نیست که این دولت حاصل شود. پیشتر این حقیر مثل دیگر حضرات می دانست که بنیاد مذهب شیعه بر عداوت صحابه است لیکن بعد تتبع و تفحص کتب ایشان مثل فلق صبح ظاهر شد که بنیاد مذهب شان بر دو چیز است: یکی عداوت قرآن. دوم: انکار ختم نبوت بهترین پیغمبران صلی الله علیه وسلم و صحبه وسلم. شیعه برین دو چیز لباس خوشنما انداخته اند تا مخلوق خدا در فریب افتد. نام یکی تبراً نهاده اند و نام دیگری تولا. و می گویند که بنیاد مذهب ما بر تبرا و تولا است مقصد تبرا مشکوک کردن قرآن مجید است و مقصد تولا انکار ختم نبوت است. چنانچه عنقریب إن شاء الله واضح خواهد شد. بعد تحقیق این مساله حاجتی نماند که با شیعه در مساله دیگر گفتگو کرده شود.

دلایل این مساله که ایمان شیعه بر قرآن مجید نیست و نمی تواند شد بسیارست از آن جمله، اینجاست که دلیل بیان کرده می شود:

دلیل اول

سبق اولین مذهب شیعه این است که تمام صحابه کرام کلهم أجمعون کاذب بودند. در مذهب شیعه صحابه کرام بر دو گروه منقسم بودند: یکی حضرات خلفای ثلاثه و رفقای ایشان و دوم حضرت علی و رفقای او که بقول ایشان صرف چار کس بودند: ابوذر، سلمان، مقداد، و عمار، گویند که که این هر دو گروه کاذب بودند و در اصطلاح خود کذب گروه اول را نفاق می نامند و کذب گروه دوم را تقیه. یعنی گروه اول ارتکاب کذب می کرد مگر کذب را عبادت نمی دانست و گروه دوم یعنی علی مرتضی و رفقای او کذب را بهترین عبادت دانسته مرتکب می شدند.

بوقت وفات نبوی تعداد صحابه کرام بقول امام ابوذرعه رازی یک لک و چهارده هزار بود و بقول علامه محمدطاهر گجراتی یک لک و بیست و چهار هزار. مذهب شیعه تعلیم می دهد که این همه کاذب بودند و ظاهرست که قرآن مجید بلکه هر چیز دینی ازوست و همین جماعت حاصل شد. و بدیهی است که نقل و روایت کاذبین هرگز قابل اعتبار نمی باشد چه جائیکه لائق ایمان و یقین. لهذا ایمان شیعه بر قرآن مجید هرگز هرگز ممکن نیست.

اینست نتیجه آنکه خلافت حضرات خلفای ثلاثه را انکار کرده بد گفتن ایشان را جزو ایمان ساختن و همین است حقیقت تبرا. این نتیجه به حضرات شیعه مبارک باد. ازینجاست که حضرت

شیخ ولی الله محدث دهلوی رحمه الله علیه در دیباچه ازالة الخفا می فرماید که «به علم الیقین دانسته شد که اثبات خلافت این بزرگواران اصلی است از اصول دین تا وقتی که این اصل را محکم نگیرند هیچ مساله از مسائل شریعت متاصل نشود». باز می فرماید که «هر که در شکستن این اصل سعی می کند بحقیقت هدم جمیع فنون دینیه می خواهد».

دلیل دوم

درین دلیل سه امور یاد باید داشت:

- (۱) اتفاق شیعه برانست و بعضی علمای اهل سنت نیز بآن قائل اند که این قرآن مجید که در دست مسلمانان است جمع کرده و ترتیب داده و شایع نموده ی حضرات خلفای ثلاثه است.
- (۲) تصدیق این قرآن در کتب شیعه از ائمه معصومین منقول نیست.
- (۳) حضرات خلفای ثلاثه باعتقاد شیعه نه صرف مخالف دین اسلام بلکه معاذالله دشمن این دین بودند و در سازشهای خلاف فطرت چنان مشق و مهارت داشتند که کارهای ناشدنی را باسانی تمام بوقوع می آوردند. هزاران افراد انسان را که مختلف المزاج و مختلف الاغراض بودند بر امری خلاف واقع متفق ساختن یا بر انکار امری که در مجامع عامه علی الاعلان بوقوع آمده باشد، مجتمع ساختن نزد ایشان کاری سهل بود حالانکه این هر دو چیز نزد عقل از محالات عادیه است مگر ایشان درین فن چنین مهارت داشتند که هم چنین بسیاری را از محالات عادیه بوجود آورده بودند مثلاً رسول خدا صلی الله علیه وسلم پی در پی اعلان خلافت حضرت علی نمود بالخصوص در مقام غدیر خم از وفات خود چند روز پیشتر باهتمام تمام در مجمع عام اعلان خلافت حضرت علی و ولی عهدی او کرد لیکن خلفای ثلاثه تمام مردمان را که بی تعداد و بی شمار بودند بر انکار این واقعه متفق اللفظ ساختند و از همه ایشان شهادت دهانیدند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم اعلان خلافت و ولایت عهد برای حضرت علی ننموده نه در غدیر خم و نه در غیر آن. امثال این واقعات بسیارست و با این همه مشق و مهارت هر سه خلیفه صاحب تاج و تخت هم بودند و سلطنتی عظیم الشان باقوت و شوکت و با ساز و سامان در دست ایشان بود.

بعد ذهن نشین کردن این هر سه امور باید اندیشید که قرآن مجید بچه حال رسید. کتابی که بنیاد دینی باشد از دست دشمن آن دین حاصل شود و دشمن هم چنین طاقتور و چنین صاحب تدبیر و از راهی دیگر تصدیق آن کتاب هم میسر نشود آیا درین صورت بران کتاب اعتبار کردن ممکن خواهد بود. آیا این اطمینان حاصل خواهد گشت که آن دشمن درین کتاب هیچ تصرف نکرده. امروز که دین اسلام متمکن شده و قرون کثیره بران گذشته اگر غیر مسلمی قرآن مجید را نوشته یا باهتمام خود طبع کنانیده بدست مسلمانان بفروشد هرگز احدی از مسلمانان بران اعتبار

نخواهد کرد تا وقتیکه از حافظی مستند تصدیق آن حاصل نکند یا از نسخه صحیحه مصدقه مقابله آن ننماید. لهذا ممکن نیست که ایمان شیعه برین قرآن صورت بندد ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾.

دلیل سوم

درین دلیل چند امور یاد باید داشت. اول: اینکه در کتب معتبره شیعه از ائمه معصومین شان زائد از دو هزار روایات باین مضمون منقول است که در قرآن مجید پنج قسم تحریف کرده شده: ۱- بکثرت آیات و سوره از قرآن مجید بیرون کرده شده. ۲- کلام انسانی جابجا در قرآن افزوده شده. ۳- الفاظ قرآن مجید تبدیل کرده شده. ۴- حروف قرآن مجید تبدیل کرده شده. ۵- ترتیب قرآن مجید خراب کرده شده، ترتیب سوره هم و ترتیب آیات هم که در سورست و ترتیب کلمات هم که در آیات است و ترتیب حروف هم که در کلمات است.

دوم: علمای شیعه درباره ی این، زائد از دو هزار روایات اقرار سه امور کرده اند. ۱- اقرار اینکه این روایات زائد از دو هزار است و متواتر است و از روایات مساله امامت کم نیست. ۲- و اقرار اینکه این روایات بر تحریف قرآن صریح الدلالة است. ۳- و اقرار اینکه مطابق این روایات اعتقاد شیعه نیز هست یعنی این روایات غیر معمول بها نیست.

سوم: اینکه در کتب شیعه از ائمه معصومین یک روایت هم خلاف این زائد از دو هزار روایات نیست که در آن تصریح این امر باشد که در قرآن هیچ تحریف نشده. باوجودیکه در مذهب شیعه اختلاف روایت بحدی است که از اول تا آخر یک روایت نیست که از اختلاف محفوظ باشد حتی که مساله امامت و عصمت ائمه هم از اختلاف محفوظ نیست. علمای ایشان ازین اختلاف سخت سراسیمگی دارند چنانکه در فصل اول نمبر دوم و نمبر سوم بیان آن مفصل گذشت باوجود این حال روایات تحریف از اختلاف محفوظ است. العجب کل العجب ازینجا صاف ظاهرست که بنیاد مذهب شان بر عداوت قرآن است.

چهارم: اینکه علمای متقدمین شیعه اصحاب ائمه، سفرای امام غائب، اصحاب این سفراء، همگی بر عقیده ی تحریف قرآن متفق اند درین اعتقاد اختلافی در میان شان نیست. اصحاب ائمه در عصمت ائمه اختلاف دارند چنانکه در فصل اول نمبر پنجم از حق الیقین منقول شده لیکن در اعتقاد تحریف قرآن کسی اختلاف نکرده موجب صد هزار عبرت است.

پنجم: در قدمای شیعه چهارکس انکار تحریف قرآن کرده اند. ۱- شریف مرتضی ۲- شیخ صدوق ۳- ابوجعفر طوسی ۴- ابوعلی مصنف تفسیر مجمع البیان. علامه نوری طبرسی در کتاب فصل الخطاب مطبوعه ایران ص ۳۲ می فرماید: «ولم يعرف من القدماء خامس لهم». یعنی در قدمای ما کسی پنجم نیست که انکار عقیده تحریف کرده باشد نیز در همین کتاب ص ۳۴ می

نویسد: «وإلى طبقته لم يعرف الخلاف صريحاً إلا من هذه المشائخ الأربعة». یعنی تا زمانه ی شریف مرتضی بجز این چهارکس از کسی دیگر خلاف این عقیده معلوم نیست.

لیکن چون در اقوال این چهار اشخاص تدبر کرده شد صاف ظاهر گشت که این انکار شان از راه تقیه است. اولاً: باین وجه که ایشان در سند انکار خود روایتی از ائمه معصومین پیش نمی کنند، پس یا این قول باطل است که مدار مذهب شیعه بر تعلیمات ائمه معصومین است یا این انکار از راه تقیه است. ثانیاً: باین وجه که این چهار اشخاص زائد از دو هزار روایات تحریف را که در کتب ایشان موجودست جوابی نمی دهند بجز اینکه این روایات ضعیف است. وجه ضعیف چیست؟ هیچ نمی گویند. ثالثاً: باین وجه که این چهار اشخاص در استدلال خود مساعی جمیله ی صحابه ی کرام را در حفاظت قرآن و تعلیم و تدریس آن پیش می کنند و این خلاف مذهب شیعه است. رابعاً: باین وجه که این چهار اشخاص معتقدین تحریف را پیشوای خود می گویند و تکفیر قائل تحریف چه، بلکه تضلیل و تفسیق او هم روا نمی دارند. باین وجوه دانسته شد که انکار این چهار اشخاص قطعاً و یقیناً از راه تقیه است.

اکنون روایات هرگونه تحریف را جدا جدا و هر سه اقرار علمای شیعه حواله قلم می کنیم. و از هر قسم تحریف سه سه روایت ذکر خواهم کرد که برای مثال این قدر کافی است.

روایات نقصان قرآن معاذ الله منه

(۱) در اصول کافی مطبوعه لکهنو ص ۲۶۴ می آرد.

<p>روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: جبریل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله این آیت را چنین نازل کرده بود که ای اهل کتاب ایمان آرید بر آنچه نازل کردیم درباره ی علی نورمبین.</p>	<p>عن أبي عبد الله عليه السلام قال: نزل جبريل عليه السلام على محمد صلى الله عليه وآله بهذه الآية هكذا: يا أيها الذين اتوا الكتب آمنوا بما نزلنا في علي نوراً مبيناً.</p>
---	--

ف: الحال این آیت در قرآن مجید این چنین است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ﴾ یعنی: ای اهل کتاب ایمان آرید به قرآن که تصدیق می کند کتب سماویه شما را. مگر امام جعفر صادق ارشاد می فرمایند که در آیت الفاظ (فی علی نوراً مبیناً) هم بود. مطلب اینکه ای اهل کتاب ایمان آرید بر امامت علی و بر فضائل علی و این سخن عجیب است که اهل کتاب که منکر رسالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و منکر قرآن بودند ایشان را حکم داده می شود که بر امامت علی ایمان آرید. مساله امامت بر عقیده رسالت هم مقدم کرده شد و بر قرآن هم. راویان مذهب شیعه هر چه کنند همه رواست.

(۲) در اصول کافی ص ۶۴۱ می آرد:

<p>از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود که هر آئینه قرآنی که جبریل علیه السلام بسوی محمد صلی الله علیه وآله آورده بود در آن هفده هزار آیت بود.</p>	<p>عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن القرآن الذي جاء به جبريل عليه السلام إلى محمد صلي الله عليه وآله سبعة عشر ألف آية.</p>
---	--

ف: الحال در قرآن مجید شش هزار و شش صد و شانزده آیت است. از ارشاد فیض بنیاد حضرت امام جعفر صادق معلوم شد که ده هزار و سه صد و هشتاد و چهار آیات تحریف کنندگان خارج کردند تقریباً دو ثلث قرآن غائب شد. «إِنَّ اللَّهَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». آنچه مشهورست که شیعه به چهل پاره ی قرآن قائل اند غالباً بنیادش بر همین روایت است. در بطنه (نام مکانی است) بکتب خانه خدابخش خان مرحوم یک نسخه قرآن مجید قلمی نوشته ی حضرات شیعه موجودست که در آن چهل پاره است. اُستغفر الله.

۳) در کتاب احتجاج طبرسی یک روایت طولانی آورده که آغازش در نسخه مطبوعه ایران از صفحه ۱۱۹ است و اختتامش بر صفحه ۱۳۴. حاصل روایت آنکه زندیقی بخدمت مظهر العجائب و الغرائب یعنی حضرت علی مرتضی آمد و اعتراضاتی چند بر قرآن مجید کرد و جناب امیر جواب آن ارشاد فرمود، یک اعتراض آن زندیق این بود که جابجا آیات قرآنیه خبط بی ربط است. مثلاً در آیه: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ میان شرط و جزا ربطی نیست. یعنی اگر در حق یتیمان اندیشه ی بی انصافی کنید پس نکاح کنید با زنان. در میان اندیشه بی انصافی و نکاح کردن چه ربط است؟ جناب امیر در جواب ارشاد فرمود که

<p>ای زندیق، آنچه تو اطلاع یافتی بر بی ربط بودن آیه وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ زیرا که میان قسط فی الیتامی و نکاح نساء ربطی نیست پس آن هم ازان قبیل است که پیشتر ذکر آن کردم که منافقین از قرآن ساقط کرده اند در میان فی الیتامی و در میان فانکحوا از احکام و قصه ها زائد از ثلث قرآن بود و این و امثال این ازان قبیل است که کارهای منافقین در آن برای صاحبان نظر و تامل ظاهرست و اهل مذهب معطله و دیگر مخالفین اسلام بسبب این امور راهی بقدر کردن در قرآن یافته اند.</p>	<p>وأما ظهورك على تناكر قوله: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ وليس يشبه القسط في اليتامى نكاح النساء فهو مما قدمت ذكره من إسقاط المنافقين من القرآن وبين قوله في اليتامى وبين نكاح النساء من الخطاب والقصص أكثر من ثلث القرآن وهذا وما أشبهه مما ظهرت حوادث المنافقين فيه لأهل النظر والتامل ووجد المعطلون وأهل الملل المخالفين للإسلام مساعاً إلى القدح في القرآن.</p>
---	--

ف: تعجب است که جناب امیر شیعه از جواب چنین اعتراض بدیهی البطلان عاجز شده پناه در دامن تحریف گرفتند امروز او نی طالب علم اهل سنت می تواند که چنان جواب گردن شکن دهد که آن زندیق را مبهوت سازد. در آیه ی کریمه تذکره ی نکاح است که اگر در نکاح کردن با دختران یتیمه اندیشه ی این امر باشد که حقوق شان چنانچه باید ادا نخواهید کرد بسبب اینکه کسی از جانب شان مطالبه حقوق نخواهد کرد پس با زنان دیگر نکاح کنید. ربط میان شرط و جزا چنانکه باید موجودست.

طرفه تر، ماجرا اینکه بی ضرورت و بی وجه جناب امیر بآن زندیق این هم فرمودند چنانکه در همین روایت است:

ولو شرحت لك كل ما أسقط وحرف وبدل مما يجرى هذا البحرى لطلال وظهر ما تحظر التقية إظهاره.	ای زندیق، اگر من برای تو بیان کنم تمام آن مضامین را که از قرآن برافکنده شد و تحریف و تبدیل شد هر آئینه سخن طولانی خواهد شد و چیزی که تقیه ازان منع می کند ظاهر خواهد گردید.
---	--

ف: سبحان الله تقیه از محرف گفتن قرآن مجید مانع نشد و از منافق گفتن صحابه جامعین قرآن مانع نشد از بیان و تعیین مواضع تحریف مانع گردید؟! شان مظهر العجائب والغرائب همین است از تعیین مواضع تحریف باقی قرآن از مشکوک شدن محفوظ می ماند و مقصود آن است که جمیع قرآن مشکوک شود لهذا تقیه مانع آمد.

روایت زیادت فی القرآن نعوذ بالله منه

۱) در همین کتاب احتجاج در همین روایت یک اعتراض آن زندیق این بود که در قرآن توهین پیغمبر شما بسیار است، جناب مظهر العجائب بجواب آن ارشاد فرمودند که

والذی بدا فی الكتاب من الإزراء علی النبی صلی الله علیه وآله من فریة الملحدین.	ای زندیق، آنچه ظاهر شد از توهین نبی صلی الله علیه وآله در قرآن این همه افترا کرده والحاق کرده ملحدین است.
---	---

ف: صلاهی عام است شیعیان جمیع عالم را که یک آیت توهین پیغمبر از قرآن مجید پیش کرده صداقت قول جناب امیر خود ثابت کنند. در حقیقت شیعه بر تصنیف این چنین روایات مجبور بودند زیراکه ایشان اعتراضاتی که بر صحابه کرام می کنند چنین اعتراضات لغو و بیهوده بر انبیاء علیهم السلام از قرآن مجید وارد می شود لیکن در نظر اهل ایمان عظمت و رفعت بی نظیر برای جمیع انبیاء عموماً و برای سید الانبیا خصوصاً در قرآن مذکورست.

۲) نیز در همین روایت است که جناب مظهر العجائب فرمود:

<p>هر آئینه جامعین قرآن در قرآن چیزها درج کردند که خدا نه فرموده بود تا که بر مخلوق دین حق را پوشیده کنند.</p>	<p>إنهم أثبتوا في الكتاب ما لم يقله الله ليلبسوا على الخليفة.</p>
--	---

نیز در همین روایت است که جناب مظهر العجائب فرمود:

<p>بسبب تقیه ممکن نیست تصریح نامهای کسانی که در قرآن تبدیل کردند و از جانب خود در قرآن چنان عبارات افزودند که دران تائید دلائل مذهب معطله و تائید کفر و تائید مذاهب منحرفین از قبله ی ماست و ابطال این علم ظاهرست که موافق و مخالف همه بآن قائل اند.</p>	<p>وليس يسوغ مع عموم التقية التصريح بأسماء المبدلين ولا الزيادة في آياته على ما أثبتوه من تلقائهم في الكتاب لما في ذلك من تقوية حجج أهل التعطيل والكفر والملل المحرفة عن قبلتنا وإبطال هذا العلم الظاهر الذي قد استكان له الموافق والمخالف.</p>
--	---

نیز در همین روایت است که جناب مظهر العجائب قصه جمع قرآن بآن زندیق بی دین بیان

فرمودند که:

<p>باز چون پرسیده شد ازین منافقان مسائلی که جواب آن نمی دانستند مجبور شدند که قرآن را جمع کنند و تفسیر آن تراشند و از جانب خود دران چیزهای افزایند که بمدد آن ستون های کفر خود قائم کنند پس منادی ایشان اعلان کرد که کسی که نزد او چیزی از قرآن باشد نزد ما بیارد و سپرد کردند جمع و ترتیب به بعض کسانی که موافق شان بودند در دشمنی دوستان خدا، پس او موافق پسند ایشان قرآن را جمع کرد.</p>	<p>ثم دفعهم الاضطرار بورود المسائل عما لا يعلمون تأويله إلى جمعه وتأويله وتضمينه من تلقائهم ما يقيمون به دعائم كفرهم فصرح مناديهم من كان عنده شيء من القرآن فليأتنا به ووكلوا تأليفه ونظمه إلى بعض من وافقهم إلى معاداة أولياء الله مخالفة على اختيارهم.</p>
---	--

نیز در همین روایت است که جناب مظهر العجائب فرمودند:

<p>و افزودند در قرآن آنچه ظاهر بود خلاف فصاحت و لائق نفرت بودن آن.</p>	<p>وزادوا فيه ما ظهر تناكره وتنافره.</p>
--	--

ف: از ارشاد جناب مظهر العجائب معلوم شد که این قرآن که نزد اهل اسلام است، معاذ الله

کتاب دین نیست بلکه کتاب کفر و الحادست ستونهای کفر ازان قائم می شود و تائید مذاهب باطله از وی حاصل می شود و عبارات آنها خلاف فصاحت و قابل نفرت است. اُستغفرالله ثم اُستغفرالله.

(۳) در تفسیر صافی مطبوعه ایران ص ۱۰ از تفسیر عیاشی منقول است که امام باقر علیه السلام فرمود که:

لو لا أنه زيد في القرآن ونقص ماخفي حقنا على ذي حجة.	اگر نبودی که بیشی کرده شد در قرآن و کمی کرده شد پوشیده نماندی حق ما بر هیچ صاحب خرد.
--	--

روایات تبدیل الفاظ قرآن معاذ الله منه

(۱) در اصول کافی ص ۲۶۸ می آرد:

قرأ رجل عند أبي عبدالله عليه السلام ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ فقال: ليس هكذا نزلت إنما هي والمؤمنون فنحن المؤمنون.	تلاوت کرد شخصی پیش امام جعفر صادق علیه السلام این آیت ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ امام فرمود: این چنین نازل نشده بود بلکه بجای والمؤمنون والمؤمنون بود. و مامون مائیم.
--	---

(۲) در تفسیر قمی که مصنف آن شاگرد خاص امام حسن عسکری است می آرد:

وأما ما كان خلاف ما أنزل الله فهو قوله تعالى: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ الآية. قال أبو عبدالله عليه السلام لقارى هذه الآية: خير أمة يقتلون أميرالمؤمنين والحسين ابن علي، فقيل له: فكيف نزلت؟ فقال: إنما أنزلت خير أئمة أخرجت للناس.	و چیزهای که درین قرآن خلاف ما انزل الله شده پس این است: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ امام جعفر صادق علیه السلام به تلاوت کننده این آیت فرمود که (وه چه) بهترین امت اند که قتل کردند امیرالمومنین را و حسین بن علی را. پرسیده شد که یا امام پس این آیت چگونه نازل شده؟ فرمود که نازل شده بود: خير أئمة أخرجت للناس.
---	--

ف: یعنی در اصل در این آیت بجای لفظ أمة لفظ أئمة بود، جامعین قرآن تحریف و تبدیل کردند مطلب آیت که در قرآن موجودست اینست که حق تعالی می فرماید که شما از همه امتهای که برای هدایت مردمان ظاهر کرده شدند بهتر هستید. امام جعفر صادق این مطلب را غلط قرار دادند و بر آن اعتراض نمودند که این امت که قتل کرد امیرالمومنین را و قتل کرد حسین بن علی را چگونه بهترین امت تواند شد. امام جعفر صادق را خبر نیست که این آیت بزبان عربی

است، زبان عجمی که مسکین راویان مذهب شیعه است نیست. در لغت عرب درین آیت صیغه های که وارد شده اند از اول تا آخر همه صیغه های مخاطب اند کنتم و تامرون و تنهون و تؤمنون همه صیغه های مخاطب است. لهذا خطاب درین آیت نه بقاتلان امیرالمومنین است نه بقاتلان حسین بلکه بصحابه کرام است که در وقت نزول آیت موجود بودند. علاوه قاعده ی زبان در اصول فقه هم عند الفریقین ثابت و مقررست که صیغه مخاطب غیر حاضر را شامل نمی باشد در معالم الاصول که اصول فقه شیعه است و در لکهنو داخل درس است مطبوعه لکهنو می نویسد:

<p>و لفظیکه برای خطاب مشافهه وضع کرده شده مثل: یا أيها الناس و یا أيها الذین آن را شامل نمی شود بسبب لفظ خود کسانی را که از زمان خطاب متاخر باشند و جز این نیست که ثابت می شود حکم آن برای ایشان بدلیلی دیگر.</p>	<p>وما وضع لخطاب المشافهة نحو: یا أيها الناس و یا أيها الذین آمنوا لا یعم بصیغته من تأخر عن زمن الخطاب وإنما یثبت حکمه لهم بدلیل آخر.</p>
---	---

۳) در احتجاج طبرسی در همان روایت است که جناب امیر فرمود:

<p>هر آئینه کنایه از نامهای ارتکاب کنندگان گناههای عظیمه از فعل حق تعالی نیست بلکه از فعل تغیر و تبدیل کنندگان است که قرآن را پاره پاره کردند و دنیا را بعوض دین حاصل کردند.</p>	<p>إن الکنایة عن أسماء ذوی الجرائم العظیمة لیست من فعله تعالی وإنما من فعل المغیرین والمبدلین الذین جعلوا القرآن عسین واعتاضوا دنیا من الدین.</p>
--	---

ف: آن زندیق اعتراض کرده بود که چه سبب است که در قرآن توهین پیغمبران نام بنام است و ذکر بدکاران نام بنام نیست بلکه در اشارات و کنایات است مثلاً: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ﴾ و مثلاً ﴿يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾. جناب امیر بجواب همین اعتراض کلام مذکوره ی بالا ارشاد فرموده که حاصلش این است حق تعالی نامها را ذکر فرموده بود جامعین قرآن نامها را حذف کردند و بجای آن الفاظ کنایات نهادند.

روایات تبدیل حروف قرآن معاذ الله منه

۱) در تفسیر صافی مطبوعه ایران ص ۱۴ می آرد:

<p>در تفسیر مجمع البیان که در قراءت اهل بیت (جاهد الکفار بالمنافقین) است. و همدرین تفسیر از امام صادق مروی است که او (جاهد الکفار بالمنافقین) تلاوت کرد و گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله گاهی با منافقی قتال نکرده بلکه تالیف ایشان می نمود. و در تفسیر قمی است که جز این نیست که نازل شده بود: (یا أيها النبی جاهد الکفار بالمنافقین).</p>	<p>فی المجمع فی قراءه أهل البیت: جاهد الکفار بالمنافقین وفیه عن الصادق أنه قرأ جاهد الکفار بالمنافقین قال: إن رسول الله صلی الله علیه وآله لم یقاتل منافقاً قطّ إنما کان يتألفهم. والقمی: أيضاً إنها نزلت یا أيها النبی جاهد الکفار بالمنافقین.</p>
---	--

ف: در قرآن مجید این آیت: ﴿جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ است. و ترجمه اش اینست که ای نبی با کفار و منافقین جهاد کن. امام جعفر صادق برین آیت اعتراض نمود که نبی گاهی با منافقی قتال نه کرده و فرمود که در اصل بالمنافقین بود و معنی آن بود که بذریعه منافقین با کفار جهاد کن، جامعین قرآن بجای بای موحده واو نهادند. باقی ماند اعتراض امام صادق بر قرآن پس جوابش اینکه در آیت حکم جهادست نه حکم قتال، و جهاد و قتال بیک معنی نیست. و ثانیاً اینکه در سوره احزاب منافقان را مهلت چند روز داده شده اندر آن مهلت منافقی باقی نماند، یا مردند یا توبه کردند.

(۲) در تفسیر صافی ص ۱۲ می آرد:

<p>تلاوت کرده شد پیش امام جعفر صادق آیه ﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ امام فرمود که از خدا چیزی عظیم خواستند که ایشان را برای متقیان امام سازد پس پرسیده شد که ای فرزند رسول چگونه نازل شده بود؟ فرمود: که واجعل لنا من المتقين إماماً</p>	<p>قراء علی ابي عبدالله عليه السلام ﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾. فقال أبو عبدالله: سالوا الله عظيماً أن يجعلهم للمتقين إماماً. فقيل له يا ابن رسول الله! كيف نزلت؟ قال: واجعل لنا من المتقين إماماً.</p>
---	---

ف: مرتبه ی امامت نزد شیعه مماثل مرتبه نبوت بلکه فائق تر از آن است. لهذا امام جعفر صادق بر آیت قرآنی اعتراض نمود که این دعا کردن که مرا امامت عطا کن مثل اینست که کسی دعا کند که خداوندا مرا نبوت عطا کن و امام فرمود که درین آیت تحریف کرده شده اصل آیت این چنین بود که (واجعل لنا من المتقين إماماً) در حقیقت این آیت مسأله امامت را خاکستر می کند زیرا که ازین آیت ظاهر می شود که هر شخص بر مرتبه ی امامت فائز می تواند شد لهذا برین آیت اعتراض کردن و محرف گفتن حق بجانب است. أستغفرالله.

(۳) در کافی کتاب الروضه ص ۱۷۴ می آرد:

<p>روایت است از امام رضا علیه السلام که او تلاوت کرد فأنزل الله سکینته علی رسوله وعلی علی وأیده بجنود لم تروها. پرسیدم که آیت این چنین است؟ امام فرمود که این چنین تلاوت می کنیم و این چنین نازل شده بود.</p>	<p>عن الرضا علیه السلام فأنزل الله سکینته علی رسوله وعلی علی وأیده بجنود لم تروها. قلت: هکذا؟ قال: هکذا نقرؤها وهکذا تنزیلها.</p>
---	---

ف: در قرآن مجید آیت این چنین است: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾. امام رضا این آیت را محرف و خلاف ما انزل الله قرار داد و فرمود که بجای ضمیر نام رسول و نام علی بود درین آیت واقعه سفر هجرت و رفاقت حضرت صدیق در آن سفر بر خطر بیان فرموده. فضیلت بی نظیر برای حضرت صدیق ارشاد فرموده و نزول سکینه بروی در قرآن مجید ثبت کرده بجز حضرت صدیق در جماعت صحابه کسی نیست که بالتخصیص رفاقت و جان نثاری او در قرآن مجید مذکور شده باشد. اولین و آخرین شیعه از عهده جواب آن بر نمی توانند آمد لهذا فی الفور این آیت را محرف قرار داده گلوخلاصی خود نمودند و روایتی از امام رضا تصنیف کردند که این کار برای ایشان دشوار نبود.

هر سه اقرار علمای شیعه

روایات خرابی ترتیب هم در ضمن این سه اقرار ان شاء الله مذکور خواهد شد.

(۱) علامه نوری طبرسی در کتاب فصل الخطاب^۱ مطبوعه ایران ص ۲۱۱ می نویسد:

<p>بسیار احادیث معتبره که صریح دلالت می کند بر واقع شدن سقوط و نقصان در قرآن موجود زیاده از آنچه در ضمن دلایل سابقه گذشت و اینکه قرآن موجود بسیار کم است ازان مقدار که بر قلب سید انس و جان بطریق معجزه نازل شده بود و این کمی مخصوص بآیتی یا سورتی نیست. و این احادیث متفرق است در کتب معتبره که بران اعتماد اصحاب ما است جمع کرده ام بر آنچه اطلاع یافتم درین باب.</p>	<p>الأخبار الكثيرة المعتبرة الصريحة في وقوع السقوط ودخول النقصان في الموجود من القرآن زيادة على ما مر في ضمن الأدلة السابقة وأنه أقل مما نزل إعجازاً على قلب سيد الأنس والجان من غير اختصاصها بآية أو سورة وهي متفرقة في الكتب المعتبرة التي عليها المعول عند الأصحاب جمعت ما عثرت عليها في هذا الباب.</p>
--	--

۱- این کتاب مخصوص برای اثبات تحریف قرآن مجید است. شیعه بالخصوص این چنین کتب خویش را از اهل سنت مخفی می دارند و به هیچ قیمت بدست ایشان نمی فروشند اولاً قلمی نسخه این کتاب فراهم کرده شد و چند سال است که بکوشش بسیار بچهار چند قیمت نسخه مطبوعه هم دستیاب شده از دیدن این کتاب ظاهر می شود که شیعه چه قدر سعی بلیغ در معدوم کردن قرآن مجید نموده اند و چه قدر کتابهای مفرد در این باب تصنیف کرده اند.

بعد ازین نامهای کتب خویش که در بحث تحریف تصنیف شده بسیار ذکر کرده و انبارهای روایات تحریف مهیا ساخته.

(۲) نیز در هم این کتاب ص ۳۰ می فرماید:

<p>گفته سید محدث جزائری در کتاب انوار که معنایش بزبان عربی اینست که اصحاب ما اتفاق کرده اند بر صحیح بودن احادیث مستفیضة بلکه متواتره که دلالت صریحه دارند بر وقوع تحریف در قرآن در عبارت و در معنی و در اعراب و اتفاق کرده اند بر تصدیق این احادیث.</p>	<p>قال السيد المحدث الجزائري في الأنوار ما معناه: إن الأصحاب قد أطبقوا على صحة الأخبار المستفیضة بل المتواترة الدالة بصريحها على وقوع التحريف في القرآن كلاماً ومادة وإعراباً والتصدیق بها.</p>
---	---

(۳) نیز در همین کتاب ص ۳۷۷ می نویسد:

<p>احادیث تحریف قرآن یقیناً بسیار اند تا آنکه گفته سید نعمه الله جزائری در بعض تالیفات خود چنانکه از وی نقل کرده شده که احادیث تحریف زائدست از دو هزار حدیث و دعوی کرده زیاد بودن آنها را جماعتی مثل شیخ مفید^۱ و محقق و علامه مجلسی و غیرهم بلکه شیخ نیز در کتاب تبیان بکثرت این روایات تصریح کرده بلکه جماعتی ادعای تواتر آن کرده اند که ذکر ایشان خواهد آمد.</p>	<p>وهي كثيرة جداً حتى قال السيد نعمة الله الجزائري في بعض مولفاته كما حكى عنه أن الأخبار الدالة على ذلك تزيد على ألفي حديث وادعى استفاضتها جماعة كالمفيد والمحقق الداماد والعلامة المجلسي وغيرهم، بل الشيخ أيضاً صرح في التبيان بكثرتها بل ادعى تواترها جماعة يأتي ذكرهم.</p>
---	---

باز بفاصله چند سطور می نویسد:

<p>بدان که این احادیث منقول است از کتابهای معتبره که بر آن است اعتماد و اصحاب ما در ثابت کردن احکام شرعی و احادیث نبویه.</p>	<p>واعلم أن ذلك الأخبار منقولة من الكتب المعتبرة التي عليها معول أصحابنا في إثبات الأحكام الشرعية والآثار النبوية.</p>
--	--

(۴) در آخر این کتاب قول علامه مجلسی نقل می کند که او فرمود که

۱- شیخ مفید ایشان بسیار عظیم است امام غائب بنام او امضاء فرستاده که در کتاب احتجاج مذکورست و او را باین القاب مخاطب کرده الی الإمام السدید الشیخ مفید.

<p>نزد من احادیث تحریف قرآن متواتراند باعتبار معنی و ساقط کردن تمام این احادیث فن حدیث را کلاً ناقابل اعتماد می سازد بلکه ظن من آنست که روایات تحریف از روایات امامت کم نیست پس اگر روایات تحریف را اعتبار نکنند مساله امامت را چگونه از روایات ثابت خواهند کرد.</p>	<p>وعندی أن الاخبار فی هذا الباب متواترة معنی و طرح جمیعها یوجب رفع الاعتماد عن الأخبار رأساً بل ظنی أن الاخبار فی هذا الباب لا یقصر عن أخبار الإمامة فکیف یثبتونها بالخبر.</p>
--	---

(۵) نیز همدین کتاب فصل الخطاب ص ۹۷ می فرماید:

<p>بود برای امیرالمومنین قرآنی مخصوص که جمع^۱ کرده بود آن را بنفس نفیس خود بعد وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیش کرده بود آن را بر صحابه مگر ایشان اعراض کردند از آن پس پوشیده نموده آن را از چشمهای ایشان و اولاد آنجناب علیه السلام بطور میراث می یافتند آن را هر امام از امامی دیگر مانند دیگر خصائص امامت و خزائن نبوت، و آن قرآن اکنون نزد امام غائب است زود کند خدا کشادگی او را ظاهر سازد آن را امام غائب برای مردمان بعد ظهور خود و حکم کند ایشان را بتلاوت آن و آن قرآن مخالف قرآن موجود است باعتبار جمع و ترتیب سور و آیات بلکه ترتیب کلمات نیز و باعتبار بیشی و کمی و چونکه حق همراه علی علیه السلام ست و علی همراه حق است پس در قرآن موجود تحریف از هر دو جهت (یعنی به جهت روایات و بجهت قرآن علی) ثابت شده. وهو المطلوب</p>	<p>كان لأمیرالمومنین علیه السلام قرآناً مخصوصاً جمعه بنفسه بعد وفاة رسول الله صلی الله علیه و آله و عرضه علی القوم فأعرضوا عنه فحجبه عن أعینهم و كان ولده علیه السلام یتوارثونه إماماً عن إمام کسائر خصائص الإمامة و خزائن النبوة وهو عند الحجة عجل الله فرجه یظهره للناس بعد ظهوره و یأمرهم بقراءته وهو مخالف لهذا القرآن الموجود من حیث التألیف و ترتیب السور والآیات بل الکلمات أيضاً و من جهة الزیادة و النقیصة و حیث أن الحق مع علی علیه السلام و علی مع الحق ففی القرآن الموجود تغییر من جھتین. وهو المطلوب.</p>
--	--

از عبارات سابقه کثیر و مستفیض و متواتر و زائد از دو هزار بودن روایات تحریف و کم نه بودن از روایات امامت ثابت است و ازین عبارت خرابی ترتیب سور و آیات و کلمات

۱- در اهل سنت هم شهرت یافته که حضرت علی قرآنی موافق ترتیب نزول جمع کرده بود مگر محققان قطعاً انکار آن کرده اند و صحیح همین است.

(۶) در دیباچه تفسیر صافی مطبوعه ایران ص ۱۳ می فرماید:

<p>واعتقاد مشائخ ما رحمهم الله در باب تحریف قرآن پس ظاهر از ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی طاب ثراه این است که او معتقد تحریف و نقصان در قرآن بود زیرا که او روایات تحریف قرآن را در کتاب خود کافی روایت کرده و بران روایات هیچ قدح نه کرده با آنکه در آغاز کتاب ذکر کرده که آنچه درین کتاب روایت کند بران اعتمادی دارد و هم چنین استاد او علی بن ابراهیم قمی زیرا که تفسیره او از روایات تحریف پرست و او را درین مساله غلو هست. و هم چنین شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی (مصنف احتجاج).</p>	<p>وأما اعتقاد مشائخنا رحمهم الله في ذلك فالظاهر من ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني طاب ثراه أنه كان يعتقد التحريف والنقصان في القرآن لأنه روى روایات في هذا المعنى في كتابه الكافي ولم يتعرض لقدح فيها مع أنه ذكر في أول الكتاب أنه كان يثق بما رواه فيه وكذلك أستاذة علي بن إبراهيم القمي فإن تفسيره مملوء منه وله غلو فيه وكذلك الشيخ أحمد بن أبي طالب الطبرسي.</p>
---	--

ازین عبارت معتقد بها بودن روایات تحریف کما ینبغی ظاهرست و علامه نوری طبرسی فهرست طویل الذیل پیش کرده که در آن اسمای علمای شیعه که در مبحث تحریف تصنیفها کرده اند درج نموده. هر که خواهد در تنبیه الحائرین مطالعه کند.

(۷) مجتهد اعظم مولوی دلداری علی در عمادالاسلام می فرماید علی ما نقله فی استقصاء

الافحام مجلد اول:

<p>گفت آية الله في العالمين يعنى مولوى دلدار على أحله الله دارالسلام در عماد الاسلام بعد ذكر چندی از احاديث تحريف كه منقول اند از سرداران خلق عليهم آلاف التحية والسلام كه مقتضای اين احاديث آن است كه درين قرآن كه پيش ماست فى الجملة تحريف واقع شده باعتبار زيادتى بعض حروف كمى آن بلكه باعتبار زيادتى و كمى بعض الفاظ نيز و باعتبار ترتيب نيز در بعض مقامات در وقوع اين تحريف بعد تسليم كردن صحت اين احاديث شك نمى توان كرد.</p>	<p>قال آية الله فى العالمين أحله الله دارالسلام فى عماد الاسلام بعد ذكر بنذ من أحاديث التحريف المأثورة عن سادات الأنام عليهم آلاف التحية والسلام مقتضى تلك الأخبار أن التحريف فى الجملة فى هذا القرآن الذى بين أيدينا بحسب زيادة بعض الحروف ونقصانه بل بحسب بعض الأفاظ وبحسب الترتيب فى بعض المواضع قد وقع بحيث لايشك فيه مع تسليم تلك الأخبار.</p>
---	---

درين عبارت روايات تحريف و عقیده ی تحريف را بسيار سبک کرده تا هم از اقرار مفر نيافته. و وجه سبک کردن اينست كه كتاب مستطاب تحفه اثنا عشرية شايع گشته بود و در آن كتاب مواخذة شديد بر مبحث تحريف نموده شده و مجتهد موصوف منجانب پادشاه اوده مكلف براى نوشتن جواب آن كتاب بود.

۸) امام الشيعه مولوى حامد حسين در استقصاء الافحام مجلد اول جابجا اقرار كثرت روايات تحريف و صريح الدلالة بودن آن و اقرار اعتقاد شيعه نموده، از آن جمله در ص ۹ مى گويد:

ورود روايات تحريف قرآن بطريق اهل حق در ص ۱۰ مى گويد كه «اگر بيچاره شيعى بمقتضای احاديث كثيره ی اهل بيت طاهرين مصرحه بوقوع نقصان در قرآن حرف تحريف و نقصان بر زبان آرد هدف سهام طعن و ملام و مورد استهزا و تشنيع گردد». و در ص ۶۴ مى گويد كه «اگر هل حق از حافظان اسرار الهى و حاملان آثار جناب رسالت پناهی كه هداة اسلام و ائمه نام اند روايت كنند احاديثى كه دال است بر آنكه در قرآن شريف مبطلين و اهل ضلال تحريف نمودند و تصحيفش به عمل آوردند و اصل قرآن كما انزل نزد حافظان شريعت موجود است كه درين صورت اصلاً بر جناب رسالت مآب صلى الله عليه وآله نقصى و طعنى عائد نمى شود فرياد و فغان آغاز كنند».

تمام شد روايات تحريف مع هر سه اقرار علمای شيعه. اينجا لطيفه ی تازه بياد آمد. مولوى دلدار على صورت نو براى تحريف قرآن مجيد تراشیده. معاذالله. تحريف كننده رسول خدا صلى الله عليه وسلم را قرار داده و آن هم بامر الهى و گفته كه چونكه صحابه كرام باعث اين تحريف

بودند لهذا این تحریف هم بسوی ایشان منسوب کرده خواهد شد. این لطیفه تازه بذهن کسی نرسیده بود.

مطرب خوشنوا بگو تازه بتازه نو بنو

در عماد الاسلام بعد عبارتی که از استقصاء الافحام نقل کردم (علی ما فی ازالة العین) می

فرماید:

و از جمله صورتهای تحریف یکی این است که حال نبی معلوم است و بر کسی تفحص کرده باشد و ذهن و سریع الفهم باشد پوشیده نیست که با وجود کمال رغبت آنجناب بر خلیفه ساختن علی از قوم خود در غایت تقیه بود و برای این معنی نزد من دلائل و قرائن است که اینجا گنجایش ذکر آن نیست پس عقلاً این احتمال پیدا می شد که نبی بخیال حفاظت اسلام ظاهری قرآن اصلی را که در آن اسمای ائمه و اسمای منافقین بود مثلاً نزد محرمان اسرار خود مانند علی بحکم خدا ودیعت نهاد تا که قوم بالکل مرتد نه شوند زیرا که حال ایشان می دانست که برداشت این امر نه توانند کرد و قوم را بر همان مقدار قرآن اطلاع داد که اظهار آن مصلحت بود و چونکه ایشان نبی را بر اخفای قرآن اصلی باعث بودند لهذا تحریف قرآن را بجانب شان منسوب کردن بجاست.

ومنها: أنه معلوم من حال النبي كما لا يخفى على المتفحص الذهين ذی الحدس الصائب أنه مع کمال رغبتہ علی تخلیفہ علیاً کان فی غاية التقية من قومه ولهذا عندی دلائل وأمارات لا یسع المقام ذکرها فیحتمل عند العقل أن النبي حفظاً لبيضة الإسلام الظاهري أودع القرآن النازل المشتمل على أسماء الأئمة وأسماء المنافقين مثلاً عند محارم أسرارہ کعلی بأمر الله لئلا یرتد القوم بأسرهم لما علم من حالهم عدم احتمال ذلك وأظهرهم بقدر ما علم المصلحة فی إظهاره ولما كانوا هم الباعثین للنبي علی ذلك کان الإسناد إليهم فی محله.

اگر کسی بر خیالات شیعه که درباره ی قرآن مجید دارند و در جای خود اظهار آن می نمایند مطلع شود بسیار تعجب کند. مثلاً ادیطران الشمس نوشتند که این قرآن جمع نموده ی جهلای عرب است اگر بر آن اعتراض وارد می شود چه عجب، و مثلاً مولوی میرزا احمد علی که در پنجاب سر آمد مناظرین شیعه است در رساله مولفه خود موسوم به انصاف بعد بیان اینکه در قرآن اغلاط صرفیه و نحویه و محاورات متروکه بسیار است می گوید که اگر باوجود این همه قرآن معجزه است. پس من همچنین کتاب معجز تصنیف توانم کرد. و مثلاً مجتهدین لکهنو در

سهیل یمن جلد ۵ نمبر ۱۲ می نویسند که آیت تطهیر یعنی آیه کریمه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (الأحزاب: ۳۳). در میان آیات سابقه و لاحقہ چنان معلوم می شود که دانه ی طلائی در میان گوهرهای کاذب یعنی مصنوعی. یعنی معاذالله آیات سابقه ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ﴾ إلى آخره و آیات لاحقہ یعنی ﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يَتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ إلى آخره، گوهرهای کاذب و مصنوعی هستند. مجتهدین شیعه دیدند که در آیت تطهیر معنی که به هزار جان فشانی تراشیده اند و لفظ اهل بیت را خلاف لغت بر معنی که فرود آورده اند سیاق و سباق آیت آنرا درهم و برهم می کند و باواز بلند ندا می کند که لفظ اهل بیت برای ازواج مطهرات است و مراد خداوندی ازین لفظ بجز ازواج مطهرات دیگر کسی نیست لهذا آیات سابقه و لاحقہ را گوهر کاذب یعنی کلام انسانی قرار داده، گلو خلاصی خود خواستند. و مثلاً سلطان العلماء مولوی سیدمحمد مجتهد اعظم در کتاب ضربت حیدریه جلد دوم ص ۸۱ می گوید که هر آیت قرآنی که خلاف اجماع ما باشد برآن آیت عمل کردن جائز نیست. عبارتش بلفظه این است: «بنابر این اگر در بعض مقامات هرگاه به سبب قرائن قویّه و اخبار امامیه ترتیب منافی اصل مراد باشد یا بعض آیات برخلاف معنی متفق علیه بین الطائفة المحقه دلالت داشته باشد در آن هنگام تشبث و تمسک بآن ترتیب و آن آیت جائز نخواهد بود.

تنبیه ضروری

علمای شیعه درین مبحث عاجز آمده روایتی چند از کتب اهل سنت پیش کرده می گویند که از روایات اهل سنت هم تحریف قرآن ثابت است پس بایشان باید گفت که چنانکه ما از کتب شما زائد از دو هزار روایات پیش کردیم و سه اقرار علمای شما نقل نمودیم شما هم از کتب ما یک روایت باین سه اقرار پیش نمائید بمجرد استماع این کلمه حواس باخته خواهند شد. اصل این است که از کتب ما روایات نسخ تلاوت و اختلاف قراءت پیش می کنند و آن را روایات تحریف می گویند. و بسیاری از علمای محدثین ما انکار صحت این روایات کرده اند و گفته اند که نسخ تلاوت بی اصل محض است. چنانچه اقوال شان در تنبیه الحائرين منقول است. لهذا اقرار تواتر از کجا آرند. نیز علمای ما گفته اند که این روایات بر تقدیر صحت بر نسخ تلاوت دلالت می کند و لطف این است که علمای شیعه هم ازین روایات نسخ تلاوت فهمیده اند نه تحریف، اقوال علمای شیعه در تنبیه الهی بر این منقول است، لهذا اقرار دلالت بر تحریف از کجا آرند. باقی ماند اقرار اعتقاد تحریف قرآن، علاوه ازینکه در کتب اهل سنت مصرح است که اعتقاد تحریف قرآن قطعاً کفر است و در کفر بودن آن اختلافی نیست. خواه علمای شیعه هم تصریح کرده اند که اهل سنت کسی معتقد تحریف نیست و اهل سنت اعتقاد تحریف را کفر می دانند لهذا اقرار اعتقاد تحریف بیچاره از کجا یابند. اما الشیعه مولوی حامد حسین در استقصاء

الافحام مجلد اول ص ۹ می نویسد:

مصحف عثمانی که اهل سنت آنرا قرآن کامل اعتقاد کنند و معتقد نقصان آنرا ناقص الایمان بلکه خارج از اسلام پندارند.

المختصر، شیعه درین مبحث سخت عاجز اند. و ازین مبحث واضح می شود که بنیاد مذهب شیعه بر عداوت قرآن مجید است.

فصل سوم در بیان مسأله امامت

مسأله امامت اگرچه از مسائل مشهوره ی مذهب شیعه است و گفته می شود که همین مسأله بنیاد اختلاف میان اهل سنت و شیعه است. لیکن اقل قلیل اند کسانی که بر حقیقت این مسأله اطلاع داشته باشند.

فی الواقع مسأله امامت رازی است از رازهای سر بسته ی مذهب شیعه که اگر مسلمانان از حقیقت این مسأله واقف شوند برای نفرت از مذهب شیعه کافی است. و برای معلوم کردن بطلان مذهب شیعه اصلاً حاجت مسائل دیگر نیست.

شیعه در اخفای این مسأله کوشش بسیار کردند و می کنند مگر اکنون که کتابهای ایشان طبع گردیده این راز طشت از بام شده.

نهان کی ماند آن رازی کز و سازند محفلها

برای تاکید اخفای این راز احادیث بسیار تصنیف نموده اند. از آنجمله یک حدیث این است که در اصول کافی ص ۳۸۷ آورده:

قال أبو جعفر عليه السلام: ولاية الله أسرها إلى جبريل وأسرها جبريل إلى محمد صلى الله عليه وآله وأسرها محمد إلى علي عليه السلام وأسرها علي إلى من شاء، وأنتم تذيعون ذلك.	فرمود امام باقر علیه السلام که ولایت الهی یعنی مسأله امامت بطور راز گفته خدا آنرا به جبریل و بطور راز گفته بود آنرا جبریل به محمد صلی الله علیه و آله و بطور راز گفته بود آنرا محمد به علی علیه السلام. و بطور راز گفته بود آنرا علی به هر کسی که خواست، و شما (ای شیعیان) آنرا شهرت می دهید.
--	---

ازین روایات یک عقده ی لاینحل پیدا می شود که چنین راز سر بسته در اصول دین چنان داخل شد، ازین روایات این هم ظاهر گشت که قصه غدیر خم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مجمع عام اعلان امامت حضرت علی فرمود همه دروغ بی فروغ است.

متاخرین شیعه را بینید که ازین روایات و تصریحات متقدمین خود چشم پوشیده هوس آن دارند که از قرآن مجید اثبات امامت کنند چنانچه چند آیات کریمه را قطع و برید کرده تحریفهای معنوی بکار بردند و خود را مصداق قول مشهور «ملال آورد آرزوی محال» ساختند.

به هر کیف ازین روایت و امثال آن معلوم شد که مسأله امامت چنان رازی است که خداوند کریم بجز حضرت جبریل فرشته دیگر را ازان آگاهی نه بخشید و در جماعت انبیا بجز آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیغمبری دیگر محرم این راز نشد و در اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجز حضرت علی کسی برین سر مکنون مطلع نگردید و حضرت علی بهر که خواست

گفت مطلبش این است که بحسین گفت و حسین هم صرف بامامی که بعد ایشان نامزد بود یعنی امام زین العابدین گفتند و امام زین العابدین هم صرف به امام باقر گفت و سائر اولاد خود را ازین راز بی خبر داشت. هیچ معلوم نمی شود که این کم ظرفی از کدامین ذات اقدس به ظهور آمد که زراره و ابوبصیر و عبدالله ابن ابی یعفور و دیگر ممبران انجمن سبائیه را ازین راز آگاهی حاصل شد و ایشان آنرا شهرت دادند. درینجا یک روایتی لطیف که در اصول کافی ص ۱۰۰ آورده باید دید:

<p>روایت است از ابان که گفت: خبر داد مرا احوال که زید بن امام زین العابدین مرا طلب داشت در آن ایام که او پوشیده شده بود گفت احوال که پس رفتم نزد وی پس گفت زید به من که ای ابوجعفر، چه می گوئی اگر کسی از ما نزد تو رود آیا همراه او برای جهاد بیرون خواهی آمد؟ گفتم که اگر پدر تو زین العابدین یا برادر تو باقر جهاد کند من همراه ایشان بیرون خواهم آمد. زید گفت که من اراده می کنم که بیرون آیم و برین قوم یعنی بنی امیه جهاد کنم پس گفتم که من همراه تو نخواهم بیرون آمد پس زید گفت که آیا تو جان خود را از جان من عزیز می داری گفتم که جان من یک جان است مگر باید دید که اگر در زمین حجتی منجانب الله هست پس کسی که شریک تو نه شود نجات خواهد یافت و کسی که همراه تو بیرون آید هلاک خواهد شد و اگر در زمین حجتی منجانب الله نیست پس کسی که شریک تو شود و کسی که نه شود هر دو برابراند. پس زید گفت: ای ابوجعفر، من با پدر خود (زین العابدین) بر دستر خوان می نشستم او لقمهای چرب در دهن من می داد و لقمه گرم را از برای من بسبب محبت سرد می کرد مگر از آتش دوزخ برای من ترس نکرد که ترا از دین باخبر کرد و مرا بی خبر داشت.</p>	<p>عن أبان قال: أخبرني الأحول أن زيد بن علي ابن الحسين بعث إليه وهو مستخف قال: فأتيته فقال لي: يا أبا جعفر! ما تقول إن طرقت طارق منا أخرج معه؟ قال: فقلت له: إن كان أباك وأخاك خرجا خرجت معهما. قال: فقال لي: أنا أريد أن أخرج وأجاهد هؤلاء القوم فأخرج معي. قال: قلت: لا ما أفعل. قال: فقال: أترغب بنفسك عني؟ فقلت له: إنما هي نفس واحدة فإن كان لله في الأرض حجة فالمتخلف عنك ناج والخارج معك هالك وإن لم يكن لله في الأرض حجة فالمتخلف عنك والخارج معك سواء. قال: فقال لي: يا أبا جعفر! كنت أجلس مع أبي علي الخوان فيلقمني البضعة السمينة ويبرد لي اللقمة الحارة حتى تبرد شفقة علي. ولم يشفق علي من حر النار إذ أخبرك بالدين ولم يخبرني به.</p>
--	--

درین روایت قصه حضرت زید شهید مذکورست. کدام زید شهید؟ نور نظر و لخت جگر

امام زین العابدین و برادر امام باقر. امام زین العابدین را یازده فرزند بودند مگر سوای امام باقر کسی محرم راز امامت نبود.

عقیده ی شیعه است که امام حجة الله می باشد و جهاد بمعیت غیر امام جائز نیست. حضرت زید شهید احوال را چه خوب جواب داد که پدر من با من محبت می نمود که از گرمی لقمه حفاظت من می کرد لیکن تعجب است که از گرمی آتش دوزخ حفاظت من نکرد و مساله امامت که تو بیان کردی از من مخفی داشت. مگر میان احوال که شاگرد رشید ابن سبا بودند ازین جواب مسکت خاموش نشدند چنانچه در روایت کافی بعد عبارت منقول بالا این است که میان احوال ارشاد فرمودند که بیاعت محبت پدر تو؟؟ ازین مساله آگاه نکرد اگر بعد آگاه کردن تو انکار می کردی از اهل دوزخ می شدی. این عجب لطیفه است انکار مساله امامت بعد آگاه شدن موجب هلاکت است و کسی که ازین مساله آگاه نباشد بر وی باکی نیست، این عجب اصول دین است و لطف بر لطف این است که در این روایت مذکورست که احوال به امام باقر این قصه را باز گفت امام باقر بر تذلیل برادر خود حضرت زید شهید بسیار مسرت کردند. لا حول ولا قوة إلا بالله.

المختصر، مساله ی امامت رازیست مخفی. اکنون عقائد مذهب شیعه درباره امامت نقل می کنم از آن واضح خواهد شد که مساله امامت را چرا این چنین «راز درون پرده» ساخته اند.

عقیده ی اول

شیعه می گویند که دنیا گاهی از وجود امام خالی نمی تواند شد و می گویند که بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا روز قیامت برای هر زمان امامی منجانب الله مقرر شده و تعداد ائمه دوازده بیان می کنند و بر امام دوازدهم خاتمه ی دنیا می گویند. اسمای مبارکه آن دوازده امام این است. ۱- علی ۲- حسن ۳- حسین ۴- (علی) زین العابدین ۵- باقر ۶- جعفر ۷- موسی ۸- رضا ۹- تقی ۱۰- نقی ۱۱- حسن عسکری ۱۲- مهدی.

درینجا ازین بحث قطع نظر می کنیم که در تعداد ائمه و تقرر عمر دنیا خدای شیعه را باربار بدا واقع شده، عمر دنیا از مقدار مجوزه ی خداوندی بسیار زیاده شد و باین سبب عمر امام دوازدهم خلاف عادت انسانی این قدر دراز کرده شد. اولاً برای ظهور امام مهدی سنه ۷۶ هجری مقرر بود و ظاهر است که بعد ظهور امام مهدی عمر دنیا ختم شدی لیکن این رای تبدیل شد باز سنه ۱۴۰ هجری برای ظهور امام تقرر یافت مگر این رای خداوندی هم تبدیل شد. یک رای این هم بود که امام جعفر صادق را امام مهدی قرار داده شود لیکن این رای هم قائم نماند. این همه مباحث بحواله احادیث کتب شیعه در ثالث من المائتن باید دید.

عقیده ی دوم

این که این دوازده امام در هر صفت مثل رسول خدا هستند. در معصومیت و افتراض طاعت و فضیلت و غیره تمام اوصاف مماثل و مساوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اصول کافی ص ۱۱۴ از امام جعفر صادق می آرد که:

<p>آنچه علی آورده است آن را میگیرم و از هر چه او منع کرده باز می مانم، بزرگی علی مثل آن بزرگی است که محمد را حاصل است. و محمد را بزرگی بر تمام مخلوق خداوند عزوجل حاصل است. و اعتراض کننده بر علی در چیزی از احکام او مانند اعتراض کننده است بر خدا و رسول او و ردکننده ی قول علی در چیزی صغیر یا کبیر در مرتبه شرک بالله است. امیرالمومنین علی دوازده خدا بود کسی تا خدا نه رسد بغیر توسط وی امیرالمومنین راه خدا بود کسی که بر راه دیگر رود هلاک خواهد شد. و همین است بزرگی تمام ائمه یکی بعد دیگری.</p>	<p>ما جاء به علی أخذ به وما نهى عنه أتتهى عنه. جرى له من الفضل مثل ما جرى لمحمد ولمحمد الفضل على جميع ما خلق الله عزوجل. والمتعقب عليه في شيء من أحكامه كالتعقب على الله وعلى رسوله والراد عليه في صغيرة أو كبيرة على حد الشرك بالله. كان أمير المؤمنين باب الله الذي لا يؤتى الأمانة وسبيله الذي من سلک بغیره يهلك وكذلك يجرى لائمة الهدى واحد بعد واحد.</p>
--	---

ازین حدیث ظاهرست که شان دوازده امام مساوی شان رسول خدا و افضل از سائر انبیا علیهم السلام است. همین حدیث را مصنف حمله حیدری نظم کرده که

همه چون محمد منزّه صفات	همه صاحب حکم بر کائنات
-------------------------	------------------------

عقیده ی سوم

این است که ائمه را اختیار تحلیل و تحریم حاصل می باشد هر چیز را که خواهند حلال کنند و هر چیز را که خواهند حرام فرمایند. در اصول کافی ص ۲۷۸ می آرد:

از محمد بن سنان روایت است که گفت: بودم نزد	عن محمد بن سنان قال: كنت عند أبي
--	----------------------------------

<p>امام محمد تقی علیه السلام پس ذکر کردم اختلافات شیعه را پس امام فرمود که ای ابومحمد هر آئینه الله تبارک و تعالی همیشه بود متفرداً بوحدانیت خود پس آفرید محمد و علی و فاطمه را، ایشان هزارها قرن ماندند بعد ازان آفرید جمیع اشیا را و ایشان را حاضر کرد بر آفریدن آنها و فرض نمود طاعت ایشان بر آنها و تمام امور اشیا بایشان سپرد کرد. پس ایشان حلال می کنند هر چه می خواهند و حرام می کنند هر چه می خواهند و نمی خواهند مگر آن که خواهد الله تبارک و تعالی.</p>	<p>جعفر الثانی علیه السلام فأجريت اختلاف الشيعة فقال: يا محمد! إن الله تبارك وتعالى لم يزل متفرداً بوحدانيته ثم خلق محمد أو علياً وفاطمة فمكثوا ألف دهر ثم خلق جميع الأشياء فأشهدهم خلقها وأجرى طاعتهم عليها وفوض أمورها إليهم فهم يحلون ما يشاءون ويحرمون ما يشاءون ولن يشاءوا إلا أن يشاء الله تبارك وتعالى.</p>
---	--

ف: درین حدیث محمد بن سنان اختلافات مذهبی را که در میان شیعه بود ذکر کرد امام جواب آن اختیارات ائمه را بیان فرمود. مقصود اینکه این اختلافات بسبب اختیارات ائمه رونما شده یک امام یک چیز را حلال می کند و امامی دیگر آن چیز را حرام می سازد لهذا اختلاف پیدا می شود.

عقیده ی اهل سنت آنست که عصمت خاصه نبوت است غیر نبی معصوم نمی باشد و کسی را مثل آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفتن و او را مختار تحلیل و تحریم قرار دادن صریح انکار ختم نبوت است. چیزی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حلال فرمود تا قیامت حلال خواهد ماند و چیزی که حرام فرمود تا قیامت حرام خواهد ماند.

عقیده ی چهارم

هر امام را هر شب جمعه معراج می شود. در اصول کافی ص ۱۵۵ از حضرت امام جعفر صادق می آرد:

<p>در شب های جمع شان ما عجیب می باشد راوی گفت: فدای تو شوم چه شان می باشد؟ فرمود که اجازت داده می شود ارواح انبیا و ارواح ائمه را که مرده اند و روح آن امام را که در میان</p>	<p>إن لنافی لیالی الجمعة لشأناً من الشأن قال: قلت: جعلت فداک وما ذاک الشأن؟ قال: یوذن لأرواح الأنبياء الموتی علیهم</p>
---	--

<p>شما هست معراج داده می شود ایشان را بسوی آسمان تا آنکه می رسند تا عرش پروردگار خود و طواف عرش می کنند هفت شوط و نزد هر پایه عرش دو رکعت نماز می گزارند بعد از آن واپس کرده می شوند بسوی بدنهای که در آن بودند پس انبیاء و ائمه گذشته از سرور پر می شوند و امامی که در میان شماست علم او زیاده می شود مانند انبوه کثیر.</p>	<p>السلام وأرواح الأوصياء الموتى وروح الوصى الذى بين أظهركم يعرج بها إلى سماء حتى توافى عرش ربها فتطوف به أسبوعاً فتصلى عند كل قائمة من قوائم العرش ركعتين ثم ترد إلى الأبدان التى كانت فيها فتصبح الأنبياء والأوصياء قد ملئوا سروراً ويصيح الوصى الذى بين ظهرانيكم وقد زيد فى علمه مثل الجم الغفير.</p>
--	--

عقیده ی پنجم

هر امام را در هر شب قدر کتابی نوشته منجانب الله عنایت می شود که در آن احکام یک سال از عقائد و اعمال مندرج می باشد و بعد ختم سال آن کتاب منسوخ می شود. در اصول کافی ص ۱۵۳ از امام باقر می آرد:

<p>و هر آئینه مقدر شده که در هر سال شبی باشد که در آن نازل کرده شود بیان و توضیح کارها تا شب دیگر مثل آن از سال آینده.</p>	<p>ولقد قضى أن يكون فى كل سنة ليلة يهبط فيها بتفسير الأمور إلى مثلها من السنة المقبلة.</p>
--	--

علامه خلیل قزوینی در صافی شرح کافی جزو دوم ص ۲۲۴ بشرح این حدیث می نویسد: برای هر سال کتابی علیحده است. مراد کتابی است که در آن تفسیر حوادث که محتاج الیه امام است تا سال دیگر نازل می شوند بآن کتاب ملائکه و روح در شب قدر بر امام زمان، الله تعالی باطل می کند بان کتاب آنچه را که میخواهد از اعتقادات امام خلائق و اثبات می کند آنچه را که میخواهد از اعتقادات.

خلاصه این که هر سال عقائد و اعمال همه تبدیل می شود آنچه سال گذشته حق بود امسال ناحق می گردد.

عقیده ی ششم

نزد هر امام فرشتگان منجانب الله می آیند و پیغام خداوندی می آرند. در اصول کافی ص ۱۳۵ از امام جعفر صادق می آرد که او فرمود:

	<p>ياخيثة نحن شجرة النبوة وبيت الرحمة ومفاتيح الحكمة ومعدن العلم وموضع الرسالة ومختلف الملائكة.</p>
--	---

درين حديث «جای نهادن رسالت» قابل غورست. انكار ختم نبوت ازین صاف تر چه خواهد

بود.

عقیده ی هفتم

علوم ائمه همه از قرآن و حديث نمی باشد بلکه نزدشان ديگر رسائل علم بسيار است مثلاً مصحف فاطمه و كتاب علی و زبیل چرمی و علم نجوم و كتاب شب قدر که ذکرش گذشت و غير ذلك بلکه حق این است که بسبب ديگر رسائل علم امام را حاجتی به قرآن و حديث نیست. در اصول کافی ص ۱۴۶ بابی مستقل باین عنوان است باب فيه ذكر الصحيفة والجفر و الجامعة درين باب حديث اول این است:

عن أبي بصير قال: دخلت على أبي
عبدالله عليه السلام فقلت: جعلت فداك،
إني أسئلك عن مسألة لا أحد يسمع
كلامي قال: فرفع أبو عبدالله سترا بينه
وبين بيت آخر فاطلع فيه ثم قال: سل عما
بدالك. قال: قلت: جعلت فداك إن
شيعتك يتحدثون أن رسول الله صلى الله
عليه وآله علم علياً باباً يفتح له منه ألف
باب (ثم بفاصلة يسيرة) ثم قال: يا أبا
محمد! وإن عندنا الجامعة وما يدرهم ما
الجامعة؟ قال: قلت: جعلت فداك وما
الجامعة؟ قال: صحيفة طولها سبعون ذراعاً
بذراع رسول الله صلى الله عليه وآله و
املائه من فلق فيه وخط على بيمينه فيها
كل حلال وحرام وكل شيء يحتاج إليه

روایت است از ابوبصیر گفت که رفتم نزد امام
جعفر صادق علیه السلام پس گفتم که من فدای تو
شوم یک مساله از تو می پرسم آیا اینجا کسی هست
که کلام من شنود پس امام پرده را که در میان او و
در میان خانه دیگر بود برداشت و در آن خانه نظر
کرد بعد ازان فرمود که (کسی نیست) پیرس آنچه
خواهی گفتم که فدای تو شوم شیعیان تو می گویند
که رسول خدا صلی الله علیه وآله علی را بابتی تعلیم
کرد که ازان هزار باب علم می کشایند (باز بفاصله
قلیله است که) امام فرمود: ای ابومحمد نزد ما
جامعه است. مردمان چه دانند که جامعه چیست؟
گفتم: فدای تو شوم بگو که جامعه چیست؟ امام
فرمود: که صحیفه ایست که طولش هفتاد گزست از
دست رسول خدا صلی الله علیه وآله و املا می
فرمود از دهان خود و علی می نوشت از دست
راست خود. در آن صحیفه جمیع حلال و حرام و

۱- این همان جمله است که بر آن بنیاد مذهب شیعه است. می گویند که ما از امام مسائل مذهب شیعه در خلوت
خاص می پرسیدیم و امام ما را در خلوت خاص تعلیم این مذهب میفرمود و در مجمع عام خلاف مذهب
اهل سنت امام لب نمی کشود.

الناس حتى الأرش فى الخدش وضرب
 بیده الی فقال لی: تأذن یا أبا محمد؟ قال:
 قلت: جعلت فداک إنما أنا لک، فاصنع ما
 شئت. قال: فغمزنی بیده قال: حتى أرش
 هذا كأنه مغضب ثم قال: وإن عندنا الجفر
 وما یدرهم ما الجفر؟ قال: قلت: وما
 الجفر؟ قال: وعاء من آدم فيه علم النبیین
 والوصیین وعلم العلماء الذین مضوا من
 بنی اسرائیل ثم قال: وإن عندنا لمصحف
 فاطمة علیها السلام وما یدرهم ما
 مصحف فاطمة؟ قال: مصحف فیه مثل
 قرآنک هذا ثلث مرات والله ما فیه من
 قرآنکم حرف واحد.

جميع آن چیزها که مردمان بآن حاجت دارند
 مذکورست حتی که دیت خراش خفیف هم، دست
 خود بر بدن من نهاده فرمود که آیا مرا
 اجازت می دهی؟ گفتم که من خادم توام هر چه
 خواهی کن. پس مرا بدست خود گویا که غضبناک
 شده فشرود وگفت که دیت این هم باز فرمود که نزد
 ما جعفرست، مردمان چه دانند که جفر چیست؟
 گفتم: بگو که جفر چیست؟ فرمود که زنبیلی است
 از چرم که در وی هست علم انبیا و اوصیا و علم آن
 عالمان که در بنی اسرائیل گذشتند باز فرمود که نزد
 ما مصحف فاطمه علیها السلام است مردمان چه دانند
 که مصحف فاطمه چیست؟ و فرمود که مصحفی
 است سه چند از قرآن شما و الله در آن یک حرف
 هم از قرآن شما نیست.

ف: ببینید ای مسلمانان این است قدر و منزلت قرآن عظیم که امام آن را به سوی خود
 منسوب هم نمی کند و می فرماید که مصحف فاطمه از قرآن شما سه چند است و یک حرف از
 قرآن شما در آن نیست. و ظاهرست که با وجود مصحف فاطمه امام را به سوی قرآن ما چه
 حاجت.

باز در اصول کافی در همین باب و همین صفحه حدیث دوم از حماد بن عثمان منقول است
 که در آن حقیقت مصحف فاطمه بسیار عجیب و غریب بیان فرموده. این حدیث هم از امام جعفر
 صادق مروی است.

إن الله لما قبض نبيه صلى الله عليه وآله دخل فاطمة من الحزن ما لا يعلمه إلا الله عزوجل فأرسل إليها ملكا يسلي غمها ويحدث فشكت ذلك إلى أميرالمؤمنين عليها السلام فقال: إذا أحسست بذلك وسمعت الصوت فقولى لى: فأعلمته بذلك، فجعل أميرالمؤمنين عليه السلام يكتب كل ما سمع حتى أثبت من ذلك مصحفاً.

الله تعالى چون قبض روح کرد نبی خود را صلی الله علیه و آله بر فاطمه اندوه بسیار آمد که اندازه آن بجز الله عزوجل کسی نتواند کرد پس الله تعالی فرستاد بسوی او فرشته را که تسلی کند اندوه او را وباوی سخن گوید پس شکایت کرد حضرت فاطمه ازین امر بامیرالمؤمنین علیه السلام پس فرمود امیرالمؤمنین که چون باز فرشته را محسوس کنی و آواز او شنوی مرا خبر ده چنانچه حضرت فاطمه او را خبر داد پس امیرالمؤمنین علیه السلام هر آنچه از فرشته شنید آن را بنوشت و از آن مصحفی مکمل ساخت.

باقی ماند علم نجوم پس متعلق حقانیت آن هم یک دو روایت نقل کرده می شود. در فروع کافی جلد سوم کتاب الروضه ص ۱۵۳ می آرد:

عن معلى بن خنيس قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن النجوم أحق هي؟ قال: نعم، إن الله عزوجل بعث المشتري إلى الأرض في صورة رجل فأخذ بيد رجل من العجم فعلمه النجوم حتى ظن أنه قد بلغ، ثم قال: انظر أين المشتري؟ فقال: ما أراه في الفلك وما أدرى أين هو. قال: فنحاه وأخذ بيد رجل من الهند فعلمه حتى ظن أنه قد بلغ، فقال: انظر إلى المشتري أين هو؟ فقال: إن حسابي ليدل على أنك أنت المشتري. قال: فشقق شهقة فمات وورث علمه أهله فالعلم هناك.

روایت است از معلى بن خنيس گفت که پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که آیا علم نجوم حق است؟ امام فرمود: بلی، هرآئینه الله عزوجل (ستاره موسوم به) مشتری را بسوی زمین فرستاد بصورت مردی. پس گرفت او دست یکی را از اهل عجم و آموخت او را علم نجوم تا آنکه گمان کرد که او کامل شد پس پرسید ازو که به بین مشتری کجاست؟ پس گفت آن عجمی که بر آسمان او را نمی بینم و نمی دانم که او کجاست پس مشتری او را بگذاشت دست یکی از اهل هند گرفت و او را آموخت تا آنکه گمان کرد که او کامل شد پس پرسید ازو که بین مشتری کجاست؟ پس آن شخص هندی گفت که حساب من دلالت می کند که مشتری توئی. امام فرمود که پس مشتری نعره ی برآورد و مُرد و اهل هند وارث علم او شدند. پس علم آنجاست.

درین حدیث خصوصاً در جمله اخیره چه قدر عظمت علم نجوم است معلوم می شود که علم همین است و بس. و آنچه ارشاد شده که مشتری مُرد شاید بر فلک آنچه نمایان می شود

نعش مشتری باشد. یک حدیث این باب دیگر هم قابل زیارت است.

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که پرسیده شد از وی درباره ی علم نجوم. پس فرمود که نمی داند آنرا جز یک خاندان عرب (شاید مراد از بن خاندان خود باشد أستغفرالله) و یک خاندان هند.	عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سئل عن النجوم؟ فقال: لا يعلمها إلا أهل بيت من العرب وأهل بيت من الهند.
--	--

اهل سنت می گویند که هر چه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم منقول شد برای ما کافی است و غیر آن را ما به جوی نمی خریم. این همه علوم عالیه به شیعه و ائمه شیعه مبارک باد.
تو و طوبی و ما و قامت دوست
فکر هرکس به قدر همت اوست

عقیده ی هشتم

نزد ائمه تمام کتب سماویه تورات و انجیل و غیره بحالت اصلی خود غیر محرف موجود می باشند و ائمه عالم همه کتب می باشند. در اصول کافی ص ۱۳۴ بابی مستقل برای همین بیان است و هم درین باب است که ائمه تورات و انجیل را بزبان سریانی چنان تلاوت می کردند که کسی از یهود و نصاری برین چنین تلاوت قدرت نداشت. نیز در همدرین باب است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که اگر موسی و خضر پیش من بودندی من ایشان را آگاه می کردم که من از هر دو زیاده علم می دارم.
اهل سنت می گویند که اولاً این همه افسانه‌های بی اصل است. ثانیاً درین هیچ کمالی نیست، کمال در علم قرآن است و بس.

عقیده ی نهم

ائمه عالم ما کان و ما یکون می باشند. تمام واقعات گذشته و حال و آینده را علم ائمه محیط می باشد در اصول کافی ص ۱۵۹ بابی باین عنوان است:

باب در بیان اینکه ائمه علیهم السلام می دانند علم چیزها که گذشت و علم چیزها که خواهد آمد و هر آئینه پوشیده نیست بر ائمه صلوات الله علیهم چیزی.	باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون علم ما كان وما يكون وأنه لا يخفى عليهم شيء صلوات الله عليهم.
---	--

عقیده ی دهم

ائمه وقت موت خود می دانند و موت ایشان باختر ایشان می باشد. در اصول کافی ص

<p>باب در بیان اینکه ائمه علیهم السلام می دانند که کی خواهند مرد و هر آئینه ایشان نمی میرند مگر با اختیار خود.</p>	<p>باب أن الائمة علیهم السلام یعلمون متی یموتون وأنهم لا یموتون إلا باختيار منهم.</p>
--	---

اهل سنت میگویند که اگر حقیقت امر چنین است پس چرا ترس و خوف بریشان غالب بود که تقیه کرده مسائل دینیه غلط بیان می کردند؟!

عقیده ی یازدهم

هر امام را یک دفتری مکتوب من جانب خدا مرحمت می شود. در آن دفتر اسمای شیعه هر امام با اسمائهم و أسماء آبائهم درج می باشد. در اصول کافی ص ۱۳۶ از امام رضا علیه السلام می آرد:

<p>هر آئینه می شناسیم هر کس را که بینم به حقیقت ایمان و حقیقت نفاق و هر آئینه شیعیان ما نوشته شده اند باسمای خود و اسمای آبای خود. گرفته است خدا از ما و از ایشان عهد شیعیان ما فرود می آیند در جای فرود آمدن ما و در می آیند در جای در آمدن ما (یعنی قدم بقدم ما می باشند) نیست بر ملة اسلام کسی بجز ما و شیعیان ما.</p>	<p>إننا لنعرف الرجل إذا رأیناه بحقیقة الإیمان و حقیقة النفاق و إن شیعتنا لمکتوبون بأسمائهم و أسماء آبائهم. أخذ الله علينا و علیهم الميثاق یردون موردنا و یدخلون مدخلنا لیس علی ملة الإسلام غیرنا و غیرهم.</p>
---	---

تعجب است که با وجود این دفتر خداوندی ائمه چرا فریب مردمان میخوردند؟ چنانکه امام حسین از اهل کوفه فریب خورد که ایشان را بسبب نوشتن ایشان شیعه پنداشت و سفر کربلا اختیار کرده چندین جانهای عزیز را در هلاکت افکند یا فی الواقع اهل کوفه را که خطوط فرستاده بودند و باز امام حسین و رفقای او را قتل کردند شیعه تسلیم کرده شود. از کتب شیعه ثابت است که از قتل ائمه در تشیع هیچ خلل^۱ نمی آید.

۱- در کتاب احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص ۲۰۰ می آرد: «روی أن المأمون قال لقومه: أتدرون من علمنی التشیع؟ فقال القوم: لا والله ما نعلم ذلك. قال: علمیه الرشید. قیل له: و کیف ذلك و الرشید یقتل أهل هذا البیت؟ قال: کان یقتلهم علی الملك لأن الملك عقیم». ترجمه: روایت است که مامون (خلیفه) روزی بقوم خود گفت که آیا میدانید که مرا مذهب تشیع که آموخت؟ مردمان گفتند که والله نمی دانیم. گفت که پدرم هارون الرشید مرا مذهب تشیع آموخت. گفته شد که این چگونه باشد هارون اهل بیت را قتل می کرد؟ مامون گفت که برای پادشاهت قتل می کرد زیرا که پادشاهت شرکت را بر نمی تابد. نظائر این بسیار است قاتلان حسین هم ازین قبیل اند.

عقیده ی دوازدهم

امام دوازدهم پیدا شده اند و عمر شان چهار یا شش سال بود که غائب شدند و در غار (سر من رأی) موجود اند لیکن کسی را بنظر نمی آیند عقب اینکه قرآن مجید و مصحف فاطمه و کتاب علی و زبیل چرمی این همه اشیا را همراه خود بردند و معجزات انبیا: عصای موسی و انگشتر سلیمان و تمام کتب سماویه را نیز همراه بردند و بقوت اعجاز این همه انبار که بارگران بود در عمر چهار سالگی خود بنفس نفیس برداشتند.

قصه غیبت امام دوازدهم نیز از عجائب مذهب شیعه است، لهذا بغایت اختصاربندی از آن حواله قلم می کنم.

امام یازدهم یعنی حضرت حسن عسکری در سنه ۲۶۰ هـ وفات کرد شیعه مشهور کردند که یک فرزند او از بطن کنیزی نرجس^۱ نام بود از وفات پدر ده روز پیشتر غائب شد و همون فرزند

۲- نام مبارک والده ی محترمه امام غائب است، قصه اش عجیب و غریب ست داستانی ست از عشق و محبت بغایت دلچسپ. علامه مجلسی در جلاءالعیون باب چهاردهم می نویسد که «ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر روایت کرده آنرا از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابویوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری و همسایه ی ایشان در شهر سرمن رأی». بعد ازین قصه طویله نوشته، خلاصه اینکه امام حسن عسکری یک نامه بنام کنیزی به خط فرنگی و لغت فرنگی نوشته بود و صد اشرفی باو داد که برد سوی بغداد بر ساحل دریا کشتی خواهی دید که در آن کنیزکان باشند و یک کنیزه را بینی که در پرده نشسته و ابا می کند که کسی او را ببندد یک جوان عرب برای خریداری او به سی صد اشرفی آماده گردد مگر آن کنیز هرگز راضی نه شود پس درین حال تو به صاحب کنیز گو که نامه ی بنام این کنیز در خط فرنگی و لغت فرنگی یکی از اشراف عرب داده است بآن کنیز برسان من امتثال امر شریف کردم و همون واقعات پیش آمدند بالاخره چون نامه بدست کنیز رسید و او در آن نظر کرد نامه را بار بار بوسه ها داد و بصاحب خود گفت که مرا بصاحب این نامه بفروش وگرنه خود را هلاک خواهم کرد. مالک او بدو صد اشرفی راضی شد و من آن کنیز را بجای خود آوردم. آن کنیز بمن گفت که من ملیکه دختر پادشاه روم هستم و مادرم از اولاد شمعون وصی حضرت عیسی بود من سیزده ساله بودم که پدرم خواست که با برادرزاده خود عقد من کند جشنی عظیم برپا کرد و بالای تخت صلیب نهاده برادرزاده خود را نشانید علمای نصاری انجیلها بدست گرفته ایستادند و خواستند که عقد من کنند ناگهان صلیب سرنگون افتاد و تخت بشکست و برادرزاده از تخت بزیر آمده بیهوش شد. بار دیگر با برادرزاده دیگر اراده عقد کردند این بار هم همین واقعه هائله پیش آمد پدرم بسیار ملول و شرمنده شد و من آن شب بخواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در آن قصر آمدند و منبری از نور نصب کرده شد بران منبر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم با وصی خود علی و امامان دیگر آمده نشستند و به حضرت مسیح فرمودند که من آمده ام تا ملیکه را که دختر شمعونست برای این فرزند خود خواستگاری کنم و اشاره به

صاحب العصر و صاحب الزمان و قائم است. پادشاه وقت تفتیش بسیار نمود لیکن به تحقیق ثابت شد که حضرت حسن عسکری لا ولد فوت شدند. از جانب سلطان وقت خانه تلاشی کرده شد و سردابها کنده لیکن هیچ سراغی از طفل غائب بهم نه رسید. اعزه و اقارب حسن عسکری هم شهادت دادند که ممدوح لا ولد بود میراث ممدوح هم بوالده و برادرشان تقسیم یافت. در اصول کافی ص ۲۰۶ می آرد:

هر آئینه نزد پادشاه این امر ثابت شد که ابومحمد یعنی حضرت حسن عسکری فوت شد و اولادی نگذاشت و میراث او تقسیم شد و کسانی که در آن حقی نداشتند گرفتند.	فان الأمر عند السلطان أن أبا محمد مضي ولم يخلف أحدا وقسم ميراثه وأخذ من لا حق له فيه.
--	---

برادر حقیقی حسن عسکری که جعفر نام داشت هم شهادت داد که برادر من لا ولد فوت شد مگر شیعه تکذیب این شهادت کردند شهرت دادند که امام مهدی صرف برای شش روز یا شش ماه یا شش سال غائب شده بعد ازین مدت یقیناً ظاهر خواهد شد و در تمام دنیا پادشاهی خواهد کرد و چنین خواهد شد و چنان خواهد شد. در اصول کافی ص ۲۱۱ از حضرت علی روایت آورده که

پس گفتم که یا امیرالمومنین چه قدر باشد حیرت و غیبت (امام) فرمود که شش روز یا شش ماه یا شش سال.	فقلت: یا امیرالمؤمنین! وکم تکون الحیرة والغیبة؟ فقال: ستة أيام أو ستة أشهر أو ست سنين.
--	--

سوی امام حسن عسکری کرد که تو نامه او بمن داده ی. حضرت مسیح و شمعون بخوشی قبول کردند حضرت محمد صلی الله علیه وسلم خطبه انشا کرد و حضرت مسیح تزویج من نمود این خواب را من بکسی نه گفتم ولیکن آتش عشق آن خورشید فلک امامت در کانون سینه روز بروز مشتعل شدن گرفت و صبر و قرار مرا بیاد فنا داد تا آنکه خواب و خور ترک شد و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر گردید. بعد ازان خواب دیدم که حضرت فاطمه و مریم با هزار حوران بهشتی تشریف آورده اند حضرت مریم به من گفت که این خاتون حضرت فاطمه بهترین زنان و مادرشوهرتست پس من دست بدامن او زدم و بسیار گریستم و شکایت کردم که فرزند تو حسن عسکری گاهی بدیدن من هم نمی آید فرمود که چگونه آید که تو ترسا هستی و شرک بخدا می کنی من در آن ساعت مسلمان شدم و کلمه طیبه خواندم چون بیدار شدم کلمه طیبه بر زبانم بود. بعد ازان هر شب در خواب می بینم که امام نزد من می آید و شربت وصال خود مرا مسرور می سازد. تا امروز یک شب چنین نبوده که امام نزد من نیاید و از شربت وصال خود مرا محروم دارد و بعد از آن بفرموده حضرت امام حسن عسکری خود را در لشکری که برای جنگ با مسلمانان می آمد انداختم چون لشکر مسلمانان غالب آمد مرا با کنیزهای دیگر اسیر کردند تا اینجا آمده بدست تو رسیدم. انتهی ملخصاً.

باز چو این مدت بگذشت و ظهور امام نشد سنه ۷۰ و بعد ازان سنه ۱۴۰ مقرر نمودند و این همه تفرقات از ائمه نقل کردند و گفتند که خدا را بدا شد و اکنون می گویند که برای ظهور امام وقتی مقرر نیست این قدر هست که چون انصار و اعوان او بعدد اصحاب بدر یعنی سه صد و سیزده فراهم شوند از غار بیرون خواهد آمد. در کتاب احتجاج طبرسی مطبوعه ی ایران ص ۲۳۰ از امام نقی می آرد که:

<p>جمع شوند نزد وی اصحاب وی موافق شمار اهل بدر یعنی سه صد و سیزده کس از اطراف زمین پس چون این قدر اهل اخلاص نزد او جمع شوند الله تعالی کار او را ظاهر خواهد نمود.</p>	<p>يجتمع إليه من أصحابه عدة أهل بدر ثلاثمائة وثلاث عشر رجلاً من أقاصى الأرض (إلى أن قال): فإذا اجتمعت هذه العدة من أهل الاخلاص أظهر الله أمره.</p>
---	--

آیا مقام عبرت نیست که امروز مدعیان تشیع در دنیا از لکوک (لکها) متجاوز اند و در ایران خود سلطنت ایشان است لیکن در این انبوه بی شمار سه صد و سیزده مخلص هم نیستند. حالت شیعه از روز اول همین است حتی که در وقتی اراده نمودند که مرتد شوند پس عذاب الهی^۱ بریشان نازل شدنی بود مگر امام معصوم جان عزیز خود را فدیة و کفاره ی ایشان نموده ایشان را محفوظ داشت. چون حال برین منوال است پس از مذهب شیعه امید فلاح داشتن خود را در سفاهت انداختن است. چیزی دیگر درین روایت اینست که فضیلت اصحاب بدر چنان ثابت می شود که باید و شاید عددشان را در فتح و نصرت دین چنین تاثیر، پس خود ذوات مقدسه شان به چه مرتبه خواهند بود؟ مگر شیعه با این همه از اصحاب بدر بغض و عداوت می دارند.

المختصر، امام مهدی غائب شد و چیزهای که بران مدار ایمان بود هم غائب کرد بعد انتظار بسیار شیعیان پر کمال انتظامی دیگر درست کردند و سفارت میان خود و میان امام غائب قائم کردند یکی بعد دیگری چهار بلند اقبال بر عهده سفارت ممتاز شدند. این سفرا نامه و پیام و هدایا و تحف شیعه بخدمت امام می رسانیدند و فرامین و احکام امام نزد شیعه می آوردند. چون پادشاه وقت را برین کارهای خفیه آگاهی شد و بنام حکام فرمان شاهی جاری شد که تحقیقات کنند که کدام اشخاص رعیت ما را فریب می دهند و خود را سفیر امام غائب قرار داده نهب اموال رعایا می نمایند. از آن وقت سلسله ی سفارت منقطع شد و غیبت کبرای شروع گردید.

۱- چنانچه در اصول کافی ص ۱۵۹ روایت می کند عن ابی الحسن علیه السلام قال: «إن الله غضب على الشيعة فخيرني نفسي أو هم فوقيتهم والله بنفسي». ترجمه: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که الله غضبناک شد بر شیعه و مرا اختیار داد که یا من جان خود را هلاک کنم یا ایشان هلاک شوند پس من جان خود را فدا کرده ایشانرا محفوظ داشتم این همان مساله کفاره ی مسیح است که در عیسائیان است یعنی مسیح علیه السلام خود را بعوض گناهان عیسائیان کفاره ساخت. نعوذ بالله منه.

پیشتر از آن غیبت صغرای بود. سفیر آخری علی بن محمد سمیری بود که در سنه ۳۲۹ هجری فوت شد.

پیشتر حصه مذهب شیعه در زمانه ی سفارت تصنیف کرده شد. گویند که محمد بن یعقوب کلینی کتاب کافی را در همین زمانه ی غیبت صغری تصنیف کرد و بذریعه سفیر آخری علی بن محمد سمیری نزد امام غائب فرستاد که مطالعه فرمود آگاه فرمایند که احادیث آن صحیح است یا نه؟ امام غائب آن کتاب را از اول تا آخر مطالعه کرده ارشاد نمود که هذا کاف لشیعتنا یعنی این کتاب برای شیعیان ما کافی است. به همین سبب نام این کتاب «کافی» نهاده شد.

شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی در کتاب احتجاج می فرماید که سفارت این سفرا را محض بنابر ادعای ایشان قبول نه کرده ایم بلکه معجزات ایشان دیده تصدیق ایشان نموده ایم. در کتاب احتجاج بسیاری از مکتوبات امام غائب که بذریعه این سفرا رسیده بودند درج نمود.

این است عجائب و غرائب مساله امامت، و شاید که هر قدر که ذکر کردیم بمقابله آنکه بغرض اختصار فرو گذاشتیم کم باشد. مثلاً این که امام هر شخص را از آواز آدم^۱ شناسد که ناجی است یا ناری اگر ناری است او را بی دینی تعلیم می کند. و مثلاً این که امام^۲ از آن مادران پیدا می شود از موضع چرک و نجاست پیدا نمی شود. و غیر ذلک.

اکنون ظاهر شد که مساله امامت چرا چنین راز مخفی گردانیده شد و چرا در اخفای آن این قدر سعی بلیغ بکار رفت. مساله امامت علاوه ازین که بسیاری از امور خلاف عقل و خلاف قرآن مجید در شکم خود دارد منافی است با ختم نبوت به همین سبب آنرا راز مخفی قرار داده شد.

مساله امامت توضیح و تفسیر تولاست لهذا معلوم شد که بنیاد مذهب شیعه بر انکار ختم نبوت است. این همه اهتمام که در مساله امامت کرده شد و این همه فضائل ائمه که در کتب شیعه است صحیح مصداق مثل مشهور لا لحب علی بل لبغض معاویه است یعنی مقصود اصلی

۱- در اصول کافی ص ۲۷۷ از عبدالله بن سلیمان مروی است که شخصی نزد امام جعفر صادق آمده مساله پرسید امام او را جواب داد باو شخصی دیگر آمد و همان مساله پرسید امام او را جوابی دیگر داد که خلاف جواب اول بود باز شخصی دیگر آمد و همان مساله پرسید امام او را جوابی دیگر داد که خلاف جواب آن هر دو بود پس من گفتم که یا امام، خدا شما را اختیار داده است که هر جواب که خواهید بگوئید؟ امام فرمود: بلی. باز امام فرمود که ما هر شخص را از شکل او آواز او می شناسیم که ناجی است یا ناری. آخر جمله این روایت این است: «فلیس یسمع شیئا منا لأمر یطق به إلا عرفه ناج أو هالک فلذلک یجیبهم بالذی یجیبه».

۲- علامه مجلسی در جلاءالعیون باب چهاردهم از امام حسن عسکری روایت می کند که او فرمود: «حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمی باشد در پهلو می باشد و از رحم بیرون نمی آئیم بلکه از ران مادران فرود می آئیم زیرا که ما نورهای خدای تعالی ایم و چرک کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است».

رفعت شان ائمه نیست بلکه تنقیص شان نبوت و انکار ختم نبوت مطمح نظر است.

فصل چهارم در تفسیر آیاتِ خلافت

باید دانست که آیاتِ خلافت دو قسم است. قسمی آن است که اهل سنت بآن استدلال کرده اند بر حقیقتِ خلافت حضرات خلفای ثلاثه رضی الله عنهم. و قسمی آن است که شیعه بآن استدلال کرده اند برای اثبات خلافت بلا فصل حضرت علی مرتضی و امامت ائمه دیگر. تفسیر این همه آیات نهایت مفصل و مدلل شایع گردیده تفسیر هر آیت در یک رساله مستقل است. اسمای آن رسائل حسب ذیل است.

۱- تفسیر آیه استخلاف ۲- تفسیر آیه تمکین ۳- تفسیر آیه قتال مرتدین ۴- تفسیر آیت معیت ۵- تفسیر آیه دعوت اعراب ۶- تفسیر آیه میراث ارض ۷- تفسیر آیه اظهار دین ۸- تفسیر آیه رضوان ۹- تفسیر آیات مدح مهاجرین ۱۰- تفسیر آیات امامت ۱۱- تفسیر آیات مذمت منافقین ۱۲- تفسیر آیات حفاظت قرآن ۱۳- تفسیر آیه تقسیم فی ۱۴- تفسیر آیه ولایت ۱۵- تفسیر آیه تطهیر ۱۶- تفسیر آیه اولی الامر ۱۷- تفسیر آیه تبلیغ ۱۸- تفسیر آیه مودة القربی ۱۹- تفسیر آیه مباحله ۲۰- تفسیر آیات ملک طالوت.

اینجا صرف تفسیر چهارچهار آیت از هر دو قسم نوشته می شود و آن هم به تلخیص و اختصار. والله الموفق.

چند مسائل ضروریه

چند مسائل ضروریه متعلق مبحث خلافت و امامت که میان اهل سنت و شیعه مختلف است اولاً دانستن آن ضروری است لهذا قبل تفسیر آیات، نوشته می شود.

(۱) نزد اهل سنت خلافت و امامت کبری بمعنی پادشاهی است مگر نه هر پادشاهی، بلکه پادشاهی که برای اجرای احکام دینیه و اقامت سیاست اسلامیه نیابتاً عن النبی صلی الله علیه وسلم باشد. و نزد شیعه خلافت و امامت صنعتی است مانند نبوت پادشاهت به او منضم باشد یا نباشد و قوت اجرای احکام دینیه حاصل بود یا نبود.

(۲) نزد اهل سنت تقرر خلیفه منجانب شارع ضروری نیست بلکه بر امت واجب است که هر کسی از او حصول مقاصد خلافت متوقع باشد او را خلیفه سازند مانند امام نماز که بر مقتدیان است که کسی که اهلیت امامت داشته باشد او را امام خود مقرر کنند و چنانکه اگر در انتخاب امام نماز غلطی کنند و نااهل را امام مقرر کنند گنہگار می شوند همچنان اگر در انتخاب خلیفه غلطی کنند و شخصی را که اهلیت انجام دهی مقاصد خلافت نداشته باشد خلیفه مقرر نمایند

گنهیگار خواهند شد. و نزد شیعه تقرر خلیفه و امام بر ذمه شارع است چنانکه تقرر نبی، امت را جائز نیست که کسی را برای خلافت و امامت منتخب کند چنانکه جائز نیست انتخاب کسی برای نبوت.

۳) نزد اهل سنت معصوم بودن شرط خلافت نیست، نیز اطاعت خلیفه مطلقاً فرض نیست بلکه صرف در آن احکام که خلاف کتاب و سنت نباشد اطاعت او لازم است چنانکه از تفسیر آیه اولی الامر عنقریب واضح خواهد شد. و نزد شیعه خلیفه و امام مثل نبی معصوم می باشد و مثل نبی در جمیع امور اطاعت او فرض می باشد.

۴) شیعه ادعای نص برای ائمه می کنند، آن نص تشریحی است. یعنی اینکه منجانب شارع ارشاد می شود که فلان کس را امام مقرر کردیم، ای بندگان، اطاعت او کنید و اهل سنت که برای حضرات خلفای ثلاثه نص می گویند آن نص تشریحی^۱ نیست بلکه نص تقدیری است، یعنی حق تعالی خلافت این حضرات مقدر کرده بود و از آن امر مقدر ما را خبر داد گاهی بطور پیشگوئی و گاهی باین طور که علامات خلیفه بر حق بیان فرمود و ارشاد نمود که این علامات در هر که یابید او را خلیفه بر حق دانید چنانکه هرگاه بنی اسرائیل درخواست تقرر خلیفه کردند حق تعالی علامت خلیفه بر حق بیان فرمود و آن علامت بجز حضرت طالوت در کسی یافته نشد.

بر عاقل خبیر مخفی نیست که نص تقدیری اعلی و افضل است از نص تشریحی زیرا که در نص تشریحی بندگان را اختیار می باشد که خواهند بر آن نص عمل کنند و خواهند نه کنند. چنانکه در نص نماز و روزه و سائر احکام شرعی. و در نص تقدیری کسی را اختیار خلافت باقی نمی ماند چه از غیب همان ظاهر می شود که شاعر مقدر فرموده و پسند کرده و ظاهرست که اگر از برای خلفای راشدین نص تشریحی می بود و بندگان با اختیار خود در انتخاب غلطی می کردند دین اسلام که هنوز متمکن نشده بود برباد می رفت حالانکه وعده الهی است که این دین تا قیامت باقی خواهد ماند. حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی رحمه الله در کتاب ازالة الخفا همین معنی را بیان می فرماید که خلافت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم امری نیست که عامه را بآن مکلف ساخته باشند فقط پس اگر بحب امر عمل کردند مطیع شدند و اگر عصیان ورزیدند مستوجب عقوبت گشتند. بلکه وعده ی بود از فوق عرش نازل شده که امکان تخلف نداشت و درین وعده تعلق به جبری و اختیار احدی نبود.

۱- کسانی که از علمای اهل سنت می گویند که خلافت این بزرگواران منصوص نبود مراد ایشان انکار همین نص تشریحی است.

بعد ازین شروع در تفسیر آیات می کنم و لا حول و لا قوة إلا بالله وهو حسبی و نعم الوکیل.

تفسیر آیت استخلاف

سوره ی نور - پاره سیزدهم

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (النور: ۵۵).

ترجمه: وعده داده است خدا آنان را که ایمان آوردند از شما^۱ و کارهای نیک کردند که ۱- ضرور ضرور خلافت دهد ایشان را در زمین چنانکه خلافت داده بود آنان را که پیش ازیشان بودند. ۲- و ضرور ضرور تمکین دهد برای ایشان دین ایشان را که پسند کرده است خدا برای ایشان و ۳- ضرور ضرور تبدیل کند خوف ایشان را بامن. عبادت کنند ایشان مرا و شریک نخواهند کرد ایشان با من چیزی را، و کسی که کفر^۲ کند بعد ازین پس آن کفرکنندگان نافرمان هستند.

درین آیت کریمه حق تعالی وعده ی سه نعمت فرموده: اول استخلاف فی الارض، دوم تمکین دین پسندیده، سوم تبدیل خوف. واین وعده را مخصوص گردانیده بکسانی که در زمانه ماضی یعنی^۳ قبل نزول این آیت بایمان و عمل صالح موصوف شده در وقت نزول این آیت موجود^۴ بودند. پس اگر از جماعت موعود لهم کسی را یکی را یا زیاده را این سه نعمت حاصل شود وعده ی الهی صادق خواهد شد و آن کس خلیفه ی برحق خواهد بود و خلافت او قطعاً و یقیناً خلافت موعوده این آیت خواهد بود. و اگر از جماعت موعود لهم کسی را مجموعه این سه نعمت حاصل نه شود معاذالله خلف وعده الهی لازم آید و آن محال است. لهذا

۱- خطاب است به بنی آدم که بوقت نزول این آیت موجود بودند که ای بنی آدم، هر کس که از شما ایمان قبول کرده و اعمال صالحه بجا آورده او را نعمت های مذکوره داده خواهد شد. مقصود آیت ترغیب است بایمان و عمل صالح چنانچه این مقصود از سباق و سیاق آیت ظاهرست.

۲- کفر گاهی بمعنی کفر حقیقی که ضد اسلام است می آید درین صورت معنی آیت این باشد که هر کسی که بعد این بشارت عظمی اسلام قبول نکند او سخت نافرمان است. و گاهی بمعنی کفران نعمت یعنی ناشکری می آید، درین صورت معنی آیت این باشد که هر که بعد عطای این نعمتهای موعوده ناشکری کند او سخت نافرمان است. مفسرین می نویسند که اول من کفر قتلة عثمان یعنی اول کسیکه ناشکری این نعمتها کردند قاتلان حضرت عثمان بودند و اشد ناشکری کنندگان روافض اند.

۳- زیرا که کلمه «آمنوا و عملوا» صیغه های ماضی است.

۴- زیرا که «منکم» ضمیر حاضرست.

ضروری است که از جماعت موعود لهم یکی را یا متعدد را مجموعه این هر سه نعمت حاصل شود.

و این هم در لحاظ باید داشت که حق تعالی درین آیت استخلاف این جماعت موعود لهم را باستخلاف پیشینیان تشبیه داده و مراد از پیشینیان یا خلفای حضرت موسی علیه السلام اند که خلفای وی حضرت یوشع و حضرت کالب و حضرت یوسا قوس بسی با قوت و با شوکت و با عظمت و با جلالت بودند اشاعت دین خوب کردند و فتوحات عظیمه بدست آوردند چنانچه در تاریخ بنی اسرائیل مذکورست. یا مراد از پیشینیان حضرت داود و حضرت سلیمان علیهما السلام اند که حق تعالی ایشان را نیز پادشاهت عظیمه داده بود و لفظ خلیفه هم اطلاق فرموده، قوله تعالی: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (ص: ۲۶). و فائده این تشبیه، یکی اظهار این امر است که این استخلاف مانند استخلاف سابق سلطنت عظمی خواهد بود مشتمل بر فتوحات عظیمه. دوم اظهار عظمت شان این خلفای موعودین است که ایشانرا محض خلیفه ندانید ایشان مانند انبیای بنی اسرائیل اند و خلافت ایشان همرنگ نبوت است. ازین جاست که علمای محققین متفق اند بر اینکه خلافت این هر سه بزرگان علی منهاج النبوة بوده.

بعد ازین دیدیم که از جماعت موعود لهم صرف چهار کس بر سریر خلافت نشستند: ۱- ابوبکر صدیق ۲- عمر فاروق ۳- عثمان ذوالنورین ۴- علی مرتضی رضی الله تعالی عنهم اجمعین. درین چهار بزرگوار درباره ی حضرت علی مرتضی شیعیه و اهل سنت هر دو متفق اند که او را مجموعه هر سه نعمت حاصل نبود. اهل سنت می گویند که او را دو نعمت حاصل بود یکی استخلاف فی الارض زیرا که مهاجرین و انصار بدست او بیعت خلافت کرده بودند. دوم تمکین دین زیرا که دین او همان بود که دین تمام مهاجرین و انصار بود و آن دین در زمانه ی حضرات خلفای ثلاثه ممکن گشته بود. صرف نعمت تبدیل خوف حاصل نبود زیرا که در عهد وی خانه جنگیهای شدید روی نمود در آن خانه جنگیها تمام زمانه ی خلافت او صرف شد. و شیعیه می گویند که او را از این سه نعمت صرف یک نعمت استخلاف حاصل بود و آن هم محض برای نام، نه در حقیقت دو نعمت برای نام هم حاصل نبود یعنی تبدیل خوف و تمکین دین زیرا که دین او آن دین نبود که مهاجرین و انصار می داشتند. او دین اصلی خود را همیشه مخفی می داشت حتی که در زمانه خلافت خود هم گاهی قدرت بر اظهار دین خود نیافت و گاهی یارای آن نداشت که خلافت خود را منصوص من الله گوید، نه گاهی از نماز تراویح که معصیتی است کبیره منع توانست کرد، نه متعه را که عبادتی است عظیم الشان ترویج نمود، نه فدک به وارثان فاطمه حواله کرد و نه احکام خلاف قرآن را که رائج بود اصلاح فرمود، و نه زنان مومنه را که در تصرف ناجائز مردمان بودند بساحل نجات رسانید. المختصر، حضرت علی

مرتضی با اتفاق فریقین مصداق این آیت نبود و او را مجموعه هر سه نعمت حاصل نه شد. پس اگر حضرات خلفای ثلاثه را که حصول این هر سه نعمت بایشان از بدیهیات^۱ است و کسی انکار آن نتواند کرد مصداق این آیت قرار ندهند و خلافت ایشان را خلافت موعوده ی این آیت نه گویند تکذیب آیت می شود و خلف وعده ی خداوندی لازم می آید. لهذا به یقین معلوم شد که این هر سه بزرگوار خلیفه راشد بودند و خلافت ایشان خلافت موعوده ی آیت است و مثل خلافت پیشینیان هم رنگ نبوت است. حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی در إزالة الخفاء تحت استدلال این آیت چه خوش گفته می فرماید که:

پس اگر در آن زمان استخلاف موعود متحقق نشد الی یوم القیامه بودن^۲ نیست. و در آن زمان غیر این عزیزان ممکن نشدند و مستخلف نه شدند پس مستخلفین و ممکنین ایشان اند بالقطع و آن جاهلان که می گویند خلافت را از مستحق آن غصب کرده شد و به غیر مستحق رسید مکذب خدا و مکذب رسول اویند.

این جا یک نکته دیگر هم باید فهمید. دلالت آیه ی استخلاف بر حقیقت خلافت خلفای ثلاثه اگرچه مثل روز روشن ظاهرست لیکن این دلالت مانند دلالت حدیث رایت است بر محب و محبوب خدا و رسول بودن حضرت علی مرتضی، رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی در

۱- استخلاف فی الارض ازین بهتر چه خواهد بود که چنین بیعت کامل بر دست حضرت صدیق واقع شد که شیعه هم اقرار می کنند که تمام امت به رضا و رغبت بر دست حضرت صدیق بیعت کرد صرف پنج کس بودند که بیعت کردند مگر بغیر رضا و رغبت: ۱- علی ۲- ابوذر ۳- سلمان ۴- مقداد ۵- عمار. در کتاب احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص ۳۸ از سلمان فارسی آورده «وما من الأمة أحد بايع مكرهاً غیر علی واربتعنا». و نزد اهل سنت این پنج بزرگ هم بر رضا و رغبت بیعت کرده بودند و برین دلائل بسیارست. استخلاف فی الارض ازین بهتر چه خواهد بود که موافق تشبیه به پیشینیان فتوحات عظیمه و ملک عظیم بایشان ارزانی شد و در اندک مدت تمام جزیره ی عرب و ملاک کسری و قیصر و غیره در ملک و تصرف ایشان درآمد و تمکین دین ازین خوب تر چه خواهد بود که دین اسلام در تمام اطراف عرب و عجم شایع شد و در هر مقام مساجد بنا گردید و مفتیان و قضاة و فقها مقرر گشتند. دو بازوی کفر بودند کسری و قیصر این هر دو بازو بشکست، تبدیل خوف ازین کامل تر چه خواهد بود که مسلمانان را نه خوف دشمن بیرونی باقی ماند نه خوف دشمن اندرونی. دشمن بیرونی فنا گردید و بی طاقت شد و دشمن اندرونی اصلاً وجود نداشت. خود شیعه معترف اند که در زمان حضرات خلفای ثلاثه مسلمانان با هم متفق و متحد بودند اختلافی و نزاعی در میان ایشان نبود. چنانچه در نهج البلاغه است که بوقت مشوره جنگ ایران حضرت علی به حضرت عمر فرمود که «والعرب الیوم وإن كانوا قلیلاً فهم کثیرون بالإسلام وعزیزون بالاجتماع». این خطبه حضرت علی در فصل پنجم ان شاء الله خواهد آمد.

۲- زیرا که بعد آن زمان از جماعت موعود لهم کسی باقی نماند.

جنگ خیبر فرمود: «لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله»^۱. در آن وقت مسلمین به یقین دانستند که فردا رایت بهر که داده خواهد شد آن کس محب و محبوب خدا و رسول است لیکن ندانستند که آن کدام کس است که باین دولت سرفرازی خواهد یافت. روز دیگر چون رایت به حضرت علی مرتضی عطا شد به تحقیق پیوست که آن شخص موصوف او رضی الله عنه است. همچنین وقتی که آیت استخلاف نازل شد این قدر به یقین معلوم شد که از جماعت موعود لهم کسی را این هر سه نعمت حاصل خواهد شد و او خلیفه برحق و خلیفه موعود خواهد بود و خلافت او مثل پیشینیان ملک عظیم مشتمل بر فتوحات عظیمه کثیره و هم رنگ نبوت خواهد بود لیکن هیچ ظاهر نشد که آن شخص کیست و یکی است یا متعدد چون نعمتهای موعوده ی این آیت بر دست خلفای ثلاثه بحصول پیوست به تحقیق متیقن شد که آن خلیفه موعود این اند و در آیت استخلاف ایشان مراد بودند. شیخ ولی الله محدث دهلوی می فرماید:

بعد انطباق اوصاف بر همه منکشف شد که آنچه حق بود واقع شد و چشم واگشت بر آنکه (انتخاب حضرت صدیق برای خلافت) فعل جماعت نبود، وعد الله بود که از پس پرده چندین افکار واقعیه بروز نمود.

کار زلفِ تست مشک افشانی اما عاشقان

مصلحت را تهمتی بر آهوی چین بسته اند

مدار استدلال این آیت چنانچه که نوشته شد بر دو چیز است. یکی آنکه وعده ی این آیت مخصوص است به حاضرین وقت نزول. دوم آنکه باتفاق فریقین حضرت علی مرتضی را مجموعه ی این هر سه نعمت حاصل نبود لهذا دلائل این هر دو امر واضح تر می نگارم.

بدانکه مخصوص بودن صیغه حاضر به حاضر و صیغه غائب بغائب مقتضای آفت است و در این امر گنجایش اختلاف اصلاً نیست. در قرآن مجید و احادیث صرف در خصوص احکام غائبین را در حکم حاضرین شریک می سازند نه بسبب صیغه، بلکه به سبب دیگر که مقتضای آن است. در اصول فقه نیز بلا اختلاف عند الفریقین مسلم است که صیغه حاضر مخصوص به حاضر می باشد و جائیکه غائبین را شریک حاضرین می سازند آنجا به سبب دلیلی خارجی چنین کرده اند. صیغه آنجا هم مقتضای شرکت غائبین نیست در معالم الاصول که اصول فقه مذهب شیعه است بتصریح تمام این مساله مذکور است، عبارت معالم الاصول در فصل دوم در بیان روایات تبدیل الفاظ قرآن منقول شده و من ازین تنزل کرده می گویم که اگر صیغه ی حاضر را به

۱- ترجمه: فردا رایت خواهم داد مردی را که محب خدا و رسول است و محبوب خدا و رسول او خواهد بود.

حاضرین مخصوص نداریم بلکه غائبین را هم شریک حاضرین سازیم درین صورت خرابیهای چند لازم می آید. اول: اینکه ﴿مَنْكُمْ﴾ بیکار می شود، بغیر این لفظ این مطلب حاصل می شد. دوم: اینکه در هر زمانه مومنین صالحین را نعمتهای موعوده ی آیت حاصل نیست لهذا خلف وعده الهی لازم خواهد آمد. نعوذ بالله منه، ودر این صورت هم شیعه را هیچ فائده نیست زیرا که زمانه حضرات خلفای ثلاثه در این صورت هم داخل آیت خواهد بود. مقصود شیعه آن است که حضرت امام مهدی را مصداق آیت قرار داده شود و وعده ی آیت متعلق بزمانه او نموده شود لیکن این مقصود وقتی حاصل شود که صیغه حاضر را اطلاق کردن و از حاضرین کسی را مراد نداشتن و از غائبین هم بعد از منه طویله شخصی را مراد گرفتن جائز باشد حالانکه کسی قائل بجواز آن نیست و نه در هیچ قرنی و هیچ ملکی و هیچ زمانی این چنین استعمال به وقوع آمده، و از همه بالاتر خرابی این است که جماعتی را بصیغه ی حاضر مخاطب کرده بشارت نعمتی دادند که در آن نعمت اصلا حصه ی آن جماعت نباشد فریب عظیم است. (تعالی الله عن ذلک علوا کبیراً). حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی در ازالة الخفا تحت همین آیت می فرماید:

﴿مَنْكُمْ﴾ محتمل دو معنی است من الأمة المحمدية أو من الحاضرين عند نزول الآية، وعند التحقيق معنی ثانی متعین است زیراکه در معنی اول تکرار بلافائده لازم می آید لفظ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ از آن کلمه مغنی است و چون دانسته شد که مراد حاضرین سوره ی نور اند حضرت معاویه و بنی امیه و بنی عباس از آن خارج شدند.

و مولانا شاه عبدالعزیز محدث دهلوی در تحفه اثنا عشریه باب امامت تحت همین آیت می فرماید:

حاصل این آیت این است که حق تعالی وعده فرمود کسانی را که در وقت نزول سوره ی نور ایمان آورده و عمل صالح کرده بودند.

باقی ماند این امر که باتفاق فریقین حضرت علی مرتضی را مجموعه این هر سه نعمت حاصل نبود پس برای آن یک دو قول علمای اهل سنت و اقوال و روایات علمای شیعه ذکر می کنیم.

امام فخرالدین رازی در تفسیر کبیر می فرماید:

<p>مراد باین استخلاف طریقه امامت است و معلوم است که بعد رسول صلی الله علیه وسلم استخلافی که صفت او این باشد (که درین آیت مذکورست) صرف در زمان ابوبکر و عمر و عثمان یافته شد زیرا که در زمان ایشان فتوح عظیمه بوجود آمد و تمکین و غلبه ی دین و امن حاصل شد و این امور در ایام علی رضی الله عنه یافته نشد.</p>	<p>المراد بهذا الاستخلاف طريقة الإمامة ومعلوم أن بعد الرسول الاستخلاف الذي هذا وصفه إنما كان في أيام أبي بكر وعمر وعثمان لأن في أيامهم كانت الفتوح العظيمة وحصل التمكين وظهور الدين والأمن، ولم يحصل ذلك في أيام علي رضي الله عنه.</p>
--	--

ومولانا شاه عبدالعزیز محدث دهلوی در تحفه بعد عبارت منقوله بالا می فرماید:

پس مجموع این امور چون در وعده الهی داخل شدند واقع شدنی است و الا خلف در وعده ی حق تعالی لازم آید و مجموع این امور در ماسوای خلفای ثلاثه واقع نه شد.

اکنون اقوال علمای شیعه در روایات ایشان باید شنید که چه قدر صریح اقرار کرده قاضی نورالله شوستری (در جواب این اعتراض علامه ابن روزبهان که اگر متعه در حقیقت حلال بود و حضرت عمر از جانب خود آن را حرام کرده بود حضرت علی در زمانه ی خلافت خود چرا اعلان حلت آن نه فرمود) در احقاق الحق مطبوعه ایران ص ۲۴۴ می نویسد:

<p>و حاصل این است که خلافت به جناب امیر نرسیده بود مگر برای نام، نه در حقیقت، و آنجا علیه السلام معارضه کرده می شد و نزاع کرده می شد و از وی بغض داشته می شد در ایام خلافت وی. و آنجناب چگونه بی خوف شده مخالفت پیشینان خود کردی حال این بود که تمام آنانکه آنجناب بیعت کرده بودند و جمهورشان از گروه دشمنان وی بودند و می دانستند که خلفای پیشین بر بهترین روش و افضل ترین سیرت بودند و انتهای خوبی کسی بعد ایشان بود اینست که پیروی راههای ایشان کند و از پس نشانهای قدمهای ایشان رود.</p>	<p>والحاصل أن أمر الخلافة ما وصل إليه إلا بالاسم دون المعنى، وكان عليه السلام معارضا منازعا مبغضا في أيام ولايته وكيف يأمن في ولايته الخلاف على المتقدمين عليه وكل من بايعه وجمهورهم شيعة أعدائه ومن يري أنهم مضوا على أعدل الأمور وأفضلها وأن غاية أمر من بعدهم أن يتبع طرائقهم ويقتفي آثارهم.</p>
--	---

و در کافی کتاب الروضه ص ۲۹ خود از زبان مبارک حضرت علی مرتضی مروی است:

<p>هر آئینه کرده اند والیان امر که پیش از من بودند کارهای که در آن مخالفت رسول الله کرده اند و بالقصد مخالفت کرده اند و عهد او را شکسته و سنت او را تبدیل کرده اند. و اگر من آماده کنم مردمان را بر ترک آن، و آن کارها را در صورتی که بزمانه رسول الله صلی الله علیه وآله بودند گردانم هر آئینه لشکر من از من جدا گردد.</p>	<p>قد عملت الولاية قبلي أعمالا خالفوا فيها رسول الله متعمدين بخلافه ناقضين لعهده مغيرين لسنته ولو حملت الناس على تركها وحولتها إلى مواضعها وإلى ما كانت في عهد رسول الله صلى الله عليه وآله لتفرق عني جندي.</p>
---	---

وهمدرین روایت بعد ارشاد مذکور چند امثله ی قائم داشتن احکام ظلم و جور بیان فرمودند

که:

لرددت فدک إلی ورثة فاطمة علیها السلام وأقطعت قواطع أقطعتها رسول الله صلی الله علیه وآله لأقوام لم تمض لهم وأتفدت قضايا من الجور قضی بها ونزعت نساء تحت رجال بغير حق فرددتهن إلی أزواجهن وحملت الناس علی حکم القرآن ومحوت دواوین العطايا وأعطیت کما کان رسول الله يعطی بالسوية وحرمت المسح علی الخفین اذ تفر قواعنی^۱ والله لقد أمرت الناس ألا یجتمعوا فی شهر رمضان إلا فی فريضة وأعلمتهم أن اجتماعهم فی النوافل بدعة فنادی بعض أهل عسکری ممن یقاتل معی یا أهل الإسلام غیرت سنة عمر، ینهاننا عن الصلاة فی شهر رمضان تطوعاً

اگر فدک را به وارثان فاطمه علیها السلام واپس کنم و جاگیرها بدهم که داده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله مردمان را، مگر داده نشد ایشان را و نافذ نکرده شد و اگر روگردانم فیصله های ظلم را که حکم کرده شده بآن و اگر بر آورم زنان را که ناحق در قبضه مردانند واپس کنم ایشان را بسبب وی شوهران آنها و آماده کنم مردمان را بر حکم قرآن و محو کنم دفاتر عطایا را و بدهم به تقسیم مساوی چنانکه می داد رسول خدا و حرام گزانم مسح موزها را، هر آئینه جدا شوند مردمان از من والله حکم داده بودم مردمان را که جمع نه شوند در ماه رمضان مگر برای نماز فرض و آگاه کردم ایشان را که جمع شدن برای نوافل بدعت است. پس ندا کردند بعض لشکریان من که همراه من با دشمنان من قتال می کنند که ای اهل اسلام سنت عمر تبدیل کرده می شود این کس (یعنی علی) ما را از نوافل در ماه رمضان منع می کند.

امثال این روایات و اقوال در کتب شیعه بسیار از بسیار است و چرا نباشد که بنیاد مذهب شان بر همین است که حضرت علی و سائر ائمه آنچه مذهب خود ظاهر می کردند آن مذهب اصلی شان نبود.

تفسیر آیه استخلاف بعونه تعالی تمام شد. عبارات تفاسیر اهل سنت و شیعه به بسط و تفصیل در رساله «تفسیر آیه استخلاف» هر که خواهد مطالعه کند. همه مفسرین این آیت را برای ثبوت خلافت خلفای راشدین نص صریح می گویند. مثلاً حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی در

۱- درین روایات و امثال این روایات دو چیز قابل عبرت است. این چنین مظالم شدید و اعمال خبیثه را حضرت علی چرا باقی داشت؟ آخر خلافت او برای چه کار بود و این چنین خلافت را چرا ترک نه کرد؟ شوق حکومت و ذوق لقب امیرالمومنین در دل او چرا این قدر بود که این مظالم را برگردن خود بار کرد. مسلمانان آن زمان خصوصاً آنانکه بر دست حضرت علی بیعت کرده بودند و بیحکم او جهاد کرده جانهای خود فدا می نمودند چرا این قدر محبت و حسن عقیدت به حضرت عمر می داشتند که بعد از وفات وی که خونی و طمع از وی باقی نبود همچو نماز تراویح که عبادتی است بسی با مشقت ترک نمی کردند و ممانعت خلیفه وقت را در خاطر نمی آوردند؟ فاعتبروا یا أولى الأبصار.

فصل ششم از ازالة الخفا که بهترین تفسیر قرآن عظیم است تحت آیه استخلاف می فرماید.
فقیر گوید: این آیت نص است در اثبات خلافت خلفاء و تاویلات بعیده که اهل اهواء می کنند ایشان را از وادی عصیان بر نمی آرد چنانکه در فصل سوم بسط نمودیم.
و علامه زمخشری در تفسیر کشاف می نویسد:

<p>پس اگر پرسی که آیا درین آیت دلیل هست بر خلاف خلفای راشدین؟ جواب گویم که واضح ترین دلیل است و روشن تر.</p>	<p>فإن قلت: هل في هذه الآية دليل على أمر الخلفاء الراشدين؟ قلت: أوضح دليل وأبينه.</p>
--	---

و امام بغوی در تفسیر معالم التنزیل می فرماید:

<p>در این آیت دلالت است بر خلافت حضرت صدیق و امامت خلفای راشدین.</p>	<p>وفي الآية دلالة على خلافة الصديق وإمامة الخلفاء الراشدين.</p>
--	--

و صاحب تفسیر مدارک می فرماید:

<p>این آیت روشن تر دلیل است بر حقیقت خلافت خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین.</p>	<p>والآية أوضح دليل على حقيقة خلافة الخلفاء الراشدين رضی الله عنهم اجمعین.</p>
---	--

و از مفسرین شیعه، علامه محسن کاشی در تفسیر صافی می نویسد:

<p>روایت است از امام باقر که الله تعالی در کتاب خود خاص برای والیان امر که بعد از محمد (صلی الله علیه وآله) بودند فرموده که: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ﴾ إلى قوله: ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.</p>	<p>وعن الباقر: ولقد قال الله في كتابه لولاية الأمر من بعد محمد خاصة: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ﴾ إلى قوله: ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.</p>
---	---

باز همین مفسر در سوره تحریم از تفسیر قمی که مصنف آن شاگرد خاص امام معصوم است می آرد که:

فقال: إن أبابكر ^١ يلي الخلافة بعدى ثم بعده أبوك.	فرمود رسول (بام المومنين حضرت حفصه) كه ابوبكر والى خلافت خواهد بود بعد از من و بعد او پدر تو
---	--

باز همین مفسر در همین مقام این روایت را بحواله تفسیر مجمع البیان و تفسیر عیاشی از امام باقر آورده و علامه فتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین تحت همین آیت می نویسد. در اندک فرصتی حق تعالی بوعده ی مومنان وفا نمود جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی داشت. روایات شیعه چندی در فصل پنجم خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

تفسیر آیت تمکین

سوره حج - پارہ ہفدهم

﴿الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ (الحج: ٤١).

ترجمه: این جماعت مهاجرین چنین کسانند که چون ایشان را در زمین تمکین خواهیم داد ایشان نماز قائم خواهند نمود و زکات خواهند داد و امر معروف و نهی منکر بجا خواهند آورد و خدای راست انجام همه کارها، یعنی خدای راست علم انجام هر چیز، یاور اختیار خداست به انجام هر چیز.

سلسله کلام از آیات ماسبق شروع شده، از کلمه ی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ﴾. ترجمه آن آیات کریمه این است: هر آئینه (عادت کریمه خداوندی است که) خدا مدافعت می کند از مومنان (شر کافران را) هر آئینه خدا پسند نمی کند کسی را که خیانت و ناشکری کند. اجازت جهاد داده شد آنان را که کفار با ایشان جنگ می کنند باین سبب که ایشان مظلوم اند و خدا بر نصرت ایشان قادرست. اجازت جهاد داده شد آنان را که بیرون کرده شدند از خانه های خویش بناحق،

۱- این روایت در کتب اهل سنت هم باسانید متعدده مروی است حضرت محدث دهلوی در إزالة الخفاء در فصل سوم می فرماید: «وعن ابن عباس قال: والله إن إمارة أبي بكر وعمر لفي كتاب الله، قال الله تعالى: ﴿وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا﴾. قال لحفصة: أبوك وأبو عائشة أولياء الناس بعدى فيأبى أن تخبري به أحداً». أخرجه الواحدی وله طرق، ذكر بعضها في الرياض النضرة. ترجمه: ابن عباس فرمود که والله خلافت ابوبکر در کتاب الله مذکورست قال الله تعالى: ﴿وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ...﴾ إلى آخره. فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم به حفصه که پدر تو و پدر عائشه والیان امت خواهند بود بعد از من. خبر مکن باین امر کسی را. برای این حدیث سندهاست که بعضی آن در کتاب ریاض النضرة مذکورست باز همین روایت را در فصل ششم از حضرت عائشه و حضرت علی و میمون بن مهران و حبیب بن ابی ثابت وضحاك و مجاهد نقل کرده.

جرم ایشان این بود که می گفتند: (ربنا الله) یعنی پروردگار ما الله است. و اگر نبود دفع کردن خدا بعض را بذریعه بعض یعنی اجازت جهاد داده شود هر آئینه مسمار کرده شد خلوت خانه های راهبان و عبادت خانه های یهود و نصاری و مساجد که یاد کرده می شود در آن نام خدا بکثرت، و ضرور ضرور نصرت خواهد داد خدا کسی را که عزم نصرت دین او کند. هر آئینه خدا صاحب قوت و غالب است.

این بود ترجمه آیات سابقه. درین آیه کریمه حق تعالی فضائل مهاجرین به طرز خاص بیان فرموده که توضیح آن دفترها میخواید و بسلسله ی این فضائل ارشاد فرموده که ازین جماعت هر کسی را که تمکین فی الارض یعنی خلافت حاصل شود از وی مقاصد خلافت که اقامت دین^۱ است به ظهور خواهد رسید. این مضمون از الفاظ آیت بغیر ضم ضمیمه ی از خارج بوضاحت تمام ظاهر می شود. اگر بر همین قدر اکتفا^۲ کنیم برای ثبوت خلافت خلفای راشدین کافی و وافی است زیرا که از بدیهیات است که هر سه خلفا از مهاجرین بلکه سرتاج آن جماعت بودند و نیز از بدیهیات است که ایشان را تمکین فی الارض حاصل شد پس بحکم این آیت ضروری است که از ایشان مقاصد خلافت حاصل شود و هر یکی از ایشان حسب منطوق این آیت خلیفه ی راشد باشد.

این آیت کریمه بیانگ بلند ندا می کرد که در جماعت مهاجرین هر کس اهلیت خلافت می

۱- اقامت دین ازین بهتر چه خواهد بود که نفس خود را هم پابند احکام شریعت نماید و دیگران را هم متبع احکام شرعیه سازد این هر دو چیز درین آیات مذکورست پابندی نفس خود از اقامت صلاة و ایتای زکاة ظاهر کرده شد و پابند نمودن دیگران از امر معروف و نهی منکر بیان فرموده شد اقامت جهاد هم در اقامت دین داخل است بلکه جزو اعظم آن است.

۲- واگر برین قدر اکتفا نکنیم و دقت نظر بکار بریم واضح می شود که درین آیت صرف بر بیان اهلیت مهاجرین برای خلافت راشده اکتفا نه فرموده بلکه وعده فرموده که جماعت مهاجرین را تمکین فی الارض خواهیم داد و خلافت راشده بایشان عطا خواهیم فرمود. در صدر آیت فرموده که ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ﴾ معلوم شد که مدافعت شر کفار از مسلمانان سنت مستمره حق تعالی است. باز در کلمه ﴿وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ﴾ صورت مدافعت همین فرموده که بعض را بر بعض مسلط می کنیم تا که حفاظت دین و شعائر دین کنند. معلوم شد که همین صورت اینجا هم به ظهور خواهد رسید. باز در آیت تمکین مظلومیت مهاجرین بابلغ و جوه بیان فرمود معلوم شد که همین جماعت مراد الهی است و سنت مستمره ی حق تعالی در پرده همین جماعت بروز خواهد نمود ازین سلسله کلام با حسن و جوه ظاهر شد که درین آیت جماعت مهاجرین را وعده ی تمکین فی الارض داده شده این همان مضمون است که در سوره ی قصص برای اصحاب حضرت موسی علیه السلام فرموده که ﴿وَوَإِذِ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَاهُمْ آئِمَّةً وَجَعَلْنَاهُمُ الْوَارِثِينَ * وَتَمَكَّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ (القصص: ۵-۶). چنانکه این آیت وعده است برای اصحاب حضرت موسی هم چنین آیت تمکین وعده است برای مهاجرین، و شواهد آن در قرآن مجید بسیارست.

دارد و ازین جماعت هر کس که خلیفه شود از وی مقاصد خلافت حاصل خواهد شد و خلافت او خلافت راشده خواهد بود. العجب کل العجب که این چنین صریح آیت در قرآن مجید موجود و باز انکار حقیقت خلفای راشدین می کنند و خود را مسلمان می گویند. حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی در فصل سوم ازالة الخفاء استدلال این آیت به بسط و تفصیل زیب رقم فرموده و مقصود این آیت را بایراد احادیث کثیره روشن تر گردانیده باز در فصل ششم تحت این آیت می فرماید:

فقیر گوید عفی عنه: این آیات اول دلیل است بر خلافت خلفا زیرا که ممکن شدند بر ارض باتفاق موافق و مخالف و از مهاجرین بودند بلاشک پس اقامت صلوة و ایتای زکوة و امر معروف و نهی منکر ازیشان متحقق گشت. و همین است معنی خلافت خاصه.

شیعه می گویند که آن تمکین که حضرات خلفای ثلاثه را حاصل بود داده ی خدا نبود بلکه حاصل کرده ی خود ایشان بود و درین آیت خدا تمکین داده ی خود را بیان فرموده که ﴿إِنْ مَكَّنَّاهُمْ﴾ یعنی چون ما تمکین دهیم. جوابش این که در قرآن مجید این چنین استعمال بکثرت واقع شده مثلاً در سوره ی یوسف جائیکه پادشاه مصر به حضرت یوسف صدیق گفت که ﴿إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ﴾ (یوسف: ۵۴) یعنی: تو مقرب ما و امین ما هستی و حضرت یوسف صدیق بجواب آن فرمود که ﴿اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾ (یوسف: ۵۵). یعنی: ای پادشاه، خزان ملک مصر در قبضه من بده که من حفاظت کننده ام و علم این کار می دارم. چنانچه پادشاه مصر زمام سلطنت بدست حضرت یوسف صدیق داد و آنجناب را تمکین فی الارض حاصل شد. بقول شیعه این تمکین هم داده ی خدا نبود بلکه بکوشش حضرت یوسف یا به عنایت پادشاه مصر حاصل شده بود مگر حق تعالی این تمکین را داده ی خود قرار می دهد، قوله تعالی: ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ﴾ (یوسف: ۵۶) یعنی: این چنین تمکین دادیم یوسف را در زمین که جای می گرفت در زمین هر جا که میخواست که می رسانیم رحمت خود هر که را می خواهیم.

و اگر شیعه عقل و شرم و حیا را بالای طاق نهاده انکار بودن خلفای ثلاثه از مهاجرین کنند. پس جوابش اولاً: اینکه این انکار بدیهیات خواهد بود مانند آنکه کسی انکار کند که حضرت فاطمه دختر رسول صلی الله علیه وسلم نبود. ثانیاً: اینکه در روایات صحیحه معتبره ی ایشان از ائمه معصومین تصریح مهاجرین بودن این حضرات منقول است. چنانچه یک حدیث صریح از اصح الکتب ایشان در فصل پنجم ان شاء الله خواهد آمد. ثالثاً: اینکه بعد اخراج حضرات خلفای ثلاثه از مهاجرین کسی در جماعت مهاجرین باقی نمی ماند بجز دو سه کس زیرا که همه هم عقیده و هم مشرب حضرات خلفای ثلاثه بودند چنانچه از کتاب احتجاج در تفسیر آیت

استخلاف منقول شده که همه کس برضا و رغبت بر دست حضرت صدیق بیعت کردند و نیز از کتاب کافی منقول شده که کسانی که بدست حضرت علی در ایام خلافت او بیعت کرده بودند همه احکام حضرت علی را در همین صورت قبول می کردند که خلاف سیرت فاروقی نباشد. لهذا بوجه اخراج حضرات خلفای ثلاثه این همه جماعت از مهاجرین خارج خواهد شد. حالانکه نه صرف آیت تمکین بلکه متعدد آیات قرآنی کثرت جماعت مهاجرین ظاهر می کنند. رابعاً: اینکه بقول شیعه حضرت علی مرتضی مصداق این آیت نبود زیرا که در ایام خود امر معروف و نهی منکر نمی کرد در روضه ی کافی خود از آنجناب منقول است که چه قدر مظالم قبیحه در ایام او رائج بود و او لب نمی گشود پس این ترک امر معروف و نهی منکر اگر بلاعذر بود عاصی گشت و مصداق این آیت هم نماند و اگر بعذر بود تا هم مصداق این آیت نشد و تمکین هم رفت زیرا که معنی تمکین در قرآن مجید بیان فرمود که هر تصرف که خواهد بکند در سوره ی یوسف کلمه ﴿يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ﴾ بیان همین معنی می کند. المختصر، بر بنای مذهب شیعه حضرت علی مرتضی مصداق این آیت هرگز هرگز نبوده پس اگر حضرات خلفای ثلاثه هم مصداق آیت نباشند آیت بی مصداق^۱ می گردد. و نعوذ بالله منه.

تفسیر آیت تمکین ختم شد. استدلال این آیت چه قدر سهل الحصول است. مدار استدلال صرف بر دو چیز است. اول: اینکه حضرات خلفای ثلاثه از مهاجرین بودند. دوم: اینکه این حضرات را تمکین فی الارض حاصل شد و این هر دو چیز از بدیهیات و قطعیات است که انکار آن از حیز امکان بیرون است.

تفسیر آیت دعوت اعراب

سوره ی فتح - پاره بیست و ششم

﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ آبَائِهِمْ لَوْ لَا أَنفَعَنَا اللَّهُ مَا كُنَّا فِيكُمْ وَلَا يَنْفَعُ الْكُفْرَانَ﴾ (الفتح: ۱۶).

ترجمه: بگو: ای نبی، پس گذاشتگان را از بدویان که عنقریب دعوت داده خواهد شد شما را به سوی قومی سخت جنگ آور. کارزار کنید بآن قوم تا آنکه مسلمان شوند پس اگر فرمان برداری کنید (آن دعوت دهنده را) بدهد خدا شما را مزد نیک، و اگر روگردانی کنید (از فرمان

۱- در صورتی که درین آیت وعده ی تمکین است چنانچه از سیاق و سباق مفهوم وعده متحقق است بی مصداق گردیدن خلف وعد است. تعالی الله عن ذلک و در صورتی که صرف بیان اهلیت مهاجرین درین آیت قرار داده شود بی مصداق گردیدن باین معنی است که وقوع این شرط و جزا در خارج نشد و کلام الهی پاک است ازینکه چنین قضایای فرضیه بیان فرموده شود.

برداری آن دعوت دهنده) چنانکه روگردانی کرده بودید پیش ازین (از فرمان برداری رسول) عذاب کند. خدا شما را عذاب درد دهنده.

این آیه کریمه دلیلی روشن بر حقیقت هر سه خلافت. لیکن قبل بیان استدلال سبب نزول این آیت بخیر نگارش می آید تا مطلب آیت واضح تر گردد و اگرچه استدلال بر آن موقوف نیست. در این سبب نزول این آیه کسی را اختلاف نیست. در ازالة الخفا تحت این آیت می فرماید:

سبب نزول آیه بر وفق اجماع مفسرین و دلالت سیاق و سباق آیات و بر طبق مضمون احادیث صحیحه آن است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در سال حدیبیه (یعنی ششم هجری) اراده فرمود که برای عمره بمکه رود (وچونکه در آن زمان شهر مکه در قبضه کفار بود) لهذا دعوت فرمود اعراب و اهل بوادی را تا درین سفر برکاب آنجناب صلی الله علیه وسلم سعادت اندوز باشند زیراکه احتمال قوی بود که قریش از دخول مکه مانع آیند و به سبب کینه های که از جهت قتل بدر و احد و احزاب در قلوب ایشان متمکن بود متعرض به حرب شوند و درین هنگام بحسب تدبیر عقل لابدست از استصحاب جمع کثیر تا از شر قریش ایمنی حاصل شود بسیاری از اعراب دعوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم گوش نکرده از این سفر تخلف نمودند و بعضی باشغال ضروریه در اهل و مال تعلق کردند و مخلصین مسلمین که سرتا پا بشاشت ایمان ممتلی بودند مرافقت و موافقت را سعادت دانسته صحبت اختیار نمودند. چون نزدیک به حدیبیه رسیده شد قریش به حمیت جاهلیت مبتلا گشته مستعد قتال و جدال شدند. بعد از دو شبِ_ والی صلح مغلوبانه در آنجا اتفاق افتاد. بیرون مکه دم احصار ادا کردند و بازگشتند. چون درین سفر اخلاص مخلصان مبرهن گشت و بر خواطر ایشان کرب عظیم مستولی شد بسبب فوت عمره و از جهت صلح مغلوبانه حکمت الهی تقاضا فرمود که جبر قلوب ایشان نماید بمغانم خبیر که عنقریب بدست ایشان افتد و آن مغانم را خاص بحاضرین حدیبیه گرداند غیر ایشان را اذن خروج نداد. قال الله تعالی: ﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَعَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذُرُوءًا تَتَّبِعُكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ﴾ (الفتح: ۱۵)^۱. (بعد ازین فضائل اهل حدیبیه بیان کرده می فرماید) و نیز حکمت الهیه تقاضا نمود که تهدید متخلفین و تفضیح حال ایشان کرده شود.

اینست سبب نزول آیت دعوت اعراب. و چون تهدید و تنبیه ایشان کما ینبغی فرموده شد

۱- اشاره است بسوی آیتی که در سوره توبه واقع است: ﴿فَإِنْ رَجَعَكُمُ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُفَاتِلُوا مَعِيَ عَدْوًا﴾ (التوبة: ۸۳). ترجمه: چون خدا ترا واپس رساند بسوی ایشان و ایشان اذن خروج طلب کنند پس ای نبی بایشان بگو که در هیچ سفری همراه من هرگز خروج نکنید و همراه من در هیچ جهادی هرگز شریک مشوید.

چنانچه در قرآن مجید به کلمه ﴿كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ﴾ اشاره بآن فرموده شد. باز ارحم الراحمین برین متخلفان رحم فرمود و آیت دعوتِ اعراب فرو فرستاد. ودرین آیت ایشان را امیدوار وقتی دیگر گردانید که تلافی مافات کنند و باجر حسن ممتاز شوند.

آغاز استدلال

درین آیت دعوت اعراب آن بدویان را که در سفر حدیبیه از سعادت هم‌کابی سرور انبیا صلی الله علیه وسلم محروم شده بودند بشارت داد که عنقریب شما را دعوتِ جهاد داده خواهد شد و مرتبه ی آن دعوت دهنده چنان عظیم الشان بیان فرمود که بر اطاعت او وعده اجر حسن یعنی مزد نیک داد و بر انحراف از اطاعت او وعید عذاب الیم نازل کرد. اگر نبوت بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ختم نشده بودی یقیناً از تلاوت این آیت ذهن باین جانب سبقت کردی که درین آیت پیشین گوئی ظهور پیغمبری است بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیراکه در قرآن مجید این شان رفیع برای غیر انبیا مذکور نشده که بر اطاعت او وعده اجر حسن و بر انحراف از او وعید عذاب الیم باشد. لیکن به سبب ختم نبوت این خطر در دل مومنی نخواهد آمد و البته متیقن خواهد شد که درین آیت بیان نفسی است بغایت مقدس که خلیفه کامل و نائب مکمل است آنحضرت صلی الله علیه وسلم را.

اکنون باید که تفتیش کنیم که آن دعوت دهنده که درین آیت چنین شان او بیان نموده شده کیست؟ چهار علامات این دعوت درین آیت مبین شده. اول: اینکه دعوت برای آن بدویان باشد که در حدیبیه تخلف کرده بودند غیر ایشان را دعوت باشد یا نباشد. دوم: اینکه دعوت جهاد بمقابله آن کافران باشد که به صفت: ﴿أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾^۱ موصوف بودند. سوم: اینکه دعوت بمقابله کفار غیر قریش^۲ باشد. چهارم: اینکه این دعوت برای جهادی باشد که آن جهاد بغیر قتال ختم نه شود الا اینکه آن قوم مسلمان شوند لهذا تفحص باید کرد که بعد نزول این آیت این چهار صفت در کدام دعوت یافته شد. درهر دعوتی که این چهار صفت را مجتمع بیابیم ما را یقین باید کرد که همین دعوت در آیت دعوتِ اعراب مرادست و آنکس که این دعوتِ ازوی به

۱- این لفظ سابقاً مذکور شد یعنی سخت جنگ آور. مقصود آنکه ازان پیشتر باقومهای که مسلمانان جنگ کرده بودند این قوم از همه سخت خواهد بود زیراکه شدت و ضعف امر اضافی است پس لامحاله این قوم را که شدید گفته به نسبت کسی خواهد بود و آنرا متعین نه فرمودند لهذا معلوم شد که از همه آن اقوام که تا آن زمان با ایشان جنگ واقع شده بود این قوم قوی تر و شدیدتر خواهد بود.

۲- زیرا که لفظ قوم نکره آورده شده پس معلوم شد که این قوم غیر آن اقوام است که مسلمانان آنها را می دانستند. نکره بمعنی شی غیر معلوم می آید.

ظهور رسیده نائبِ مطلقِ سیدالانبیاست و خلیفه ی بر حق وی صلی الله علیه وسلم اطاعتش موجب اجر جزیل است و انحراف ازو موجب عذاب و بیل.

پس چون در صفحات تاریخ نظر کردیم مانند آفتاب بی سحاب ظاهر گردید که این داعی حضرات خلفای ثلاثه رضی الله عنهم بودند لاغیر. زیرا که بحسب احتمال عقلی این داعی یا جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم است یا حضرات خلفای ثلاثه یا حضرت علی مرتضی یا بنی امیه یا بنی عباس.

بنوامیه و بنوعباس هرگز این داعی نمی توانند شد زیرا که ایشان گاهی بدویان حجاز و یمن را برای قتال کفار دعوت نداده اند کما هو معلوم من التاریخ. حضرت علی مرتضی هم این داعی نیست زیرا که در عهد خلافت وی قتالی با کفار واقع نشد و در آیت کریمه دعوت الی الکفر مذکورست در عهد خلافت وی سه جنگ بظهور آمد. اول حرب جمل دوم حرب صفین سوم حرب نهروان. این هر سه جنگ با کلمه گویان اسلام بوده، بلکه در جمل و صفین هر دو جانب صحابه کرام و اکابر امت بودند که حضرت علی مرتضی ایمان شان را برابر ایمان خود می دانست چنانچه ان شاء الله در فصل پنجم از کتب شیعه منقول خواهد شد. این هر سه جنگ برای احکام خلافت و شکست بغاۀ مسلمین بود نیز این هر سه جنگ با اهل عرب بود و در آیت دعوت به غیر اهل عرب است.

جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم نیز این داعی نیست بدو وجه. اول: اینکه از روی قرآن این بدویان از معیت سفر با آنجناب و جهاد و قتال بمعیت آنجناب صلی الله علیه وسلم برای ابدالآباد ممنوع گشته بودند پس قطعاً ممکن نیست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این بدویان را بعد منع قرآنی گاهی دعوت فرماید. علامه زمخشری که امام لغت عرب است در تفسیر کشاف تحت این آیت می نویسد:

<p>این آیت دلیل است بر امام بر حق بودن حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه زیرا که آن بدویان را دعوت برای هیچ جنگ نشد در زمانه ی رسول خدا صلی الله علیه وسلم ولیکن بعد وفات نبوی ایشان را دعوت داده شد. و چگونه ممکن است که دعوت دهد ایشان را رسول خدا صلی الله علیه وسلم باوجود ارشاد خداوندی که بگو: ای نبی، هرگز بیرون نیائید با من گاهی و هرگز قتال نکنید همراه من با دشمنی.</p>	<p>هذا دلیل علی إمامة أبی بکر الصدیق رضی الله عنه فإنهم لم یدعوا إلی حرب فی آیام رسول الله صلی الله علیه وسلم ولكن بعد وفاته، وکیف یدعوه رسول الله صلی الله علیه وسلم مع قوله تعالی: ﴿فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُفَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا﴾</p>
--	---

وجه دوم، اینکه بعد حدیبیه غزوات نبویه صرف چهار اند: ۱- غزوه خیبر ۲- فتح مکه ۳-

غزوه حنین ۴- غزوه تبوک. و بریکی هم ازین چهار اوصاف مذکوره ی آیت صادق نمی آید زیرا که خیبر و فتح مکه و حنین درین هر سه جهاد با اهل عرب بود و در آیت دعوت برای غیر اهل عرب مذکورست نیز درین هر سه فریق مقابل مصداق ﴿أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ هم نبود بلکه در غزوه ی حنین فریق مقابل که قبیله ی هوازن بودند نهایت اقل و اذل^۱ بودند. بمقابل صحابه کرام که دوازده هزار مردان جنگی بودند. باقی ماند غزوه ی تبوک پس دران قتالی واقع نشد و در آیت وقوع قتال مشروط است واقعه ی غزوه ی تبوک این است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از مدینه طیه تا تبوک که مسافت یکماهه بود تشریف بردند و از آنجا دارالسلطنت قیصر روم یک ماهه راه بود جناب نبوی صلی الله علیه وسلم به قیصر پیغام فرستادند که برای جنگ بیاید مگر او چنان مرعوب شد که از جای خود جنبش نکرد لهذا بغیر قتال از تبوک بمدینه منوره مراجعت فرمودند. مقصود از غزوه ی تبوک بجز ایقاع رعب در قلوب اهل شام و روم هیچ نبود پس قطعاً این دعوت مخصوصه موصوفه بصفات اربعه که در آیت دعوت اعراب مذکورست از غیر خلفای ثلاثه به ظهور نیامد. در کتب تاریخ دعوت این هر سه بزرگوار مذکورست که دران دعوت بلاشبهه اوصاف مذکوره یافته می شود. در ازالة الخفا بعد ذکر دعوت حضرت صدیق برای جهاد ملک شام و نامه فرستادن باطراف یمن و حجاز می فرماید.

این نامه در دل مردم کاری کرد که از میزان عقل معاشی بیرون است تا آنکه در غزوه ی یرموک چهل هزار کس مجتمع شد و کوشش عجیب از دست ایشان بروی کار آمد و فتح که هیچ گاه از زمان حضرت آدم تا این دم واقع نشده بود ظهور نمود. کثرت کار اضعافاً مضاعف از کوشش و اهتمام ظاهر گردید و این فعل حضرت صدیق دستورالعمل فاروق اعظم شد رضی الله عنهما به همین اسلوب در واقعه ی قادسیه دعوت اعراب فرمود، فی کتاب روضة الاحباب عند ذکر غزوة القادسیه. چون خبر رسید که عجم یزدگرد را پادشاهی برداشتند و امور خود مهیا ساختند امیرالمومنین عمر رضی الله عنه به هر یک از عمال خود نامه نوشت بدین مضمون که باید دران ناحیه هر کرا داند که اسب و سلاح دارد و از اهل نخوت و شجاعت و مقاتله بود ساختگی نموده به تعجیل تمام بجانب مدینه روان سازد و هم چنین دعوت امیرالمومنین عثمان برای کمک عبدالله بن ابی سرح چون در افریقه با ملک آنجا مقاتله در پیش گردید مشهورست. چون ثابت شد که این خلفا داعی بودند به دعوت موصوفه فی القرآن ثابت شد که خلفای راشدین بودند. دعوت ایشان موجب تکلیف ناس شد و به قبول آن مستحق ثواب و به عدم قبول

۱- اقل و اذل بودن موازن از قرآن مجید ثابت است. قوله تعالی: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ﴾. (التوبة: ۲۵)

معلوم شد که مسلمانان درین غزوه بر کثرت خود ناز کرده بودند و ناز کردن بر کثرت خود بغیر اقل و اذل بودن مخالف صورت نمی بندد.

مستوجب عذاب گشتند.

درین هر سه غزوات کیست که انکار یکی از اوصاف اربعه مذکوره ی آیت تواند کرد. در غزوه ی یرموک که داعی آن حضرت صدیق بود مقابله به پادشاه روم بود و در غزوه ی قادسیه که داعی آن حضرت فاروق بود مقابله به پادشاه ایران بود و هم در قادسیه رستم که در شجاعت ضرب المثل است مقابل مسلمانان بود و در غزوه ی افریقه که داعی آن حضرت ذوالنورین بود مقابله به ملک اعظم افریقه بود. ۱- شک نیست که این هر سه اولی باس شدید بودند. ۲- و شک نیست که این هر سه اقوام غیر عرب بودند و ۳- شک نیست که درین هر سه غزوات قتال واقع شد و قتال هم بی نظیر و بی مثال. و شک نیست که درین هر سه غزوات بادیه نشینان که در حدیبیه محروم مانده بودند مدعو شدند و شرکت نموده تلافی مافات کردند. درین غزوات کارهای عجیب و غریب و خوارق عادات که از دست مسلمانان بظهور آمد و نصرت‌های غیبیه که کارهای ایشان را در بالا ساخت اگر کسی بر تفصیل این همه اشیا اطلاع خواهد، باید که کتب تاریخ را مطالعه کند. و مطالعه ازالة الخفا درین باب کافی است.

تفسیر آیه دعوت اعراب تمام شد. حق اینست که تا وقتیکه انکار قرآن مجید نکرده شود انکار خلافت این بزرگواران ممکن نیست.

تفسیر آیت قتال مرتدین

سوره ی مانده - پارہ ششم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾
(المائدة: ۵۴).

ترجمه: ای مومنان هر که مرتد شود یعنی برگردد از شما از دین خود پس بزودی بیارد خدا گروهی را که خدا محب ایشان بود و ایشان محب خدا باشند، تواضع کنندگان باشند برای مسلمانان، و سخت و درشت باشند بر کافران. جهاد کنند (با این مرتدان) در راه خدا و نترسند از ملامت هیچ ملامت کننده، این بخشش خداست خواهد داد بهر که خواهد و خدا صاحب وسعت است (که خزائن او را بخشش کردن ختم نمی شود) و صاحب علم است (که به هر که بخشش کند او اهل آن بخشش باشد. ولنعم ما قیل:

داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست.

این آیه ی کریمه هم برهانی است قاطع بر خلافت خلفای ثلاثه خصوصاً حضرت صدیق رضی الله عنهم اجمعین و دلالت این آیت برین مدعا بعینه مانند دلالت حدیث رایت است بر فضیلت حضرت علی مرتضی چنانکه سابقاً در تفسیر آیت استخلاف ذکر یافت.

باید دانست که درین آیت حق تعالی بحاضرین وقت نزول این آیت خطاب کرده می فرماید که هر کس که از شما مرتد شود بروی خدا گروهی را مسلط خواهد فرمود که متصف باشد باین شش صفات کامله: اول: آنکه آن گروه محبوب خدا باشد. دوم: آنکه محب خدا باشد. سوم: آنکه برای مسلمانان متواضع باشد. چهارم: آنکه برای کافران سخت باشد. پنجم: آنکه در راه خدا جهاد کند. ششم: آنکه درین کار از ملامت کسی نه ترسد. درین آیت هم تخصیص حاضرین است و برین تخصیص دلیل لفظ ﴿منکم﴾ است که ضمیر حاضرست. دلیل دوم اینکه اگر تخصیص حاضرین نکرده شود مفهوم آیت خلاف واقع می شود زیرا که در هر زمانه بر مرتدان چنین قوم کجا مسلط می شود. در زمانه ما هزاران کس مرتد شدند و کسی بریشان مسلط نه شد. درین آیت پیشین گوئی است باینکه در زمانه ی مستقبل در حاضرین وقت نزول فتنه ارتداد رونما خواهد شد و جماعتی چنین و چنین بر روی کار خواهد آمد. تا وقتیکه فتنه ارتداد ظاهر نشده بود کسی ندانست که این جماعت کیست که چنین مناقب او در تنزیل وارد شده لیکن بعد ظهور آن فتنه و مشاهده ی استیصال آن چشمها واگشت و همه را متیقن شد که این دفتر مناقب که مافوق آن فضیلتی در شریعت الهیه نتواند بود برای خدام و فرمان برداران حضرت صدیق است رضی الله عنهم اجمعین پس در خلافت راشده و امامت حقه حضرت صدیق شبیه ی نمانده و درین آیت مامور بودن او به قتال مرتدین مقصود را واضح تر ساخت چه اعظم مقاصد خلافت اقامت جهادست چنانکه در قصه ی حضرت طالوت که در تنزیل مذکورست ظاهرست. قوله تعالی: ﴿مَلِكًا نَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (البقرة: ۲۴۶).

واقعه قتال مرتدین علی وجه الاختصار اینست که در آخر عهد نبوی سه گروه مرتد شدند: اول: بنو مدلج قوم اسود عنسی مدعی نبوت. دوم: بنوحنیفه قوم مسیلمه ی کذاب مدعی نبوت. سوم: بنو اسد قوم طلیحه مدعی نبوت. و بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفت گروه مرتد گشتند حضرت ابوبکر اولاً جیش اسامه را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم به روانگی آن بسوی شام فرموده بود فرستاد. ثانیاً برای قتال مرتدین کمر بست صحابه کرام درین امر با او موافقت نکردند و گفتند که اکثر مسلمین در جیش اسامه رفتند چندی که باقی مانده اند اگر آن هم برای قتال مرتدین فرستاده شوند مدینه مطهره خالی خواهد شد و درین وقت خلو مدینه خالی از خطرات نیست لهذا فی الحال قتال مرتدین را ملتوی باید داشت. نوبت باینجا رسید که حضرت فاروق اعظم حاضر خدمت شده عرض نمود که یا خلیفه رسول الله تألف. یعنی ای خلیفه ی رسول اندکی نرمی کن. حضرت صدیق بگفته ی او برهم شد و فرمود که «أجبار فی الجاهلیة و خوار فی الاسلام». یعنی: ای عمر در جاهلیت چنان تند مزاج بودی و در اسلام چنین نرم شدی و فرمود: «قد انقطع الوحی و تم الدین، أینقص الدین وأنا حی». یعنی: وحی الهی منقطع شد و

دین کامل گشت آیا ممکن است که در حیات من رخنه در دین افتد^۱. حضرت فاروق به مجرد استماع این کلمه بشناخت که این داعیه در قلب حضرت صدیق از کجاست و گفت: «فعرفت أنه شرح الله صدر أبي بكر». یعنی بشناختم که خدا شرح صدر حضرت صدیق فرموده باز حضرت صدیق امر فرمود تا ناقه ی او را حاضر آوردند شمشیر از نیام بیرون کرده بر ناقه بنشست و روانه گشت در آندم حضرت علی مرتضی از همه سبقت کرده زمام ناقه او را بگرفت و عرض نمود که یا خلیفه رسول الله کجا میروی؟ حضرت صدیق فرمود: برای قتال مرتدین. حضرت مرتضی عرض کرد که تنها؟ فرمود که چه کنم شما همه آنرا خلاف مصلحت میگوئید و رای^۲ خلاف می دارید. حضرت مرتضی عرض کرد که حضرت، ما مشاوره فهمیده رای خود ظاهر می کردیم لیکن این نیست که اگر امر فرمائی کسی از ما در امتثال آن پس و پیش کند. حضرت صدیق درین معامله چنان جازم بود که بگفته ی او التفات نه فرمود پس حضرت علی مرتضی یک جمله عجیب گفت که فی الفور کارگر شد گفت که «أقول لك ما قد قال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم أحد: يا أبا بكر، شم سيفك ولا تفجعنا بنفسك». یعنی می گویم سخنی که گفته بود به تو رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز احد (چون در آن روز بشوق شهادت شمشیر برهنه گرفته عزم میدان جنگ نمودی) که ای ابوبکر، شمشیر خود را در نیام کن و ما را به جدائی خود بی قرار مساز^۳. حضرت صدیق با استماع این کلمه شمشیر را در نیام کرد و از ناقه فرود آمد و فوج را ترتیب داده برای قتال مرتدین فرستاد. در اندک مدت این فتنه را از بیخ و بن برکند. بالاخره

۱- راقم سطور گوید که این کلمه حضرت صدیق بس بلندست هرکس باین کلمه تکلم نتواند کرد. ازین کلمه ظاهر می شود که حضرت صدیق در اسلام دارای کدام منزلت بود. فرض کنید که کسی بمیرد و اولاد متعدد داشته باشد هرگز ازان اولاد یک کسی را نمی زبید که بگوید که ممکن نیست که در حیات من متروکه پدر من بر ما درود بلکه خواهد گفت که در حیات ما همه و کسی بمیرد و بجز یک فرزند و دیگری وارث او نباشد نه پسر و نه دختر بالشک آن یک فرزند او را میرسد که بگوید ممکن نیست که در حیات همچو من فرزند یگانه میراث پدر بر باد شود. این کلمه حضرت صدیق مانند همین فرزند یگانه ست و در حقیقت کارهای او از بدو اسلام برین منزلت او شهادت می دهند باز احادیث نبویه و کلمات صحابه کرام این منزلت او را روشن تر می سازند. من شاء فليطالع إزالة الخفاء.

۲- این است ملامتی که از خویشان و یگانگان به حضرت صدیق رسید و برداشت آنرا حق تعالی درین آیت باین مرتبه ستود.

۳- این سخن هم بی نظیرست گاهی رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی را که بشوق شهادت اراده ی میدان جهاد کند از شهادت باز نداشته بلکه از صحابه کرام هم مثل آن منقول نیست الا از حضرت علی که نور نظر خود حضرت امام حسن را چون دید که به میدان قتال می روند فرمود که أملكوا عني هذا الغلام فإني أخاف أن ينقطع نسل رسول الله صلى الله عليه وسلم» کما فی نهج البلاغه.

صحابه کرام این کارنامه صدیقیه را بکلمات بلند ستودند. حضرت عبدالله بن مسعود گفت: «کرهناه فی الابتداء وحمدناه علی الانتهاء». یعنی در ابتدا این کار را ناپسند کرده بودیم و در آخر قابل ستایش یافتیم و حضرت ابوهریره گفت: «قام فی الردة مقام الأنبياء» یعنی ابوبکر صدیق در زمانه ردت در مقامی ایستاد که آن مقام انبیاست. و حضرت فاروق اعظم می فرمود که اگر ابوبکر صدیق خدمات تمام عمر من گرفته بعوض آن عبادت یک شب خود و یک روز خود بدهد در نفع باشم «أما ليله فليلة الغار وأما يومه فيوم الردة». این بود واقعه ردت که در کتب تاریخ و سیرت به بسط و تفصیل مذکورست. اگر کسی گوید که پیشین گوئی این آیت در زمانه آن سرور صلی الله علیه وسلم وقوع یافته جوابش آن است که در زمان مبارک صلی الله علیه وسلم قلع و قمع فتنه ارتداد واقع نشده، و من ادعی فعلیه البیان، نیز در زمان آن سرور ملامت از جانب مسلمانان متصور نیست لهذا ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ چگونه صادق خواهد شد.

اگر شیعه گویند که این آیت در حق حضرت علی مرتضی است، او در ایام خلافت خود با مرتدان قتال نموده جوابش بچند وجه ست. اول: اینکه وقوع قتال با قوم مسیلمه و اسود و طلیحه مدعیان نبوت که ارتدادشان ناقابل انکارست در زمان حضرت صدیق واقع شده و مفهوم آیت این است که از حاضرین وقت نزول هر که مرتد شود و هرگاه مرتد شود تسلط جماعتی که موصوف بصفات شش گانه باشد بر آن مرتد متحتم است، و این قتال در زمانه حضرت علی واقع نشده. دوم: اینکه باکسانی که حضرت علی در ایام خلافت خود قتال کرده هرگز مرتد نبودند در فصل پنجم از کتب شیعه منقول خواهد شد که خود حضرت علی به مومن بودن شان تصریح نموده بلکه ایمان شان برابر ایمان خود قرار داده. سوم: اینکه بقول شیعه اگر صحابه کرام معاذالله مرتد بودند پس چرا حضرت علی با حضرات خلفای ثلاثه قتال نه کرد. با بعض مرتدان قتال شد و با بعض نشد. این تکذیب آیت است. چهارم: اینکه در آیت مصرح است که جماعتی که با مرتدان قتال کند باوصاف شش گانه موصوف باشد و همراهمان حضرت علی مرتضی در ایام خلافت او ازین اوصاف محروم بودند. در نهج البلاغه خطبه های متعدده موجودست که حضرت علی اصحاب خود را مذمت فرموده ایشان را بزذل و متفرق عن الحق گفته و اصحاب حضرت معاویه را بهتر ازیشان قرار داده و ایشان را دعاهای بد بسیار داده.

و اگر شیعه گویند که در زمانه امام مهدی پیشین گوئی این آیت بظهور خواهد آمد پس آن صریح البطلان است زیراکه لفظ ﴿منکم﴾ تخصیص حاضرین نزول می کند. المختصر، صدق این آیت بر زمانه ی حضرت صدیق قطعی است و خلاف آن هرگز عندالعقل و النقل مسموع نیست. اکنون شرح چند کلمات این آیه کریمه باید شنید. ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللّٰهُ﴾ یعنی خدا خواهد آورد جماعتی را که بآن مرتدین قتال کند حالانکه آن جماعت آورده ی حضرت صدیق بود. آورده ی

حضرت صدیق را حق جل شانہ آورده ی خود قرار داد این تشریفی عظیم است برای حضرت صدیق که او را حق سبحانه مانند آله قرار داد برای فعل خود این کلمه مانند آن است که در شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ﴾ (الأنفال: ۱۷). درین مقام در ازاله الخفا چه خوب فرموده که:

ایتان بقوم کذا و کذا فعل حق ست سبحانه و تعالی و حضرت صدیق کالجرحه اند، دران کدام منزلت بالاتر ازین منزلت خواهد بود بعد منزلت الانبیاء صلوات الله و سلامه علیهم و کدام کامل و مکمل مانند او باشد. ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾. (المائدة: ۵۴).

﴿يَجِبُهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ اولاً حق تعالی ایشان را محبوب خود فرمود. و ثانیاً محب خود ارشاد نمود تا ظاهر شود که ایشان مراد حق اند نه مرید او. و شتان بین المرتبتین.

﴿أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ این کلمه مانند آن کلمه است که در آیت معیب برای اصحاب حدیبیه فرموده: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾. خوشا سعادت آنانکه در قتال مرتدین شرکت نمودند بعضی ایشان غیر صحابه هم بودند و بلا شبهه برای غیر صحابه این نعمتی ست غیر مترقبه که به طفیل حضرت صدیق حاصل شد.

﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ ملامت که از اغیار باشد برداشت کردن آن چندان کاری عظیم و لائق این قدر مدح و ستایش نیست البته ملامتی که از خویشان باشد برداشت کردن آن آسان نیست و بلاشک لائق صد گونه ستایش است. اینجا در قتال مرتدین همین قسم ملامت بود چه از جانب کفار نبود بلکه از جانب صحابه کبار.

﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ بعد فضائل قتال مرتدین این کلمه محلی عظیم دارد. گویا بعد استماع آیت دلها مضطرب بود و در هر دل تمنای حصول این مراتب بود حق تعالی تسکین ایشان فرمود که منتظر عالم غیب باشید هر کرا خدا خواهد این فضائل نصیب او خواهد شد. این کلمه هم مانند آن ست که در سوره جمعه بعد اظهار نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجواب یهود که می گفتند نبوت از خاندان ما چرا بیرون رفت؟ فرمود: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ و لطف این کلمه در بالا می شود چون در سوره ی نور در شان حضرت صدیق همین کلمه دیده میشود قوله تعالی: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى﴾ (النور: ۲۲) یعنی کسانی که از شما صاحبان فضل و وسعت اند از دادن قرابت داران خویش قسم نخورند. درین آیت از صاحبان فضل بالاجماع حضرت ابوبکر صدیق مراداند و شیعه^۱ هم مجبور شده

۱- چنانچه علامه فتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین همین قول را نوشته و مرتبط بآیت نموده و بران قدح نکرده البته در معنی ﴿أُولُو الْفَضْلِ﴾ تاویل علیل نموده می گوید: «﴿أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ﴾ خداوند فضل بحسب حسب و نسب یا خداوند افزونی درغنا و توانگری». رکاکت این تاویل ظاهرست زیراکه علو حسب

درین مراد اختلاف نکرده اند. واقعه این بود که چون بر ام المومنین حضرت عائشه صدیقه واقعه افک پیش آمد حضرت مسطح که قرابت دار حضرت صدیق بود و حضرت صدیق او را کفالت می نمود و در افک باغواى منافقین شریک شده بود بعد از نزول آیات براءت و طهارت درشان ام المومنین حضرت صدیق قسم خورد که مسطح را آینده هیچ ندهد و دست از کفالت او بردارد حق تعالی آیت فرو فرستاد که صاحبان فضل چنین قسم نخورند. معلوم شد که فضل خداوندی برای حضرت صدیق مثل جزو لاینفک بود ازین جهت او را اولوالفضل فرموده شده. ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾

به لحاظ همین فضائل غزوه ی قتال مرتدین که درین آیت مذکورست حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی در ازالة الخفا فصل سوم تحت همین آیت نوشته کلام او را خاتمه این تفسیر می سازم می فرماید که
ازین جا معلوم می شود که قتال مرتدین تلو غزوه بدر و حدیبیه بود و نمونه ی از مشاهد عظیمه القدر.

تفسیر آیه ی قتال مرتدین تمام شد. تا اینجا تفسیر چهار آیت که نوشته شد. این آیات آن است که اهل سنت ازان بر حقیقت خلافت راشده استدلال می کنند. اینک تفسیر آن چهار آیات که شیعه ازان بر خلافت بالافضل حضرت علی و امامت ائمه استدلال می کنند شروع نموده می شود. و التوفیق من الله.

تفسیر آیت ولایت

سوره مائده - پارہ ششم

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ (المائدة: ۵۵-۵۶).

شیعه می گویند که این آیت نص صریح ست بر خلافت بلافضل حضرت علی مرتضی و امامت باقی ائمه و می گویند که دلالت این آیت از همه آیات روشن تر است. اهل سنت را دیده هوس استدلال بالقرآن کرده اند و حقیقت این است که خواه مخواه خود را مبتلای مصیبت و مذهب خود را نصیحت کرده اند مثل مشهورست که کلاغی هوس رفتار کبک نمود نتیجه اش این شد که رفتار خود هم فراموش کرد.

و نسب را در شریعت فضل نه قرار داده اند شرعاً فضل برایمان و عمل صالح است و بس. چنانچه در قرآن مجید فرموده: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (الحجرات: ۱۳) و افزونی در غنا و توانگری هم صحیح نیست برای آن لفظ سعة موجودست. دو لفظ برای یک معنی خلاف اصل است و فضل باین معنی هم نمی آید.

کلاغی تگ کبک در گوش کرد

تگ خویشتن هم فراموش کرد

پیشتر ترجمه آیت موافق لغت عرب و مقصد صحیح او بیان کرده می شود بعد ازان آنچه شیعه گفته اند نوشته خواهد شد.

ترجمه: جزین نیست که دوست شما خداست و رسول او و آن مومنان که قائم می کنند نماز و می دهند زکات، ایشان عاجزی و فروتنی کنندگانند. و هر که دوستی کند با خدا و رسول او و مومنان، پس هر آئینه (او در گروه خداست) گروه خدا (بر دشمنان خود اگرچه اکثر و اقوی باشند) غالب می باشد.

سلسله ی کلام از آیات سابقه آغاز شده. اصل مقصد خداوندی درین آیات ممانعت است از دوستی کفار یهود و نصاری و تاکیدست باین امر که مسلمانان بایکدیگر دوستی و محبت کنند و تعلیم این مقصد^۱ دلیلی است برینکه دین اسلام دین کامل است. آغاز این مقصد عظیم باین عنوان فرموده که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ (المائدة: ۵۱). یعنی: ای مومنان دوستی مکنید با یهود و نصاری ایشان با هم با یکدیگر دوستی کنند و هر که از شما با یهود و نصاری دوستی کند پس او ازیشان است یعنی عندالله شمار او در یهود و نصاری خواهد بود یا انجام این دوستی آنست که او مرتد شده بایشان ملحق شود. بعد ازین فرمود که کسانی که در دلهای ایشان بیماری (نفاق) است بسوی دوستی یهود و نصاری سرعت می کنند و می گویند که بوقت بد ایشان بکار ما خواهند آمد. حق تعالی جواب این مقوله ی ایشان داد که ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ﴾ یعنی بر مسلمانان وقت بد پیش نخواهد آمد بلکه مسلمانان غالب خواهند شد باز فرمود که خدا عنقریب مسلمانان را فتح دهد یا چیزی دیگر از غیب ظاهر کند آن هنگام این دوستی کنندگان پشیمان خواهند شد. بعد ازین آیت قتال مرتدین است که تفسیرش بالا گذشت و ربط آن از ماسبق ظاهرست که چون دوستی یهود و نصاری را منجر بارتداد قرار داده شد لهذا درین آیت نتیجه ارتداد و علاج آن که در عالم غیب مقدر بود ارشاد فرمود، بعد آیت قتال مرتدین بلافصل آیت ولایت است ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ بعد ممانعت دوستی یهود و نصاری ضرور بود که بیان فرموده شود که باز به که دوستی کنند لهذا درین آیت فرمود که دوست شما خداست یعنی بخدا دوستی کنید و به رسول او و بآن مومنان که متصف

۱- زیراکه در فطرت انسان دو قوت ودیعت نهاده شده یکی قوت محبت دوم قوت نفرت هه حرکات و سکنات انسان ما تحت همین دو قوت صادر می شود دین اسلام تعلیم می دهد که این هر دو قوت را تابع احکام شریعت باید ساخت و ظاهرست که عمل برین تعلیم هیچ نقصانی و فسادی در انسان باقی نخواهد گذاشت بهتر ازین تعلیم کامل دیگر چه خواهد بود.

باین صفات سه گانه باشند. اول: اقامت صلاة. دوم: ایتای زکاة. سوم: عاجزی و فروتنی. یعنی باوجودیکه چنین کارهای پسندیده می کنند لیکن خود را صاحب فضائل دانسته تکبر نمی کنند بلکه خود را از همه کمتر میدانند در تعلیم انبیا علیهم السلام این صفت عجیب و غریب است که کسی را که مجموعه فضائل و گنجینه ی کمالات می سازند او در خود هیچ کمال محسوس نمی کند و خود را از همه کمتر میدانند.

نهد شاخ پر میوه سر بر زمین

این بود سباق آیت ولایت. اینک سیاق آیت باید دید. بعد آیت ولایت، علی الاتصال این آیت است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ﴾ (المائدة: ۵۷) یعنی: ای اهل ایمان، با کسانی که بدین شما تمسخر می کنند از آنان که داده شدند کتاب قبل از شما و با کافران دوستی مکنید. بعد از آن شرارتهای ایشان و تمسخر ایشان باذان بیان فرموده و بریشان نزول لعنت و غضب و مسخ ایشان بصورت بوزنه و خنزیر بیان نموده و سلسله همین مضمون تا اختتام پاره ششم جاری است. پس بملاحظه سباق و سیاق آیت ولایت صاف ظاهرست که مقصود این آیت ممانعت است از دوستی کفار و امرست بدوستی خدا و رسول و آن مومنان که متصف بصفات مذکوره باشند و بس.

بملاحظه این سباق و سیاق این هم ظاهر شد که آیت ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ هم در شان حضرت صدیق است یعنی او را و رفقای او را حق تعالی ولی مسلمانان قرار داده.

شیعه میگویند:

که این آیت در شان حضرت علی مرتضی ست و بر خلافتِ بلافصل او بالصرحة دلالت می کند و می گویند که ترجمه آیت این است: «جزین نیست که حاکم شما خداست و رسول او و آن مومنان که نماز قائم می کنند و درحالت رکوع نماز، زکوات می دهند». ازین ترجمه مخترعه هم مقصود ایشان حاصل نشد و هیچ معلوم نشد که این آیت را به خلافت بلافصل چه ربطست لهذا یک قصه تصنیف کرده ضمیمه آیت ساختند و آن اینکه حضرت علی در نماز بود که سائلی بر در مسجد آمد و سوال کرد، حضرت علی آن وقت در رکوع بود همدرین حالت انگشتی از انگشت خود برآورده به سائل داد، پس این آیت نازل شد. پس بانضمام این روایت مقصد آیت واضح شد که ای مسلمانان، حاکم شما آن مومنان اند که در حالت رکوع زکوات یعنی انگشتی به سائل می دهند و این صفت بجز حضرت علی مرتضی در کسی نبود لهذا او حاکم مسلمانان گردید و همین است معنی خلافت بلافصل.

این بود استدلال پر کمال حضرات شیعه، درین استدلال لطائف بسیارست لیکن اینجا تبرکاً

بعدد ائمه اثنا عشر صرف بر بیان دوازده لطیفه اکتفا نموده می شود.

لطیفه اول

آیت را از ماقبل و مابعد بی ربط و بی تعلق ساختند، این چنین قطع و برید آیات قرآنیه بلاشبه حمله شدیدست بر اسلام. حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی در ازالة الخفا فصل سوم بمشاهده این قطع و برید قرآن عزیز سخت متاذی و متالم شده می فرماید:

سباق و سیاق آیت را برهم زنند خدای تعالی اعضای ایشان را از هم جدا سازد چنانچه ایشان آیات متسقة بعضها ببعض را از هم جدا کردند.

لطیفه دوم

لفظ ولی را بمعنی حاکم گرفتند حالانکه در لغت عرب گاهی لفظ ولی بمعنی حاکم مستعمل نشده و لطف این است که در ماقبل و مابعد این آیت لفظ اولیاء که جمع ولی است وارد شده آنجا شیعه هم بمعنی دوست می گیرند نه بمعنی حاکم، چنانچه علامه کاشانی در تفسیر منهج الصادقین در هر دو جا، دوستان ترجمه کرده. شیعه در اذان خود می گویند: أشهد أن علیا ولی الله پس انصاف بدست شیعه می دهیم اگر در اذان خود ولی بمعنی حاکم گیرند و گویند که علی حاکم خداست رضا می دهیم که اینجا هم بخوشی بمعنی حاکم بگیرند.

در قرآن مجید، در جاهای بسیار لفظ ولی وارد شده، مثلاً ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ (التوبة: ۷۱). آنجا شیعه هم بمعنی دوست می گویند. در آیت ولایت چه مصیبت پیش آمد که لفظ ولی خلاف لغت بمعنی حاکم شد.

لطیفه سوم

﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ و غیره کلمات جمع اند، از الفاظ جمع شخص واحد یعنی حضرت علی را مراد گرفتند و ظاهرست که اطلاق جمع بر واحد مجازست و مجاز بغیر قرینه صارفه جائز نیست.

لطیفه چهارم

جمله ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ را صرف از ضمیر ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ حال می گیرند. حالانکه از روی قواعد نحوی بعد دو جمله متناسفه اگر حال واقع شود از ضمیر هر دو جمله باشد لهذا اینجا هم ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ را از ضمیر ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ هم حال باید قرار داد و درین صورت معنی این بود که در حالت رکوع نماز ادا می کنند و در حالت رکوع زکات می دهند و ظاهرست که در حالت رکوع نماز ادا می کنند کلامی است لغو و مهمل که معنی ندارد.

لطیفه پنجم

در جمله ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ رکوع را بمعنی رکوع نماز گرفتند حالانکه اینجا قطعاً بمعنی رکوع نماز نیست بلکه به معنی لغوی است یعنی عاجزی و فروتنی کردن. اینجا بمعنی رکوع نماز

گرفتن معنی آیت را خراب می کند چنانچه ظاهر شد و از لطیفه های آینده ظاهرتر خواهد گشت.

لطیفه ششم

زکات در اصطلاح شریعت خاصه آن صدقه مفروضه را گویند که بر صاحب نصاب بعد گذشتن یک سال فرض می شود و اینجا شیعه زکات را بمعنی صدقه نافله گرفتند زیرا که حضرت علی مرتضی در آن وقت بالاتفاق صاحب نصاب نبود لامحاله این صدقه نافله خواهد بود که بوی منسوب می کنند.

لطیفه هفتم

قصه اعطای انگشتی تصنیف کرده باین آیت ضمیمه کردند و می گویند که استدلال بآیت کرده اند حاشا ثم حاشا این استدلال بآیت نیست بلکه استدلال بروایت است، کاش آن روایت از اردل اقسام خبر آحاد بود.

لطیفه ی هشتم

که لطف لطائف است اینست که علمای شیعه ادعا کرده اند که اهل سنت هم متفق اند براینکه این آیه در شان حضرت علی نازل شده و روایت اعطای انگشتی بروایات صحیحه اهل سنت ثابت است و کسی درین اختلاف نکرده. چرا این چنین ادعاهای کاذبه نکنند که کذب در مذهب شان عبادت عظمی است. علامه کاشانی در تفسیر منهج الصادقین مطبوعه ایران جلد اول ص ۳۵۵ تحت این آیت می نویسد:

باتفاق شیعه و اهل سنت تصدق در حالت رکوع از غیر او صادر نشده روایت تصدق در رکوع از طریقین به صحت پیوسته و کسی را درین نزاع نیست و اصحاب سیر و تفاسیر و تواریخ باین معنی تصریح کرده اند و رای جمهور برین قرار یافته که متصدق باین وصف یعنی در رکوع علی بن ابی طالب است نه دیگری. (و بفاصله چند سطر ازین پیشتر نوشته) بدانکه جمهور مفسرین از علمای شیعه و اهل سنت برانند که این آیه در شان علی بن ابی طالب نزول یافت.

و امام اعظم شیعه یعنی شیخ حلی در منهاج الکرامه نوشته که اجماع اهل سنت بر آن است که این آیت در حق حضرت علی نازل شده. حالانکه این همه کذب محض است هرگز قصه اعطای انگشتی بطریق اهل سنت به صحت نه پیوسته و نه نزول این آیه در شان حضرت علی ثابت شده در تفاسیر اهل سنت هر که التزام روایات صحیحه کرده این شان نزول را ذکر هم نکرده چنانچه در تفسیر جلالین تحت این آیت می فرماید: «نزلت فی عبدالله بن سلام لما هجره قومه الیهود» یعنی این آیت در حق عبدالله بن سلام نازل شد هرگاه که او را قوم او که یهود بودند مقاطعه کردند. و بدانکه ائمه فن حدیث و تفسیر بر قصه اعطای انگشتی جرح شدید کرده اند لهذا نزد اهل سنت این قصه هرگز صحیح نیست بلکه موضوع و مجعول است. شیخ الاسلام

ابن تمییه در منهاج السنه می فرماید^۱: «قد وضع بعض الكذابين حديثاً مفترى أن هذه الآية نزلت في علي لما تصدق بخاتمه في الصلوة وهذا كذب بإجماع أهل العلم بالنقل وكذبه بين من وجوه». و شیخ الاسلام حافظ الحدیث ابن حجر عسقلانی در کتاب الشاف فی تخریج أحادیث الكشاف متعلق این قصه اعطای انگشتی می فرماید^۲: «راوه الثعلبی من حدیث أبي ذر مطولاً وإسناده ساقط». و حافظ ابن کثیر در تفسیر خود تحت این آیت می فرماید^۳: «ولیس یصح شیء منها بالکیة لضعف أسانیدها وجهالة رجالها». و امام فخرالدین رازی در تفسیر کبیر می فرماید^۴: «وأما استدلالهم بأن هذه الآية نزلت في حق علي فهو ممنوع». و حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی در ازالة الخفا فصل سوم می فرماید:

نه چنانکه شیعه گمان بردند و قصه موضوع را روایت کنند ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ را حال از ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ میگیرند و پرتافتن انگشتی بجانب فقیری در حالت رکوع فرود می آرند و سباق و سیاق آیت را برهم زنند.

تنبيه، درینجا شان نزول دو مطلب دارد، یکی آنکه در ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ﴾ مصداق ولی کیست؟ یعنی که اولی باید دانست باین معنی نزول آیت در شأن حضرت صدیق و رفقای اوست. دوم اینکه مخاطب ضمیر (کم) کیست؟ باین معنی نزول آیت در شان حضرت عبدالله بن سلام یا عباده بن صامت یا بقول حضرت امام باقر (علی ما نقله فی الإزالة) عامه مومنین است.

لطیفه نهم

آیت کریمه به سبب صیغه های مضارع تکرار این فعل ظاهر می کند و در اقامت صلاة و ایستای زکاة تکرار ظاهرست پس باید که این فعل اعطای انگشتی هم متکرر باشد حالانکه در قصه مصنفه شیعه هم این فعل زیاده از یک بار منقول نیست.

لطیفه دهم

چون در قرآن مجید برین فعل (یعنی اعطای انگشتی در رکوع) مدح وارد شد باید که کم از کم این فعل برای مسلمانان مستحب باشد حالانکه کسی از سنی و شیعه قائل باستحباب این فعل برای کافه مسلمین نیست بلکه درین فعل اگر حاجت به عمل کثیر افتد مفسد صلاة است. عجیب لطیفه است که اگر حضرت علی آن فعل کند موجب مدح شود و اگر ما کنیم موجب ذم گردد.

۱- بعض مردمان کذاب حدیثی دروغ نموده اند که این آیت در شان علی نازل شد وقتیکه او انگشتی خود در نماز صدقه کرد. و این حدیث باجماع عالمان نقل دروغ ست و دروغ بودن او بوجه بسیار ظاهرست.
 ۲- ترجمه: این روایت را ثعلبی بسند ابوذر بطول تمام نقل کرده مگر اسنادش ساقط از اعتبارست.
 ۳- ترجمه: صحیح نیست هیچ روایتی باین مضمون کلیتاً بسبب ضعیف بودن اسانید آن، مجهول بودن راویان آن.
 ۴- ترجمه: ولیکن استدلال شیعه باین که این آیت در حق علی نازل شده لائق تسلیم نیست.

لطیفه یازدهم

درین قصه اعطای انگشتری سخت توهین نماز حضرت علی مرتضی است، کمال نماز او بلکه نماز جمیع عباد الله این است که در نماز کلیته توجه بسوی حق تعالی باشد و نسیان و تبطل از ما سوای حاصل گردد کما قال عزوجل: ﴿وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾ (المزمل: ۸). نه آنکه سائلی آید و شعر خوانی^۱ آغاز کند و درعین نماز توجه بسوی او شود و در برتافتن انگشتری از انگشت و اعطای آن به سائل مشغول شود، در حقیقت این هجو ملیح حضرت علی است. حاشا جنابه عن ذلك. نماز او رضی الله عنه آنست که در کتب اهل سنت مروی است که روز احد تیری از جانب کافران آمد و بر تن مبارکش رسیده تا پیکان فرو شد خون پاکش روان گردید لیکن او را احساسی نشد حتی که بعد نماز از حاضرین پرسید که این رنگ سرخ از کجا آمد که لباس من و مصلاهی من همه رنگین شد؟ حاضران گفتند که رنگ نیست خون پاکت هست، تیری تا پیکان در جسم شریف تو فرو رفته. شیعه چه دانند که شان حضرت علی مرتضی چیست، جمال یا کمال او از چشم اهل سنت باید دید.

او را بچشم پاک توان دید چون هلال هر دیده جای منظر آن ماه پاره نیست

لطیفه دوازدهم

بعد این همه قصه خوانی هم امامت باقی ائمه ازین آیت ثابت نشد لهذا علی الفور حدیثی تصنیف نمودند که این کار برای ایشان بسی آسان بود. که هر امام در وقت خود در حالت رکوع اعطای زکات نموده مگر زیاده از یکبار از هیچ امامی تصنیفی نکردند. کاش این هم کردند تا که مطابق مفهوم آیت شدی در اصول کافی^۲ ص ۷۸ می آرد:

فکل من بلغ من أولاده مبلغ الإمامة یکون بهذه الصفة مثله فیتصدقون وهم راکعون.	پس هر کس که از اولاد حضرت علی بدرجه امامت فائز می شد باین صفت موصوف بود یعنی در حالت رکوع صدقه می دادند.
---	--

۱- شیعه قصائد متعدده از زبان آن سائل تصنیف نموده اند. یک شعر یک قصیده اینست. أتیتک والعذراء تبکی برنة= وقد ذهلت أم الصبی عن الطفل. و یک شعر قصیده دیگر اینست: فدتک نفوس القوم یا خیر راکع ویا خیر شاء و یا خیر بائع.

۲- همدرین روایت قصه نو تصنیف آورده یعنی بجای انگشتری اعطای حله نقل کرده و گفته که آن سائل فرشته بود وقت نماز ظهر بود حضرت به نماز ظهر مشغول بود و دو رکعت خوانده بود که سائل صدا بلند کرد حضرت علی در آن وقت حله در برداشت که قیمتش یک هزار اشرفی بود شاه حبش برای آنحضرت صلی الله فرستاده بود حضرت علی آن حله را از جسم خود فرود آورده به سائل اشاره کرد که این را بگیر. ازین روایت ظاهر می شود که نماز فرض بود و پیش همه نمازیان در عین نماز حضرت علی برهنه گردد. أستغفرالله.

تفسیر آیت ولایت تمام شد. والحمدلله.

تفسیر آیت اولی الامر

سوره نساء - پارہ پنجم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (النساء: ۵۹).

ترجمه: ای اهل ایمان، فرمان برداری کنید خدا را و فرمان برداری کنید رسول را و صاحبان حکومت را که از شما باشند (یعنی مسلمان باشند) باز اگر با هم اختلاف کنید در چیزی پس رجوع کنید آنرا بسوی خدا و رسول، اگر شما ایمان می دارید بر خدا و روز آخرت (یعنی قیامت ضرور چنین خواهید کرد) این بهترست و خوب ترست باعتبار انجام.

ترجمه لفظ (اولی الامر) صاحبان حکومت کرده ام، همین ترجمه مولوی فرمان علی مجتهد شیعه در ترجمه خود که عندالشیعه بسی مقبول است نموده. و مولوی مقبول احمد شیعه که در نیرنک بازی خیلی مشهور بود در ترجمه خود «والیان امر» ترجمه کرده. و مولانا شیخ ولی الله محدث دهلوی رحمه الله «فرمان روایان» نوشته و مولانا شاه عبدالقادر محدث دهلوی در ترجمه خود (که عندالعلماء ملقب است به امام التراجم) «صاحبان اختیار» نوشته.

مقصد این آیت چنانکه می بینی چندان واضح است که مطلقاً حاجت تفسیر و توضیح نمیدارد بهر کیف ازین آیت دو چیز بالصراحة مفهوم می شود.

اول این که حق تعالی امری می فرماید مسلمانان را باطاعت و فرمان برداری خود و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و اطاعت اولی الامر، یعنی صاحبان حکومت که مسلمان باشند مگر به کمال بلاغت برای اولی الامر اعاده ی لفظ (أطیعوا) نه فرموده، چنانکه برای رسول فرموده ازینجا مفهوم شد که اطاعت اولی الامر مانند اطاعت رسول نیست. و چگونه مانند اطاعت رسول باشد که اطاعت رسول را در قرآن مجید عین اطاعت خود قرار داده، قوله تعالی: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (النساء: ۸۰).

دوم: اینکه اطاعت اولی الامر علی الاطلاق واجب نیست بلکه صرف در همان امور واجب است که مختلف فیها نباشد. در صورت اختلاف که میان رعیت و اولی الامر پیدا شود واجب است که رعیت و اولی الامر هر دو بسوی خدا و رسول یعنی کتاب و سنت رجوع کنند و فیصله کتاب و سنت را هر دو قبول کنند. و این امر را چنان موکد فرمود که اگر ایمان بخدا و روز قیامت دارید ضرور همچنین کنید و باز این هم فرمود که درین هرگونه فلاح و بهبودی برای

۱- ترجمه: هر که اطاعت کند رسول را پس او بالیقین اطاعت کرد خدا را.

شماست و انجامش بسیار خوب خواهد بود.

پیش از آیت اولی الامر علی الاتصال این آیت است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۱. (النساء: ۵۸).
درین آیت به حکام امر فرمود که پابندی عدل و انصاف کنند خلاف عدل و انصاف رعیت را حکم نه دهند و در آیت اولی الامر رعیت را امر فرمود که فرمان برداری صاحبان حکومت کنند و در صورت اختلاف طریقه ی رفع اختلاف بیان فرمود.

بعد دانستن مقصود آیت یک نظر برین دو امر هم باید انداخت. اول: اینکه مصداق اولوالامر کیست؟ دوم: اینکه در شریعت الهیه حکم به اطاعت اولی الامر چرا داده شد؟ پس باید دانست که اولوالامر از روی لغت عرب کسی است که او را نوعی از حکومت حاصل باشد و حکومت دو قسم می باشد، یکی حکومت عامه چنانکه پادشاه را بر رعیت خود عام و شامل می باشد جمیع رعیت را. دوم حکومت خاصه چنانکه افسران فوج یا حکام صوبه (ولایت یا استان) یا قاضیان را که مخصوص می باشد به فوج یا صوبه یا شهر و ظاهرست که حکومت عامه فرد کامل است. لهذا بوقت اطلاق اولی الامر ذهن به همان معنی سبقت می کند. بالجمله، تا وقتیکه قسمی ازین اقسام حکومت کسی را حاصل نباشد بر آن کس اطلاق لفظ اولی الامر خلاف لغت عرب است و قطعاً جائز نیست. به همین سبب مفسرین بالاجماع در تفسیر این لفظ سه قول دارند:

(۱) اینکه مراد از اولوالامر^۲ خلفا اند. و بر بنای این تفسیر حضرات شیخین را بخصوصیت مصداق این لفظ قرار داده اند.

(۲) سرداران^۳ افواج مراد اند که بر هر فوج اطاعت سردار خود لازم می باشد.

۱- ترجمه: هر آئینه خدا حکم می دهد شما را که برسانید امانتها را به اهل آنها و هرگاه که حکم و فیصله کنید در میان مردمان (یعنی حاکم ایشان شوید) پس حکم کنید به عدل، هر آئینه چه خوب است این چیز که خدا نصیحت می کند بآن. هر آئینه خدا شنوا و بیناست.

۲- چنانچه در تفسیر معالم التنزیل از حضرت ابوهریره آورده که هم الامراء والولاة و از عکرمه آورده که اراد باولی الامر أبابکر وعمر.

۳- چنانچه بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و بیهقی بواسطه ابن جریر از حضرت ابن عباس روایت کرده اند که نزلت فی عبدالله بن حذافة بن قیس إذ بعثه النبی صلی الله علیه وسلم فی سرية. یعنی: این آیات اولی الامر در شان عبدالله بن حذافة بن قیس نازل شده در هنگامی که او را نبی صلی الله علیه وسلم در لشکری سردار فوج ساخته روانه فرموده بود. و ابن عساکر از میمون بن مهران روایت کرده که اصحاب السرایا علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم یعنی این آیت نازل شد در شان سرداران فوج که در زمانه نبی صلی الله علیه وسلم تقرر می یافتند.

۳) علما^۱ و فقها که در حکم قضاة^۲ داخل اند مرادند. و این قول اضعف اقوال است. درین هر سه قول تخالف و تناقض نیست. اولوالامر به هر معنی که ازین سه معانی باشد در درجه ی خود واجب اطاعة است. و شک نیست که خلیفه وقت که او را حکومت عامه حاصل می باشد اولی و احق است برای مصداق این لفظ. باقی ماند امر دوم، پس بیانش آنکه اگر موافق قول سوم علما و فقها مراد باشند پس امر باطاعت شان باین است که عوام الناس که از فهم کتاب و سنت بهره ی نمی دارند اگر بسوی علما و فقها رجوع نه کنند و ازیشان تعلیم دین حاصل نه کنند و بر تعلیم شان عمل پیرو نه شوند از دین اجنبی و بی تعلق گردند لهذا امر باطاعت شان ضروری شد. و اگر موافق قول اول و دوم مراد خلفا یا سرداران فوج باشند پس امر باطاعت شان ازین جهت است که قیام نظام امت و انصرام امور سیاست بغیر این ممکن نیست.

در مشیت الهی از روز اول مقرر بود که بعثت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم برای این مقصد خواهد بود که تمام ادیان و مذاهب پیش با سطوت و شوکت اسلام سرنگون شوند و دین اسلام بر همه غالب شود و پیروان دین اسلام محکوم کسی نباشند بلکه بر عالم و عالمیان فرمان روائی کنند. آیه کریمه ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۳. برای شهادت این معنی کافی است، لهذا ضروری شد که در قرآن مجید هم چنانکه اصول عبادت و معاشرت و اخلاق تعلیم فرموده شد همین سان اصول سیاست و جهاننداری هم ارشاد فرموده شود و در اصول سیاست و جهاننداری اهم امور بلکه روح آن اینست که شیرازه قوم متحد باشد و همه در یک نظام منسلک باشند و این روح بغیر آن که یکی از قوم فرمان روا باشد و تمام افراد قوم او را فرمان برداری کنند پیدا نمی شود چنانچه در قرآن مجید به سلسله قصه حضرت طالوت اشاره به همین معنی فرموده که ﴿اِنَّهُمْ لَنَا

۱- چنانچه عبد بن حمید و ابن جریر و ابن ابی حاتم از عطاء روایت می کنند که «إِطَاعَةُ اللَّهِ وَالرَّسُولِ اتِّبَاعُ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَأَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قَالَ: أَوْلَى الْفَقْهِ وَالْعِلْمِ». یعنی مراد از اطاعت خدا و رسول اتباع کتاب و سنت است و مراد اولی الامر صاحبان علم و فقه اند. و ابن جریر و حاکم از ابن عباس نیز این قول را روایت کرده اند که یعنی «أهل الفقه والدين وأهل الطاعة الذين يعلمون الناس معاني دينهم ويأمرونهم بالمعروف وينهون عن المنكر». یعنی مراد از اولو العلم اصحاب فقه و دین اصحاب عبادت اند که مردمان را مسائل دین تعلیم می کنند و امر معروف و نهی منکر می نمایند.

۲- در حکم قضاة داخل بودن باین معنی است که چنانکه بامر خلیفه تقرر قضاة به عمل می آمد همچنان در قرون اولی تقرر علما و فقها هم می کند که تعلیم دین و امر معروف و نهی منکر نمایند هر کس به طور خود مجاز این امور نبود.

۳- ترجمه: فرستاد محمد صلی الله علیه وسلم را تا که غالب گرداند دین بر حق را بر همه ادیان.

مَلِكًا نُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ^۱. (البقرة: ۲۴۶).

انتظام ملک یا شهر چیزی است بس عظیم، ما می بینیم که نظم یک خانه راست نمی شود بغیر اینکه یکی را از میان خود کبیر خود دانند و همه اهل آن خانه زیر حکم او باشند. پس همین اصل عظیم است که درین آیت تعلیم فرموده شد و برای حاکم و محکوم هر دو اصول کلیه ارشاد نموده آمد و به همین سبب برای اطاعت اولی الامر دفتری ست از احادیث صحیح که دران تاکیدات شدیده را به نهایت رسانیده شده، دو سه احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم بطور مثال اینجا نوشته می شود:

روایت است از ابوهریره که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر که اطاعت من کرد او اطاعت خدا کرد و هر که نافرمانی من نمود او نافرمانی خدا نمود و هر که اطاعت امیر کرد او اطاعت من کرد و هر که نافرمانی امیر کرد او نافرمانی من کرد و امیر و امام مثل سپرست که در پناه او قتال کرده می شود و بذریعه او حفاظت نموده می شود. پس اگر او حکم به تقوی دهد و انصاف کند پس برای اوست ثواب و اگر خلاف این کند بروی وبال ست. (بخاری و مسلم).	عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله ومن يطع الأمير فقد أطاعني ومن يعص الأمير فقد عصاني وإنما الإمام جنة يقاتل من ورائه ويتقى به، فإن أمر بتقوى الله وعدل فإن له بذلك أجراً وإن قال بغيره فإن عليه منه». (متفق عليه).
روایت است از ام حصین که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که اگر حاکم کرده شود بر شما غلامی بینی	عن أم الحصين قالت: قال رسول الله

۱- ترجمه: بنی اسرائیل به پیغمبر خود گفتند که برای ما پادشاهی مقرر کن تا که در راه خدا قتال کنیم. معلوم شد که بغیر پادشاه امور مهمه سرانجام نمی تواند شد.

<p>وگوش بریده و او شما را موافق قرآن رهنمائی کند پس احکام او را بشنوید و اطاعت کنید. (مسلم).</p> <p>روایت است از انس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که احکام امیر خود بشنوید و اطاعت کنید اگرچه بر شما غلامی حبشی (بد صورت) امیر کرده شود که سرش مثل خشک انگور باشد (بخاری).</p> <p>روایت است از ابن عمر که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که شنیدن (احکام امیر) و اطاعت کردن بر مرد مسلمان لازم است خواه احکام او موافق طبع باشد یا مخالف تا وقتی که حکم خلاف شرع نباشد و هرگاه که خلاف شرع حکم کند پس نشنیدن آن حکم لازم است نه اطاعت. (بخاری و مسلم) ۲.</p>	<p>صلی الله علیه وسلم: «إن أمر علیکم عبد مجدع یقودکم بکتاب الله فاسمعوا له وأطیعوا» (مسلم).</p> <p>عن أنس أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال: «اسمعوا وأطیعوا وإن استعمل علیکم عبد حبشی کان رأسه کالزبیبۃ». (بخاری).</p> <p>عن ابن عمر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السمع والطاعة علی المرء المسلم فیما أحب وکره ما لم یؤمر بمعصیة، فإذا أمر بمعصیة فلا سمع ولا طاعة». (متفق علیه) ۱.</p>
---	--

وهمین است مفاد قول حضرت علی مرتضی که در نهج البلاغه مطبوعه مصر جلد اول ص

۱۰۰ آورده:

۱- ازین حدیث معلوم شد که خلیفه معصوم نمی باشد و اطاعت غیر معصوم در احکامی که خلاف شریعت باشد جائز نیست.

۲- ازین هر سه احادیث این قدر تاکید اطاعت خلیفه ظاهر می شود که اگر چه اهلیت خلافت کما حقہ نداشته باشد تا هم بعد انعقاد خلافت اطاعت و ضروری است.

هر آئینه ضروری است برای مردمان امیری خواه نیکوکار باشد یا بدکار تا که کار انجام دهد بسبب حکومت وی مومن و فائده بردار در حکومت وی کافر و کامل سازد خدا میعادها و جمع کرده شود بحمايت او مال غنيمت و جهاد کرد شود و با دشمن و مامون شود بسبب حکومت او راهها و گرفته شود بسبب او حق کمزور از زورآور تا آنکه راحت حاصل کند بسبب او نیکوکار و نجات حاصل شود از بدکار.

فَاتَهُ لَأَبَدًا لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْفَيْءُ، وَيَقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوَّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السَّبِيلُ، وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ، حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ، وَيُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ!

و در نهج البلاغه جلد دوم ص ۹۶ تفسیر این آیه هم به عنوان شایسته از علی مرتضی منقول است جناب ممدوح بنام مالک اشتر هر گاه که او راحم مصر مقرر فرموده می نویسد:

و رجوع کن به سوی خدا و رسول او تمام آن کارها که ترا در مشکل اندازد تمام آن کارها که مشتبه گردد بر تو زیرا که الله تعالی برای گروهی که هدایت کردن شان خواسته (در قرآن مجید) فرموده که ای اهل ایمان اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و صاحبان حکومت را که از شما باشند. باز اگر میان شما و صاحبان حکومت در امری نزاع واقع شود پس آنرا رجوع کنید بسوی خدا و رسول. رجوع بسوی خدا این است که به آیات محکمت کتاب او عمل کرده شود و رجوع بسوی رسول این است که به سنت جامعه^۳ او که تفرقه نیندازد عمل کرده شود.

وَارْتَدُّ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ^۲ مَا يُضْلِعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ، وَيَشْتَبِهُ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ، فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾، فَالرُّدُّ إِلَى اللَّهِ: الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ، وَالرُّدُّ إِلَى الرَّسُولِ: الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفْرَقَةِ.

- ۱- این ارشاد بجواب خوارج است که می گفتند حکومت کسی بجز خدا جائز نیست. ارشاد فرمود که نصب خلیفه ضروری است تا مقاصد مذکوره ی ذیل حاصل شود و این ضرورت باین مرتبه اهمیت دارد که اگر شخصی نیکوکار میسر نشود غیر نیکوکار را خلیفه باید ساخت ابطال عصمت ازین بهتر چه خواهد بود. منقولات کتب شیعه در فصل پنجم ان شاءالله زیاده ازین خواهد آمد.
- ۲- صرف رجوع کردن بخدا و رسول فرمود چنانکه در آیت کریمه است رجوع به سوی اولوالامر نیزود چنانکه شیعه می گویند.
- ۳- مراد از آیات محکمت ظاهرست که آباتی که بر مدلول خود صراحةً دلالت میکند و مراد از سنت جامعه آن است که بر سنت بودن آن کلمه گویان اسلام یا سواد اعظم ایشان اجماع و اتفاق کرده باشند حضرت امام حسن اجماع تمام کلمه گویان را تصریح فرموده چنانچه در فصل پنجم منقول خواهد شد و حضرت علی

اکنون که تفسیر صحیح این آیت نوشته شد و واضح شد که این آیت ابطال مذهب شیعه می کند و طلسم امامت و عصمت خانه ساز را پاره پاره می سازد باید دید که حضرات شیعه چگونه ازین آیت استدلال می کنند.

شیعه می گویند

که این آیت اولی الامر بر خلافت بلافصل حضرت علی و عصمت ائمه نص صریح است و می گویند که در دلالت صریح برین مدعا بعد آیت ولایت درجه همین آیت است. و می گویند که درین آیت حق تعالی امر باطاعت اولی الامر فرموده چنانکه به اطاعت رسول و اطاعت غیر معصوم عقلاً قبیح و ناجائزست پس واضح شد که اولوالامر هم مانند رسول معصوم و مانند رسول مفترض الطاعة می باشد. و بنابر روایات خانه ساز خود می گویند که اولوالامر بجز حضرت علی و باقی ائمه اثنا عشریه دیگری نیست پس ثابت شد که این دوازده امام مثل رسول خدا صلی الله علیه وسلم معصوم اند و مامور من الله و مفترض الطاعة. این بود خلاصه ی استدلال شیعه.

اهل سنت می گویند

که مدار این استدلال بر دو لطیفه است، و هر دو خانه زاد ذریت ابن سباست عقل صریح و نقل صحیح هر دو را باطل می کند.

لطیفه اول

اینکه آنچه گفته اند که درین آیت امر باطاعت اولی الامر مثل اطاعت رسول است و اطاعت غیر معصوم قبیح است. معلوم نیست که مثلث رسول از کجا فهمیدند در آیت لفظی نیست که بر مثلث دلالت کند و اطاعت غیر معصوم درین آیت اطاعت^۱ مطلقه نیست بلکه مقیده است به عدم

اتفاق سواد را کافی دانسته. این هم در فصل پنجم در حاشیه حدیث یازدهم میاید. لیکن صد حیف که شیعه برخلاف این هر دو امر بنای مذهب خود انداخته اند نه بر آیات محکمت عمل میکنند نه بر سنت جامعه. آیات صریحی را چیستان میسازند و سنت جامعه را گاهی به سهو هم در نظر نمی آرند ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾.

۱- در شریعت اسلامی اطاعت مطلقه مخصوص برای رسول است برای غیر رسول هر جا که حکم اطاعت آمده مانند آیت اولی الامر مقیدست. مثلاً باطاعت والدین و حسن سلوک بایشان امر فرموده مگر باین حکم این هم فرموده که ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ (العنکبوت: ۸). و مثلاً حضرات مهاجرین و انصار رضی الله عنهم را متبوع و مطاع قرار داده مگر باین قید که این اتباع در نیکی باید بود و قوله تعالی: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ (التوبة: ۱۰۰). این شان مخصوص به رسول است که اطاعت او اطاعت مطلقه است هر حکم او در حال واجب گاهی با او در

مخالفت شریعت. کلمه تامه ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ﴾^۱ الی آخره، همین قید را بیان می فرماید بدو وجه، اول: اینکه با اولی الامر تنازع را جائز قرار می دهد اگر اطاعت مطلقه بودی هرگز تنازع جائز نبود چنانکه با رسول جائز نیست. دوم: اینکه در صورت تنازع فیما بین رعیت و اولوالامر هر دو را امر فرموده که بسوی خدا و رسول رجوع کنند این چنین اطاعت مقیده غیر معصوم هرگز قبیح نیست و نه انسان را در هیچ جای و هیچ زمانی ازان مفر ممکن است. امروز شیعه احکام مجتهدین خود را اطاعت می کنند آیا این اطاعت هم قبیح است یا مجتهدین خود را هم مثل ائمه معصوم می دانند؟ روزانه در نماز پنجگانه که از اعظم ارکان دین و اجل معالم ایمان است مقتدیان اطاعت امام نماز می کنند آیا این اطاعت هم قبیح است یا امام نماز هم معصوم می باشد؟ بگذارید این را در زمانه ائمه کسانی که نزد ائمه نمی رسیدند اطاعت نائبان ائمه و روایان احادیث ایشان می کردند آیا این اطاعت هم قبیح است یا جمیع نائبان ائمه و روایان احادیث هم معصوم بودند؟ لهذا ازین آیت هرگز عصمت اولوالامر ثابت نمی شود بلکه این آیت بر عدم عصمت اولوالامر چنان دلیلی است روشن که کسی که ایمانش به قرآن مجید است بعد مطالعه این آیت هرگز هرگز ممکن نیست که به عصمت اولی الامر قائل شود.

لطیفه دوم

این که مصداق اولی الامر حضرت علی و باقی ائمه را قرار داده اند و این ظلم عظیم است بر لغت عرب، زیرا که معنی اولی الامر حسب لغت، صاحبان حکومت است چنانکه گذشت و ائمه اثنا عشر را گاهی حکومت حاصل نشده که ایشان را صاحبان حکومت گفته شود و البته شیعه ایشان را مستحقان حکومت اگر گویند موافق عقیده شان گنجایش دارد.

ازین ائمه اثنا عشر، یک ذات قدسی صفات هنوز بظهور نیامده لهذا متعلق شان او چیزی گفتن قبل از وقت است. باقی ماندند یازده، ازین یازده صرف یک ذات مبارک حضرت علی را صاحب حکومت توان گفت مگر مذهب شیعه از آن هم انکار^۱ شدید بلکه اشد می نمایند و می گویند که آنجناب را هرگز حکومت حاصل نشده بود، خلافت بآنجناب برای^۲ نام رسیده بود در

هیچ حکمی تنازع جائز نیست. حضرت امام مالک می فرماید و همین ست قول و عقیده ی همه اهل ایمان که «ما من أحد إلا ویؤخذ من قوله ویترک إلا صاحب هذا القبر صلی الله علیه وسلم».

۱- وجه شدت انکار ظاهرست اگر حضرت علی را صاحب حکومت تسلیم کنند این قصه غلط می شود که آنجناب مذهب اصلی خود را می نهفت و ما را تعلیم مذهب شیعه در خلوت خاص به تاکید اخفا و استتار فرموده.

۲- چنانچه در صفحات سابقه تحت تفسیر آیه استخلاف از کتب شیعه اقوال علمای ایشان و خود قول حضرت علی مرتضی برای این همه مضامین منقول شده.

زمانه ی خلافت خود مذهب خود را گاهی ظاهر نتوانستند کرد و نه گاهی امر معروف و نهی منکر نتوانستند نمود.

البته نزد اهل سنت حضرت علی مرتضی در ایام خلافت خود اولو الامر بود و ائمه مابعد چونکه صاحبان حکومت نبودند لهذا مصداق اولو الامر نتوانستند بود. درینجا شیعه از هر جانب در مشکلات عدیده گرفتار شده اند. نه جای ماندن نه پای گریختن، اگر بیچاره می گویند که حضرت علی و دیگر ائمه اولو الامر نبودند قول علما و ائمه شان غلط می شود که می گویند که این آیت نص صریح است در اثبات امامت و عصمت دوازده امام. و اگر می گویند که این حضرات اولو الامر هستند پس این کوه گران را چگونه بر سر خود گیرند که این آیت ابطال عصمت اولو الامر می کند و تنازع و اختلاف را با اولو الامر جائز می گرداند. سنگ آمد و سخت آمد.

باری به برکت روح ابن سبا و بغایت ائمه ازین مشکل با حسن وجوه نجات حاصل گشت. ائمه معصومین علیهم السلام فرمودند که این آیت محرف است یعنی به همین سبب برای شیعه مشکلات پیدا شده در آیت اصلی هیچ اشکالی نیست. در تفسیر صافی مطبوعه ایران جلد اول ص ۲۱۶ می فرماید:

<p>قمی از امام جعفر صادق روایت کرده که فرمود آیت اولی الامر چنین نازل شده بود: فإن تنازعتم فی شیء فردوه إلی الله وإلی الرسول وإلی أولی الأمر منکم. و در کافی و تفسیر عیاشی از امام باقر آورده که او آیت اولی الامر را چنین تلاوت کرد: فإن خفتم تنازعاً فی أمر فردوه إلی الله وإلی الرسول وإلی أولی الأمر. امام باقر فرمود که هم چنین نازل شده بود و چگونه ممکن است که خدای عزوجل باطاعت اولی الامر مردمان را حکم کند و اجازت دهد که با اولی الامر نزاع هم جائز است.</p>	<p>القمی عن الصادق قال: نزل فی ان تنازعتم فی شیء فردوه إلی الله وإلی الرسول وإلی أولی الأمر منکم. و فی الکافی والعیاشی عن الباقر أنه تلا هذه الآية هكذا، فإن خفتم تنازعاً فی أمر فردوه إلی الله وإلی الرسول وإلی أولی الأمر قال: کذا أنزلت، وکیف یأمرهم الله عزوجل بطاعة ولاة الامر ویرخص فی تنازعهم.</p>
---	---

این روایت را مولوی مقبول احمد شیعی در ترجمه خود مطبوع مقبول پریس دهلی ص ۱۳۸ نقل نموده، این دو حدیث است یکی از امام جعفر صادق و دیگر از پدرشان امام باقر. میان پدر و پسر اختلاف^۱ است پسر می فرمایند که در آیت اولی الامر صرف در یک مقام تحریف شده و

۱- شیعه می گویند که میان ائمه اختلاف نمی باشد مگر به سبب تقیه و غیره خدا داند که این اختلاف بچه سبب است وحق این است که بطور اسرار امامت همه ناشدنیها می شود.

آن اینکه لفظ اولی الامر از جای دوم ساقط کرده شد. پدر می فرمایند در دو مقام تحریف وقوع یافته یکی همین و دیگری اینکه خفتم تنازعا فی امر بود، بجای آن تنازعتم فی شیء کرده شد. مقصد اینکه در آیت اصلی اجازت نزاع باولی الامر نبود بلکه تذکره ی نزاع فیما بین رعیت بود و در صورت نزاع رعیت را حکم بود که بسوی خدا و رسول و اولی الامر رجوع کنند نه اینکه صرف بسوی خدا و رسول. بعد تحریف مقصدی دیگر خلاف مقصد خداوندی پیدا شد و بر شیعه کار تنگ گردید.

الحمدلله که هر دو امام معصوم شیعه حضرت باقر و حضرت صادق اقرار کردند که آیت اولی الامر که در قرآن مجیدست، ابطال مذهب شیعه می کند و مسئله عصمت اولوالامر را به سرداب فنا می رساند. وازین اقرار این هم مثل روز روشن واضح گردید که این آیت بر ائمه صادق نمی آید زیرا که ایشان بزعم شیعه معصوم بودند. بعد این جواب، ما را ضرورت جواب الجواب نیست چه ما را کار به آیات قرآن است بامرویات خانه ساز ایشان چه کار. و بگفته ایشان قرآن مجید محرف نمی شود.

حسینا کتاب الله وحسبهم مرویات ذریة ابن سبا.

تو و طوبی و ما و قامت دوست

فکر هر کس بقدر همت اوست

تفسیر آیت اولی الامر ختم شد. والحمدلله اولاً و آخراً

تفسیر آیت تطهیر

سوره ی احزاب - پاره بیست و دوم

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾. (الاحزاب: ۳۳).

ترجمه: جز این نیست که می خواهد خدا (باین نصائح) که دور کند از شما نجاست را، ای اهل بیت (اهل خانه) رسول و پاک کند شما را چنانچه حق پاک کردن است. درین آیت لفظ اهل بیت را شیعه تخته مشق خود ساخته آن را مانند معمى و چیستان قرار داده از کجا تا کجا برده اند و طلسمی عجیب تیار کرده عوام کالانعام را فریب می دهند چنانکه لفظ آل را هم نشانه ی ظلم خود نموده اند. درین آیت مدار استدلال شان بر همین لفظ اهل بیت است.

شیعه می گویند

که باجماع مفسرین این آیت در حق حضرت علی و حضرت فاطمه^۱ و حضرات حسنین نازل شده. پس مراد از لفظ اهل بیت همین حضرات اند و می گویند که از اولاد حضرت علی بجز حضرات حسنین همه از اهل بیت خارج اند، و اولاد حضرت حسن رضی الله عنه کلهم اجمعون از اهل بیت خارج، و از اولاد حضرت حسین رضی الله عنه بجز امام زین العابدین همه از اهل بیت خارج، و از اولاد امام زین العابدین بجز امام باقر همه از اهل بیت خارج، و علی هذا در اولاد هر امام صرف یک کس اهل بیت است باقی همه از اهل بیت خارج. و کسانی که از اولاد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از اهل بیت خارج نموده اند به چنین کلمات ناسزا و دشنامهای ناروا یاد می کنند که لرزه بر اندام اهل ایمان می افتد و می گویند که ازین آیت معصوم بودن حضرات ائمه ثابت می شود پس امامت و خلافت بجز ایشان برای کسی جائز نیست.

اهل سنت می گویند

که باین طریق معنی قرآن مجید بیان کردن ظلم عظیم است بر لغت عرب، و تحریف معنوی است در آیات کریمه، أعاذنا الله منه. معنی الفاظ قرآنی از لغت عرب فهمیده می شود و از سباق و سیاق و نیز از استعمال آن لفظ در جاهای دیگر از قرآن مجید. لهذا اولاً سباق و سیاق نقل کرده می شود که دلالت صریحه و واضحه دارد برآنکه مراد از اهل بیت ازواج مطهرات سیدالبشر اند صلی الله علیه وسلم، و غیر ایشان درین آیت هرگز هرگز مراد نمی تواند شد. سلسله کلام از جائیکه شروع شده نقل می نمایم:

<p>ای نبی، بگو ازواج خود را که اگر شما می خواهید زندگی دنیا و زینت یعنی آرام و راحت آنرا پس بیائید تا دهم شما را متاع دنیا و رخصت کنم شما را باسلوب خوب. و اگر شما می خواهید خدا و رسول او را و دار آخرت را پس هر آئینه خدا تیار کرده است برای نیکی کنندگان از شما ثوابی عظیم. ای ازواج نبی، هرکه مرتکب شود بی حیائی صریح را افزوده شود</p>	<p>يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَرِزْقَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعْنُكُمْ وَأَسْرَحْكُمْ سَرَّاحًا جَمِيلًا * وَإِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ</p>
---	--

۱- بلکه حق این است که بنا بر مذهب شیعه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها وعلیها نیز از اهل بیت خارج است زیرا که حدیثی درین باب ساخته اند که «اهل بیت کل نبی اوصیاءه». یعنی اهل بیت هر پیغمبر کسانی می باشند که وصی آن پیغمبر باشند و حضرت فاطمه از اوصیاء خارج است، یعنی امام نیست و دلائل دیگر هم در مذهب شان بر خروج حضرت فاطمه از اهل بیت دلالت دارد بملاحظه همین معنی حضرت مولانا حیدر علی مصنف منتهی الکلام وازالة العین رحمة الله علیه رساله ی مستقل برین موضوع تصنیف فرموده که (اسم بامسمایش الاهیة الحاطمه علی من أخرج من أهل البيت فاطمه) است و در حیدرآباد دکن مطبوع گردیده.

مِنْكُمْ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا
 الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى
 اللَّهِ يَسِيرًا * وَمَنْ يَفْتُنْ مِنْكُمْ لِلَّهِ
 وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلَ صَالِحًا تُوْتِيهَا أَجْرَهَا
 مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا * يَا
 نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ
 إِنَّ أَتَقِيْنَ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ
 فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ
 قَوْلًا مَعْرُوفًا * وَقُرْآنَ فِي بُيُوتِكُنَّ
 وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى
 وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ
 اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
 عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
 وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا * وَأذْكُرْنَ مَا
 يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ
 وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا
 خَبِيرًا ﴿الأحزاب: ٢٨ - ٣٤﴾.

برای او عذاب دو چند و هست این کار بر خدا آسان و هر که
 اطاعت کند از شما خدا و رسول او را کند کار نیک بدهیم او را
 ثواب المضاعف، تیار کرده ایم برای او روزی با عزت. ای
 ازواج نبی، نیستید شما مثل کسی دیگر از زنان بشرطیکه تقوی
 گزینید پس نرمی مکنید در سخن گفتن ورنه طمع و بدنیتی
 خواهد کرد کسی که در دلش بیماری (فسق و فجور) است و
 بگوئید سخن موافق شریعت و قرار گیرید در خانه های خود و
 بیرون مروید مانند بیرون رفتن در زمانه جاهلیت پیشین، و قائم
 کنید نماز و بدهید زکات، و اطاعت کنید در همه امور خدا و
 رسول او را، جز این نیست که (ازین نصائح) می خواهد خدا که
 دور کند از شما نجاست (گناهان). ای اهل خانه ی نبی، و پاک
 کند شما را حق پاک کردن و یاد دارید آیات خداوندی و
 حکمت را (یعنی قرآن مجید را) که خوانده می شود و یاد دارید
 آیات خداوندی و حکمت را (یعنی قرآن مجید را) که خوانده می
 شود یعنی نازل می گردد در خانه های شما هر آئینه خداست
 صاحب لطف و باخبر.

بعد تلاوت این آیات که آیت تطهیر در میان آنهاست کسی که از عقل و حواس بهره ی
 داشته باشد هرگز آیت تطهیر را بر غیر ازواج مطهرات فرود نخواهد آورد و هرگز در وهم او
 نخواهد آمد که از لفظ اهل بیت کسی دیگر بجز ازواج مطهرات مراد می تواند شد. بعد این
 چنین دلالت واضحه صریحه حاجت تفسیر باقی می ماند نه ضرورت ورق گردانی کتب لغت،
 شیعه هم ازین سباق و سیاق عاجز اند و جوابی بجز^۱ تحریف قرآن - معاذ الله منه - ندارند لیکن

۱- چنانچه مولوی عبدالحسین پروفیسر جامعه سلطانیه لکهنو در رساله «تذکره النسوان» برای فرود آوردن این
 آیت بر غیر ازواج مطهرات در دامن تحریف پناه گرفته می گوید که «بظاهر جامع قرآن حضرت ثابت تی
 به کاز روئی که هی که آیت تطهیر که وان آیات کی در میان مین لا کهیرایی تا که حضرت عائشه ام
 المومنین که نمک خواری کاحق ادا کرد دین ورنه هر عاقل سمج سکتا هی که آیت ماقبل "مابعدین آیت
 تطهیر اینطور به نظر می اید جیبی جهوطی موتی سونی کی کهندطی

ترجمه

واضح باد که رساله تذکره النسوان بر صفحات سهیل یمن لکهنو جلد ۵ نمبر ۱۲ اشاعت یافته و باین سبب
 اعتبار و استنادش در بالا گذشت. ترجمه این عبارت اردو در فارسی این است: «بظاهر جامع قرآن یعنی

این جواب مصداق «عذر بدتر از گناه» است و بجای خود دلیلی است روشن بر بطلان مذهب شان.

بعد این سباق و سیاق، شان نزول این آیات را که در احادیث صحیحه وارد شده و همه مفسران بلا اختلاف بیان کرده اند مطالعه باید کرد. و آن اینکه ازواج مطهرات چون دیدند که ایام عسرت و تنگدستی بگذشت باب فتوحات و غنائم مفتوح شده در مدینه طیبه خانه ی از مسلمانان نیست که از آسودگی و خوش حالی خالی باشد بجز خانه های ما که بدستور سابق فاقه های پی در پی می شود روزی همه مجتمع شده بخدمت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم عرض حال کردند و درخواست نمودند که نفقه بقدر کفایت مقرر شود. این قدر میل بسوی دنیا که بقدر ضرورت است و در حق دیگران بلاشبهه جائز، لیکن از ازواج مطهرات آن هم پسند خدا و رسول وی صلی الله علیه وسلم نیفتاد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا یک ماه اندرون خانه قدم مبارک نه نهاد. بعد یک ماه این آیت نازل شد که ای نبی از ازواج خود پرس که ایشان زندگی دنیا و راحت آن می خواهند یا طالبان رضای خدا و رسول و دار آخرت اند. اگر ایشان طالب دنیا باشند پس ایشان را طلاق بده و بگو که متاع دنیا داده شما را رخصت خواهم کرد و این رخصت کردن جمیل خواهد بود یعنی صرف تعلق زوجیت قطع خواهد شد و ناخوشی و ناراضی در میان نخواهد آمد که تعلقی که میان نبی و امت می باشد آن هم مختل شود. و اگر ایشان طلبکار خدا و رسول باشند پس بایشان بفرما که دست از دنیا راحت آن بشویند و برای ایشان در آخرت ثواب عظیم است.

بعد نزول این آیات، سرور انبیا صلی الله علیه وسلم نزد ازواج مطهرات رفت و ابتدا از ام المومنین حضرت عائشه صدیقه کرد و فرمود که از جانب حق تعالی سوالی از او شده باید که در جواب عجلت نه کنی بلکه از والد خویش مشاورت کرده جوابی دهی بعد از آن این آیات کریمه بر خواند. ام المومنین بمجرد استماع گفت: «فیم أثار أبي؟ إني أختار الله ورسوله والدار الآخرة». یعنی این چیست که در آن با پدر خود مشوره کنم من اختیار میکنم خدا را و رسول او

حضرت (خلیفه) ثالث این کار نمایان کرده که آیه تطهیر را در میان این آیت گذاشته تا که حق نمک حضرت عائشه ام المومنین ادا شود (و وی داخل آیه تطهیر گردد) ورنه هر عاقل تواند فهمید که در آیات ماقبل و مابعد آیت تطهیر چنان می نماید که در گوهرهای کاذبه (یعنی مصنوعی) دانه کلان از طلا نیست از عبارت رساله مذکوره خرابی ترتیب آیات که قسمی است از اقسام پنجگانه تحریف بالصرحة معلوم می گردد و از اطلاق لفظ گوهرهای کاذبه الحاق کلام انسانی در قرآن مجید ظاهر می شود و مفهوم می گردد که نزد شیعیان آیات ماقبل و مابعد کلام انسانی است چه بر کلام الهی اطلاق لفظ «گوهرهای کاذبه» شاید شیعه هم نخواهد کرد.

را و دار آخرت را. بعد ازان رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرداً فرداً نزد دیگر^۱ ازواج مطهرات رفت و این آیات کریمه تلاوت فرمود، همین یک کلمه بر زبان هر یکی بود که «إنی أختار الله ورسوله والدار الآخرة» مضمون این شعر بر زبان شان بود.

از فراق تلخ میگوئی سخن هر چه خواهی کن ولیکن این مکن

در حقیقت کدامین دولت از همنشینی سرور انبیا صلی الله علیه وسلم بهتر تواند شد که آن را اختیار کرده شود. و درین هم شک نیست که ازواج مطهرات کاری عظیم کردند که از حوصله ی بشری بالاتر بود. یک طرف پیش ایشان وعده ی متاع دنیا و آن هم غیر محدود و چنانچه از کلمه ﴿أَمْتَعَنَّ﴾ ظاهرست و با آن این اطمینان که عاقبت خراب نخواهد شد، چنانکه از کلمه ﴿سَرَّاحًا جَمِيلًا﴾ ظاهرست و دیگر جانب همان فقر و فاقه و همان زندگانی که میدانی و شرف زوجیت سیدالبشر و ثواب آخرت که لانظیر له. ایشان بتوفیق الهی و ببرکت صحبت رسالت پناهی متاع غیر محدود دنیا را پشت پای زده خدا و رسول را اختیار کردند و درین امتحان خداوندی که سخت تر از سخت بود چنین کامیابی حاصل کردند. ﴿ذَلِكْ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.

سیدعالم صلی الله علیه وسلم از جواب ازواج مطهرات خود نهایت خوشنود شد و از بارگاه رب العزت بصله این خوشنودی چنان عظیم الشان انعامات بایشان عطا شد که مثال آن در شریعت الهی نیست. یکی از آن اینکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از طلاق دادن شان ممنوع کرده شد تا که چشمهای ایشان خنک گردد که از برای کسیکه متاع دنیا را پشت پا زدند اندیشه و دغدغه جدائی او نماند قوله تعالی: ﴿ذَلِكْ أَذْنٰی اَنْ تَقْرَ اَعْيُنُهُنَّ﴾. و این فرمان واجب الازعان از فوق عرش نازل شد که با ازواج مطهرات بعد وفات آن سرور کسی نکاح نتواند کرد و تا ظاهر گردد که بعد وفات هم تعلق زوجیت باقی است و در آخرت هم قایم خواهد ماند. قوله تعالی: ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ اَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ وَلَا اَنْ تَنْكِحُوْا اَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهٖ اَبْدًا اِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيْمًا﴾^۲. (الأحزاب: ۵۳). و یکی از آن اینکه بایشان وعده ی الهی شد که هر عمل^۳ نیک که ایشان کنند ثواب آن المضاعف خواهد بود مثلاً ام المومنین حضرت عائشه دو رکعت نماز گزارد و پدرش حضرت ابوبکر صدیق که باجماع قطعی افضل البشر بعد الانبیاست دو رکعت نماز گزارد ام

۱- در آن وقت ازواج مطهرات نه بودند. عائشه صدیقه، حفصه، ام حبیبه، سوده، ام سلمه، صفیه، میمون، زینب، جویریة رضی الله عنهن أجمعین.

۲- ترجمه شما را جائز نیست که رسول خدا را ایذا دهید و نکاح بکنید بازواج او بعد او. این نزدیک خدا گناه عظیم است معلوم شد که بعد وفات نبوی هم نکاح بایشان موجب ایذای رسول است.

۳- در آیت بعد هم فرموده که عذاب آن دو چند خواهد بود این مضمون برای اظهار عدل فرموده ورنه هرگاه که صاحب تقوی بودن ایشان ثابت گردید عمل بد از ایشان متصور نیست.

المومنین ثواب دو رکعت از پدر خود المضاعف خواهد یافت. و یکی از آنکه ایشان را بشارت داده شد که اگر بر صفت تقوی قایم خواهند ماند هیچ کس از زنان مماثل و هم‌رتبه‌ی ایشان نخواهد بود. مرتبه ایشان عند الله از همه بالا و برتر^۱ خواهد بود. اگر کسی گوید که دلیل این چیست که ایشان بر صفت تقوی قایم بودند جوابش آنکه تا امروز کسی از دشمنان که در عیب جوئی بزرگان ضرب المثل اند حرکتی خلاف تقوی یعنی خلاف این نصائح که درین آیات است ثابت نکرده. و جوابی دیگر آنکه بر صاحب تقوی بودن بهتر ازین چه دلیل خواهد بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین آیات مامور شده باینکه هر که از ازواج مطهرات صاحب تقوی نباشد یعنی طالب دنیا بود او را طلاق دهد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم کسی را ازیشان طلاق نداد این یک دلیل برابر هزارها دلائل است، بمطالعه سباق و سیاق و بمطالعه این نزول مصداق لفظ ﴿أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ چنان متعین شد که احتمالی خلاف آن باقی نماند. نیز مقصد آیه تطهیر هم ظاهر گردید اصل این است که داب ناصح مشفق این است که چون نصیحت می‌کند میخواهد که منصوح از نصیحت او متأثر شود لهذا قبل نصیحت یا بعد آن این امر را واضح می‌سازد که درین نصیحت هیچ غرض من نیست ازین نصیحت مقصود خالص نفع رسانی تست و بس. فطرت انسانی است که بعد ادراک این امر که درین نصیحت غرض ناصح مشوب نیست ازان نصیحت متأثر می‌شود و برای کاربند میگردد. ولنعم ما قیل:

نصیحت که خالی بود از غرض چو دادروی تلخ است دفع مرض

حق تعالی در قرآن مجید این اسلوب مشفقانه را بدرجه کمال مرعی داشته صدها مثال این در قرآن مجید توان یافت. جابجا می‌فرماید: ﴿ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ و جائی می‌فرماید ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾^۲. جائی می‌فرماید: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾. به همین اسلوب درین آیات چون ازواج مطهرات را این چنین نصائح بلیغه که جامع جمیع صفات کمال اند فرمود ارشاد نمود که ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾. یعنی مقصود الهی ازین نصائح اینست که از باطن شما ظلمت و کدورت معاصی دور شود و کمال نورانیت و طهارت و تقدس در شما پیدا

۱- در احادیث صحیحه که برای حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها سیده نساء أهل الجنة وارد شده امهات المؤمنین بنا بر قرآنی از آن مستثنی خواهند بود قطعاً یعنی حضرت فاطمه زهرا سوای ازواج مطهرات سرور باقی زنان جنت خواهد بود. چنانچه در حدیث صحیح برای حضرت حسنین وارد شده که سردار جوانان جنت اند ازین سرداری رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حضرت علی و سائر خلفای راشدین مستثنی اند. در اصول فقه مسلم شده: ما من عام إلا وقد خص.

۲- ترجمه: بگو: ای نبی که نمی‌خواهم از شما برای تعلیم مزدی. این آیه جزویست از آیه مودت فی القربی که تفسیرش بعد ازین خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

شود بجز این مقصدی دیگر ازین نصائح نیست. اینست مقصد آیت تطهیر که آنرا از کجا تا کجا برده کلام الهی را خبط بی ربط کردند همین مقصد آیت تطهیر را مفسران^۱ واضح تر بیان کرده اند.

اکنون مواقع دیگر را که در قرآن مجید لفظ اهلیت وارد شده باید دید که در آنجا این لفظ چه معنی دارد، از آن جمله در سوره ی هود بسلسله قصه حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام است که چون فرشتگان برای هلاک کردن قوم لوط علیه السلام آمدند و پیشتر بخدمت حضرت ابراهیم حاضر شدند چونکه مُشکَل بشکل انسانی بودند حضرت ابراهیم ایشان را بنی آدم دانسته پیش ایشان طعام نهاد که در آن گوشت گوساله بریان بود. فرشتگان دست بسوی طعام دراز نکردند حضرت ابراهیم ترسید که شاید ایشان دشمن من باشند که از طعام من پرهیز می کنند. فرشتگان خود را ظاهر ساختند و گفتند که ما برای هلاک کردن قوم لوط آمده ایم. از استماع این خبر حضرت ساره زوجه ی حضرت ابراهیم شادمانی نمود قال عزوجل: ﴿وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾ * قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ * قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿هود: ۷۱-۷۳﴾. ترجمه: و زوجه ابراهیم ایستاده بود (باستماع خبر هلاکت آن قوم) تبسم کرد پس خوشخبری دادیم به اسحاق و بعد وی به یعقوب. زوجه ابراهیم گفت که من چنان خواهم زاد من پیر شده ام عقیمه هستم و این شوهر من نیز پیر شده است. فرشتگان گفتند که ای زوجه ابراهیم از قدرت خدا تعجب میکنی حالانکه رحمت خدا و برکات او بر شماست ای اهل بیت هر آئینه خداست صاحب حمد و صاحب بزرگی.

قدرت خداوندی تماشا کردنی است که شیعه هم درین آیت مفر نیافتند و همه بالاتفاق اقرار کرده اند که درین آیت لفظ اهل بیت بزوجه حضرت ابراهیم اطلاق یافته حتی که مجتهد اعظم

۱- چنانچه علامه زمخشری که عندالکل امام لغت عرب است در تفسیر کشاف تحت همین آیت می نویسد: «ثم بین أنه إنما نهان وأمرهن ووعظهن لئلا يقارف أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم المآثم وليتصوتوا عنها بالتقوى. واستعار للذنوب الرجس وللتقوى الطهر». باز بفاصله قلیله می نویسد: «فی هذا دلیل بین علی أن نساء النبی صلی الله علیه وسلم من أهل بیته». یعنی باز باین فرموده خدا که جز این نیست که نهی فرمود خدا ازواج مطهرات را (از بعض امور) و امر کرد (در بعض امور) و ایشان را نصیحت کرد تا که اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ارتکاب گناهان نکنند و از گناهان محفوظ باشند بذریعه تقوی و استعاره کرد برای گناهان نجاست را، و برای تقوی لفظ طهارت را، درین آیات دلیل واضح است بر اینکه ازواج نبی صلی الله علیه وسلم از اهل بیت اویند. خداوند کریم ظلمت معاصی را به نجاست تعبیر کرد تا طبیعت از آن متنفر گردد و تقوی را به طهارت تعبیر کرد تا بسوی آن رغبت پیدا شود.

ایشان سلطان العلماء مولوی سید محمد راه گریز مسدود یافته اقرار نموده در کتاب خود بوارق که بجواب باب امامت تحفه اثنا عشریه است می نویسد، عبارتش بلفظه این است: «و ادخال حضرت ساره در قوله تعالی: ﴿رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ نه از حیثیت زوجیت حضرت ابراهیم است بلکه چون بنت خاله یا بنت عم آنجناب، علی اختلاف الروایات بوده اند داخل اهل بیت بوده باشند». بعد اقرار اینکه حضرت ساره زوجه حضرت ابراهیم مصداق اهل بیت است، این قول جناب مجتهد که سبب این، زوجیت نیست بلکه فلان یا فلان است بر کدام دلیل مبنی است لیکن من ازین قطع نظر کرده از شیعه می پرسم که اگر بنت خاله با بنت عم بودن باعث دخول در اهل بیت است پس بنات خاله و بنات عم^۱ سرور انبیا صلی الله علیه وسلم چه خطای شما کرده اند که ایشان را از اهل بیت خارج می نمائید؟! برای خدا انصاف کنید.

جناب مجتهد خود هم میدانست که جواب او چه قدر لغو و بیهوده است لهذا بعد این جواب جوابی دیگر تراشیده می فرماید: «ومعهذا قرابت معنویه که مناط فوز باهل بیت و سبب ازدواج در زمره اهل بیت هست نیز متحقق بود». حاصل این جواب اینکه حضرت ساره بسبب قرابت معنویه یعنی به سبب مومنه بودن مصداق اهل بیت شد. ما بر این جواب می گوئیم که چشم ما روشن دل ما شاد. در امت محمدیه هر مومن و هر مومنه را درین صورت اهل بیت باید گفت و مصداق اهل بیت باید دانست خواه قرابت نسبی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم داشته باشند یا نه. عداوت شیعه با خاصان سرور انبیا صلی الله علیه وسلم باید که برای اخراج ازواج مطهرات از اهل بیت چه ناکردنیها که نمی کنند و چه ناگفتنیها که نمی گویند.

بعد طی کردن این مراحل و ثابت شدن اینکه در آیت تطهیر مراد الهی از لفظ اهل بیت ازواج مطهرات اند حاجت تحقیق لغت نیست لیکن کلمات چند متعلق این هم نوشته می شود. در لغت عرب ثابت و مقرر و شایع و ذایع است که لفظ اهل چون بسوی مقامی مضاف میشود بمعنی ساکن^۲ آن مقام می باشد مثلاً اهل مکه بمعنی ساکن مکه، اهل هند بمعنی ساکن هند و غیر ذلک.

۱- وجود بنات خاله و بنات عم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نص قرآنی ثابت است در سوره احزاب فرموده عز شأنه: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ﴾ (الأحزاب: ۵۰) حیف صد حیف که شیعه برین قدر اکتفا نکرده اند که این حضرات را از اهل بیت خارج کنند بلکه عم نبی و ابن عم نبی چنان کلمات تذلیل و قبیح گفته اند که معاذالله ولد الزنا جهنمی گر فرموده اند ، غرض که هیچ زشتی فرو نگذاشته اند

حالآنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم ایشان را باهتمام خاص زیر چادر خود گرفته اهل بیت خویش فرموده اند چنانچه زیر بحث حدیث کساء ان شاءالله خواهد آمد.

۲- علمای شیعه هم تسلیم می کنند که معنی لغوی همین است چنانچه در تحفه اثنا عشریه از ملاعبدالله مشهدی نقل فرموده.

پس باین قاعده اهل بیت نبی کسانی باشند که در خانه نبی سکونت داشته باشند و ظاهرست و مسلم است که در خانه ی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجز ازواج مطهرات سکونت کسی دیگر نبود لهذا لفظ اهل بیت مخصوص به ازواج مطهرات باشد. بر کسی دیگر اطلاق این لفظ مجاز خواهد بود نه حقیقت.

اینجا سخنی دیگر است بس متین، روزمره مسلمانان است که میگویند ازواج مطهرات گویا لفظ مطهرات برای ازواج جزو لاینفک گشته، و این روزمره از زمانه سلف تا امروز جاری است حتی که در کلام علمای شیعه هم جا بجا دیده میشود. و شک نیست که این روزمره ماخوذ است از همین آیت تطهیر چه لفظ مطهرات مشتق است از لفظ تطهیر. این روزمره هم شعبه ایست از لغت

و نیز دلالت میکند برآنکه اجماع مسلمین کلهم اجمعین بر نیت که مصداق اهل بیت ازواج مطهرات اند و مراد الهی از لفظ اهل بیت در آیه تطهیر بجز ازواج مطهرات کسی دیگر نیست. یک دو عذر لنگ شیعه باقی است آن را هم بحول الله و قوته، هباء منثورا گردانیده تفسیر این آیت ختم کرده خواهد شد.

عذر تذکیر ضمائر

شیعه بصد طمطراقی می گویند که در آیت تطهیر دو ضمیر مذکور وارد شد ﴿عَنْكُمْ﴾ و ﴿وَيُطَهَّرُكُمْ﴾ چنانکه در آیات ماقبل و ما بعد ضمائر مونث است درین آیت یک ضمیر مونث نیست ازین معلوم شد که درین آیت خطاب به ازواج مطهرات نیست ورنه بجای ﴿عَنْكُمْ﴾ (عنکن) و بجای ﴿وَيُطَهَّرُكُمْ﴾ (یطهرکن) بودی، این دو ضمائر مذکر دلیل روشن است برآنکه در آیت تطهیر خطاب به ذکورست و آن حضرت علی و حسین اند و حضرت فاطمه و بودن حضرت فاطمه بنا بر تغلیب مانع تذکیر ضمیر نیست.

جواب آن که

در لغت عرب چنانچه بعض کلمات باعتبار لفظ واحد و باعتبار معنی جمع اند و برای این چنین کلمات ضمائر واحد و جمع هر دو مستعمل می شود، ازین کلمات کلمه (من) است که در قرآن مجید در آیت واحده برای آن ضمیر واحد و جمع هر دو وارد شده. همچنان بعض کلمات باعتبار لفظ مذکر و باعتبار معنی مونث اند و برای این چنین کلمات ضمائر مذکر و مونث هر دو استعمال می یابد، لفظ اهل بیت هم ازین قبیل است لهذا برای آن هر دو قسم ضمائر مستعمل است، و جوابی دیگر نفیس تر این است که در کلام عرب جائیکه اظهار عظمت و محبت مقصود می باشد برای زنان ضمائر مذکر می آرند. علامه زمخشری در تفسیر کشاف این قاعده را بیان کرده اشعار جاهلیت را بطور شهادت پیش کرده، چنانچه یک مصرع و یک شعر ازان اینست:

فإن شئت حرمت النساء سواكم^۱
وكان منكحى النكاح وإن تتایمی
وإن كنت أفتی فیکم أتیماً^۲.

درین اشعار شاعر برای محبوبه خود ضمیر کم استعمال کرده و در شرح شواهد کشف
مطبوعه مصر ص ۳۴ نوشته: «ربما خوطبت المرأة الواحدة بخطاب الجمع المذكر بقول الرجل عن أهله:
فعلوا كذا مبالغة في سترها حتى لا ينطق بالضمير الموضوع ها، ومنه قوله تعالى حكاية عن موسى عليه
السلام: ﴿قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا﴾ (القصص: ۲۹)^۳. ودور چرا، روند در آیه ی سوره هود که علمای شیعه
هم اقرار کرده اند که خطاب بحضرت ساره است ضمیر جمع مذكر برای حضرت ساره وارد
شده، قوله تعالى: ﴿رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾. پس موافق این محاوره ی عرب العرباء
حق تعالی خواست که عظمت ازواج مطهرات و محبوبیت شان در بارگاه خداوندی ظاهر سازد
لهذا در آیت تطهیر دو ضمیر مذكر برای ایشان نازل فرمود. پس ایراد ضمیر مذكر هرگز دلیل
خروج ازواج مطهرات از اهل بیت نیست و هرگز باین عذر لنگ جائز نیست که آیت را از ماقبل
و مابعد بی ربط کرده نظم کلام مختل نموده شود بلکه تذکیر ضمیر دلیلی است روشن بر رفعت
شان ازواج مطهرات رضی الله عنهن أجمعین. شیعه می خواهند که شان ازواج مطهرات پس کنند
و خدا میخواید که بلندتر سازد.

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (الصف: ۸).

عذر حدیث کساء

شیعه می گویند که در صحیح ترین احادیث اهل سنت وارد شده که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بعد نزول آیت تطهیر حضرت علی و حسنین و حضرت فاطمه را زیر چادر خود گرفته

۱- ترجمه: پس اگر خواهی حرام کنم بر خود زنان را بجز شما.

۲- ترجمه: پس اگر نکاح کنی نکاح خواهم کرد و اگر بی نکاح باشی من هم بی نکاح خواهم ماند.

۳- بسا اوقات زن واحد مخاطب کرده می شود به جمع مذكر می گوید مرد بابت زوجه خود که ایشان چنین
کرده اند برای مبالغه در پوشیدگی او که ضمیری که برای زن مفرست برای او نمی آرد. وازین قبیل است
قول حق تعالی که در قصه حضرت موسی علیه السلام آورده که به زوجه خود فرموده که ﴿امْكُثُوا﴾ یعنی
اینجا توقف کنید. (حالانکه در زبان عرب برای زن واحد امکنی و برای زنان زیاده از واحد امکنن می
بایست).

۴- مجتهد اعظم شیعه سلطان العلماء در بوارق نوشته که قبل نزول آیت تطهیر واقعه حدیث کساء پیش آمده، بعد
این دعای رسول آیت تطهیر نازل شده مگر این کذب خالص است در کتب اهل سنت یک روایت موضوع
هم باین مضمون نیست.

فرمود که «اللهم هؤلاء أهل بيتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً»^۱. ازین حدیث معلوم می شود که مصداق اهل بیت ازواج مطهرات نیستند بلکه این چهار بزرگوار اند و در آیت تطهیر خطاب بایشان است و بس.

جواب بچند وجوه است:

اول: اینکه صحیح ترین چه معنی، این حدیث در ادنی درجه صحت هم نیست، از مطالعه رساله ی نفیسه تنقید حدیث کساء این امر بخوبی ظاهر می شود.

دوم: اینکه این حدیث هرگز دلالتی بر خروج ازواج مطهرات از اهل بیت ندارد. درین حدیث^۲ دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم مذکورست برای ادخال این چهار بزرگوار در اهل بیت نمی بینی که آخر این حدیث جمله ایست که شیعه بوقت استدلال آن را ذکر نمی کنند و آن این است که ام المومنین حضرت ام سلمه چون واقعه مفروضه کساء مشاهده کرد و بخدمت مبارک آن سرور عرض کرد که بفرما تا من هم زیر چادر بیایم آن سرور فرمود: «أنت علی مکانک، أنت علی خیر». یعنی: ای ام سلمه، بر جای خود باش تو بر بهتر ازین حال هستی یعنی تو حقیقتاً از اهل بیت هستی، لهذا برای تو حاجت دعای ادخال در اهل بیت نیست. البته اگر شیعه گویند که این حدیث دعا نیست بلکه جمله ی خبریه است یعنی حق تعالی از معنی اهل بیت ناواقف بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را خیر داد که این اند اهل بیت من. درین صورت این حدیث دلیل مدعای شیعه تواند شد. (نعوذ بالله منه).

سوم: اینکه دعای که در حدیث کساء برای این چهار بزرگوار منقول است برای دیگر بزرگان هم در کتب اهل سنت مروی است، مصنف تحفه رحمة الله علیه از سنن بیهقی نقل فرموده:

۱- ترجمه: ای خدا، این کسان نیز اهل بیت من اند پس ازیشان هم نجاست را دور فرما و ایشان را هم پاک کن حق پاک کردن.

۲- دعا بودن این حدیث در بوارق هم تسلیم کرده و گفته که «نزول آیه بعد دعای پیغمبر» و ظاهرست که بجز دعا بر مطلبی دیگر این حدیث را هرگز محمول نتوان کرد.

عن أبي أسيد الساعدي قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للعباس بن عبدالمطلب: يا أبا الفضل لا ترم منزلک أنت وبنوک غداً حتى آتيكم فإن لي بكم حاجة فانتظروه حتى جاء بعد ما أضحى، فدخل عليهم فقال: السلام عليكم فقالوا وعليک السلام ورحمة الله وبرکاته. قال: كيف أصبحتم؟ قالوا: أصبحنا بخير، نحمدالله. فقال لهم: تقاربوا، يزحف بعضکم إلى بعض، حتى إذا أمکنوه اشتمل عليهم بملاءته ثم قال: يا رب! هذا عمی وصنو أبي، وهؤلاء أهل بيتی فاسترهم من النار کستری إياهم بملاءتی هذه، فأمنت أسکفة الباب وحوائط البيت فقالت: آمین آمین آمین.

از حضرت ابو اسید ساعدی مروی است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم به حضرت عباس بن عبدالمطلب که ای ابوالفضل، فردا از جای خود مرو تو و پسران تو، تا آنکه بیایم من نزد شما زیرا که مرا با شما کاری هست. چنانچه ایشان منتظر آنجناب بودند تا آنکه تشریف آورد بعد نماز چاشت پس داخل شد بر ایشان و فرمود: السلام علیکم. ایشان گفتند: وعلیک السلام رحمة الله وبرکاته و باز آنجناب پرسید که در چه حال صبح کردید شما؟ ایشان گفتند که بخیریت صبح کردیم و شکر خدا می کنیم. پس بایشان فرمود که با هم نزدیک نزدیک بنشینند. پس ایشان همچنین کردند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را در چادر خود گرفت باز گفت که ای پروردگار من، این عم من است و برابر پدر من و ایشان همه اهل بیت من اند پس ایشانرا از آتش پوشیده دار چنانکه من ایشان را در چادر خود پوشیده کرده ام. پس آمین گفت و دروازه و در و دیوارهای خانه همه گفتند: آمین آمین.

این حدیث در سنن ابن ماجه هم بالاخصار مروی است و دیگر محدثان هم آنرا بطرق متعدده روایت کرده اند. این حدیث بر فضائل عظیمه حضرت عباس و ابنای او دلالت میکند و همه ایشان را در اهل بیت داخل میکند و از حدیث کساء که شیعه پیش می کنند به هر حیثیت فوقیتها وارد و درحق حضرت سلمان فارسی در کتب فریقین^۱ اطلاق لفظه اهل بیت آمده. شیعه می گویند که در حق حضرت سلمان بطور محبت مجازاً وارد شده پس همین وجه در حق دیگران هم باید فهمید و ازواج مطهرات را حقیقتاً اهل بیت باید دانست.

ف: اهل سنت حقیقتاً ازواج مطهرات را اهل بیت میدانند و گویند که مراد الهی از لفظ اهل بیت ایشانند و بس، و نیز حضرت فاطمه و حضرت علی و حضرات حسنین و تمام اولاد ایشان را و سائر بنات طاهرات و اولاد آنها را و حضرت عباس و همه فرزندان او را اهل بیت می گویند و حسب مراتب ایشان بعضهم فوق بعض اعتقاد میدارند و دلیل آن بر مقام خود مذکور است.

۱- در اصول کافی مطبوعه لکهنو ص ۲۵۳ از امام جعفر صادق آورده که فرمود: «إنما صار سلمان من العلماء، امرء منا أهل البيت، فلذلك نسبته إلى العلماء». ترجمه: جزین نیست که سلمان از زمره ی علماء گشته باین سبب که او مردی است از اهل بیت ما پس به همین سبب او را بسوی علماء منسوب کرده ام.

عذر ازاله ی رجس

این عجیب عذرست میگویند که ازواج مطهرات مصداق آیت تطهیر نمی توانند شد زیرا که ازاله ی رجس دلالت بر عصمت می کند و ازواج مطهرات نزد اهل سنت هم معصوم نیستند. سبحان الله، گویا دلالت ازاله رجس بر عصمت از مسلمات اهل سنت است.

ازاله ی رجس چنانکه از معنی لفظی او ظاهرست هرگز دلالت بر عصمت نمی کند بلکه بر عدم عصمت دلالت می نماید زیراکه ازاله چیزی مقتضی آن است که آن چیز اولاً آنجا موجود باشد باز از آنجا دور کرده شود. و چیزی که موجود نباشد ازاله ی او چه معنی؟ و شیعه می گویند که ائمه شان از مهد تا لحد از معاصی پاک بوده اند. و در وجود ایشان اصلاً رجس نبود.

الحمدلله که تفسیر آیه تطهیر تمام شد. و حسب ذیل امور بدلائل قطعیه واضح گردید:

- ۱) در آیت تطهیر از لفظ اهل بیت مراد الهی ازواج مطهرات اند لاغیر.
- ۲) در محاوره ی قرآنی اهل بیت کسی بر غیر زوجه او اطلاق نیافته.
- ۳) در لغت عرب اهل بیت شخصی غیر زوجه او نمی باشد.
- ۴) تذکیر ضمائر که در آیت تطهیر است هرگز برین امر دلالت نمیکند ازواج مطهرات نیستند بلکه این تذکیر ضمائر بر رفعت منزلت ایشان دلالت میکند.
- ۵) در قرآن مجید برای لفظ اهل بیت هر جا صیغه های مذکر وارد شده.
- ۶) در روایت چنانکه برای حضرت فاطمه و حضرت علی و حسین رضی الله عنهم لفظ اهل بیت وارد شده همچنان در احادیث برای حضرت عباس و فرزندان او و برای حضرت سلمان نیز وارد شده.
- ۷) آیت تطهیر ابطال مذهب شیعه می کند و در دست ایشان بجز تحریف قرآن معاذالله منه نیست.

۸) آیت تطهیر برای ازواج مطهرات حسب ذیل فضائل عظیمه ثابت می کند. ایشان ۱- طالب حیات دنیا و زینت آن نبودند. ۲- بصف تقوی موصوف بودند. ۳- شرف زوجیت رسول برای ایشان ابدی است. ۴- کسی از زنان همرتبه ایشان نیست. والحمدلله اولاً و آخراً.

تفسیر آیت موده القربی

سوره ی شوری پاره بیست و پنجم

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾. (الشوری: ۲۳).

تفسیر این آیت بر سه تنبیهات تقسیم کرده می شود: تنبیه اول در تفسیر صحیح این آیت. تنبیه دوم در کتابهای شیعه که در شان سرورانبیا صلی الله علیه وسلم نموده و درین آیت تحریف معنوی کرده تهمتی ناپاک تراشیده اند. تنبیه سوم در بعض تعلیمات که ازین آیه کریمه مستفاد می شود.

تنبیه اول

ترجمه: بگو ای نبی که نمی خواهم از شما برین (تعلیم و تبلیغ) مزدی بجز مودت فی القربی^۱. و هر که به عمل آرد کار نیک را زیاده می کنیم برای او در آن کار نیک حسن و خوبی. هر آئینه خدا هست بسیار بخشنده (معاصی را) و بسیار قدر کننده (محاسن را).

در تفسیر موده فی القربی مفسرین چهار اقوال نوشته اند:

قول اول: اینکه مراد از قربی قرابت رسول خدا صلی الله علیه وسلم است. بطنی از بطون قریش نبود که آن سرور در آن رشته قرابت نداشته باشد. پس معنی این بود که ای نبی، بگو که من هیچ مزدی نمیخواهم بجز اینکه با من محبت کنید بسبب قرابت که با شما دارم، مراد از محبت کردن اینکه مرا ایذا مرسانید و در تبلیغ احکام خداوندی مزاحم نشوید درین صورت تقدیر عبارت این خواهد بود: *إلا المودة لی بسبب قربای منکم*.

این قول را امام بخاری در کتاب التفسیر از صحیح خود از امام المفسرین حضرت عبدالله بن عباس روایت کرده و اکثر مفسرین همین قول را ترجیح داده اند. در رساله تفسیر آیه موده القربی که کتابی است مستقل در تفسیر این آیه از نوزده کتب تفسیر و حدیث تفسیر این آیت نقل کرده شده، من شاء فلیطالعها.

قول دوم: اینکه مراد از قربی قرابت صحابه کرام است اکثر و بیشتر مهاجرین قرابت داران کفار مکه بودند. پس معنی این بود که ای نبی، بگو که من هیچ مزدی نمیخواهم بجز اینکه با قرابت داران خویش که اصحاب من نیز از آن زمره اند محبت کنید. مراد از محبت کردن اینجا نیز همان است که ایشان را ایذا مرسانید و در اقامت دین مخل نشوید درین صورت تقدیر عبارت این خواهد بود: *إلا المودة لأصحابی بسبب قرباهم منکم*.

۱- همین لفظ درین آیت معرکه‌الاول گشته در تفسیر آن چهار قول شده لهذا ترجمه این لفظ اینجا نه نوشته شد که موافق هر قول ترجمه اش جداگانه خواهد بود.

این قول را کمتر از مفسرین اختیار کرده اند چنانچه از مطالعه تفسیر ابن جریر ظاهر است و در حقیقت مقصد این قول از قول اول حاصل است زیرا که هرگاه ایذا رسانی آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترک میکردند ایذا رسانی صحابه کرام بدرجه اولی ترک می شد، چه ایذای ایشان عین ایذای آنجناب بود.

قول سوم: مراد از قربی اعمال مقربه است یعنی اعمالیکه از آن تقرب خدا حاصل شود. قربی مصدر است و مصدر بمعنی اسم فاعل بکثرت مستعمل است. پس معنی این بود که ای نبی، بگو که من هیچ مزدی نمیخواهم بجز اینکه محبت و رغبت کنید بآن کارها که شما را مقرب بارگاه الهی سازد. این قول مانند آنست که طیبی مشفق برای مریضی نسخه بنویسد و بگوید که من هیچ مزدی نمیخواهم بجز اینکه نسخه را استعمال کن تا مرض تو زائل و صحت زائله ترا حاصل گردد و درین صورت تقدیر عبارت این خواهد بود که *إلا المودة للمقربات إلى الله*.

این قول را امام ابن جریر طبری بواسطه ی مجاهد از امام المفسرین حضرت ابن عباس و از امام حسن بصری به سه اسانید روایت کرده است.

قول چهارم: اینکه مراد از قربی قرابت داران رسول صلی الله علیه وسلم اند. پس معنی این بود که بگو ای نبی که نمیخواهم هیچ مزدی بجز اینکه با قرابت داران من محبت کنید. و درین صورت تقدیر عبارت این خواهد بود. *إلا المودة لأهل قربای*.

این قول را جمهور مفسرین مردود قرار داده اند. و حافظ الحدیث شیخ الاسلام ابن حجر عقلانی در فتح الباری گفته: «إسناده واه، فيه ضعيف ورافضي». وجوه مردود بودن این قول مردود عنقریب ان شاء الله در معرض بیان خواهد آمد.

تحقیق شریف

اولاً: باید فهمید که مقصود این آیه کریمه چیست؟ و خطاب *﴿لَا أَسْأَلُكُمْ﴾* از کیست؟ پس مخفی مباد که مقصود این آیه نیز همان است که در آیه تطهیر مذکور شد یعنی حق تعالی از غایت رحمت می خواهد که تعلیمات و نصائح که در ما قبل بیان فرموده قوی تاثیر گردد و لهذا فرمود که ای نبی، بایشان بگو که این تعلیمات و نصائح محض برای نفع شماست من برین هیچ مزدی و اجری نمیخواهم. تقاضای فطرت است که چون خلوص نصیحت متیقن میگردد و منصوح را معلوم می شود که درین نصیحت هیچ غرض ناصح نیست آن نصیحت دل نشین او می شود و رغبت عمل بر آن پیدا میگردد. بس همین است مقصود این آیت و این مقصود در قرآن مجید بعنوانات مختلفه و عبارات متنوعه نازل شده. و این مقصود نزد حق تعالی چنان اهمیت دارد که برای پیغمبران پیشین هم ذکر آن باهتمام تمام فرموده سوره ی شعرا تلاوت کنید که ذکر حضرت نوح و حضرت هود و حضرت صالح و حضرت لوط و حضرت شعیب علی

نبینا وعلیهم الصلوة والسلام جداجدا فرموده و از زبان هر یکی از ایشان متفق اللفظ این آیت نقل فرموده: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الشعراء: ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۸۰). یعنی پیغمبر گفت که نمیخواهم از شما برین مزدی، نیست مزد من مگر بدمه رب العلمین. درین یک سوره پنج جا این آیت واردست. و برای ختم الانبیا صلی الله علیه وسلم باربار تکرار این مضمون در قرآن مجیدست.

مثلاً در سوره ی انعام فرموده: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ﴾ (الأنعام: ۹۰). یعنی: ای نبی، بگو که من نمیخواهم از شما برین مزدی، نیست این مگر نصیحت برای اهل جهان. و مثلاً در سوره ی یوسف فرمود: ﴿وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ (یوسف: ۱۰۴). یعنی: ای نبی، نمیخواهی تو ازیشان برین مزدی، نیست این مگر نصیحت برای اهل جهان. معلوم شد که میان طلب مزد و نصیحت منافات است یکی با دیگری جمع نمی شود. و مثلاً در سوره فرقان فرموده: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾ (الفرقان: ۵۷). یعنی: بگو ای نبی، که نمی خواهم از شما برین مزدی بجز اینکه هر کس که بسوی پروردگار خود راه اختیار کردن خواهد (او ازین تعلیم فائده بردارد). در آیت مودة القربی بعینه همین مضمون است. و مثلاً در سوره ی سبا فرموده: ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (سبأ: ۴۷). یعنی: بگو ای نبی که اگر خواسته باشم از شما مزدی پس آن برای شماست، نیست مزد من مگر بدمه خدا و او بر هر چیز آگاه است. و مثلاً در سوره ص فرموده: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ (ص: ۸۶). یعنی: بگو ای نبی که من نمیخواهم از شما برین هیچ مزد، و نیستم من از تکلف کنندگان (که در دل خواهش مزد باشد و از زبان انکار کنم)، نیست این مگر نصیحت برای اهل جهان. و مثلاً در سوره ی طور فرموده: ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ﴾ (الطور: ۴۰). یعنی: ای نبی آیا تو می خواهی ازیشان مزدی که ایشان بخیال دادن آن گران بار شده اند. درین آیات متعدده به چنین اهتمام بلیغ از خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم نفی طلب هر گونه اجر فرموده جای بصورت امر و جائی بصورت خبر و جائی بصورت استفهام و جائی بصیغه ی مضارع و جائی بصیغه ی ماضی. پس قطعاً ممکن نیست که مفهوم آیه مودة القربی خلاف این آیات باشد.

باقی ماند که خطاب از کیست؟ پس از سباق و سیاق آیت ظاهرست که خطاب به کفارست. قبل آیه مودة القربی انجام کار کافران و مومنان مذکورست و بشارت داده شده بمومنان مگر

۱- این به دو معناست یکی آنکه مزدی که طلب کرده باشم نزد خود دارید مرا بدهید دوم آنکه مزدی که طلب کرده باشم برای نفع شما خواهد بود چنانچه در آیه سوره ی فرقان مذکورست.

ایشان را مخاطب نفرموده بعد آن آیه موده القربی است. و بعد آن علی الاتصال فرموده: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ (الشوری: ۲۴). و بالیقین این مقوله کفارست پس معلوم شد که خطاب ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ﴾ یقیناً به کفار است. و وجه دیگر آن است که در قرآن مجید هر جا که نفی اجر فرموده در همه جا خطاب به کفارست چنانچه آیات متعدده در ماسبق منقول شده و مقتضای عقل نیز همین است زیرا که نفی اجر برای ترغیب ایمان است و مومنان را ترغیب ایمان تحصیل حاصل و فعل باعث. تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً.

اکنون باید دانست که او چهار اقوال که مفسرین ذکر کرده اند کدامین قول اولی و اقوی و انطباق است پس قول چهارم که آنرا جمهور مفسرین رد کرده اند مردودست بچند وجوه:

(۱) با دهنی مومن نمی زید که اجرت و عظم و تبلیغ خود طلب کند چه جائیکه انبیا و خصوصاً سیدالانبیا صلی الله علیه وسلم اجمعین و بارک وسلم.

(۲) خلاف عقل است که کسانی که ایمان بخدا و رسول ندارند از ایشان گفته شود که بقربت داران رول محبت کنید. ثبت العرش ثم انقش.

(۳) طلب اجر خلاف روش انبیای سابقین و علاوه ازینکه درین تنقیص شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلاف عقل امر الهی لازم می آید، چه آنجناب مامور بود که اقتدای روش پیشینیان کند قوله تعالی: ﴿وَلَيْكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾ (الأنعام: ۹۰).

(۴) طلب اجر خلاف آن آیات کثیره است که در آن خاصتاً از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نفی طلب اجر فرموده چنانچه از سوره انعام و سوره یوسف و سوره ی فرقان و سوره ی سباء و سوره ی صلی الله علیه وسلم و سوره طور منقول شده و اکثر این آیات مکی است. پس چگونه ممکن است که در آیات قرآنیه تخالف و تناقض باشد.

باقی ماند سه قول، پس قول دوم در قول اول مندرج^۱ است لهذا هر دو را یک باید شمرد و این قول را اکثر مفسرین ترجیح داده اند و شک نیست که این قول از اکثر مفاسد محفوظ است. چه درین قول طلب اجر نیست و استثنا هم منقطع است و درخواست عدم ایذا رسانی بوجه قرابت است نه بوجه تعلیم و تبلیغ لهذا شمار آن در اجر هرگز نه تواند^۲ شد. اگرچه بعضی مفسرین این را هم اجر قرار داده بوجه مخالفت آیات مذکوره که در آن نفی اجرست آیه

۱- زیرا که ایذای صحابه کرام عین ایذای رسول است بلکه ایذای او همه طرق ایذاست.

۲- زیرا که اجر فعلی آن است که بسبب آن فعل واجب شود و عدم ایذا بسبب قرابت واجب شود نه بوجه تعلیم و تبلیغ.

مودة القربی منسوخ قرار داده اند.^۱

لیکن چون بنظر دقیق دیده شد این قول هم خالی از دغدغه نیست زیرا که از کفار درخواست این امر که مرا ایذا رسانید با شان نبوت مناسبتی ندارد. در قرآن مجیدست که حضرت نوح با آن ایذاها که خود خداوند کریم آن را کرب عظیم فرموده بقوم خود فرمود که ﴿فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ﴾ (یونس: ۷۱).^۲ و حضرت هود بقوم خود فرمود که ﴿مَنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ * إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ﴾ (هود: ۵۵-۵۶).^۳ پس چگونه ممکن است که انبیای سابقین این چنین فرمایند و سید و سرور از همه بهتر و برتر بقوم خود التجا نماید و درخواست کند که مرا ایذا رسانید ازین هم بالاتر چیزی بشنو، خود آنجناب صلی الله علیه وسلم را در سوره ی اعراف امر فرموده: ﴿قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ * إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾ (الاعراف: ۱۹۵-۱۹۶).^۴ و همین یک آیت نیست بلکه آیات متعدده باین مضمون در قرآن مجید موجودست بمطالعه این آیات قطعاً گنجایشی نماند که درخواست عدم ایذا بانحضرت صلی الله علیه وسلم یا امر آن بحق جل شانہ منسوب کرده شود لهذا قول سوم اولی و آخری ست بشان نبوت و بلاشبہ این قول بلندست از همه خدشات که شایان شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست و درین صورت آیت مودة القربی هم مضمون آیت سوره ی فرقان که ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾ (الفرقان: ۵۷).^۵ و دیگر آیات کریمه می شود.

اگر کسی گوید که قول اول در صحیح بخاری از ابن عباس مروی است آن را ترک کردن چگونه درست باشد؟ جواب گویم که این بیش از آن نیست که در همین صحیح بخاری در تفسیر سوره ی قیامه از ابن عباس تفسیر ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ﴾ (القیامه: ۱۷). جمع فی الصدر مروی

۱- در تفسیر خازن است وقیل: إن هذه الآية منسوخة. وقائل این قول، از ائمه تفسیر ضحاک و حسن بن فضل را نوشته.

۲- این آیت در سوره ی یونس است. ترجمه: پس بر خدا توکل کردم، پس استوار کنید کار خود را و جمع کنید معبودان خود را، باز کار شما پوشیده نماند یعنی هیچ تدبیری فروگذاش نشود پس ختم کنید بر من و مهلت مدهید مرا. ازین آیت معلوم می شود که درخواست عدم ایذا منافی توکل است.

۳- این آیه در سوره ی هود است. ترجمه: پس بدی کنید با من عابد و معبود متفق شده باز مهلت مدهید مرا من توکل کرده ام بر خدا که رب من و رب شماست. ازین آیت هم منافات توکل ظاهرست.

۴- ترجمه: بگو «شریکان خود را بخوانید سپس در باره من حيله به کار برید و مرا مهلت مدهید.» (۱۹۵) بی تردید، سرور من آن خدایی است که قرآن را فرو فرستاده، و همو دوستدار شایستگان است. (۱۹۶)

۵- ترجمه بگو ای نبی، که نمی خواهم از شما برین مزدی بجز اینکه هر کس که بسوی پروردگار خود راه اختیار کردن خواهد (او ازین تعلیم فائده بردارد).

است و حضرت شیخ ولی الله محدث در ازالة الخفا می فرماید که جمع فی المصاحف مرادست و درباره روایت صحیح بخاری می نویسد که «این تفقه ابن عباس است حدیث مرفوع نیست». و حق اینست که در اصول حدیث و اصول فقه مسلم و مقرر شده که در ما یدرک بالرأی قول صحابی حدیث مرفوع یعنی حدیث نبوی نمی باشد و ظاهرست که این همه اقوال که در تفسیر این آیت ذکر کرده اند از قبیل ما یدرک بالرأی است. و آخر این قول سوم که ما اختیار کردیم هم از ابن عباس مروی است. الحاصل قول سوم از روی درایت از قول اول و دوم ارجح و اقوی است از آن تجاوز نباید کرد.

تنبیه دوم

شیعه می گویند که در آیه مودة القربی رسول خدا صلی الله علیه وسلم مامور است که از قوم خود اجر رسالت طلب کند و آن اجر رسالت اینکه با قرابت داران او محبت کنند گویند که چون این آیت نازل شد صحابه پرسیدند که یا رسول الله، قرابت داران تو کیستند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که علی و فاطمه و حسن حسین این روایت بر دروغ عجیبه رنگین کرده پیش اهل سنت می آرند و امام اعظم شیعه حلی در منهاج الکرامه گفته که این روایت در صحیح بخاری موجودست حالانکه دروغ محض است در صحیح بخاری نامی و نشانی از آن نیست. شیخ الاسلام علامه ابن تیمیه در منهاج السنه بجواب منهاج الکرامه می فرماید: والجواب من وجوه، أحدها المطالبة بصحة هذا الحديث. وقوله: أن أحمد روی هذا فی مسنده، كذب بیّن، فإن هذا مسند أحمد موجود به من النسخ ما شاء الله وليس فيه هذا الحديث. وأظهر من ذلك كذباً قوله: أن نحو هذا فی الصحيحین وليس هو فی الصحيحین بل فیهما وفي المسند ما يناقض ذلك».

و عجب تر این است که این سوره ی شوری که آیه مودة القربی در آن هست بالاجماع مکی است و حضرات حسنین در مکه متولد هم نشده بودند بلکه نکاح حضرت فاطمه هم نشده، پس ذکر ایشان در تفسیر این آیت چه معنی دارد.

شیعه می گویند

که محبت اهل بیت اجر رسالت است و همین آیت مودت را دلیل و شاهد خویش قرار می دهند و این مقوله را به تدبیرهای عجیب چنان شهرت دادند که بعضی ناواقفان اهل سنت هم فریب خوردند لاریب که شیعه درین فن نهایت مهارت و نهایت کمال دارند. سبب فریب خوردن اهل سنت در همچو مواقع این است که در نزد عوام شایع شده که تعظیم و تکریم حضرت علی و حضرت فاطمه و حسنین رضی الله عنهم اجمعین مشترک است در میان فریقین، پس هرگاه که عوام اهل سنت فضائل این بزرگان می شنوند بلاتحقیق آن را قبول می کنند.

دام هم‌رنگ زمین بود گرفتار شدیم

باید دانست که هرگز این چیز مشترک نیست میان اهل سنت و شیعه درین باب مشترک بودن بعید است. اگر کسی گوید که تعظیم و محبت حضرت عیسی علیه السلام مشترک است در میان اهل اسلام و عیسائیان، غلط می‌گوید. عیسائیان محبت حضرت عیسی این را دانند که معاذالله او را خدا و پسر خدا گویند و مسلمانان این را محبت می‌گویند که او را عبدالله و رسوله گویند و سیدالانبیا صلی الله علیه وسلم را از وی افضل گفتن منافی محبت نمیدانند لیکن عیسائیان این را توهین حضرت عیسی قرار داده مسلمانان را از محبان حضرت عیسی خارج می‌نمایند. همچنین شیعه محبت این حضرات این را می‌دانند که این حضرات را هم‌رتبه رسول و مثل وی در همه امور گویند و اهل سنت این حضرات را هرگز مثل رسول در هیچ امر نمیدانند و تفضیل انبیا علیهم السلام را بلکه تفضیل حضرات خلفای ثلاثه رضی الله عنهم را منافی محبت نمی‌دانند. شیعه این را توهین این حضرات قرار داده اهل سنت را از محبان این حضرات خارج می‌نمایند اندرین صورت شرکت کجا است.

شیعه می‌گویند

که هر که با اهل بیت محبت ندارد او اجر رسالت ادا نکرده و محبت اهل بیت این را گویند که تا قیام قیامت در هر زمانی یکی را از اهل بیت پادشاه یا امام خود دانند و امام دوازدهم را غائب یقین کنند و هر امام را در هر صف مساوی و مماثل رسول خدا صلی الله علیه وسلم و افضل از سائر انبیا علیهم السلام اعتقاد کنند. معاذالله.

آنحضرت صلی الله علیه وسلم را طلبکار اجر رسالت گفتن تهمت است نهایت ناپاک و توهینی است بسیار خطرناک. از زمانه ی سابق تا امروز احدی از کافران هم جرات این امر نکرده که آنجناب صلی الله علیه وسلم را طلبکار اجر رسالت گوید و بر دامن مقدس ایشان لوٹ دنیا ثابت کند. درین تامل صادق باید کرد که چه قدر اهانت شأن رسالت میکنند بلکه رسالت را مشکوک می‌سازند.

تنبیه سوم

از تعلیماتی که این آیه کریمه میدهد صرف دو تعلیم اینجا نگاشته می‌شود:

۱) بچیزهایی که ذریعه تقرب الی الله است یعنی ایمان و اعمال صالحه محبت و مودت پیدا کنید. محبت ایمان اصل است چون اصل قائم می‌شود شاخهای او خود بخود می‌روید و سرسبزی و شادابی آنها آناً فاناً ترقی میکند. حصول لذت در عبادات چنانکه در وصال محبوب می‌باشد و حصول یسر در ادای آن و اقامت و ادامت بر آن و نفرت از معاصی و مناهی ثمرات همین محبت اند. کسی را که خداوند کریم کارساز محبت ایمان عطا فرمود او را انعامی عظیم

عطا شد که فوق همه انعامهاست. همین اوج کمال است که به خصوصیت و اهتمام برای صحابه کرام در کلام ملک علام بیان فرموده شده، قوله تعالی: ﴿وَأَعْلَمُوا أَن فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ * فَضَلَّأَ مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (الحجرات: ۷-۸)¹. و دعای نبوی است که «اللهم إني أسألك حبك وحب من يحبك والعمل الذي يبلغني حبك»². بالجمله، محبت و مودت مقربات بارگاه الهی از اهم مهام و اعظم مقاصد دین اسلام است.

۲) عالمان دین نائبان سیدالمرسلین صلی الله علیه وسلم را باید که اجرت و عظم و تبلیغ از مخلوق نخواهند و این کار را خالصاً و مخلصاً لوجه الله الکریم انجام دهند و ﴿إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَي رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ جاگیر خود دانند. بحمد الله گروه باشکوه اهل سنت از چنین علمای ربانین گاهی خالی نمانده و حق اینست که قیام زمین و آسمان ببرکت وجود شریف همین عالمان حقانی است.

حضرت عارف جامی در کتاب مستطاب خود تحفة الأحرار حکایتی بس زیبا از یکی از علمای ربانین آورده که با تفسیر این آیت مناسبت تمام دارد لهذا آن حکایت را خاتمه این تفسیر می سازم.

عالمی از چاه ضلالت برون	در رهی افتاد بچاهی درون	هیچ بدو دست نداشت براه
ماند دران راه چو یوسف بچاه	سایه صفت در تگ چاه آرمید	سایه شخصی بسر چاه دید
نعره بر آورد که ای ره نورد	از ره احسان و مروت مگرد	پای مروت به سر چاه نه
دست بافتاده ی از راه ده	راه رو آمد به سر چاه و گفت	دست بده ای به غم و آه جفت
گفت نخست از کرم عام خویش	گو خبری از لقب و نام خویش	گفت که شاگرد کمین توام
در ره دین خاک نشین توام	گفت که حاشا که ازین چاه پست	در زخم امروز بدست تو دست
من که به تعلیم میان بسته ام	از غرض سود و زیان رسته ام	کوششم از راه خداوندی است

۱- ترجمه: بدانید که میان شما رسول خدا موجودست اگر او بر هر قول شما عمل کند در مشقت خواهید افتاد (زیرا که شما از خطا و زلت معصوم نیستید) ولیکن الله ایمان را محبوب شما گردانیده و آنرا در دلهای شما زینت داده از کفر و فسق و جمیع معاصی نفرت شما را عطا کرده، ایشانند راه یافتگان از فضل خدا وانعام او والله علیم و حکیم است. این آیت نیز در فضائل صحابه بی نظیرست و بنا بر مذهب شیعه حضرت علی مصداق این آیت نتوانند شد زیرا که این آیت در حق غیر معصومین است و ایشان بزعم باطل خود حضرت علی را معصوم میدانند.

۲- ترجمه: ای الله، سوال میکنم از تو محبت تو و محبت محبان تو و محبت کاریکه مرا تا محبت تو رساند. این حدیث در جامع ترمذی و مستدرک حاکم است.

خاص پی فضل خداوند است	کی به جزای دگر آلایمش	وز غرض آلودگی افزایش
در تگ این چاه نشینم اسیر	تا شوم بی غرضی دستگیر	پایه ی علم چو بلند افتاد
هر چه حز آنم نه پسند افتاد	همت جامی که بلندی گرفت	از شرف علم پسندی گرفت

تفسیر آیه مودة فی القربی ختم شد. الحمد لله.

فصل پنجم

در احادیث معتبره شیعه

درین مقام تبرکاً به دوازده امام صرف دوازده حدیث که در اعتبار و استناد بدرجه اعلیٰ رسیده زیب رقم می شود. شاید شیعه عظمت این عدد ملحوظ داشته این احادیث را بنظر انصاف مطالعه کنند. بالله العظیم اگر در کتب معتبره ی اهل سنت یک حدیث هم چنین صریح که بر بطلان مذهب شان دلالت کردی موجود بودی یقیناً تبدیل مذهب میکردند یا اعلان می نمودند که همه کتب ما غیر معتبر و مجموعه خرافات و مکذوبات اند. سوگند بمالک عرش عظیم که یکی از این دو چیز ضرور بظهور آمدی. والله علی ما نقول وکیل.

حدیث اول

در نهج البلاغه مطبوعه مصر قسم دوم ص ۴ می آرد.

<p>و من کتاب له علیه السلام کتبه إلی معاویة: إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعَثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ، وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٌ وَسَمَوَهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِللَّهِ رِضَى، فَإِنِ خَرَجَ عَنِّ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطَعْنِ أَوْ بَدَعَةَ رَدُّهُ إِلَيَّ مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنِ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ اتَّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَاهُ</p>	<p>نامه آنجناب یعنی حضرت علی علیه السلام بنام معاویه: هر آئینه حال این ست که بیعت کرده اند بمن کسانیکه بیعت کرده بودند به ابوبکر و عمر و عثمان به همان شرائط که بآن بیعت کرده بودند بایشان، پس نه حاضر را اختیارست که (کسی دیگر را) پسند کند و نه غائب را که (بیعت مرا) رد کند. و جزین نیست که حق انتخاب خلیفه و مشوره ی آن مخصوص است برای مهاجرین و انصار. پس اگر ایشان بر شخصی متفق شوند و او را امام نامزد کنند آن شخص پسندیده ی خدا است باز اگر کسی از اجماع مهاجرین و انصار مخالفت کند بوجه اعتراضی یا چیزی نو ساخته مسلمانان را باید که او را بازارند بر همان راه که او ازان بیرون رفته، پس اگر او انکار کند با او قتال</p>
---	---

۱- این لفظ مبارک در نسخه مطبوعه ایران است و در نسخه مطبوعه مصر نیست بلکه ذلک رضی هست. بهرحال این لفظ باشد یا نباشد مراد همین ست.

ازین نامه مبارک حسب ذیل فوائد حاصل می شود:

(۱) کسانی که به حضرات خلفای ثلاثه رضی الله عنهم بیعت کرده بودند به حضرت علی بیعت کردند ازین نامه معلوم شد که میان حضرت علی و حضرات خلفای ثلاثه و رفقای شان اختلاف مذهبی اصلاً نبود.

(۲) شرایط بیعت حضرت علی و حضرات خلفای ثلاثه متحد بود. ازین معلوم شد که حضرت علی مانند ایشان معاهده کرده بود که اتباع کتاب و سنت و اقتفای سیرت شیخین خواهد کرد و شیعه آنچه گویند که حضرت علی اتباع سیرت شیخین را قبول نکرده بود، دروغ محض است.

(۳) حق انتخاب خلیفه مهاجرین و انصار را حاصل بود ازین معلوم شد که برای خلافت و امامت مخصوص من الله بودن شرط نیست و برای حضرت علی وصیتی از جانب رسول نبود چنانکه شیعه گویند. و نه حضرت علی ضرور نوشته بود، زیاده برین نیست که بعد از آن تذکره ی بیعت مهاجرین و انصار هم کردی لیکن حضرت علی چنین نکرد و محض بیعت مهاجرین و انصار را دلیل خلافت خود قرار داد.

(۴) انتخاب مهاجرین و انصار پسندیده ی خداست هر کس را که مهاجرین و انصار انتخاب کنند برای خلافت و امامت او خلیفه برحق است. ازین بهتر تصریح خلیفه بر حق بودن هر سه خلفا دیگر چه خواهد بود.

ف: حضرت علی مرتضی این مضمون را که حق انتخاب برای مهاجرین و انصارست از آیات قرآینه که در مدح مهاجرین^۱ و انصار نازل شده اخذ فرموده خصوصاً از آیه تمکین که تفسیر آن درین کتاب نوشته شد.

(۵) خلیفه که او را مهاجرین و انصار منتخب کرده باشند او را امام برحق اعتقاد کردن در شریعت الهیه واجب است. اگر کسی ازین واجب سرتابی کند او را فهمایش باید کرد اگر فهمایش نتیجه ندهد با او قتال باید نمود و او را قتل باید کرد. خیال باید کرد که امروز اگر حضرت علی مرتضی موجود بودی با منکران حضرات خلفای ثلاثه رضی الله عنهم چه کردی.

(۶) کسیکه انکار^۲ خلیفه منتخب کرده ی مهاجرین کند او را حضرت علی مرتضی متبع غیر

۱- رساله تفسیر آیات مدح مهاجرین مطالعه باید کرد هر کس بعد مطالعه آن آیات به این نتیجه خواهد رسید.

کسیکه اهلیت خلافت داشته باشد بدرجه اولی. به او خواهد رسید

۲- حضرت معاویه رضی الله عنه که انکار خلافت حضرت علی مرتضی میکرد او را شبهه ی دامنگیر شده بود که آن مهاجرین و انصار که بدست حق پرست حضرت مرتضی بیعت کرده اند این بیعت به طیب خاطر نیست

سبیل المؤمنین فرمود، و این اشاره بسوی آیه کریمه سوره ی نساء و این اشاره را باز موکد فرمود از قول خود: «وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى». و آن آیه این است: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ (النساء: ۱۱۵).

ترجمه: کسیکه مخالفت رسول کند بعد از آنکه ظاهر شد بروی هدایت و پیروی کند خلاف راه مومنان را، بگردانیم او را بجانبی که او گردیده است و در اندازیم او را در جهنم و چه بدجائی است.

ازین اشاره که باین آیه کریمه فرموده معلوم شد که حضرت علی مرتضی منکر خلیفه ی را که منتخب کرده ی مهاجرین باشد مخالف رسول و متبع غیر سبیل المومنین و مستحق جهنم می داند.

حدیث دوم

در نهج البلاغه مطبوعه مصر قسم دوم ص ۲۵۳ می آرد که حضرت علی مرتضی فرمود:

وَوَلَّيْهِمْ وَال فَاَقَامَ وَاسْتَقَامَ، حَتَّىٰ ضَرَبَ الدِّينُ بِجِرَانِهِ	وحاکم شد بر مسلمانان حاکمی که قایم کرد دین را و استقامت اختیار کرد تا آنکه بزد دین فراز سینه خود را بر زمین.
---	---

شتر چون سیراب و مطمئن می شود، فراز سینه خود را بر زمین می نهد. همین محاوره درین حدیث مستعمل است، مقصد اینکه دین را کمال قوت و اطمینان حاصل شد. اگرچه درین حدیث نام کسی نیست مگر پیش از حضرت علی همین سه خلیفه بودند هر که ازیشان مراد باشد برای ابطال مذهب شیعه کافی است و بعضی شراح نهج البلاغه تصریح کرده اند که حضرت فاروق اعظم مرادست، علامه فتح الله کاشانی در ترجمه فارسی نهج البلاغه می نویسد: «والی ایشان شد والی که آن عمر بن خطاب است». این قول اقرب بصواب است زیراکه دین را کمال قوت و اطمینان در زمانه وی رضی الله عنه حاصل شده بود. و همین لفظ ضرب الدین بجرانه در شان حضرت فاروق در حدیث نبوی هم آمده.

بلکه بجبر و اکراه بلوئیان و یاغیان است که در لشکر حضرت علی خواه مخواه داخل شده و حضرت علی بریشان قابو نمی یافت چنانچه حضرت معاویه شبیه ی خود را در جواب این نامه به حضرت علی نوشت. علامه ابن مسیم و رخمخ خود مطبوعه ی ایران جز یازدهم می آرد که اولش اینست «وَأَجَابَهُ مَعَاوِيَةَ: أما بعد، فلعمري لو بايعك الذين بايعوك و انت بري من دم عثمان كنت كابي بكر و عمر و عثمان الي آخره ليكن». از جانب حضرت علی جوابی شانی باز نرسید لهذا شبه او قوی تر گشت حالانکه فی الواقع بیعت مهاجرین و انصار به طیب خاطر بود و حضرت علی بر آن بلوئیان قابو نمی یافت که قصاص حضرت عثمان گیرد انکشاف واقعات بعد مدتی به ظهور آمد. همین را خطای اجتماع میگویند لهذا انکار حضرت معاویه خلافت حضرت علی را مثل انکار شیعه نیست خلافت حضرات خلفای ثلاثه را. فافهم وتدبر.

حدیث سوم

در نهج البلاغه آورده که در مواقع که بسی پرخطر و نازک تر بود حضرت فاروق اعظم از حضرت علی مرتضی مشوره طلب کرده حضرت علی به کمال اخلاص و راستی و محبت مشوره داد و حضرت فاروق بر مشوره ی او عمل کرد. اینجا هر دو مشوره بالفاظ مبارکه آنجناب زینت قرطاس می شود.

مشوره ی اول متعلق غزوه روم در نهج البلاغه مطبوعه مصر قسم اول ص ۲۴۱ می طرازد:

<p>این کلام جناب امیر علیه السلام است هرگاه که مشوره طلب کرد از وی عمر بن خطاب در غزوه روم که بذات خود برود:</p> <p>هر آئینه ذمه دار شده الله برای اهل این دین به عزت دادن جماعت ایشان و پوشیده داشتن کمبودی ایشان و کسیکه ایشان را نصرت داد در وقتیکه قلیل بودند و طاقت انتقام گرفتن نداشتند و محفوظ داشت ایشان را در وقتیکه ایشان قلیل بودند قوت حفاظت خود نداشتند. زنده است و گاهی نخواهند مُرد. لهذا مطمئن باید بود.</p> <p>هر آئینه چون بذات خود بمقابله ی این دشمن بروی، اگر شکست خوری برای مسلمانان پناهی تا آخر شهرهای ایشان نخواهد ماند چه بعد از تو کسی نیست که بسوی او رجوع آرند پس رأی این است که بفرست بسوی ایشان مردی کارآزموده، و بفرست با وی مردان جفاکش و مخلصان را، پس اگر او را الله تعالی غالب کرد پس همین است که می خواهی و اگر صورتی دیگر روی نمود، تو برای مردمان مددگار و برای مسلمانان جای پناه باشی.</p>	<p>ومن کلام له (علیه السلام) وقد شاوره عمر بن الخطاب فی الخروج إلی غزو الروم بنفسه:</p> <p>وَقَدْ تَوَكَّلَ اللَّهُ لِأَهْلِ هَذَا الدِّينِ بِإِعْزَازِ الْحَوْزَةِ، وَسَتْرِ الْعَوْرَةِ، وَالَّذِي نَصَرَهُمْ وَهُمْ قَلِيلٌ لَا يَنْتَصِرُونَ، وَمَنْعَهُمْ وَهُمْ قَلِيلٌ لَا يَمْتَنِعُونَ، حَتَّى لَا يَمُوتَ.</p> <p>إِنَّكَ مَتَى تَسِرْ إِلَى هَذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ، فَتَلْقَهُمْ بِشَخِصِكَ فَتَنْكَبُ، لَا تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ كَانْفَةَ دُونَ أَقْصَى بِلَادِهِمْ، وَئِيسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ، فَابْعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلًا مَجْرِبًا، وَاحْفَظْ مَعَهُ أَهْلَ الْبِلَاءِ وَالنَّصِيحَةِ، فَإِنَّ أَظْهَرَ اللَّهُ فَذَاكَ مَا تُحِبُّ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى، كُنْتَ رِذَاءًا لِلنَّاسِ وَمَثَابَةً لِلْمُسْلِمِينَ.</p>
--	---

ازین کلام بلاغت نظام حسب ذیل نتایج حاصل می شود:

(۱) میان حضرت فاروق و حضرت علی بغایت محبت^۱ و اخلاص بود و حضرت فاروق او را

۱- درین هر دو مشوره ی حضرت علی مرتضی هر لفظ آن از محبت و اخلاص پرست چیزهایی که درین هردو مشوره ذکر فرموده، این نیست که حضرت فاروق از آن چیزها بی خبر باشد. صاحبان بصر و بصیرت نیک

محب مخلص خود میدانست چه در همچو اوقات کسی از غیر مخلص مشوره نمی خواهد.

۲) حضرت علی شهادت می‌دهد که دینی که حضرت فاروق و تمام صحابه داشتند همان دین است که سیدالانبیا صلی الله علیه وسلم آورده بود زیرا که این اوصاف همان دین است که خدا ذمه دار عزت ایشان شده و در حالت بی سر و سامانی نصرت ایشان نموده. و آنچه شیعه می گویند که صحابه کرام معاذ الله از آن دین برگشته بودند دروغ محض است.

۳) حضرت علی شهادت می‌دهد که جهادهای حضرت فاروق خالصاً و مخلصاً لوجه الله بودند غرضی دیگر درین جهادها هرگز نبود.

۴) حضرت علی مرتضی ذات مقدس حضرت فاروق را برای مسلمانان نعمت بی مثال میدانست و اعتقاد می‌داشت که بعد حضرت فاروق کسی نیست که مسلمانان در سایه او پناه گیرند.

ف: درین کلام جناب علی مرتضی آنچه ذمه داری خدا بیان فرموده این از آیات قرآنیه ماخوذست. آیات کثیره باین ذمه داری ناطق است. و شارحین نهج البلاغه با تخصیص آیه استخلاف را ماخذ این مضمون بیان می کنند. علامه ابن سیم بحرانی در شرح این کلام تحت قوله: «وَقَدْ تَوَكَّلَ اللَّهُ لِأَهْلِ هَذَا الدِّينِ» می گوید:

<p>و این حکم (یعنی ذمه داری خدا) ماخوذست از قول او تعالی:</p> <p>﴿وَعَدَ اللَّهُ...﴾ ترجمه: وعده داده است خدا آنان را که ایمان آوردند از شما و کارهای نیک کردند که ضرور ضرور خلیفه سازد ایشان را در زمین چنانکه خلیفه ساخته بود کسانی را که پیش از ایشان بودند و ضرور ضرور تمکین دهد برای ایشان دین ایشان را، آن دین که پسند کرده است برای ایشان، و ضرور ضرور تبدیل کند خوف ایشان را بامن.</p>	<p>وهذا الحكم من قوله تعالى:</p> <p>﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ (النور: ۵۵).</p>
--	---

ازین تصریحات معلوم شد که حضرت علی مرتضی خلافت حضرت فاروق را موعوده ی آیت استخلاف میدانست در کلام حضرت علی مرتضی مرهً بعد اخری اشاره بآیه استخلاف واقع شده، چنانچه عنقریب در مشوره ی غزوه ی فارس هم خواهد آمد. ازینجاست که حضرت مولانا

می دانند که محبت علی مرتضی با حضرت فاروق مماثل و مشابه آن محبت بود که حضرت صدیق با سرور انبیا صلی الله علیه وسلم می داشت. در غزوه ی بدر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در اضطراب و التهاب دید به ایشان مشوره داده بود که «کفایک مناشدتك ربک یا رسول الله» حالانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم داناتر بود باین امور.

الشیخ ولی الله محدث دهلوی در ازالة الخفا تحت آیه استخلاف می فرماید:

اول کسی که از مفسرین صحابه این آیه را برین معنی فرود آورد و این وعده را در زمان حضرت عمر رضی الله عنه منجنر دانست علی مرتضی است کرم الله وجهه، زیرا که چون فاروق اعظم طلب مشاورت کرد از صحابه در باب رفتن بجانب عراق علی مرتضی به همین آیت متمسک شد. این جا با بداهه معلوم گردید که خلافت فاروق اعظم از جمله استخلاف موعودست و این قول مرتضی بطرق متعدده ظاهر شد هم پیش اهل سنت و جماعت و هم پیش شیعه.

این کلام جناب امیر علیه السلام است به عمر بن خطاب در حالیکه مشوره طلب کرد از جناب امیر در باب رفتن به جهاد فارس بذات^۱ خود:

هر آئینه این چیز (یعنی دین اسلام) نبوده است فتح و شکست او بسبب کثرت و قلت (مسلمانان)، و آن دین خداست که غالب کرد آن را، و این فوج لشکر خداست که مهیا ساخت آن را، و مدد کرد آن را، تا آنکه رسید آنجا که رسید و نمودار شد آنجا که نمودار شد، و ما بر وعده ی خداوندی هستیم و خدا وعده خود را وفا خواهد کرد و لشکر خود را یاری خواهد نمود. و کسیکه قیام باین امر کند (یعنی خلیفه) بجای رشته است برای دانه یا که آن رشته یکی می کند و با هم می آمیزد آن را نهاد پس اگر آن رشته بگسلاد آنها پراکنده گردد و باز به هیأت سابقه گاهی یکجا نه شود و امروز اهل عرب اگر (در تعداد) کم اند مگر به سبب اسلام (مانند) بسیار اند و بسبب اتفاق باهمی (بر اعدا) غالب اند. پس مانند قطب

ومن کلام له (علیه السلام) وقد استشاره عمر بن الخطاب فی الشخوص لقتال الفرس بنفسه:

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَلَا خِذْلَانُهُ بكَثْرَةِ وَلَا بَقِلَّةِ، وَهُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ، وَجُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ، حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ، وَطَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ، وَتَحَنُّ عَلَى مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ مُنْجِزٌ وَعَدَّهُ، وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ.

وَمَكَانُ الْقِيَمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرَزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمَّهُ؛ فَإِنْ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحِذْفِ فَيْرِهِ أَبَدًا. وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ وَإِنْ كَانُوا قَلِيلًا، فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ، عَزِيزُونَ بِالْاجْتِمَاعِ!

۱- روم و فارس هر دو سلطنت عظیم بودند و هیبت ایشان بسیار بود و عرب را گاهی با چنین افواج شائسته شاهی سابقه نبود لهذا حضرت فاروق اعظم بنفس نفیس اراده فرمود لیکن حضرت علی مرتضی بتقاضای محبت ازین اراده باز داشت.

فَكُنْ قُطْبًا، وَاسْتَدِرِ الرَّحَا بِالْعَرَبِ،
 وَأَصْلُهُمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ، فَإِنَّكَ إِنْ
 شَخَصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَصَتْ
 عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَقْطَارِهَا،
 حَتَّى يَكُونَ مَا تَدَعُ وَرَاءَكَ مِنَ
 الْعُورَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ.
 إِنَّ الْأَعَاجِمَ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَدًا
 يَقُولُوا: هَذَا أَصْلُ الْعَرَبِ، فَإِذَا
 اقْتَطَعْتُمُوهُ اسْتَرَحْتُمْ، فَيَكُونُ ذَلِكَ أَشَدَّ
 لِكَلْبِهِمْ عَلَيْكَ، وَطَمَعِهِمْ فِيكَ.
 فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إِلَى
 قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ هُوَ
 أَكْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْكَ، وَهُوَ أَقْدَرُ عَلَيَّ
 تَغْيِيرِ مَا يَكْرَهُ.
 وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَدَدِهِمْ، فَإِنَّا لَمْ
 نَكُنْ نُقَاتِلُ فِيْمَا مَضَى بِالْكَثْرَةِ، وَإِنَّمَا
 كُنَّا نُقَاتِلُ بِالنَّصْرِ وَالْمُعُونَةِ!

باش (واز جای خود جنبش مکن) و آسیای اسلام را از
 عرب در گردش آور، و دیگران را در آتش جنگ انداز نه
 خود را، زیرا که اگر تو از این سرزمین برخیزی اهل عرب
 از تمام اطراف و جوانب بر تو بریزند (مانند پروانها بر
 شمع) نتیجه این شود مقامی را که پس خود بگذاری اهم
 گردد از آن مقامی که بسوی آن رخ کنی و مصلحت
 دیگر آن هست. هر آئینه چون فردا اهل عجم ترا ببینند
 باهم گویند که این اصل و ریشه عرب است اگر این را
 قطع کنی راحت دوام یابید پس این خیال حمله ی ایشان
 را بر تو، دفع ایشان را برای قتل تو سخت تر گردانده.
 آنچه ذکر کردی که ایرانیان برای جنگ مسلمانان روان
 شده از پس، هر آئینه الله سبحانه روان شدن ایشان را
 زیاده از تو ناپسند میکند و بر تبدیل آن چیز که آنرا
 ناپسند کند قادرست. در آنچه ذکر کردی که تعداد
 ایرانیان زیاده است پس هر آئینه ما در زمانه گذشته بر
 کثرت خود (اعتماد نموده) جهاد نمیکردیم بلکه بر
 نصرت و معونت خداوندی تکیه کرده جهاد می نمودیم.

ازین کلام صداقت تام حسب ذیل فوائد حاصل می شود:

(۱) دین حضرت عمر دین الهی بود و فوج او جندالله یعنی فوج خدا بود. از کلمه جندالله
 اشاره است بآیه کریمه: ﴿وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْعَالِبُونَ﴾ (الصفات: ۱۷۳). ازین اشاره یاد دهانی وعده ی
 خداوندی مقصود است.

(۲) ذات مبارک حضرت فاروق اعظم را نظام مسلمین فرمود و ظاهر کرد که این نظام بعد
 حضرت فاروق گاهی نخواهد بود.

(۳) در زمانه حضرت فاروق قیام همه اهل عرب بر دین اسلام و اتحاد فیما بینهم بیان فرموده
 بنیاد مذهب شیعه را متزلزل ساخت.

۴) شکست افواج حضرت فاروق را ناپسندیده ی خدا فرمود.

۵) جان نثاری مسلمانان بر حضرت فاروق بیان فرمود که چون او بنفس نفیس بمیدان جنگ

رود از عرب کسی باقی نخواهد ماند همه در رکاب مقدس او برای جان نثاری خواهند رفت.

ف: در شرح این کلام هم شارحین نهج البلاغه نوشته اند که جناب امیر آنچه فرموده که از ما

وعده ی خداست، این وعده از کجا دانست؟ علامه ابن میسم بحرانی در شرح خود تحت این

کلام می نویسد:

وعدده فرموده خدا به نصرت و غلبه و استخلاف فی الارض چنانچه فرمود: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي الْأَرْضِ...﴾	وعدنا بموعود وهم النصر والغلبة والاستخلاف فی الأرض، كما قال: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾ الآية. (النور: ۵۵).
---	---

حدیث چهارم

در نهج البلاغه مطبوعه مصر قسم اول ص ۳۲۲ آورده که چون یاغیان امیرالمومنین حضرت

عثمان را محاصره کردند حضرت علی مرتضی نزد او رفت و گفت:

سوگند به خدا نمیدانم که با تو چه گویم! نمیدانم چیزی که تو آنرا ندانی، و ترا آگاه نتوانم کرد بر چیزی که تو آنرا نه شناسی، سبقت نکرده ایم بر تو در هیچ چیز که ترا بآن خبر دهیم در خلوت چیزی از رسول حاصل نکرده ایم که ترا تبلیغ آن کنیم هر آینه که تو هم رسول را دیده ی چنانکه ما دیدیم و تو نیز صحبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم یافته ی چنانکه مایافتیم. و نبود ابن ابی قحافه و نه ابن خطاب در اهلیت عمل کردن بر حق از تو زیاده و تو ازیشان قریب تر هستی با رسول خدا صلی الله علیه و سلم باعتبار نسب و یافته ی (شرف) دامادی رسول که ایشان نیافته بودند.	وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ! مَا أَعْرِفُ شَيْئًا تَجْهَلُهُ، وَلَا أَدُلُّكَ عَلَى أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ، إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ، مَا سَبَقْنَاكَ إِلَى شَيْءٍ فَتُخْبِرُكَ عَنْهُ، وَلَا خَلَوْنَا بِشَيْءٍ فَتُبَلِّغُنَاكَ، وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا، وَسَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا، وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) كَمَا صَحَبْنَا. وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَلَا ابْنُ الْخَطَّابِ بِأَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَقْرَبُ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَشَيْبَةَ رَحِمٍ مِنْهُمَا، وَقَدْ نِلْتَ مِنْ صَهْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا.
--	--

ازین کلام مبارک حسب ذیل امور واضح می شود:

۱) حضرت علی مرتضی در علم دین حضرت عثمان را مساوی خود می دانست.

۲) حضرت علی در هیچ چیز خود را از حضرت عثمان سابق و فائق نمی دانست. در دیدن

رسول و صحبت و همنشینی وی صلی الله علیه وسلم که اصل همه نیکی هاست حضرت عثمان را مثل خود می فرمود ظاهرست که این مثلث وقتی متحقق خواهد شد که چنانکه حضرت علی بحالت ایمان کامل دیدار رسول و شرف صحبت وی دریافته حضرت عثمان هم چنین باشد ورنه دیدن منافقی با کافری (معاذالله) با دیدن مومنی کامل چگونه مساوی خواهد بود؟!

۳) حضرت علی حضرت عثمان را در استحقاق و اهلیت عمل بالحق کم از شیخین نمی دانست ازینجا عامل بودن شیخین بر حق بدرجه اولی ظاهر می شود.

۴) حضرت علی حضرت عثمان را داماد پیغمبر فرمود و این واقعه تاریخی است و در کتب متعدده ایشان مثل حیات القلوب و غیره مذکورست که دو نور نظر سیدالبشر حضرت رقیه و حضرت ام کلثوم یکی بعد دیگری در زوجیت حضرت عثمان بودند و ازین جهت او را ذوالنورین لقب شد لیکن شیعه در عداوت مهاجرین و انصار چنان مخمور اند که انکار دامادی حضرت عثمان می نمایند و نمی بینند که ازین انکار تکذیب کتب ایشان و تکذیب حضرت علی مرتضی لازم می آید بلکه ازین هم بالاتر اینکه میگویند که بجز یک حضرت فاطمه دیگر دختر رسول نبود و این قول صریح خلاف نص قرآنی است در سوره ی احزاب فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ﴾ (الأحزاب: ۵۹). بنات جمع بنت است، و در لغت عرب جمع برای زائد از دو می آید.

حدیث پنجم

در نهج البلاغه مطبوعه مصر قسم دوم ص ۲۵۲ می آرد که حضرت علی مرتضی در مدح انصار فرمود:

<p>و فرمودند حضرت علیه السلام در ستایش انصار (رضی الله عنهم): سوگند بخدا ایشان پرورش کردند اسلام را چنان که پرورش کرده می شود بچه اشتر باوجود^۱ مستغنی بودن ایشان (پرورش کردند اسلام را) از دستهای^۲ باسختی خود و زبانهای شدید خود.</p>	<p>وقال (عليه السلام) في مدح الانصار: هُم وَاللَّهِ رَبُّوا الْإِسْلَامَ كَمَا يُرَبِّي الْفُلُوْءَ مَعَ غَنَائِهِمْ بِأَيْدِيهِمْ السَّبَاطِ وَالْأَسْنِيْتِهِمُ السَّلَاطِ.</p>
---	---

الله اكبر حضرت علی مرتضی انصار را (رضی الله عنهم اجمعین) پرورش کننده اسلام و بالفاظ دیگر پروردگار اسلام فرماید و شیعیان علی بغض و عداوت و سب و شتم انصار را جزو

۱- یعنی باوجودیکه ایشان را حاجت دنیایی داعی به پرورش اسلام نبود. این جمله شهادت هست باخلاص ایشان.

۲- یعنی خدمات مالیه اسلام به نهایت بجا آورده و بزبانهای خود نیز مدافعت از اسلام نمودند.

ایمان خود سازند.

حدیث ششم

در نهج البلاغه قسم دوم ص ۱۱۸ می آرد.

<p>این (فرمان گشتی) مکتوب حضرت علی علیه السلام است که بسوی باشندگان شهرها نوشته بود بیان فرموده درین مکتوب ماجرای آن (جنگ) که میان او و اهل صفین (یعنی حضرت معاویه و رفقاییش) پیش آمد:</p> <p>ابتدای کار مابین طور شد که ما و جماعتی از اهل شام با هم جنگ کردیم و ظاهرست که خدای ما و ایشان یکی است و نبی ما و ایشان نیز یکی است و دعوت ما و ایشان در اسلام یک است. ما زیاده از ایشان نیستیم در ایمان بخدا تصدیق برسول او صلی الله علیه وآله وسلم ورنه ایشان از ما (درین امور) زیاده هستند پس جمع امور ما و ایشان یکی است بجز اینکه در خون عثمان با هم اختلاف پیش آمده و ما ازین پاک دامن هستیم.</p>	<p>ومن کتاب له (علیه السلام) کتبه إلی أهل الأمصار یقص فیہ ما جری بینہ و بین أهل صفین: وَكَانَ بَدْءُ أَمْرِنَا أَنَّا اتَّقَيْنَا وَالْقَوْمُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، وَالظَّاهِرُ أَنَّ رَبَّنَا وَاحِدٌ، وَبَيِّنَا وَاحِدٌ، وَدَعْوَتَنَا فِي الْإِسْلَامِ وَاحِدَةٌ، لَا نَسْتَزِيدُهُمْ فِي الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَالتَّصَدِيقِ بِرَسُولِهِ (صلى الله عليه وسلم)، وَلَا يَسْتَزِيدُونَنَا، الْأَمْرُ وَاحِدٌ، إِلَّا مَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ مِنْ دَمِ عَثْمَانَ، وَنَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ!</p>
--	---

ف: شان حضرات خلفای ثلاثه و شأن سائر مهاجرین و انصار بس ارفع و اعلی است، درین مکتوب حضرت معاویه را حضرت علی مرتضی در دین و ایمان مثل خود قرار میدهد و تصریح می فرماید که میان من و اهل شام اختلاف مذهبی قطعاً نیست الامر واحد. حضرات شیعه را باید که این فرمان گشتی را که جناب امیر باهتمام تام در تمام شهرها فرستاده و در نهج البلاغه که آنرا شیعه کتاب امیر علیه السلام می گویند مروی است بنظر عبرت مطالعه نمایند و خود انصاف کنند که آیا اتباع حضرت علی ایشان میکنند یا اهل سنت؟

حدیث هفتم

در نهج البلاغه مطبوعه مصر قسم اول ص ۱۹۸ می آرد که بعد شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه مردمان نزد حضرت علی مرتضی آمده درخواست بیعت کردند حضرت ممدوح بجواب ایشان فرمود که

<p>بگذارید مرا و بجوئید دیگری را زیرا که ما را آینده چنان احوال پیش آمدنی است که در آن چنان صورتها و رنگها خواهد بود که دلهای مردمان آن را تحمل نخواهند کرد و عقلها برجا نخواهند ماند و هرآئینه همه آفاق غبارآلود گشته و راه اجنبی شده. و بدانید که اگر من درخواست شما قبول کنم موافق علم خود با شما کار خواهم کرد و هرگز بسوی قول کسی و ناراضی کسی گوش نخواهم داشت و اگر بگذارید مرا پس مانند یکی از شما (مطیع اولوالامر) خواهم بود شاید که من از شما زیاده سمع و اطاعت آنکس کنم که شما او را اولوالامر خود سازید و وزارت من در حق شما به نسبت خلافت من زیاده مفید و بهتر است.</p>	<p>دَعُونِي وَالْتَمِسُوا غَيْرِي؛ فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجْوهٌ وَأَلْوَانٌ؛ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ، وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ، وَإِنَّ الْأَفْأاقَ قَدْ أَغَامَتِ، وَالْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ.</p> <p>وَأَعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ، وَلَمْ أَصْنَعْ إِلَيَّ قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَتَبِ الْعَاتِبِ، وَإِنْ تَرَكَتُمُونِي فَإِنَّا كَأَحَدِكُمْ؛ وَلَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعَكُمْ لِمَنْ وَلَّيْتُمُوهُ أَمْرَكُمْ، وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا، خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا!</p>
---	--

ف: درین کلام مبارک سه چیز قابل غورست:

اول: اینکه حضرت علی شهادت حضرت عثمان را برای اسلام و مسلمانان چه قدر مصیبت عظمی می دانست که فرمود فتنه ها برپاست که عقول در آن کار نمی کند و مطلع غبار آلود گشته و راه متغیر گشته.

دوم: اینکه از خلافت خود انکار فرموده و برای انتخاب شخصی دیگر امر نموده.

سوم: اینکه وزارت خود را برای مسلمانان مفیدتر و بهتر از خلافت خود فرموده.

از حضرات شیعه باید پرسید که حضرت علی مرتضی را درین ارشاد صادق میدانید یا کاذب؟ و آیا انکار حضرت علی از خلافت خود منصوبیت خلافت و امامت را مانند حرف غلط محو می کند یا نه؟ اگر منصوص بودی هرگز نه گفتی که مرا بگذارید و دیگری را انتخاب کنید. علامه ابن میسم بحرانی در شرح این کلام می گوید:

<p>یعنی: من مثل شما طاعت امیر تجویز کرده ی شما خواهم کرد بلکه شاید از شما زیاده اطاعت او کنم. این بسبب آن فرمود که جناب امیر علیه السلام وجوب طاعت امام را خوب می دانست.</p>	<p>أَيُّ كُنْتُ كَأَحَدِكُمْ فِي الطَّاعَةِ لِأَمِيرِكُمْ لَعَلِّي أَكُونُ أَطُوعَكُمْ لَهُ لِقُوَّةِ عِلْمِهِ بِوَجُوبِ طَاعَةِ الْإِمَامِ.</p>
--	--

باز همین علامه در شرح کلمه «لعلی» می فرماید:

<p>و شاید برای آن فرمود که در صورتی که اینچنین کسی راه اولوا الامر سازند که خلاف حکم خدا کند جناب امیر ازیشان زائد اطاعت او نخواهد کرد بلکه از همه زائد نافرمانی او خواهد نمود.</p>	<p>وإنما قال: «لعلی» لأنه علی تقدیر آن یولوا أحدا یخالف أمرالله لا یکون أطوعهم بل أعصاهم.</p>
---	---

ف: چنانکه از کلام امیر ثابت شد که انتخاب خلیفه و امام کار مسلمانان است هر که را مسلمانان منتخب کرده امام و اولوالامر سازند اطاعت او واجب می شود. این اطاعت در صورتیکه اولوالامر خلاف شریعت حکم کند واجب نیست. همچنان از کلام شارح توضیح این مقصد کما حقہ حاصل گردید.

حدیث هشتم

در نهج البلاغه قسم اول ص ۲۸۸ مناجات حضرت علی مرتضی نقل کرده که:

<p>ای خدا هر آئینه میدانی که آنچه بظهور آمد از ما (یعنی قبول کردیم خلافت را) این چیز بسبب طمع پادشاهت یاطلب ذخارف دنیا نیست بلکه برای اینست که از معالم دین تو سیراب شویم و خویبها در شهرهای تو ظاهر کنیم که تا ستم رسیدگان^۱ از بندگان تو امن یابند و آنچه از حدود تو معطل شده قایم کرده شود.</p>	<p>اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَّاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَّامِ، وَلَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الْأَضْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتُقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ.</p>
--	--

ف: این مناجات هم منصوصیت خلافت و امامت را باطل می کند کما هو ظاهر. اگر حضرت علی منصوص بودی هرگز این کلمات بر زبان او نیامدی که خداوند این کار که از من صادر شد برای پادشاهات دنیا نکرده ام برای مقاصد دینیه کرده ام زیرا که در صورت منصوصیت، هیچ کارکرده ی او نبود بلکه کرده رسول بود، لهذا بایستی که این گفتمی که خداوند من خلیفه منصوص رسول تو ام در فلان فلان امور دینیه مدد من کن. حضرت علی مرتضی این مضمون را در خطبه های خود بار بار فرموده چنانچه یک خطبه در همین جلد نهج البلاغه ص ۳۴۵ این است:

۱- غالباً مراد این است که از دست یاغیان قاتلان حضرت عثمان برکسانیکه ستمها رسیده آن مظلومان را امن داده شود از قاتلان حضرت عثمان قصاص که یکی از حدود است گرفته شود مگر مشیت خداوندی که جناب ممدوح درین اراده کامیاب نه شد.

<p>وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ، وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِرْبَةٌ، وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا، وَحَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا.</p>	<p>سوگند بخدا نبود مرا بسوی خلافت رغبتی و بسوی امامت حاجتی، و لیکن شما مرا بسوی خلافت و امامت خواندید و مرا برای قبول آن آماده ساختید.</p>
--	--

از شیعه باید پرسید که آیا شما سوگند حضرت علی را هم دروغ میدانید و میگوئید که حضرت علی خواهش خلافت داشت و برای حصول آن کوششهای بسیار کرد مگر حضرات خلفای ثلاثه او را مغلوب کردند؟

در تگاپوی بهر این مطلوب	همه غالب شدند و او مغلوب
با چنین وهم وطن زنادانی	اسدالله غالبش خوانی

حدیث نهم

در نهج البلاغه قسم اول ص ۳۴۱ می آرد که حضرت علی مرتضی فرمود:

<p>أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ، فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتُعْتَبَ، فَإِنْ أَبِي قُوتِلَ. وَلِعَمْرِي، لَئِنْ كَانَتْ الْأِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى يَخْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ، فَمَا إِلَيَّ ذَلِكَ سَبِيلٌ، وَلَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَيَّ مَنْ غَابَ عَنْهَا، ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ.</p>	<p>ای مسلمانان! هر آئینه مستحق تر از همه مردمان باین امر (یعنی خلافت) کسی است که در قوت این کار از همه زیاد و در علم باحکام الهی متعلقه بآن از همه فائق باشد (چون چنین کسی منتخب شود) پس اگر خلاف وی کسی شور کند او را باید فهمانید باز اگر نفهمد با او قتال باید کرد و سوگند بمالک جان خویش اگر امامت منعقد نشود بغیر اینکه همه مردمان در بیعت حاضر شوند پس درین بسیار دشوارست^۱ بلکه مسئله این است که فیصله اهل حل و عقد برای غائبان هم کافی است و بعد فیصله ایشان نه حاضر را اختیار باقی می ماند که از بیعت رجوع کند و نه غالب را که کسی دیگر را اختیار نماید.</p>
---	---

ف: این ارشاد فیض بار بنیاد مذهب شیعه را چنان متأصل میکند که نامی و نشانی از آن باقی نمیگذارد و همین است مسلک اهل سنت در باب امامت که نصب امام بر امت فرض است نه بذهم ی خدا، و تقرر امام از بیعت اهل حل و عقد می شود حاجت نص نیست.

۱- مگر این دشوار برای حضرت صدیق آسان، چنانچه از کتاب احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص ۳۸ سابقاً منقول شد که کسی از مسلمانان نبود که بر دست مبارک او بیعت نکرده باشد و صرف پنج کس باکراه و باقی همه برضا و رغبت بیعت نموده بودند و ادعای اکراه پنج کس از مزعومات باطله ابن سباست چنانچه از ارشادات حضرت علی مرتضی ظاهرست.

حدیث دهم

در نهج البلاغه جلد اول ص ۶۳ می آرد که حضرت علی مرتضی بمردمان فرمود که:

<p>وگمان مبرید^۱ بر من این که بر خاطر من گران گذرد سخن حق که بمن گفته شود نه اینکه من طالب عظمت خود هستم هر آئینه کسی که سخن حق یا مشوره ی عدل بر وی گرانی کند عمل کردن بر حق و عدالت بروی زیاده گران خواهد بود. پس باز نمائید از سخن حق گفتن پیش من و مشوره عدل دادن بمن زیرا که هر آئینه من نیستم بالاتر از خطا کردن در نفس خود مامون نیستم از خطا کردن در فعل خود.</p>	<p>وَلَا تَظُنُّوا بِي اسْتِنْقَالًا فِي حَقِّ قَيْلٍ لِي، وَلَا التَّمَّاسَ إِعْظَامَ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مَنْ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ، كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تَكْفُؤُوا عَن مَقَالِ بِحَقِّ، أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِيَ، وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي.</p>
---	---

ف: در ابطال عصمت بیانی ازین واضح تر چه خواهد بود بعد اینچنین بیان صریح هر که حضرت علی را معصوم گوید و برای امامت عصمت را شرط قرار دهد بلاشبه حضرت علی مرتضی را کاذب میدانند. درین حدیث خطا را بدو قسم تقسیم فرموده خطای نفسی و خطای فعلی، مراد از خطای نفسی علمی است مقصود اینکه در علم و عمل هر دو خطا از من ممکن است و علاوه این ارشاد در کتب شیعه صدور این هر دو قسم نیز از حضرت علی و دیگر ائمه مروی است.

۱- درین ارشاد مبارک آنچه از حال خود خبر داد و اهل سنت بدل و جان از صد زبان تصدیق آن می کنند و اوراق تاریخ شهادت آن میدهند که بارها در ایام خلافت او سرور بار مردمان او را سخن حق گفتند و مشوره عدل دادند و او رضی الله عنه ذره برابر سرکه بر آبرو نیاورد. یک واقعه را ازین واقعات کثیر حضرت عارف شیرازی در بوستان نظم فرموده ابیات دلکش آورده می فرماید:

به شکلی برد پیش علی	مگر مشککش را کند	امیر عدد بند کشور	جوابی بگفت از سر علم و رای
منجلی	بگفتا چنین نیست یا ابا الحسن	گشای	بگفت ار توانی ازین به به گوی
شندیم که شخصی دران	به گل چشمه خود نشاید	نامجوی	که من بر خطا بودم او بر صواب
انجمن	نهدت	پسندید ازو شاه مردان	فردگز تندی بنا واجبش
بگفت آنچه دانست و پاکیزه گفت	نکردی خود از کبر و زی	جواب	حاجتش
گر امروز بودی خداوند	نگاه	همی راندی از بارگه	

اینچنین واقعات در کتب تاریخ بسارست.

حدیث یازدهم

در فروع کافی جلد اول کتاب الجهاد حدیثی طولانی از حضرت امام جعفر صادق مروی است آغاز این از ص ۶۰۹ و اختتامش بر ص ۶۱۳ واقع شده. درین حدیث دفتری است از فضائل و مناقب حضرات خلفای ثلاثه و سائر مهاجرین و انصار رضی الله عنهم. و حقیقت هر سه خلافت. این حدیث از ابوعمر و زبیری مروی است. حاصل این حدیث آن است که ابوعمر و مذکور میگوید که من از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که دعوت الی الله و جهاد فی سبیل الله برای هرکس جائزست یا قومی برای این کار مخصوص است. امام فرمود که برای هرکس جائز نیست بلکه جماعتی برای این مخصوص است.

راوی مذکور گوید که باز پرسیدم که آن جماعت کدام است؟ امام فرمود که آن جماعتی است که به شرائط جهاد موصوف باشد و آیات متعدده از قرآن مجید تلاوت کرده فرمود که هر قدر اوصاف کمال مومنین صالحین که درین آیات مذکورست این همه در آن جماعت موجود باشد از آن جمله این آیت هم تلاوت کرد: ﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ﴾ و با این همه اوصاف کمال این هم شرط است که مظلوم باشند. چنانچه در آیت: ﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِنَاهِمُ ظَلَمُوا﴾ برای ایشان اذن جهاد مذکور است. و کسی را منجانب الله اذن جهاد حاصل نمی شود تا وقتیکه مظلوم نباشد و مظلوم نمیشود بغیر اینکه مومن باشد و مومن نمی شود بغیر این که در وی شرائط ایمان^۱ یافته شود زیرا که آنکس که در شرائط ایمان کامل نباشد او خود ظالم است. بر مومنان واجب است که با این کس جهاد کنند. این چنین کس را هرگز منجانب الله اذن جهاد حاصل نمی شود.

راوی گوید که باز پرسیدم که آیت ﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ﴾ در حق آن مهاجرین نازل شده بود که بریشان کفار مکه ظلم کرده بودند پس چگونه باشد حال آن کسان که علاوه کفار مکه با دیگر قبائل عرب جهاد کردند و با کسری (پادشاه ایران) و با قیصر (پادشاه روم) جهاد کردند. زیرا که از دیگر قبائل عرب و نیز از کسری و قیصر هیچ ظلمی بر مسلمانان بوقوع نیامده بود لهذا از آیت مذکوره یعنی ﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ﴾ برای ایشان اذن جهاد مستنبط نخواهد شد. امام جعفر صادق علیه السلام بجواب من فرمود: «لیس^۲ کما ظننت ولا کما ذکرت ولكن المهاجرین ظلموا من

۱- درین حدیث به سلسله تفصیل شرائط ایمان ده صفات مذکورست که هیچ درجه از کمال بعد آن ده صفات باقی نمی ماند.

۲- حضرت مولانا حیدرعلی مصنف منتهی الکلام طرفی ازین حدیث در کتاب بصارة العین نقل فرموده بودند در آن ایام لکهنو دارالسلطنت شیعه بود و از مجتهدین کرام هر کوچه و باز او رشک شهر سبز را می نمود به مجرد اشاعت این حدیث قیامت کبری قایم شد در مجتهدین عظام خواب و خور حرام گردید هر یک درین

جهتین ظلمهم أهل مكة باخراجهم من ديارهم وأموالهم فقاتلوهم باذن الله لهم في ذلك وظلمهم كسرى
وقیصر ومن كان دونهم من قبائل العرب والعجم بما كان في أيديهم مما كان المؤمنون أحق به منهم. فقد
قاتلوهم بإذن الله عزوجل لهم في ذلك وبحجة هذه الآية يقاتل مومنون كل زمان».

ترجمه حدیث مذکور:

امام جعفر صادق فرمود که حقیقت این نیست که تو گفتی. بلکه بر مهاجرین دو قسم ظلم
واقع شد. یکی آنکه اهل مکه بریشان ظلم کردند که ایشان را از خانهای ایشان واموال ایشان بدر
کردند. لهذا مهاجرین باذن خدا با اهل مکه جهاد کردند و ظلم دوم آنکه کسری و قیصر و دیگر
قبائل عرب و عجم برایشان کردند که نعمتهائیکه مستحق آن مومنین بودند در قبضه خود کردند
لهذا مهاجرین با کسری و قیصر و دیگر قبائل عرب و عجم جهاد کردند بسبب اینکه الله عزوجل
ایشان را باین جاد اذن داده بود و بدلیل همین آیت مسلمانان هر زمانه جهاد و قتال خواهند کرد.
درین حدیث کسانی را که در ایران و روم جهاد کردند مهاجرین فرموده شد و مظلوم و
موصوف بده صفات کامله اهل ایمان قرار داده شد. و ظاهرست که جهاد کننده با کسری و قیصر
بجز حضرات خلفای ثلاثه کسی دیگر نبود. در همین کتاب کافی اقرار این امر هم موجودست
که جهاد ایران در عهد حضرت عمر فاروق بود. پس ازین واضح تر بیان مناقب حضرات خلفای
ثلاثه و بیان حقیقت خلافت بیانی دیگر چه خواهد بود. فالحمد لله.

حدیث دوازدهم

فکر بود که جوابی معقول ازین حدیث مهیا کرده از پادشاه در آن انعامات ذاخره و خلعتهای فاخره حاصل
کند. مشکلی عجیب پیش آمد نه یارای آن که از صحت و اعتبار حدیث انکار کنند زیراکه از کتاب کافی
پسند معتبر منقول بود در گنجائش آن که تاویل و تسویلی بکار آرند و بقول سلطان العلماء چنین اوقات
حضرت امام غائب نزد مجتهدین شیعه تشریف آورده حل مشکلات می فرمایند لیکن درین مشکل آنجناب
هم دستگیری نه فرمودند. بالاخره سلطان العلماء مولوی سید محمد مجتهد اعظم در تشید المبانی آنچه در
جواب این حدیث فرمودند بر بدحواسی و پریشانی خود و دیگر مجتهدین مهر تصدیق ثبت کردند ازین
جواب خاموشی هزار درجه بهتر بود. در تشید المبانی می فرمایند: نهایت آنچه ازین حدیث ظاهر می شود
این است که مهاجرین مأذون به جهاد کسری و قیصر بودند و حقیقت خلافت خلفا از آن اصلا مستفاد نمی
شود. شیعه خود ببینند که این چه جواب است. امام جعفر صادق می فرمایند که کسی مأذون به جهاد نمی
شود تا وقتیکه ده صفات مذکوره در وی نباشد و آن ده صفات در خلیفه ی غاصب و ظالم کجا؟ و مجتهد
صاحب فرمایند که حقیقت خلافت ثابت نمی شود اگر این را جواب نام نهند در دنیا هیچ چیزی لاجواب
نخواهد ماند. تفصیل این اجمال در رساله تفسیر آیه تطهیر باید دید که در آن فوائد دیگر بسیارست.

فرمان عالی شان سید المسلمین حضرت حسن بن علی رضی الله عنه:
در کتاب احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص ۱۳۷ می آرد که در دربار حضرت معاویه رضی
الله عنه روزی اجتماع اهل علم بود از آنجمله حضرات حسنین و حضرت عبدالله بن عباس و
فضل بن عباس و عمر بن ام سلمه و أسامه رضی الله عنهم أجمعین هم بودند. درین مجمع اهل
علم سیدنا حسن بن علی فرمود:

لأقولن كلاماً ما أنت أهله، ولكني أقول لتسمعه بنو هؤلاء حولي أن الناس قد اجتمعوا على أمور كثيرة ليس بينهم اختلاف ولا تنازع ولا فرقة، على شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله وعبيده والصلوات الخمس والزكاة المفروضة وصوم شهر رمضان وحج البيت، ثم أشياء كثيرة من طاعة الله لا يحصى ولا يعدها إلا الله واجتمعوا على تحريم الزنا والسرقه والكذب والقطيعة والخيانة وأشياء كثيرة من معاصي الله لا يحصى ولا يعدها إلا الله، واختلفوا في سنن اقتتلوا فيها وصاروا فرقاً يلعن بعضهم بعضاً وهي الولاية ويقتل بعضهم بعضاً أنهم أحق وأولى بها إلا فرقة تتبع كتاب الله وسنة نبيه، فمن أخذ بما عليه أهل القبلة الذين ليس فيه اختلاف ورد علم ما اختلفوا فيه إلى الله سلم ونجا من النار، ودخل الجنة.

هر آئینه می گویم سخنهاى كه اى معاويه تو اهل آن نىستى (يعين تو مخاطب آن نىستى) وليكن مى گويم تا كه بشنوند آن را برادران و خویشان من كه گرد من نشسته اند هر آئینه مسلمانان متفق اند بر اشياى بسيار كه نىست در ميان ايشان در آن اشيا اختلافى و نه نزاعى و نه افتراقى، (مثلاً متفق اند) بر شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله و نمازهاى پنجگانه و زكات مفروضه و روزه ماه رمضان و حج بيت الله و ماسواى اين چيزهاى بسيارست از اطاعت خداوندى كه شمار آن بجز خدا كسى نميداند. همچنين متفق اند بر حرمت زنا و دزدى و دروغگوئى و قطع قرابت و خيانت و علاوه اين چيزهاى بسيار است از گناهان كه شمار آن بجز خدا كسى نميداند و اختلاف نموده اند در طريقه هاى چند كه باهم كارزار ميكنند براى آن طريقه ها و گشته اند بسبب آن فرقه ها و لعنت مى كند بعض ايشان بعض را و آن چيز اختلافى مسئله امامت است كه بسبب آن بعض ايشان بعض را مى كشد و خود را مستحق و لايق امامت مى داند مگر گروهى كه پيروي كتاب خدا و سنت نبى او مى كند (ازين فتنه برى است) پس هر كس را كه آن چيزها را اختيار كند كه تمام اهل قبله بر آن متفق اند و اختلافى در آن نىست و حواله بخدا كند علم آن چيزها كه دران اهل قبله^۱ مختلف اند آن كس از فتنه ي محفوظ خواهد ماند و از دوزخ نجات خواهد يافت و در جنت داخل خواهد شد.

۱- حضرت على مرتضى كرم الله وجهه براى امور مختلف فيها نيز هدايتى روشن ارشاد فرموده. در نهج البلاغه قسم اول ص ۲۶۱ مى آرد:

درین فرمان رفیع البیان سه امور مهم عالی شأن ارشاد فرمود:

اول: اینکه بسیاری از امور دینیه است که تمام اهل قبله بر آن متفق اند و بعضی از چیزهاست که در آن اهل قبله اختلاف دارند و در مثال امور مختلف فیها تصریح مساله امامت نمود که بسبب آن مابین کلمه گویان اسلام بازار قتل و قتال گرم است.

دوم: اینکه هر کس که امور متفق علیها را اختیار کند و مختلف فیها را ترک نماید از دوزخ نجات خواهد یافت و در جنت خواهد رفت.

<p>هلاک (یعین دوزخی) خواهند شد درباره ی من دو گروه، یکی آنکه با من محبت زائد کند آن محبت او را به جانب خلاف حق ببرد. دیگری آنکه با من بغض زائد دارد که آن بغض او را به جانب خلاف حق ببرد. و بهترین مردمان آنست که درباره ی من اعتقاد متوسط دارد. و پس ای حاضرین، شما همین اعتقاد متوسط را بر خود لازم دانید و متابعت سواد اعظم اسلام را لازم شمارید چه بر جماعت دست خداست و از افتراق بین المسلمین پرهیز کنید زیرا که هر کس از جماعت جدا شد شکار افکار شیطان خواهد گشت. چنانکه گوسفندی که از گله خود جدا شود شکارگرگ می شود. آگاه باشید هر که شما را برای مخالفت سواد اعظم و برای افتراق بین المسلمین دعوت دهد او را قتل کنید اگرچه زیر این عمامه من باشد. (یعنی اگرچه من خودم باشم).</p>	<p>وَسَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانٍ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَخَيْرُ النَّاسِ فِي حَالِ الْأَنْمَطِ الْأَوْسَطِ فَأَلْزَمُوهُ، وَالزَّمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفِرْقَةَ! فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّةَ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ. أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشَّعَارِ فَاقْتُلُوهُ، وَلَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ.</p>
---	--

ف: این ارشاد حضرت علی مرتضی در نهج البلاغه در مقامات متعدده عبارات متنوعه منقول است و علاوه ی نهج البلاغه در کتب دیگر هم مروی است، و در کتب اهل سنت نیز این مضمون از حضرت ممدوح ماثور است.

ازین ارشاد علی رضی الله عنه دو چیز به غایت وضاحت هویدا شد. اول: آنکه در محبت حضرت علی غلو کردن و او را از مرتبه که برای او از کتاب و سنت ثابت می شود بالا بردن موجب هلاکت و موجب عذاب جهنم است و شک نیست که جمیع فرق شیعه درین غلو مبتلا هستند. فرقه ی درجه اعلی در غلو دارد که او را خدا می گوید مانند فرقه نصیریه، فرقه دیگر درجه اولی در غلو دارد که او را همه صفات کمال مماثل و مساوی سیدالانبیا صلی الله علیه وسلم و افضل از سائر انبیا میداند مانند فرقه اثنا عشریه. دوم: آنکه در امور مختلف فیها که (حسب تصریح سیدنا حسن بن علی مساله امامت بزرگترین این امورست) پیروی سواد اعظم باید نمود. و برای سود اعظم لفظ جماعت هم استعمال فرمود تا ظاهر گردد که مراد وی رضی الله عنه از سواد اعظم گروه باشکوه اهل سنت و جماعت است. و در حدیث دیگر که آن هم در کتب شیعه مانند احتجاج طبرسی و غیره مروی است لفظ اهل سنت هم استعمال فرموده. و درین امر تاکید را باین نهایت قصوی رسانید که کسیکه بخلاف مذهب اهل سنت و جماعت دعوت کند او را واجب القتل قرار داد فرمود که (بفرض محال) اگر من به خلاف مذهب اهل سنت و جماعت دعوت دهم قتل من هم واجب است.

سوم: اینکه گروهی را که اتباع کتاب الله و اتباع سنت رسول الله می کند پسند نمود و او را از امور اختلافیه بالاتر فرمود و درین ضمن این هم ظاهر فرمود که بجز قرآن مجید و سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چیزی دیگر واجب الاتباع نیست. بنیاد مذهب شیعه از بیخ و بن برکنده شد، چه ایشان اقوال ائمه را مانند سنت پیغمبر میدانند بلکه با سنت پیغمبر کاری ندارند در کتب ایشان حدیث نبوی شاذ و نادر است. همین اقوال ائمه خصوصاً حضرت امام باقر و جعفر صادق را حدیث می گویند.

اگر شیعه برین فرمان سید مجتبی عمل کنند همه نزاعات و اختلافات سنی و شیعه از جهان معدوم گردد و چه مبارک ساعت باشد که هر دو با هم متفق شده خدمت دین پاک کنند. اهل سنت برای اینگونه مصالحت فیما بین همه وقت آماده اند و شعر حضرت خواجه حافظ بطور فال نیک ورد زبان میدارند:

شکر ایزد که میان من و او صلح فتاد
حوریان رقص کنان ساغر و پیمانہ زدند

خاتمه در بیان محبت اهل بیت

در آغاز این تکمله بخاطر داشتم که در کتب شیعه هر چه از توهین و تذلیل اهل بیت بنظر این قاصر رسیده همه را درین خاتمه یکجا سازم. لیکن این تکمله باوجود اختصار باین مقدار رسید که درین وقت وسعت اتمام آن اراده باقی نماند، ان شاءالله تعالی برای آن تصنیفی مستقل خواهم پرداخت ودفتری دیگر خواهم ساخت.

بهر آن دفتری ز نو سازم

داسستانی دگر پیرو دازم

لیکن چنانکه گفته اند «ما لا یدرک کله لایترک کله» حرفی چند از آن حواله قلم می کنم والله ولی المؤمنین. باید دانست که اینجا قطع نظر ازین می کنیم که معنی اهل بیت چیست و مصداق حقیقی آن کیست، سخن را بر همان معنی دائر می گردانیم که ساخته و پرداخته حضرات شیعه است.

سیدنا علی مرتضی کرم الله وجهه

حضرات شیعه باجناب موصوف آنچه کردند تفصیلش ناگفته به، لهذا خود بر اقوال آنجناب و آن هم یکی از هزار اکتفا نموده می شود.

در نهج البلاغه مطبوعه مصر قسم اول ص ۴۲ می آرد که حضرت علی مرتضی به شیعیان

خود فرمود:

<p>شما نافرمانی می کنید امام خود را و اصحاب معاویه اطاعت میکنند امام خود را در امور ناحق، و امانت داری میکنند باصحاب خود، شما خیانت میکنید و ایشان در شهرهای خود کارهای خوب میکنند و شما فساد می کنید حتی که اگر امانت نهم نزد کسی از شما یک تعب می ترسم که دستی آن ببرد.</p> <p>خداوندا، من ایشان را عاجز و رنجیده کردم و ایشان مرا رنج دادند پس مرا بعوض ایشان بهتر از ایشان عطا کن و ایشان را بعوض من بدتر از من، خداوندا بگداز دلهای ایشان را چنانکه گداخته می شود نمک در آب.</p>	<p>وَبِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ، وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ، وَبِأَدَائِهِمْ الْأَمَانَةَ إِلَيَّ صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ، وَبِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَقَسَادِكُمْ، فَلَوْ اِتَّمَنْتَ أَحَدَكُمْ عَلَى قَعْبٍ لَخَشِيتُ أَنْ يَذْهَبَ بِعِلَاقَتِهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتُهُمْ وَمَلُونِي، وَسَمَّمْتُهُمْ وَسَمَّمُونِي، فَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ، وَأَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي، اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبِهِمْ كَمَا يُمَاتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ.</p>
---	--

ف: درین ارشاد شیعیان را نافرمان و خائن و مفسد فرمود و دعای بد برای ایشان کرد.

و در نهج البلاغه قسم اول ص ۷۷ می آرد که حضرت علی مرتضی فرمود:

<p>لعنت کند خدا شما را هر آئینه پر کردید دل مرا از ریم و پر کردید سینه ی مرا از غیظ و نوشانیدید مرا جرعه های غم بتدریج پی در پی.</p>	<p>قَاتَلَكُمْ اللَّهُ! لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا، وَشَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا، وَجَرَعْتُمُونِي نُعْبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا.</p>
--	---

ف: درین ارشاد هم بد دعای مرتضوی و ایذا رسانی شیعیان قابل عبرت است.

و در نهج البلاغه قسم اول ص ۲۰۳ آورده که حضرت علی مرتضی فرمود:

<p>سوگند بخدا آرزو دارم که کاش معاویه معامله ی مبادله می کرد بمن، بعوض شما (کسان خود را میداد) بآن طریق که دینار بعوض درهم داده می شود یعنی از من ده نفر شما میگرفت و مرا یک نفر از کسان خویش می داد.</p>	<p>لَوَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنْ مُعَاوِيَةَ صَارَفَنِي بِكُمْ صَرَفَ الدِّينَارِ بِالدَّرْهِمِ، فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَأَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ!</p>
---	---

ف: درین ارشاد حقیقت شیعیان کما حقہ واضح فرمود و بسوگند گفت که من آرزو دارم که کاش معاویه مبادله کسان خود با شما بکند و یک کس خود بعوض ده کس شما بدهد. (مگر

حضرت معاویه کی برین مبادلہ راضی تواند شد).

المختصر، حضرت علی مرتضی شیعیان را حسب ذیل القاب عطا فرمود:

۱- نافرمان

۲- بی وفا

۳- بزدل

۴- خائن

۲- ۵- مفسد

۶- موذی

۷- حیلہ ساز

۸- بد عهد

۹- ناقابل اعتماد

۱۰- بی غیرت،

در خطبات نهج البلاغه بتفصیل و توضیح این همه القاب موجودست.

اگر شیعه گویند که همه شیعیان چنین نبودند بعضی ازیشان با اخلاص و جان نثار هم بودند پس برای تسلی ایشان یک ارشاد جناب مرتضوی کافی است. در نهج البلاغه قسم اول ص ۶۳ آورده:

فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي، فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ.	پس چون غور کردم معلوم شد که کسی مددگار من نیست بجز اهل بیت من، پس بخل کردم بایشان از موت (یعنی نخواستم که ایشان را برای جهاد بفرستم).
---	---

معلوم شد که بجز اهل بیت یک نفر هم از القاب مذکوره مستثنی نبود.

سیدنا حسن بن علی رضی الله عنهما

بدسلوکی شیعیان پاک با حضرت ممدوح تا باینجا رسید که همه متفق شده برین کار کمر بستند که حضرت ممدوح را دست و پا بسته به حضرت معاویه بدهند یا بالفاظ دیگر بدست حضرت معاویه بفروشند، حضرت ممدوح بسیار صائب الرای و روشن ضمیر بود و چرا نباشد که بهترین انبیا صلی الله علیه وسلم او را مشابه خود فرموده بود هم در صورت و هم در سیرت. لهذا بر مکنون شیعیان پاک متنبه شد و با حضرت معاویه صلح کرده خود را از پنجه ایشان رها نمود. شیعیان پاک بسی غضبناک شدند که شکار از دست رفت پس اراده ی قتل او کردند مگر مقدر نبود و خیمه او تاراج کردند که حتی که مصلی از زیر پای او ربودند و همه اموال او

بغارت بردند و او را مذل المومنین (ذلیل کننده مومنان) خطاب دادند. اولاد او را از امامت تا قیام قیامت محروم کردند. این همه مضامین در کتب معتبره شیعه مذکور است بطور مثال قدر قلیلی از آن منقول می شود.

در احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص ۱۳۸ می آرد.

<p>روایت است از زید بن وهب جهنی که گفت: چون به نیزه زخمی کرده شد حضرت حسن در شهر مدائن، نزد او رفتم و او مبتلای درد و الم بود، باو گفتم که ای فرزند رسول خدا، چه رای داری درین امر زیرا که مردمان متحیراند؟ فرمود: سوگند بخدا معاویه را من ازیشان برای خود بهتر می دانم. ایشان ادعا می کنند که شیعه من اند و اراده قتل من کردند و سامان مرا بغارت بردند و مال من در قبضه خود کردند. سوگند بخدا اینکه از معاویه عهدی بگیرم و ذریعه آن خون خود را محفوظ سازم و برای اهل خود امن حاصل کنم بهترست از آنکه ایشان مرا قتل کنند و اهل بیت من و اهل من ضایع شوند.</p>	<p>عن زید بن وهب الجهنی قال: لما طعن الحسن بن علی بالمدائن أتیته وهو متوجع فقلت: ما تری یا ابن رسول الله! فإن الناس متحیرون؟ فقال: أری والله معاویة خیراً لی من هؤلاء یزعمون أنهم شیعیة ابتغوا قتلی ونهبوا ثقلی وأخذوا مالی والله لأن أخذ من معاویة عهداً حقن به دمی وأمن به فی أهلی خیر من أن یقتلونی فتضیع أهل بیتی وأهلی.</p>
---	--

و علامه باقر مجلسیس در جلاءالعیون می نویسد:

ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که سدید صیرفی (شیعه ی خاص) بخدمت امام محمد باقر گفت که چگونه امام حسن امام شد و حال آنکه خلافت را به معاویه گذاشت؟ حضرت فرمود که بس کن او داناتر بود بآنچه کرد.

و در کتاب احتجاج روایت کرده که چون حضرت امام حسن صلوات الله علیه با معاویه صلح کرد مردم بخدمت آنحضرت آمدند و بعضی او را ملامت کردند بر بیعت معاویه.

وایضاً روایت است که چون خنجر بحضرت امام حسن صلوات الله زدند در مدائن زید بن وهب جهنی بخدمت آنحضرت رفت و آن حضرت در درد و الم بود گفت: چه مصلحت میدانی یا ابن رسول الله، بدرستیکه مردم متحیر اند درین کار؟ حضرت فرمود که بخدا سوگند که معاویه از برای من بهترست ازین جماعت که دعوی میکنند که شیعه ی من اند و اراده ی قتل من کردند و مال مرا غارت کردند. نیز در جلاءالعیون است که شیخ کشی بسند معتبر از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امام حسن بخانه نشسته بود ناگاه سواره ی آمد که او را سفیان بی علی می گفتند و گفت: السلام علیک ای ذلیل کننده مومنان. نیز

در جلاءالعیون است.

پس با پسرش امام حسن بیعت کردند و بعد از بیعت با او غدر و مکر کردند و خواستند که او را به دشمن دهند و اهل عراق بر روی او ایستادند و خنجر به پهلویش زدند و خیمه اش را غارت کردند حتی که خلخالهای کنیزان آنحضرت را از پاهای ایشان بیرون آوردند و او را مضطر کردند تا آنکه با معاویه صلح کردند، خونهای خود و اهل بیت خود را حفظ کردند و اهل بیت او بسیار اندک بودند. پس بیست هزار کس اهل عراق با حضرت امام حسین علیه السلام بیعت کردند و آنهای که با او مبیعت کرده بودند شمشیر بر روی او کشیدند و هنوز بیعت های آنحضرت در گردن ایشان بود که او را شهید کردند.

و تحقیق این است که همین شیعیان پاک حضرت ممدوح را زهر خورانیده هلاک کردند رضی الله تعالی عنه وأرضاه.

سیدنا حسین بن علی رضی الله عنهما

سلوک شیعه با حضرت ممدوح حاجت بیان ندارد، و در همه عالم مشهور و بر زبانهای خاص و عام مذکورست. خلاصه اش این که شیعیان پاک حضرت ممدوح را پی در پی نامه ها فرستادند در آن نامه ها اشتیاق بی پایان و اخلاص بیکران اظهار نموده او را نگذاشتند که در مدینه منوره که جای امن بود بماند بکوفه طلب کردند چون به کربلا رسید او را و فرزندان و برادران و برادرزادگان او را بغایت بی رحمی به تیغ کشیدند و سوای حضرت علی بن حسین یعنی زین العابدین که در آن ایام بیمار بود و صغیر السن هم بود کسی را از جنبش مردان زنده نگذاشتند و بعد قتل همه خاندان ماتمها نمودند و گریه و زاری آغاز کردند که سلسله اش هنوز جاری است، اول ماتمی که برای حسین کرده شد بحکم یزید در خانه او بود.

رسم ماتم بنا یزید نمود

هرکه آمد بران مزید نمود

بعد قتل حسین سلیمان بن صرد خزاعی و مسیب بن بخره که علمای شیعه ایشان را از شیعیان خاص نوشته اند با دیگر شیعیان قاتلان حسین در یک خانه جمع شدند و گفتند که در خسران^۱ دنیا و آخرت نصیب ما شد که بعد از آنکه امام حسین را طلب داشتیم تیغ بر روی او کشیدیم تا از بی وفائی ما رسید باو آنچه رسیده و گفتند که ما توبه می کنیم و خود را به لقب توابین شهرت دادند. این همه مضامین بحواله ی کتب شیعه و نقل عبارات آنها در رساله ی که مستقلاً برای

۱- لفظ این فقره عبارت مجالس المؤمنین است.

همین موضوع تالیف یافته که نامش «قاتلان حسین کی خانه تلاشی»^۱ است منقول شده. درین رساله اقرار علمای شیعه و کلماتی که در آخر وقت از زبان مبارک حضرت حسین بحق شیعیان باصفا صادر شده و کلماتی که از زبان مبارک حضرت زین العابدین و حضرت زینب بنت حسین بخطاب شیعیان پاک بعد واقعه ی شهادت ظهور یافته قابل دید و لایق صد هزار عبرت است. **إِنَّ اللَّهَ إِنْ أَلِيَهُ رَاجِعُونَ.**

سیدنا علی بن حسین رضی الله عنهما

بر حضرت ممدوح شیعیان باصفا توفیق یافتند تا هم در خدمتگزاری حسب استطاعت خود تقصیری نکردند از آن جمله اینکه مشهور کردند که امام زین العابدین خون بهای شهیدان کربلا را از یزید قبول فرمود، چنانچه در جلاء العیون روایت آن موجودست. و قابل عبرت این است که خون بهای این همه بزرگان صرف دو صد اشرفی مذکورست.

بعد حضرت زین العابدین

تا حضرت حسن عسکری امامی نیست که او و اولاد او از دست و زبان شیعیان باصفا محفوظ مانده باشد، حضرت زین العابدین یازده فرزند داشت، ازین جماعت صرف حضرت محمدباقر را شیعه امام می دانند و باقی همه را بد می گویند، خصوصاً در شان حضرت زید شهید آنچه بی ادبها کرده اند در کتب ایشان خاصتاً در اصول کافی مذکورست. و حضرت محمد باقر که او را امام می گویند در حق او هم کمی نکرده اند چنانچه بحث کردن زراره، صاحب بحث امام موصوف را جاهل قرار دادن، در اصول کافی ص ۵۵۶ مذکورست بعد حضرت امام محمد باقر از فرزندان او صرف امام جعفر صادق را امام می گویند باقی همه را بالفاظ ناشائسته یاد می کنند و در شان حضرت امام جعفر صادق که او را امام گویند زراره صاحب فرمایند که اما جعفر ففی قلبی علیه لعنة چنانچه در رجال کشی این قول زراره صاحب موجودست. و از همه فایق تر اینکه ربیع که یکی از شیعیان با اخلاص بود امام جعفر صادق را گرفتار کرده سر و پا برهنه در دربار منصور خلیفه عباسی برای قتل برد و لیکن مشیت خدا نبود

۱- این رساله سه بار طبع شده تا وقتیکه از جانب مجتهدین لکهنو جواب این رساله بظهور نیامده بود، در دلها خلجان بود که علماء شیعه چه جواب خواهند داد آیا انکار این عبارات خواهند کرد یا کتب منقول عنها را غیر معتبر خواهند گفت، یا تاویل این روایات و اقوال خواهند کرد. باری بحمدالله این خلجان هم رفع شد و از جانب علمای شیعه جواب این رساله شایع گردید که بدیدن آن لاجوابی این رساله ناقابل انکار گشت. جواب الجواب هم در طباعت ثالثه باین رساله ملحق کرده شد. سالهاست که آن جواب الجواب اشاعت یافته لیکن بعد آن صدای برنخاست. ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

منصور بر عاجزی و پیرانه سالی امام جعفر صادق رحم کرده دست از قتل او برداشت این واقعه در جلاءالعیون با تفصیل مذکورست.

المختصر، با هر امام و فرزندان او همین معاملات شیعه خود در کتب شیعه مذکور اند و با اولاد حضرت امام حسن عناد خاص دارند. چنانچه در احتجاج طبرسی مطبوعه ایران ص ۱۹۲ آورده که حضرت امام جعفر صادق فرمود:

<p>نیست از ما کسی که دشمن او از اهل بیت او نباشند. کسی پرسید که آیا اولاد امام حسن مذهب حق را یعنی مساله امامت را نمیدانند. امام فرمود: میدانند لیکن ایشان را حسد برین کار آماده می کند و از قبول حق باز میدارد.</p>	<p>لیس منا أحد إلا وله عدو من أهل بيته، فقيل له: بنو الحسن لا يعرفون الحق. قال: بلى، ولكن يحملهم الحسد يمنعهم.</p>
--	--

باز در همین کتاب ص ۱۹۳ از امام جعفر صادق آورده که او فرمود:

<p>اگر حسن بن علی بر زنا کاری و رباخواری و شراب نوشی می مُرد بهتر از آن حال بودی که در آن مُرد (یعنی انکار امامت).</p>	<p>لو توفي الحسن بن علي علي الزنا والربا وشرب الخمر كان خيراً مما توفي عليه.</p>
--	--

بادیگر اولاد حضرت علی مرتضی مانند حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان که با برادر خود حضرت حسین در میدان کربلا شربت شهادت چشیدند و با حضرت محمدبن حنیفه (که محبوب ترین اولاد او بود بعد حسنین) آنچه کردند هم در کتب ایشان مرقوم است.

اکنون به مختصر بغایت اختصار از حال امام المفسرین حضرت عبدالله بن عباس که پسر عم سید انبیاست صلی الله علیه وسلم، این را ختم می کنیم که وعده ی آن سابقاً بر زبان قلم رفته بود. حضرت عباس را آنچه گفتند و دشنامهای ناپاک در حق او استعمال کردند در ترجمه آیات بینات در صفحات گذشته نوشته شد اینک در حق پسر وی مطالعه باید کرد.

در اصول کافی ص ۱۵۰ از امام باقر منقول است که آنجناب روزی نشسته بود که خودبخود در خنده آمد بعد ازان فرمود که مرا این وقت یک گفتگوی ابن عباس یاد آمد. ابن عباس روزی با علی مرتضی درباره ی شب قدر بحث کرد و فرموده ی حضرت علی را انکار نمود پس فرشته ظاهر شد و پرهای خود زده چشم او را کور کرد من از وی گفتم:

<p>اگر این را انکار کنی بعد از آنکه شنیده ی از رسول خدا صلی الله علیه وآله پس داخل خواهد کرد خدا ترا در دوزخ چنانکه کور کرد چشم ترا آن روز که انکار کرده بودی آن را پیش علی بن ابی طالب علیه السلام.</p>	<p>إن حجدت لها بعد ما سمعتها من رسول الله صلى الله عليه وآله فأدخلك الله النار كما أعمى بصرک يوم حجدت لها علی بن علی بن ابی طالب علیه السلام.</p>
--	---

این روایت قدری طویل است بعد عبارت منقوله این است که امام باقر فرموده:

<p>پس بگذاشتم عبدالله بن عباس را آن روز بسبب سخافت عقل او و بعد از آن ملاقات کردم با وی و گفتم: ای ابن عباس، چنانکه دیروز راست گفستی این چنین راست گاهی نگفته بودی.</p>	<p>ثم تركته ذلك اليوم لسخافة عقله، ثم لاقيته فقلت يا ابن عباس! ما تكلمت بصدق مثل أمس.</p>
---	---

و در آخر این روایت است که حضرت امام باقر ابن عباس را فرمود: هلكت وأهلكت. علامه خلیل قزوینی در صافی شرح کافی ترجمه این جمله آخری باین عبارت کرده: «جهنمی شدی و جهنمی کردی». یعنی: ای ابن عباس (معاذ الله) تو خود دوزخی هستی و دیگران را هم دوزخی می سازی.

لطف بالای لطف اینست که شیعه این کردارهای خود را چنان مستحسن می دانند که بی تکلف برملا اظهار و اقرار آن می کنند بلکه داد آن می خواهند. صدق الله تعالی: ﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾.

در کتاب احتجاج طبرسی که مصنف آن شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی در اکابر متقدمین

شیعه معدودست در ص ۲۵۸ مطبوعه ایران به نهایت فخر و مباهات می فرماید:

<p>آیا (اهل سنت) نمی بینند که امامیه بسوی آن عترت رسول التفاتی نمیکنند که مخالف امامیه شده واز طریق مذهبی امامیه منحرف گشته و از مسلک امامیه در باب امامت جدا گشته. و امامیه برای اینچنین عترت رسول ذره ی از مدح و تعظیم نمی کنند بلکه امامیه از چنین عترت تبرا می کنند با چنین عترت عداوت می دارند و چنین عترت را در تمام احکام مانند آن کس قرار میدهند که (او را با رسول) نسبی نه باشد و نه صاحب حسب بود نه قرابتی و تعلقی (با رسول) داشته باشد.</p>	<p>أو لا يرون أن الإمامية لا تلتفت إلى من خالفها من العترة وحاد عن جاداتها في الديانة ومحجتها في الولاية ولا تسمح له بشيء من المدح والتعظيم فضلا عن غايته وأقصى نهايته بل تبرأ منه وتعاديه وتجربه في جميع الأحكام مجرى من لانسب له ولا حسب ولا قرابة ولا علاقة.</p>
--	---

حاصل این عبارت این است که شیعه با عترت رسول محبت نمی دارند بلکه با مذهبی که از ابن سبا بمیراث یافته اند مشغوف اند. و هر که در مذهب ایشان نیست اگرچه از عترت باشد تخته مشق بغض و عداوت و هدف سهام تبرا و لعنت ایشان است. تا امام حسن عسکری قریب دو هزار نفوس از عترت رسول گذشته اند، علاوه دوازده امام شاید هفت یا هشت کس را در مذهب خود ادعا خواهند کرد. اگرچه ادعای ایشان بر دوازده امام هم افتراست، پس از دو هزار نفوس زاید از زاید بیست کس محبوب و آن هم بآن حسن سلوک که مذکور شد و باقی همه مبعوض، اینست حقیقت محبت اهل بیت.

أعاذنا الله عنه. هذا آخر ما أردت إيراداً في هذا المقام والحمد لله أولاً وآخراً.

شکر که این نامه پایان رسید

نحیه ی این خرقه بدامان رسید

وصلی الله علی خیر خلقه سیدنا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین، و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

اعلان واجب الاذعان

کسی که مذهب شیعه و کتب معتبره ایشان را بنظر انصاف بی شائبه تعصب و اعتساف مطالعه کند و نیک میداند که امور ذیل خاصه ی لازمه مذهب شیعه اند بلزوم بین و آن هم باصطلاح منطقی بالمعنی الأعم. بلکه اعلان و اظهار این امور از جانب اهل اسلام تا حدی رسیده که آن لزوم از خیر خود عروج نموده تا باوج التزام رسیده بر ارباب خیرت ظهور تام نموده کظهور النور علی قلة الطور، و آن امور این است.

(۱) بنیاد مذهب شیعه بر عداوت قرآن مجیدست، عداوتی که گاهی کسی را با کسی یا با چیزی نبوده باشد، قدمای شیعه آنچه سعی نامشکور در معدوم و مشکوک کردن قرآن کریم بکار برده اند از یهود و نصاری و سائر منکران اسلام عشر عشریر آن ظهور یافته.

(۲) بعد تسلیم حقایق مذهب شیعه اثبات نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم به هیچ وجه ممکن نیست، چه ناقلان دلائل نبوت و راویان معجزات و تعلیمات آن سرور یعنی صحابه کرام همه بلا استثنای احدی از روی مذهب شیعه کاذب بودند و با وجودیکه کثرت شان بحد تواتر رسیده بود اتفاق علی الکذب می نمودند. چنانکه در مناظره ی امر بمواجه ی اکابر علمای شیعه از کتب ایشان بپایه ثبوت رسیده.

(۳) بنیاد مساله ی امامت که از اصول مذهب شیعه است وان مبنی بر انکار ختم نبوت است. نمی بینی که بعد آن سرور صلی الله علیه وسلم نه یک کس و دو کس را بلکه دوازده اشخاص را

بجبارت تمام در هر وصف کمال مساوی و مماثل آن سرور قرار داده اند و اختیار تحلیل و تحریم بدست ایشان داده و نزول کتب سماویه بر سر یکی از ایشان تراشیده اند.

۴) بر بنای مذهب شیعه برای حضرت علی مرتضی و دیگر ائمه هدی هیچ مذهبی متعین نمی شود و نه اسلام و نه غیر اسلام، هرگز نمی توان گفت که این حضرات مسلم بودند یا غیر مسلم یا یهودی بودند یا نصرانی یا بر مذهب آبای خود یعنی مشرکین قریش (معاذالله منه). ازینجاست که حضرت مولانا شیخ ولی الله محدث دهلوی که آیتی بود از آیات الهی در کتاب ازالة الخفا می طرازد: و می توان گفت که اظهار اسلام و نماز پنجگانه خواندن و از دوزخ ترسیدن همه بنابر تقیه مسلمین بود و شک نیست تنفر قوم به ترک اسلام منجر میشد و تنفر از شیخین پس امن از اسلام رو برخاست چه جای امامت.

۵) چیزهای که در همه مذاهب دنیا (قدیماً و حدیثاً) بلکه نزد کسانی که به هیچ مذهب مقید نیستند، لایق صد هزار مذمت و نفرت بلکه ننگ انسانیت قرار یافته در مذهب شیعه بهترین اعمال و ستوده ترین افعال است بر ارتکاب آن ثوابهای بیشمار و بر تارک آن وعیدهای بسیار ورود یافته. آیا نمی دانی که دروغگوئی و فریب دهی در همه عالم چه قدر مذموم و مقبوح است. و در مذهب شیعه اعلی ترین عبادت و افضل ترین طاعت و کسبیکه ازین عبادت عظمی بی بهره بود او را بی دین و بی ایمان گفته می شود. آیا نمی بینی که زنا در چه مرتبه زشت و ناشایست است و در مذهب شیعه عزت آن باین مرتبه رسیده که با اسم شریف متعة النساء موسوم گشته و هر که یکبار متعه کند برای او درجه امام حسین و در دو بار به درجه امام حسن و در سه بار درجه حضرت علی و در چهارم بار به درجه رسول خدا نامزد گشته.

این پنج امور که در پنج زیب رقم شده مشتی است از خروار و یکی است از هزار. حیف صد حیف که علمای شیعه باین نتایج مذهب کما ینبغی آگاهی دارند و تحدی علمای اسلام هم پی در پی بگوش ایشان میرسد لیکن اصلاً متنبه نمی شوند و از عذاب آخرت ناترسیده کتمان حق می نمایند.

﴿رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا﴾ *

﴿لَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا﴾

کتابه أفقر عباد الله محمد عبدالشکور عافاه مولاه

غره شعبان سنه ۱۳۶۴هـ